



امام رضا سلام الله و صلواته عليه:

ان بسم الله الرحمن الرحيم اقرب الى اسم الله الاعظم من سواد العين الى بياضها

بسم الله الرحمن الرحيم، به اسم اعظم خداوند

نزدیک‌تر از سیاهی چشم به سفیدی‌اش است. عیون اخبار الرضا ج ۱

بسمه تعالی

مجموعه حاضر، جلد دوم (جلسات بیستم تا سی و ششم) گزارش مباحث پژوهشی، علمی مرحوم استاد علامه آیة الله سید منیرالدین حسینی الهاشمی می باشد که طی ۳۶ جلسه و ۲ مجلد، از تاریخ ۷۴/۱۲/۱۶ الی ۷۵/۱۱/۲۳ به بررسی زمینه آشنایی با طرح تأسیس بانک توسعه اسلامی اطلاعات پرداخته است.

اهم مسائل مطرح شده در طرح تأسیس بانک توسعه اسلامی اطلاعات ناظر به مدیریت تحقیقات است.

این مجموعه جهت استفاده کلیه کسانی که در جریان تحقیق مزبور قرار دارند، از نوار پیاده و با تغییرات جزئی لازم، مورد تصحیح قرار گرفته و عنوان گذاری شده است. لذا صرفاً ارزش تحقیقاتی دارد. ضمناً از همه همکارانی که در تنظیم این مجموعه ما را یاری رسانده اند، تقدیر و تشکر می نمایم.

فرهنگستان علوم اسلامی

فهرست اجزای جلسات:

جلد ۲ (جلسه ۲۱ الی ۳۶)

جلسه ۶۱

عنوان کلی: کارآمدی و ضرورت قاعده و مبنا در تقسیم و دسته بندی عناوین طرح تاسیس

۱ - تحلیل ضرورت ملاحظه اساس تقسیم و دسته بندی در بررسی احتمالات

۲ - کارآمدی قاعده ملاحظه تقوم کل به جزء و جزء به کل

جلسه ۶۲

عنوان کلی: بکارگیری و تحلیل کارآمدی شاخصه های تقسیم و دسته بندی در تعیین عناوین موضوعات و سطح

فقه

۱ - تحلیل کارآمدی شاخصه های تقسیم و دسته بندی در تقسیم موضوعات فقه

۲ - بررسی کارآمدی «تقسیم به کل» و «تقسیم به کلی» در هر مرتبه از تقسیمات

۳ - کارآمدی شاخصه ها در تعیین عناوین سطوح فقه

جلسه ۶۳

عنوان کلی: بررسی مسائل و راههای عملی طبقه بندی مباحث پژوهشی در بانک اطلاعات

۱ - تبیین مسایل و مشکلات طبقه بندی مباحث دفتر

۲ - بررسی راههای حل مسایل طبقه بندی

جلسه ۶۴

عنوان کلی: تحلیل شاخصه های تعیین منزلت و نسبت بین «سطوح ، مراحل ، موضوعات» در مجموعه ها از جمله

فقه

۱ - پاسخ دو سؤال درباره مابه الاختلاف و مابه الاشتراک در دسته بندی

۲ - تبیین شاخصه های تشخیص منزلت و نسبت عناوین سطح سوم فقه به یکدیگر

۳ - بررسی چگونگی تطابق شاخصه ها با عناوین فقه

۴ - تحلیل شاخصه تقدم محورهای فقه نسبت به مراحل و سطوح

۵ - بررسی تفاوت های جدول شاخصه ها با جدول نظام تعریف

جلسه ۶۵

عنوان کلی: بررسی تفاوت نظام شاخصه با نظام تعریف و تاثیر آن در کارآمدی نظام شاخصه ها

۱ - تفاوت و نسبت «نظام تعریف» با «نظام شاخصه ها»

۲ - کارآمدی شاخصه ها در دسته بندی مفاهیم و اطلاعات

عنوان کلی: بررسی تفاوت موقعیت و کارآمدی «اوصاف زمانی» در دو نظام تعریف و شاخصه

- ۱- بررسی تعریف و کارآمدی نظام شاخصه‌ها در مقایسه با نظام تعریف
- ۲- تفاوت جایگاه اوصاف زمانی و مکانی در نظام تعریف و نظام شاخصه‌ها
- ۳- تأثیر تغییر موقعیت اوصاف زمان از مضاف‌الیه به مضاف‌الیه در وصف سه قیدی
- ۴- تفاوت مفهومی «مقاطع، مراحل، سطوح» با یکدیگر
- ۵- دلایل اصل بودن «اوصاف زمانی» نسبت به مکان و کارایی در نظام تعریف
- ۶- دلایل اصل بودن «اوصاف مکانی» نسبت به کارایی و زمان در نظام شاخصه

عنوان کلی: بررسی تفاوت‌های کارآمدی نظام شاخصه عینی در تحقیق میدانی با انتزاع ذهنی در تحقیقات نظری

- ۱- ضرورت بررسی تعریف و کارآمدی شاخصه
- ۲- اشاره‌ای به نسبت بین تولید شاخصه و مبانی فلسفی

عنوان کلی: بررسی تفاوت روش تولید شاخصه با شاخصه‌های شناسایی اطلاعات به عنوان دو موضوع در

سیرمباحث طرح تاسیس بانک

- ۱- بررسی تفاوتها و نسبت‌های «روش تولید مفهوم» با خود «مفهوم»
- ۲- تفاوت کارایی روش و مواد در تأسیس بانک و فعالیت بانک

عنوان کلی: ضرورت و کارآمدی هرم به عنوان جدول برنامه

- ۱- کارآمدی جداول در روشهای مختلف تجزیه و ترکیب
- ۲- خصوصیات و کارایی جدول برنامه
- ۳- تفاوت و نسبت جداول هرمی شکل با جداول تجزیه و تعریف

عنوان کلی: بررسی مفهوم کلیات «برنامه» و «مقدور» در طرح تاسیس بانک اطلاعات

- ۱- بررسی مفهوم برنامه در طرح تاسیس بانک اطلاعات
- ۲- ضرورت و ملزومات پژوهش پیرامون طرح تاسیس بانک
- ۳- نقش و تأثیر تعریف قدرت در طرح تاسیس

عنوان کلی: بررسی دلایل انحراف در بحث و راههای پیشگیری از انحراف

- ۱- تفسیری ساده از برنامه و دستورالعمل در تهیه طرح تاسیس
- ۲- نفی ضرورت ادامه بحث درباره مفهوم یا مبانی یا الگوی برنامه تنظیم

- ۳ - توصیه‌هایی برای پیشگیری از انحراف در بحث طرح تأسیس بانک
- ۴ - لزوم اجتناب از عام نمودن بحث تنظیم برنامه تأسیس بانک
- ۵ - بررسی اجمالی مفاهیم سطح پیدایش و نسبت آن به سطوح تغییرات و تکامل
- ۶ - توصیه‌هایی در خصوص نحوه کار روی مباحث طرح تأسیس
- ۷ - بررسی ضرورت پژوهش در تنظیم برنامه تأسیس بانک

چکیده ۳۶۷

عنوان کلی: ویژگی‌های «هرم» برنامه در مقایسه با جداول و اشکال دیگر

- ۱ - تفاوت‌های جدول تعریف با هرم برنامه
- ۲ - تفاوت‌های جدول ماتریسی با هرم برنامه
- ۳ - ویژگی‌های جدول برنامه طرح تأسیس
- ۴ - ارتباط و نسبت قسمت‌های هرم برنامه به یکدیگر
- ۵ - ویژگی شکل «هرم» در نمایش تقوّم کثرت به وحدت در برنامه
- ۶ - تفاوت الگوریتم زمانبندی و مرحله‌بندی برنامه با هرم برنامه
- ۷ - بررسی تناظر مفهومی هرمهای تغییرات با هرم پیدایش

چکیده ۳۳۳

عنوان کلی: اصول کلی طرح تأسیس در سطوح تغییرات و تکامل

- ۱ - طبقه‌بندی اطلاعات از سه دیدگاه حوزه، دانشگاه و فرهنگستان
- ۲ - اصول کلی تکمیل هرمهای تکامل در طرح تأسیس بانک

چکیده ۳۴۵

عنوان کلی: بررسی امکان تهیه «کلیات» طرح تأسیس بانک اطلاعات

- ۱ - تفاوت تقدم تاخر «بیش، دانش، ارزش» در هرمهای برنامه
- ۲ - ملاحظه مطلوبها در تهیه طرح کلیات بانک
- ۳ - بهره‌گیری از اطلاعات بدست آمده در مباحث بانک در تهیه طرح کلیات
- ۴ - کفایت ملاحظه متیقنهای مباحث بانک در تهیه طرح کلیات
- ۵ - چگونگی استفاده از متیقنهای اطلاعات
- ۶ - ملاحظه کاربرد عملی مفاهیم گفته شده در مباحث بانک جهت طرح کلیات
- ۷ - شیوه تنظیم قدر متیقنهای جهت تهیه طرح
- ۸ - بررسی تفاوت طبقه‌بندی موضوعات علوم و کارآمدی آنها در مواقع و شرایط مختلف
- ۹ - فرق مفاهیم هرمهای تکامل و تغییرات
- ۱۰ - بررسی شکل استفاده از مفاهیم در طرح کلیات

۱۱ - توضیح اصطلاحی عناوین مقدمات در هرم برنامه

۱۲ - لزوم محدودیت تکثیر عناوین هرم برنامه برای تهیه طرح کلیات

۱۳ - تفاوت موضوعات اطلاعات با عینیت

۱۴ - کارآمدی مباحث طرح تأسیس بانک در طرح کلیات

چکیده ۳۵

عنوان کلی: بررسی راهکارهای عملی و عملی تهیه طرح کلیات تأسیس بانک اطلاعات

۱ - اصول تکمیل هرم تغییرات در طرح بانک

۲ - زمانبندی و انتظارات از طرح کلیات بانک اطلاعات

۳ - بررسی مشکلات و راهکارهای اجرایی و مفهومی طبقه بندی اطلاعات

۵ - انتظارات از طرح کلیات بانک

۶ - توضیح معنای مقدمات در طرح تأسیس بانک

چکیده ۳۶

عنوان کلی: ۱ - بحث اجرایی پیرامون کلیات بانک اطلاعات

زمینه آشنایی با
طرح تأسیس بانک توسعه اسلامی اطلاعات

تاریخ: ۷۵/۶/۲۷

استاد: حجة الاسلام والمسلمین حسینی

تنظیم: گروه تحقیقات مبنایی

کارآمدی و ضرورت قاعده و مبنا در تقسیم و دسته‌بندی عناوین طرح تأسیس

فهرست:

* - مقصدنامه:

- ۱ گزارش مباحثه پیرامون شاخصه‌های تقسیم و دسته‌بندی علوم فقه
- ۲ ۱ - تحلیل ضرورت ملاحظه اساس تقسیم و دسته‌بندی در بررسی احتمالات
- ۶ ۱/۱ - بررسی تقدم یا تاخر سطوح بر مراحل در دسته‌بندی مفاهیم اجرایی فقه
- ۸ ۱/۲ - قاعده و اساس تقدم یا تاخر سطوح بر مراحل در مفاهیم اجرایی فقه
- ۱۰ ۱/۳ - تفاوت قاعده تقسیم در ملاحظه تقویم اجزاء به کل و تقویم کل به اجزاء
- ۱۰ ۱/۴ - تحلیل تقدم سطوح بر مراحل در مفاهیم اجرایی فقه
- ۱۱ ۲ - کارآمدی قاعده ملاحظه تقویم کل به جز و جزء به کل
- ۱۱ ۲/۱ - بررسی تطابق «محورها، مسایل، موارد» با «سطوح، مراحل، موضوعات»
- ۱۲ ۲/۲ - بررسی امکان جایگزینی عنوان «مقاطع» با «موضوع» در دسته‌بندی
- ۱۳ ۲/۴ - اهمیت و تفاوت شمولیت قاعده دسته‌بندی در ملاحظه «تقوم وحدت به کثرت» با «تقوم کثرت به وحدت»

نام جزوه:	زمینه آشنایی با طرح تأسیس بانک توسعه اسلامی اطلاعات	کد بایگانی کامپیوتری:	۰۱۰۵۸۰۲۱
اسناد:	حجة الاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی	تاریخ جلسه:	۷۵/۶/۲۷
عنوان گزار:	برادر محمد دیندار	تاریخ انتشار:	۷۵/۰۷/۰۴
ویراستار:	برادر یوسف حسین نژاد	تیراژ:	۲۰ نسخه
حروفچینی:	واحد انتشارات دفتر فرهنگستان	نوبت تکثیر:	اول



کارآمدی و ضرورت قاعده و مبنا در تقسیم و دسته‌بندی عناوین طرح تأسیس

* - مقدمه:

گزارش مباحثه پیرامون شاخصه‌های تقسیم و دسته‌بندی

علوم تفقه

تقسیم کنیم به ۹ جعبه دست می‌یابیم.

حجة الاسلام والمسلمین حسینی: موضوع به چه معنا است،

البتة موضوعی که بر حسب سطوح تقسیم نشود؟

(س): البتة ما روی معنای موضوع و سطح خیلی دقت

نکرده‌ایم و تنها در نحوه تقسیم بحث کردیم؛ یعنی در بار

اول، کل به سه دسته تقسیم می‌شود و بار دوم هم باز کل از

بعد دیگری به سه دسته تقسیم می‌گردد.

(ج): اولین تقسیم شما چیست؟

(ج): روی این قضیه، پس از این بحث دقت کردیم، در

واقع می‌خواستیم بگوییم دو محورند که مابه‌الاختلاف

است و تنها یک محور مابه‌الاشتراک می‌باشد. بر حسب

این جدولی که داریم، این قسمت و آن قسمت

مابه‌الاختلاف است؛ یعنی آن سه وصفی که سه تا سه تا در

همه اینها تکرار شده؛ مابه‌الاشتراک می‌باشد.

(ج): پس در این تقسیم مورد نظر شما، سطر و ستون

مابه‌الاختلاف است. دلالتان چیست؟

برادر دیندار: در مباحثه‌ای که در خدمت برادران بودیم،

بحث در مورد سؤالاتی بود که در پایان جلسه قبل باقی

مانده بود؛ یعنی روی شاخصه‌ها بحث نمودیم تا ببینیم

مسئله «مابه‌الاشتراک و مابه‌الاختلاف» و مسئله «سطوح،

مراحل و موضوع» چه ارتباطی به این بحث دارد؟ پس از

دقتی که درباره مابه‌الاشتراک و مابه‌الاختلاف داشتیم،

نتیجه این شد که مابه‌الاختلاف، موضوع است، اما به یک

معنای دیگر سطوح هم مابه‌الاختلاف می‌باشد و آنچه به

عنوان مابه‌الاشتراک است همان چیزی است که در وسط

قرار می‌گیرد؛ یعنی هر چیزی که مابه‌الاشتراک باشد، در

وسط قرار خواهد گرفت. مثلاً مسایل می‌تواند

مابه‌الاشتراک باشد، چون اگر کل را به حسب موضوع به

سه بخش تقسیم کنیم و بار دیگر آن را به حسب سطوح

سوم چه خواهیم سطر یا ستون را تقسیم کنیم، باید ۲۷ وصف درست شود. آن تقسیم سوم است که در هر ...

(ج): آنگاه مابه‌الاشتراک ...

(س): مابه‌الاشتراک همان تقسیم آخری است.

(ج): یعنی مسایل مابه‌الاشتراک است؟

(س): بله! اقسام وسطی مابه‌الاشتراک می‌باشد.

۱ - تحلیل ضرورت ملاحظه اساس تقسیم و دسته‌بندی در

بررسی احتمالات

(ج): مقسم شما در این تقسیمات چه چیزی بود؟

(س): مقسم همان کل بود.

(ج): در تقسیمات کل، تقسیم به سطر، ستون و حدّ

وسط را از کجا بدست آوردید. کل به چیزی تقسیم

می‌شود که مابه‌الاشتراک و مابه‌الاختلاف آن این‌گونه

می‌شود؟

(س): ما متعرض این مسئله نشدیم.

(ج): پس به این قضیه نپرداختید که کل چگونه تقسیم

می‌شود؛ یعنی نمی‌دانید چرا به سطر (محور) و ستون

(موارد) و حد و وسط (مسایل) تقسیم شده است؟ حال

بفرمایید که تقسیمات سطر بر اساس چه مقسمی است؟ و

همچنین مقسم تقسیمات ستون و حدّ وسط چیست؟

(س): در این قسمت گفتیم، اگر به این شکل تقسیم

شود، تقسیم به سطر بوده و تقسیم به ستون هم همان

مابه‌الاختلافها شده و حد و وسط نیز شامل مابه‌الاشتراکها

خواهد شد.

(ج): مابه‌الاختلاف چه تقسیماتی در سطر پیدا می‌کند؟

و بر چه اساسی تقسیم می‌شود؟

(س): ما پذیرفتیم که مابه‌الاختلاف بر اساس موضوع

(س): به این دلیل که وقتی از ابتدا کل را تقسیم می‌کنیم،

بار اول سه دسته درست می‌شود که این سه دسته به

حسب آن شاخصه‌ای که قرار داده‌ایم، از هم جدا شده و با

هم اختلاف پیدا می‌کنند، بار دوم هم کل از یک بعد دیگر

به سه دسته تقسیم می‌شود.

(ج): آیا ابتدا به سطر تقسیم می‌کنید یا به ستون؟

(س): ظاهراً ابتدا به ستون تقسیم می‌کنیم و بعدش هم

به سطر؛ یعنی ستون اولی به ما سه ستون تحویل داده و

طرف دیگر به ما سه سطر تحویل می‌دهد که روی هم ۹

قسمت می‌شود.

(ج): آیا منظورتان از تقسیم به ستون، طرف عمودی

جدول است؟

(س): خیر! منظورم آن سه وصف در بالای جدول است

که به صورت افقی نوشته شده است.

(ج): پس این سطر در برابر آن ستون است.

(ج): در بالای جدول مسا تقسیم را ستونی انجام

می‌دهیم؛ یعنی سطر را به ستون تقسیم می‌کنیم.

(ج): پس منظورتان تقسیمات سطر است که همان

سرفصلهای ستون را تشکیل می‌دهد، یعنی من باید بجای

تقسیمات به ستون بنویسم، تقسیمات سطر که بلوکها را

معین می‌کند، پس از این به چیزی تقسیم می‌کنید؟

(س): طبق برداشت ما آن را به سطر تقسیم می‌کنیم.

(ج): قطعاً سطر که به صورت عمودی نوشته نمی‌شود،

شاید به‌خاطر اینکه ...

(س): بله! یعنی آنچه‌ای را که به صورت افقی تقسیم

می‌شود، سطر گرفته و آن چیزی را هم که به صورت

عمومی تقسیم می‌شود، ستون دانستیم، بعد در تقسیم

تقسیم می شود.

(ج): نسبت به دسته طرف راست چه می گوید، آن

طرف بر چه اساسی تقسیم می شود؟

(س): یک احتمال این بود که آن طرف بر اساس سطح

است و احتمال دیگر بر اساس مراحل بود.

(ج): پس حد وسط بر چه اساسی است؟

(س): منظور ما در این قسمت همان دسته وسط است.

(ج): خیرا در اینجا بحثان از سطر است، باید چیزی را

تقسیم کنیم که از آن تقسیمات سطر بدست آید، چیزهای

دیگری هم دارید که بر اساس آن ستون و حد وسط بدست

می آید.

(س): ما پذیرفتیم که در سطر موضوع باشد.

(ج): در اینصورت تقسیمات موضوع بر چه اساسی

است؟

(س): بر حسب موضوع است، زمانیکه موضوع را

تقسیم کنیم به ما سه موضوع تحویل می دهد.

(ج): موضوع در کل است، موضوع در کل باید چگونه

تقسیم شود؟

(س): به حسب اختلاف موضوعات، داخل آن کل

تقسیم می شود.

(ج): موضوعات داخل کل بر اساس چه چیزی تقسیم

می شود؟

(س): بر اساس انتزاعی است که از موضوعات انجام

می دهیم تا ببینیم آنها چند دسته اند.

(ج): در این چند دسته، فصل ممیزاش به چیست؟

(س): فصل ممیزاش، حدّ موضوعی است.

(ج): اگر من بگویم چرا به ۹ موضوع تقسیم نکرده و به

۳ موضوع تقسی می کنید چه می گوید؟

(س): ما پذیرفته ایم که باید به سه تقسیم شود.

(ج): این تقسیم به سه، به چه دلیل است؟

(س): ما متعرض به این قضیه نشده ایم.

(ج): پس شما نسبت به تقسیمات دوّم؛ یعنی تقسیمات

داخلی سطر، ستون و حد وسط و ...

(س): البته ما اینها را بر اساس آن اطلاعاتی که از روش

تعریف و مدل و ... داریم - مانند ظرفیت، جهت و عاملیت و

... - می گوئیم.

(ج): ما نمی خواهیم شبیه سازی کنیم.

(س): البته ما نخواستیم اینها را مستند کنیم تا بگوئیم

اینها همان توسعه، ساختار و کارآیی است.

(ج): ما کاری به توسعه، ساختار و کارآیی نداریم، بلکه

می خواهیم ببینیم چه تقسیماتی داریم. حالا از خدمت

آقای میرزایی می پرسم، شما برای مرحله دوم چه

تقسیماتی انجام می دهید؟ ایشان می گویند ما کاری به

تقسیمات کل نداریم که این ۲۷ وصف از آنجا است، بلکه

در مورد پایین تر از کل بحث می کنیم. آیا شما هم کاری به

این مطلب ندارید یا نظر دیگری دارید.

برادر میرزایی: ما بر اساس این جدول - که در مرحله

پیدایش بدست آمد - نظر دادیم، مثلاً دیدیم وقتی در سطح

نگاه می کنیم نظری، انسانی و تجربی مابه الاختلاف این

سطحها است و به همین طریق در ستون و ... نگاه کردیم؛

یعنی ملاک ما این جدول بوده است. ما در اینجا دیدیم

موضوعات منشاء اختلافند.

(ج): آنگاه موضوع در چه قسمتی نوشته شده است؟

(س): موضوعات در ستون نوشته شده است، ولی

هستید، آنگاه در این قاعده چگونه یک کل را تقسیم می‌کنید.

برادر رضوی: ابتدا باید ببینیم با کل چکار داریم، مثلاً در نفقه آیا دنبال قاعده‌مند کردن شناسایی هستیم یا دنبال قاعده‌دهی فعالیت شناسایی و یا موضوع شناسایی هستیم؟

(ج): آیا این قاعده نباید اعم باشد؟!

(س): بله! این قاعده اعم از این قسمت است، اما ابتدا باید بدانیم بر چه اساس کل را تقسیم کنیم و مبنای آن چیست؟

(ج): بحث در این است که چگونه یک کل را می‌بایست تقسیم کنیم؟ تا حتی بتوانیم بگوییم کل فرهنگ پیشش، دانش و ارزش از این تقسیم خارج نیستند؟ یعنی باید همین قاعده بر تقسیم به تعبد، نفقه و تفاهم جاری باشد.

(س): پس می‌توان سؤال نمود که کل را برای چه چیزی تقسیم می‌کنیم.

(ج): باید دید کل را «چگونه» تقسیم می‌کنیم نه اینکه ببینیم «برای چه» تقسیم می‌شود.

(س): گاهی تقسیم بر حسب موضوعات کل است و گاهی بر حسب سطوح و مراحل آن است. مثلاً یک ماشین را که یک نظام است - می‌توان به چند نحوه - تقسیم نمود، اما باید دید تقسیم اولیه - که شامل بر همه تقسیمها است - چیست؟ ظاهراً آن تقسیم، تقسیم شامل است که باید کل ابتدا به آن تقسیم شود، باید دید آیا تقسیم به موضوع ...

(ج): یعنی باید تقسیم براساس یک قاعده باشد؟

(س): بله! یک قاعده‌ای که شامل باشد، چون می‌توان کل را به امور مختلف تقسیم نمود، مثلاً می‌توان آنرا به

موجب اختلاف سطری می‌شود که ما قسمت سطر را همان قسمت سطوح می‌دانستیم، که نظری، انسانی و تجربی موجب اختلاف سطرها شده است.

(ج): آیا شما تقسیمات سطر و ستون را بر اساس چیزی انجام داده‌اید یا خیر؟ البته منظورم تقسیمات داخلی هرکدام است. طبق فرمایش جناب آقای دیندار در اینجا موضوعات را قرار داده‌اید، شما بفرمایید چرا «سه» موضوع داریم؟ این تقسیم بر چه اساسی است؟

(س): بر اساس مسائل، پایین‌ترین دسته‌بندی، دسته‌بندی به ۳ است، البته ما دلیل این قضیه را نمی‌دانیم.

(ج): آیا این به فصل ممیز نیاز ندارد؟ به عبارت دیگر هرکدام از این سه در چه منزلتی قرار دارد؟ چه چیزی را باید در اینجا قرار دهیم؟

(س): منظورتان از منزلت چیست؟ آیا منظورتان این است که هرکدام به چه دلیل در یک منزلت قرار می‌گیرند؟!

(ج): آیا خود منزلتها اسم و نام دارد یا خیر؟

(س): بله، اسم که دارد.

(ج): نام آن چیست؟

(س): شاید بگوییم نامش اصلی، فرعی و تبعی است،

یعنی موضوع اصلی یا فرعی و تبعی!

(ج): حال ببینیم آقای رضوی چه می‌فرمایند. اگر ما در ضرب هرم هم دقت کنیم همین ۲۷ قسمت بدست می‌آید، ولی باید بگویید در اینجا چه تقسیماتی صورت می‌گیرد؟ آیا موضوع اولین است یا آخرین؟ باید این قاعده را برای کل بیان کنید که هم در تعبد و هم در تفقه و تفاهم بکار رود که علاوه بر این در فرهنگ دانش و ارزش هم بکار برود. در واقع در اینجا به دنبال قاعده‌ای برای کلیه تقسیمات

اجزا یا محورهای مختلف ...

(ج): اگر بخواهیم روشمند و قاعده‌مند تقسیم کنیم، آیا می‌توان گفت تقسیم از دیدگاه‌های مختلف امکان دارد؟ یا اینکه باید دیدگاه‌های مختلف را قاعده‌مند کنیم و بگوییم باید اولین تقسیم این باشد و دومی و سومی و ... فلان باشد.

(س): قطعاً باید اینگونه باشد، باید آن تقسیم شامل بیان شود.

(ج): آنگاه ما به دنبال قاعده تقسیم کردن هستیم، در این صورت هرگز نباید بگوییم که این از دیدگاه‌های مختلف قابل تقسیم است.

برادر دیندار: البته چون بنا نبود روی قاعده تقسیم فکر کنیم، لذا اساساً متعرض این قضیه نشدیم و ما روی همین مسئله محورها، مسایل و موارد و رابطه آن با مسئله مابه‌الاشتراک و ... بحث کردیم. اما اصلاً متعرض این قضیه نشدیم که چرا حتماً باید به سطح تقسیم شود؟ و اساساً سطح به چه معنا است؟ آیا این تقسیم به دوئیت برمی‌گردد یا به بیرون و یا درون برمی‌گردد و ... ما متعرض این مسایل نشدیم. لذا برای ما عجیب است که حضرت عالی اذن می‌دهید تا در این باره بحث کنیم.

(ج): آیا اذن می‌دهم یا سؤال می‌کنم، حالا ببینیم آقای حسین نژاد چه می‌گویند.

برادر حسین نژاد: به نظر می‌رسد که ما در تعیین هر وصف و جایگزینی آن در جدول قطعاً به سه چیز نیاز داریم: ۱ - شناخت منزلت ۲ - شناخت آن وصف ۳ - رابطه بین آن وصف و آن منزلت و جدول؛ یعنی باید هم از نظر ادبی و مفهومی تناسب ایجاد کنیم تا هر مفهومی را که گزینش

می‌کنیم با آن منزلت تناسب داشته باشد.

(ج): یعنی این گزینش قاعده‌مند باشد نه تخمینی!

(س): به نظر می‌رسد اگر این سه مسئله رعایت شود، عمل گزینش قاعده‌مند خواهد شد، چون یکی از مسایل این است که منزلت «محورها» را بشناسیم تا بدانیم فرضاً محورها همان بُعد زمانی اشیاء است یا احیاناً متناظر همان توسعه است. نهایت اینکه خود توسعه، در هنگام ضرب دارای اقسام داخلی یعنی ظرفیت، جهت و عاملیت می‌شود. اگر ما معنای این اوصاف مدلی را بدانیم، در اینصورت یک منزلت تعریف خواهد شد، آنگاه باید ببینیم موضوع بحث ما چه بود؟ در اینجا که موضوع طبقه‌بندی علوم است باید ابتدا یک مفهوم را گزینش کنیم و پس از آن باید بین این مفهوم و این منزلت تناسب ایجاد کنیم. لذا به نظر می‌رسد سؤال حضرت عالی از منزلتها برای این است که جایگزین کردن احتمالات در جدول روشمند شود، تا اگر گفتیم نقد، نقض و طرح جزء محورها است، دلیلش را هم بیان کنیم؛ یعنی هم باید بتوانیم محورها را بر اساس یک روش خاص و قاعده خاص تعریف کنیم و هم استدلال نماییم که فرضاً نقد، نقض و طرح بهترین وصف برای این منزلت است.

(ج): یعنی ۴ احتمال نویسیم که نتوانیم به صورت روشمند بر آن نظر کنیم؛ بلکه باید بتوانیم روشمند نظر دهیم.

(س): وقتی روی فرمایشات حضرت عالی در جلسه قبل فکر کردیم به نظر رسید که شما می‌خواهید ما را به این مسئله هدایت نمایید که یکی از شاخصه‌ها این است که ما بفهمیم کدام از محورها، مسایل و موارد مابه‌الاختلاف و

مراحل و موضوعات هم به ترتیب متناظر مسایل و موارد است.

(ج): آیا این رأی کل افراد است؟

(س): البته دو احتمال بیان شده که به نظر من به حد گزینش نرسید، بلکه طرفداران هر احتمال بر آن استدلال داشتند، یعنی به نتیجه قطعی نرسیدیم که آیا سطوح متناظر محورها است یا متناظر مسایل می باشد تا بفهمیم چگونه آن احتمالات را در این سه قسمت جای دهیم.

١/١ - بررسی تقدم یا تأخر سطوح بر مراحل در

دسته بندی مفاهیم اجرایی تفقه

(ج): آیا اولین تقسیمات کل به مرحله است یا به سطح می باشد؟

(س): البته اینکه برای تقسیم یک سیری قائل شویم تا بگوییم اولین تقسیم به چیست، برای من مفهوم نیست، اما به ذهن می رسد که تقسیم اصلی، همان تقسیم به سطوح می باشد.

(ج): آیا نظر شما (آقای دیندار) هم همین است؟

برادر دیندار: البته شاید برادران به صورت پراکنده روی قاعده تقسیم فکر کرده باشند، اما در جلسات مباحثه ما برادران را بر حذر می داشتیم از اینکه روی قواعد تقسیم فکر کنند.

(ج): ما فعلاً بحث را برگردانیم روی همان بحثی که شما داشته اید. پس شما بفرمایید که آیا باید سطوح یا مراحل را در ذیل محورها قرار دهیم؟

(س): البته حضرت عالی سؤالی را طرح کردید که این سؤال در ذهن ما باقی می ماند آیا اجازه نمی فرمایید که ما روی همان سؤال بحث کنیم.

کدام مابه الاشتراک است و این مسئله را هم بر اساس شیوه ضرب متوجه شویم، ولو اینکه نتوانیم به صورت فلسفی توصیف کنیم که چرا باید محورها مابه الاختلاف باشد و دیگری مابه الاشتراک باشد، این مسئله را متوجه باشیم که اگر سه وصف را در موارد قرار دادیم، دارای چه عواقبی است و اگر در ابتدا قرار گیرد، چه لوازمی خواهد داشت. بهر حال به نظر رسید شما خواستید ما را به این قضیه هدایت نمایید.

(ج): بنابراین اولین ثمره بحث این بود که اگر ما از ابتدا از چیزهایی که مختلف است - خواه موضوع یا محور باشد - شروع نماییم، بقیه چگونه به آن اضافه می شود؟ آیا واقعاً مابه الاختلاف می شود؟ یا اینکه اگر ضرب شود، ضرب درستی را تحویل نمی دهد؟

(س): البته احتمالی را که تقویت شده بود، آقای دیندار فرمودند؛ اما پیرامون آن احتمال با توجه به بحث «اساس تقسیم» که شما به آن اشاره نمودید - ما به این مسئله سوق داده شدیم که ما چرا از سطح و مرحله بحث می کنیم؟ در اینجا گفتیم چون ما در حال تقسیم «فعل شناسایی» هستیم و این همیشه دارای مراحل، سطوح و موضوع است، چون هر فعلی بر روی یک موضوعی واقع می شود. آنگاه بحث دوم این بود که چگونه این سه را در جای محورها، مسایل و موارد قرار دهیم؟ آیا محورها همان سطوح اند یا مسایل، سطوح می باشد؟ وقتی در این تناظر دقت کردیم، به نظرمان رسید حضرت عالی قبلاً ما را به این مسئله هدایت کردید که شاید بسپینیم کدام مابه الاختلاف و کدام مابه الاشتراک می باشد؟ سپس روی همین قضیه دقت نموده و به این نتیجه رسیدیم که محورها همان سطوح و

حرکت می‌کند؛ یعنی در این مثال حرکت در ۱۰۰۰ پای و ۱۱۰۰ پای و ... معرّف سطوح این سیر است.

(ج): نظر شما (آقای رضوی) در این باره چیست؟

برادر رضوی: خواه تقسیم به سطوح، مراحل یا چیز دیگر باشد، مهم این است که یک موقع، کل را تقسیم می‌کنیم، ولی گاهی فعالیت یا موضوع شناسایی را تقسیم می‌کنیم. حالا ما در قسمت فعالیت شناسایی هستیم که می‌خواهیم ببینیم آیا تقسیم به سطوح می‌شود یا به مراحل و یا به موضوعات تقسیم می‌گردد؟ به نظر ما رسید که ابتدا به سطوح تقسیم می‌شود، یعنی ابتدا از سطوح فعالیت بحث می‌شود که این سطوح به مراحل و همچنین موضوعات اضافه می‌شود. فرضاً اگر محور نقد باشد، می‌گوییم «نقد تجزیه مصداق» و یا در کاربرد در قسمت پایگاه ارزشی موضوعات می‌گفتیم «نقد تالیفی مصداقی».

(ج): این تفکیکی که آقای رضوی دارند بر حسب موضوع، فعالیت و مقصد (اهداف) است، می‌گویند ممکن است در موضوعات به یک گونه تقسیم شود که در فعلها به صورت دیگر غیر از این باشد و همچنین در ثمرات هم بگونه سومی تقسیم شود. اما این قاعده شامل کل را بیان نمی‌کند. آقای دیندار می‌فرمایند بر اساس آنچه در جدول تعریف گفته شده زمان مقدم است و مکان و کارایی موخر از آن می‌آید. جناب‌عالی (حسین نژاد) چه می‌گویید.

برادر حسین نژاد: البته ما این مسئله را که باید بر اساس توسعه، ساختار و کارایی تقسیم شود، مسلم دانستیم، تنها بحث در تناظر بود که آیا سطوح یک فعالیت همان مکان است یا زمان و یا احیاناً کارایی است؟ بیشتر بحث در تطبیق بوده است که در اینجا دو احتمال مطرح شد.

(ج): شما ابتدا آن چیزی را که مدعی هستید روی آن فکر نموده و بحث کردید، بیان کنید تا وارد قسمت بعدی بشویم. چون آن بحث همان موضوع جلسه قبلی بوده و شما قاعدتاً بر روی آن فکر کرده‌اید و نسبت به آن آماده‌اید.

(س): البته برادران در مباحثه‌ای که خودشان داشتند، احتمال دادند که سطح تقسیم به مکان است و مراحل تقسیم به زمان می‌باشد.

(ج): طبیعتاً همین گونه است.

(س): چون مراحل تقسیم زمانی موضوع است و تقسیم زمانی بر تقسیم مکانی اولویت دارد.

(ج): دلیلتان چیست؟

(س): چون همیشه زمان در ابتدا قرار می‌گیرد و در هر موضوع ما ابتدا زمان آن را مشاهده می‌کنیم و زمان را تقسیم می‌کنیم، اگر متناظر آن را ببینیم توسعه مقدم بر ساختار و کارایی شده است. البته یک احتمال دیگر این بود که ما هر چیزی را ابتدا به مکان آن تقسیم می‌کنیم. اما ما ملاک دقیقی در این تقدم و تاخر نداریم، مگر ملاحظه تناظر بین اینجا و مدل؛ یعنی گفته‌ایم در مدل که توسعه مقدم شده و توسعه هم که متناظر با زمان است. احتمالاً با دلایلی همراه بوده، ولو اینکه ما آن دلایل را نمی‌دانیم. پس در اینجا هم ما زمان را مقدم می‌داریم.

برادر میرزایی: مثلاً اگر هواپیمایی بخواید فاصله بین تهران و مکه معظمه را سیر کند، این سیر «زمانی» است، آنگاه این سیر دارای مراحل است، بعد گفتیم سطوح آن به این است که همین سیر را هواپیمایی در ۱۰۰۰ پای طی می‌کند و هواپیمایی دیگر در بالاتر یا پایین‌تر از این سطح

(ج): آن دو، چه بود؟

(س): یک احتمال، احتمال آقای دیندار بود و آن اینکه باید ابتدا زمان بیاید و احتمال دیگر این بود که ابتدا باید مکان آمده و زمان در وسط قرار گرفته و کارآیی در آخر قرار گیرد.

(ج): دلالتان چیست؟

(س): ما تطبیق داده بودیم که باید سطوح در ابتدا قرار گیرد، چون ما یک مابه‌الاختلاف و یک مابه‌الاشتراک و یک رابطه بین این دو داریم که باید مابه‌الاختلاف (سطوح) در ابتدا قرار گیرد و مابه‌الاشتراک (موارد) باید در آخر قرار گیرد و مسایل باید به عنوان رابطه بین مابه‌الاختلاف و مابه‌الاشتراک در وسط قرار گیرد.

برادر رضوی: البته احتمال دیگری هم مطرح بود که باید مسابه‌الاشتراک در وسط قرار گیرد، مثلاً مسایل مابه‌الاشتراک است.

(ج): بنابراین سه احتمال وجود دارد، یک احتمال این است که بگوییم همان ترتیب توسعه ساختار و کارآیی حفظ شود، احتمال دیگر این است که ابتدا ساختار یا همان سطوح ذکر شود و بعد توسعه و کارآیی ذکر شود احتمال سوم هم این است که مابه‌الاشتراک حد وسط قرار گیرد.

(س): مابه‌الاشتراک که بیشترین تکرار را دارد، در وسط می‌آید.

(ج): بیشترین تکرار مربوط به کدام است؟ در اینجا سؤال مهم این است که احتمال اول (یعنی مابه‌الاشتراک‌ها اول باشد و مابه‌الاختلاف یعنی کارآیی) در آخر باشد با آن نظری که زمان در اول ذکر شود، چه تفاوتی دارد و مبانی آن چیست؟

برادر دیندار: این مسئله مهمی است که معیار درستی و نادرستی عناوین چیست؟ شما در هرم پیدایش به زمینه‌گزینش گمانه، زمینه‌گمانه زنی و وسیله‌گزینش گمانه اشاره فرمودید که ما این «وسیله» را در اختیار نداریم تا بتوانیم بوسیله آن گزینش را سامان دهیم. نوعاً بحث ما در حد تشابه برقرار کردن بین این عناوین و عناوین هرم پیدایش است، ما بیشتر به دنبال تشابه و تناظر هستیم و روی قواعد دقتی نداریم، لذا این بحث که معیار گزینش گمانه چیست؟ و گمانه بر چه اساسی انجام می‌شود؟ و چگونه باید گمانه‌ها را دسته‌بندی نمود؟ اینها جزء بحث جدیدی است که قبلاً وارد آن نشده بودیم.

۱/۴ - قاعده و اساس تقدم یا تأخر سطوح بر مراحل در

مفاهیم اجرایی تفقه

(ج): بحث ما در این قسمت، این است که هرگاه خواستید در نظام تعریف از بالا به پایین سیر کنید، به معنای این است که بخواهید تقویم وحدت (منتج) را نسبت به اجزاء تشکیل دهنده کل ملاحظه نمایید. در اینصورت حتماً باید زمان یا توسعه مقدم باشد و به ترتیب ساختار و کارآیی هم بعدش ذکر شود. ولی اگر بخواهید از جزء به طرف کل بروید، به معنای این است که به دنبال ملاحظه تقویم اجزاء به وحدت هستید که در اینصورت قضیه بر عکس می‌شود و باید ابتدا عناوین سطوح و بعد عناوین مراحل و موضوعات را ذکر نمایید. شاید بگویید دلیل این کار چیست؟ می‌گوییم آن سه وصفی را که در سطوح نوشته‌اید در هر مرحله تکرار می‌شود و به اضافه مراحل نسبت به موضوعی خاص نیز تکرار می‌گردد که آن موضوع یکی از نتیجه‌هایی است که در کل حضور دارد.

مابه الاختلافها کدامند؟ به نظر ما می‌رسد که در اینجا سازمانها، گروهها و افراد جزء مابه الاختلافها می‌باشند. حال باید دید آیا اگر این سه را جزء موضوعات قرار دهیم، بهتر است یا سطوح؟ اما این مسئله در جدول شکلش تغییر می‌کند. به نظر من یکی از مشکلات شما این بوده که وقتی آن را وارد جدول می‌کردید، دچار اشتباه می‌شدید. ما سه موضوع داریم که سطوح موضوع بالاتر است، اگر بخواهیم وارد این موضوع شویم و تقسیمات داخلی موضوع را بینیم؛ سطوح، مراحل و خود موضوع را می‌بینیم. اگر به موضوعی بالاتر نگاه کنیم، می‌بینیم که این سه موضوع سه قسم از سطح آند، ولی اگر به داخل موضوعات نظر کنیم مابه الاختلاف موضوعات مثلاً به سطح اصلی، فرعی و تبعی تعبیر می‌شود. اگر ما اولین تقسیمات مفاهیم اجرایی را همان سطوح قرار داده و دومی را مراحل قرار دهیم، آیا باید سومی را مقاطع قرار دهیم یا موضوعات؟ اگر گفتیم سطوح، مراحل و موضوعات قطعاً به معنای موضوعاتی است که در سطح بالاتر به معنای مقاطع باشد، اما اگر وارد داخل آن شویم، سه موضوع علی‌حده خواهد بود.

به عبارت دیگر در هر کلی وقتی وارد بخشها شویم - مثلاً در اتومبیل می‌گوییم یک بخش آن سیستم برق و یک بخش آن سیستم سوخت و خنک کننده است - به موضوع تقسیم می‌شود، پس اینکه داخل هر بخش شوید، با نسبت بین بخشها تفاوت دارد. هرگاه وارد آن شویم، اولین تقسیم برای هر کل، تقسیم به ساختارهای آن است، بعد هم به زمان و در نهایت هم به کار آبی و منتجه می‌باشد. در اینجا موضوعاتی وجود دارند که اینها را از هم جدا می‌کنند.

تقسیمات منتجه هم به نوبه خودش در هم جمع می‌شود و خودش به سطوح، مراحل و موضوعات تبدیل شده و به سطح بالاتر وارد می‌شود. یعنی گاهی شما در بخش مفاهیم اجرایی تقسیم می‌کنید که باید پس از این تقسیم بتوانید بالا آمده و وارد مفاهیم کلان شوید و وقتی کار اینجا تمام شد وارد بالاتر (مفاهیم اصولی) شوید. پس این دو سیر معکوس را دارید. اگر ما اولین تقسیم را سطوح قرار دهیم، در این صورت سطوح در قسمتها بیشتر از همه تکرار می‌شود؛ البته اگر ستونی نگاه کنید به نظرتان می‌رسد که قیدهای اول ۹ بار در این و ۹ بار در آن تکرار شده است؛ ولی باید ببینید مضاف‌الیه آخری کدام است، مثلاً می‌گویید مدیریت هماهنگی «سازمانها» یا می‌گویید مدیریت هماهنگی «گروهها و افراد». حال اگر بگوییم این مضاف و مضاف‌الیه اولی به این اضافه شده درست است، یا باید این را برعکس بخوانیم و بگوییم سازمانهای هماهنگی مدیریت کدام درست است؟ اگر از بالا خوانده شود، اینها سطوح خواهند شد، چون اینها سه سطح است، بعد از سطوح هم باید مراحل ذکر شود. پس کمترین تکرار که سه بار بیشتر تکرار نمی‌شود، مربوط به موضوعات است، نباید موضوعات بیش از سه بار تکرار شود. البته اگر دقت شود، سطوح، مراحل و موضوعات در تمام ۲۷ خانه تکرار شده است؛ ولی مهم این است که هر کدام چگونه تکرار شده است.

بوادر حسین نژاد: یعنی مهم این است که کدام مضاف‌الیه آخری است.

(ج): احسن! آیا به عنوان آخرین قید محسوب شده که بقیه ناظر بر آنند؟ به عبارت دیگر باید دید

(س): آیا مکان متغیر زمان است یا زمان متغیر مکان است؟

(ج): اگر از بالا به طرف پایین سیر کنیم، باید ارزش تغییر ساختار در زمان ملاحظه شود که می‌گوییم این نسبت بین عوامل درونی و بیرونی است.

(س): مگر مکان تابع زمان نیست؟

(ج): بله! مکان تابع زمان هست؛ ولی هرگاه می‌خواهید تغییر را تحلیل نمایید، چه می‌گویید؟ یعنی در اینجا باید ببینید تصرفات از کجا واقع می‌شود.

(س): تصرفات در مکان واقع می‌شود.

(ج): مگر این تصرفات در مکان، علت وقوع تغییر در زمان نمی‌شود؟

(س): بله! به عنوان علت ظاهری می‌شود.

(ج): منتجه نسبتی است بین عوامل داخلی و بیرونی، هرچند منزلت‌های زمانی بر داخل اشراف دارد؛ یعنی هیچگاه نمی‌گوییم منتجه برآیند منحصر به فرد عوامل درونی است؛ ولی قطعاً متصرف فیه ما عوامل درونی می‌باشد و به نسبتی که ما قدرت تغییر داشته باشیم به همان نسبت می‌توانیم متغیر زمان را تغییر دهیم. البته به ما زمان اجازه می‌دهد؛ یعنی محدودیت ما به زمان است، اگر از موضع منتجه نگاه کنیم، زمان که حد قدرت ما را بیان می‌کند، حاکم بر ما می‌باشد، پس در اینجا تقسیمات زمانی در ابتدا قرار می‌گیرد.

(س): اما آن چیزی که ما در آن تصرف می‌کنیم، مکان است.

(ج): آنچه را که «می‌توانید» در آن تصرف کنید، مکان است؛ یعنی در آن محدوده اجازه حرکت دارید. حد حاکم

برادر دیندار: آیا دلیل این قضیه این بود که اینها مابه‌الاختلافند.

۱/۳ - تفاوت قاعده تقسیم در ملاحظه تقوم اجزاء به کل و تقوم کل به اجزاء

(ج): دلیل این شد که اگر بخواهید از بالا به پایین سیر کنید؛ یعنی بخواهید تقوم وحدت را به کثرت (حضور منتجه را در اجزاء) ملاحظه نمایید، در اینصورت حتماً تغییرات زمانی اولین خصوصیت منتجه است، منتجه به عنوان یک وحدت است، ما منتجه را به تغییرات آن می‌شناسیم، بعد می‌گویید تغییراتش حاصل چیست؟ می‌گویید تغییرات منتجه، حاصل تغییرات ساختاری است. اگر بگویید تغییرات ساختار چه نسبتی با تغییرات منتجه دارد؟ می‌گوییم کارآیی، بین این دو است.

۱/۴ - تحلیل تقدم سطوح بر مواحل در مفاهیم اجرایی تفقه

پس هرگاه از وحدت به کثرت سیر می‌کنیم و از منتجه به اجزاء مولد منتجه رجوع می‌کنیم، این قضیه وجود دارد، البته به خاطر داشته باشید که عوامل درونی و عوامل بیرونی مولد منتجه است؛ ولی عوامل درونی منتجه، به عنوان سطوح است نه زمان آن، زمان منتجه همان تغییرات خود منتجه است؛ یعنی تغییر به وصف می‌باشد. بنابراین هرگاه به منتجه به عنوان یک وحدت نظر می‌کنیم، از اوصاف زمانی اش سؤال می‌کنیم، شاید بگویید این اوصاف زمانی از کجا بوجود می‌آید؟ می‌گوییم باید به عوامل داخلی؛ یعنی سطوح نگاه کنید تا اصلی، فرعی و تبعی را معین کنید تا در نهایت ببینید متغیر اصلی تغییرات منتجه به چیست؟ و متغیر فرعی و تبعی منتجه چیست؟

بر شما زمان است؛ اما مهم این است که شما در آن محدوده چکار می‌کنید؟ که می‌گوییم شما در آن محدوده تغییرات مکانی را ایجاد می‌کنید.

(س): اما این با زمان تناسب دارد.

(ج): این با حدی که در اختیاران است، تناسب دارد. شما نمی‌توانید بیش از آن حد تصرف کنید. زمان را منقوم به مکان و مکان را هم منقوم به زمان می‌دانیم، اما به دلیل اینکه زمان محدودیت شما را در کل معین می‌کند، تقدم می‌یابد، ولی مکان در تصرف مقدم می‌شود.

(س): یعنی مکان تقدم ارزشی دارد؛ اما تقدم اجرایی ندارد.

(ج): تقدم زمان، از باب تقدم حاکم بر محکوم است، ولی در محدوده محدودیت امکان تصرفی به مکان است، نه اینکه بحث از ارزشی باشد، چون زمان حاکم است و دست شما را در عینیت می‌بندد و لذا نمی‌توانیم بگوییم این ارزشی است که هیچگونه اثر اجرایی ندارد، چون اثر محدودیت دارد و به شما اجازه نمی‌دهد که کار دیگری انجام دهید، باید همان کاری را انجام دهید که زمان به شما امکان می‌دهد؛ ولی اگر خواستید در محدوده زمان تصرف نمائید، خواهیم گفت در اینجا (در محدوده زمان) تنها مکان متصرف فیه شما است و باید از مکان آغاز نمایید.

(س): به همین لحاظ سطح مقدم می‌شود؟

(ج): بله! در یک کل ابتدا تقسیمات سطح‌اش و بعد تقسیمات مرحله‌اش انجام می‌شود و بعد در کارآیی‌اش، کارآیی موضوع در کل بالاتر ملاحظه می‌شود که به آن موضوعات می‌گوییم. این یک تقسیم است که سیر از پایین به بالا می‌باشد نه از بالا به پایین.

۲- کارآمدی قاعده ملاحظه تقوم کل به جز و جزء به کل
۲/۱- بررسی تطابق «محورها، مسایل، موارد» با «سطوح، مراحل، موضوعات»

(س): آیا می‌توانیم سطوح را به عنوان مقاطع بدانیم؟

(ج): مقاطع، مقطعهای بزرگی است که حاکم بر کل سطوح و مرحله است که شما باید آنرا در آخرین قسمت و متناظر با موضوعات قرار دهید. حال بحث در اینجا است که می‌گوییم در تقسیمات به سطوح، سه چیز در سه چیز دیگر ضرب می‌شود و سطوح، مراحل هر موضوع را نشان می‌دهد و آنگاه موضوعات در هر سطح همان مابه‌الاضافه می‌باشد، هرچند وضع کل اینها با توجه به سطح بالاتر تغییر می‌یابد.

(س): آیا در این صورت موارد متناظر سطوح قرار نمی‌گیرد؟ آیا نمی‌شود ما سطوح را به عنوان موارد بدانیم و آنرا در آخر قرار دهیم؟ آیا نمی‌توان محورها را متناظر مقاطع دانست؟

(ج): باید دید آیا اینها جزء مواردند، مثلاً آیا بگوییم در سه محور ۹ کار انجام می‌شود یا باید بگوییم محورمان ۹ کار است که نسبت به سه موضوع می‌باشد؟

(س): ظاهراً موارد در محورها است؛ یعنی محورها کلی‌ترند.

(ج): آیا باید در کارهایی دقت کنید که می‌بایست انجام شود تا نتیجه‌هایی حاصل شود؟ آیا در ۹ محور کار می‌کنید تا سه موضوع تغییر یابد یا سه موضوع، محور است؟

(س): اگر محورها را به عنوان نتیجه بدانیم.

(ج): آیا محورها نتیجه است یا اینکه محورها همان

۲/۲ - بررسی امکان جایگزینی عنوان «مقاطع» با

«موضوع» در دسته بندی

(س): آیا باید آن سه کل، سه موضوع باشد؟

(ج): باید سه موضوع یا سه نتیجه باشد.

(س): یا سه مقطع باشد؟

(ج): خیر! قاعدتاً نمی شود سه مقطع باشد.

برادر رضوی: چون مقطع عام است.

(ج): خیر! بنا شد اگر خواستید یک سیر را به مراحل

تقسیم بندی نمایید، هر مقطع در درون خودش دارای

مراحل می باشد.

برادر دیندار: آیا نمی توانیم به این مسئله در اینجا هم قایل

شویم؟

(ج): اگر در جای موارد، مقاطع قرار دهیم، معنایش این

است که ما وارد زمان بزرگتری شده ایم بجای اینکه بگوییم

منتجه چه موضوعی است؛ یعنی در اینصورت دیگر

موضوع کار را معرفی نکرده ایم، بلکه وارد سیر بالاتری

شدیم.

برادر رضوی: اگر هم بنا باشد در اینجا بیاید، مقاطع در

محورها قرار می گیرد.

(ج): بله! مقاطع شامل بر مراحل است. مثلاً می گوییم

از اینجا تا به مشهد سه مقطع داریم، یک مقطع از اینجا تا

تهران است که در داخلش مراحل وجود دارد.

برادر دیندار: پس تقسیم به مقاطع در اینجا کارایی ندارد،

اما در جای دیگر ...

(ج): باید اینها در سطح باشد، مثلاً بگوییم فرهنگ

بینش یک مقطع است و فرهنگ دانش و ارزش هم هر کدام

یک مقطع می باشد.

تقسیمات کاری شما می باشد؟

برادر رضوی: منظور محورها کاری است، چون صحبت

از فعالیت می باشد.

برادر دیندار: اگر بخواهیم محورها را نتیجه ضرب این ۹

قسمت قرار دهیم باید در آخر قرار گیرد.

(ج): ولی اگر بخواهید فعل انجام دهید، این خرد است،

لذا باید متناسب با سطوح ذکر شود؛ یعنی باید ۹ کار انجام

دهید تا سه موضوع تغییر یابد.

(س): پس نمی توانیم از آن طرف ضرب کرده و

محورها را نتیجه بگیریم؟

(ج): خیر! نمی شود.

(س): یعنی همان چیزی که در جلسه قبل مطرح شد که

گفتیم باید از این طرف ضرب شود تا به موارد برسیم،

استنتاج، استناد و انطباق را هم به همین دلیل در موارد قرار

دادیم، اما با این استدلال که ما باید در ۹ موضوع کار کنیم تا

اینها (سه موضوع) تغییر یابند، در اینصورت می توانیم مثلاً

آن استنتاج، استناد و انطباق را در قسمت محورها قرار

دهیم.

(ج): قبل از اینکه تطبیق نماییم باید معنای آن منطقی

روشن شود. فعلاً بحث ما در این باره است که آیا باید زیر

بخش محورها سطوح باشد یا موضوعات؟ البته این بحث

تمام شد که مابه الاشتراکها همان سطوح و مراحل اند،

سطوح یک کل، ضرب در مراحل یک کل می شود و

منتجه هایی را تحویل می دهد که سه کل را به ما معرفی

می کند.

۲/۳ - اهمیت و تفاوت شمولیت قاعده دستهبندی در ملاحظه «تقوم وحدت به کثرت» با «تقوم کثرت به وحدت»

اینکه تقسیم از بالا به پایین یا از پایین به بالا باشد، مسئله مهمی است و انشاءالله تا جلسه آینده روی آن دقت نمایید. شما نظیر این مسئله را در تقسیمات سربرگ دارید، باید تفاوت این عناوینی را که در اینجا ذکر می‌کنیم با عناوین فلسفی - که از منتهی وحدت ذکر می‌شود - مشخص باشد.

برادر حسین نژاد: یعنی باید شیوه تقسیم مشخص باشد.

(ج): بله! باید معلوم باشد که ما در آنجا چگونه تقسیم می‌کنیم و در اینجا چگونه تقسیم کرده و نحوه ترکیب شدن اینها به هم و ربط این نحوه تقسیم کردن به مدل تعریف ما چگونه است.

برادر دیندار: ما باید چگونه ملاک را بدست آوریم.

(ج): طبیعتاً این تقسیم شما، تقسیم از پایین به بالا است. شما می‌خواهید بگوییم اطلاعاتی را که به ما می‌رسد، اینگونه سازمان داده و آنرا به وحدت می‌رسانیم. (س): یعنی این سازماندهی ...

(ج): سیر از کثرت به وحدت است.

(س): اگر ما خودمان بخواهیم روی ملاکهای آن فکر کنیم، کارمان بسیار طولانی می‌شود و شاید کار طرح تأسیس بانک ۳ یا ۴ سال طول بکشد.

(ج): خیر! اگر روشمند عمل کنیم، آنگاه در یک مسئله با چندین احتمال برخورد نمی‌کنیم و خیلی زود ...

(س): ما می‌خواهیم روشها را از حضرت عالی گرفته و روی آن بحث نکنیم، نهایت اینکه ما روی عنوانها فکر کنیم.

برادر حسین نژاد: شاید اشکال این کار آن است که اگر هم ایشان بفرمایند ما متوجه نمی‌شویم.

برادر دیندار: البته روشها را هم، شما می‌فرمایید، ولی ما بیشتر در عنوان زیاد تامل کرده و خیلی دیر متوجه آن می‌شویم.

(ج): من می‌خواهم شما بر منزلتهای تقسیم، مفاهیم - که می‌توان در آن منزلتها قرار داد - و نسبت بین آن مسلط شوید. به نظر من می‌رسد که بحث این جلسه خوب جلو می‌رود و انشاءالله به این مطلب می‌رسید.

«وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ»

The following table shows the results of the survey conducted in 1970-1971. The data indicates a significant increase in the number of students enrolled in the program, particularly in the areas of science and mathematics. This growth is attributed to the implementation of new teaching methods and the expansion of the curriculum to include more advanced topics. The results also show a steady improvement in the quality of student work, as evidenced by the higher scores on standardized tests and the increased number of students who have gone on to pursue higher education.

زمینه آشنایی با طرح تأسیس بانک توسعه اسلامی اطلاعات

تاریخ: ۷۵/۰۷/۰۳

استاد: حجة الاسلام والمسلمین حسینی

تنظیم: گروه تحقیقات مبنائی

بکارگیری و تحلیل کارآمدی شاخصه‌های تقسیم و دسته‌بندی در تعیین عناوین موضوعات و سطوح تفقه

فهرست:

- ۱ - مقدمه: گزارشی از مباحثه درباره تطبیق «سطوح، مراحل، موضوعات» با «محورها، مسایل، موارد»
- ۲ - تحلیل کارآمدی شاخصه‌های تقسیم و دسته‌بندی در تقسیم موضوعات تفقه
 - ۱/۱ - تقسیم موضوعات تفقه به «مفاهیم، علایم ارتباطی، محسوسات»
 - ۱/۲ - نقد تقسیم موضوعات تفقه به مفاهیم، علایم ارتباطی، محسوسات
 - ۱/۳ - تقسیم موضوعات تفقه به «روحی، ذهنی، عینی»
 - ۱/۴ - نقد تقسیم موضوعات تفقه به «روحی، ذهنی، عینی»
 - ۱/۵ - تفاوت «تقسیم تفقه بر اساس ابعاد درک» با «تقسیم آن بر اساس موضوعات درک»
 - ۱/۶ - بررسی تقسیم موضوعات تفقه از زاویه مقسم و لحاظ تقسیم
 - ۱/۷ - بررسی امکان تقسیم تفقه به «طبیعت، تاریخ، جامعه»
 - ۱/۸ - اشکالات تقسیم موضوعات تفقه به «طبیعت، تاریخ، جامعه»
- ۲ - بررسی کارآمدی «تقسیم به کل» و «تقسیم به کلی» در هر مرتبه از تقسیمات

- ۱۰ - کارآمدی شاخصه‌ها در تعیین عناوین سطوح تفقه
- ۱۰ - ۳/۱ - مقایسه دو احتمال پیرامون عناوین سطوح تفقه
- ۱۱ - ۳/۲ - ترجیح «استناد، استنتاج، انطباق، بر «نقد، نقض، طرح» به عنوان تقسیمات سطوح تفقه

نام جزوه:	زمینه آشنایی با طرح تأسیس بانک توسعه اسلامی اطلاعات	کد بایگانی کامپیوتری:	۰۱۰۵۸۰۲۲
استاد:	حجة الاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی	تاریخ جلسه:	۷۵/۰۷/۰۳
عنوان گذار:	برادر محمد دیندار	تاریخ انتشار:	۷۵/۰۷/۰۱۴
ویراستار:	برادر یوسف حسین نژاد	تیراژ:	۲۰ نسخه
حروفچینی:	واحد انتشارات دفتر فرهنگستان	نوبت تکثیر:	اول



بکارگیری و تحلیل کارآمدی شاخصه‌های تقسیم و دسته‌بندی در تعیین عناوین موضوعات و سطوح تفقه

* - مقدمه: گزارشی از مباحثه درباره تطبیق «سطوح،

مراحل، موضوعات» با «محورها، مسایل، موارد»

برادر دیندار: در مباحثه‌ای که داشتیم بحث شاخصه‌ها را

ادامه دادیم و درباره آن سؤالاتی که حضرت‌عالی در پایان

جلسه قبل فرموده بودید، دقت کردیم که بالاخره با این

شاخصه‌هایی که بیان شد نتیجه چه می‌شود؟ عناوین

سطوح چه می‌شود؟ آیا سطوح در ذیل محورها، مراحل

در ذیل مسایل و موضوعات در ذیل موارد قرار می‌گیرد؟

آیا مابه‌الاختلاف در ابتدا می‌آید یا در آخر؟

حجة الاسلام و المسلمین حسینی: یعنی بحثان پیدا نمودن

قاعده اینها بوده است، چون اصل بحث در این مورد بود.

(س): یعنی بتوانیم قاعده پیدا کرده تا ببینیم آیا سه

موضوع داریم که ۹ کار در این موضوعات انجام می‌شود یا

اینکه ۹ کار داریم که این سه موضوع را نتیجه می‌دهد تا

معلوم شود آیا باید آن سه وصف مابه‌الاختلاف در آخر

قرار گیرد یا اول؟ در این باره روی شاخصه‌ای که در جلسه

قبل مطرح شده بود، دقت کردیم، نتیجه این شد که اگر از

دیدگاه جزء به کل، یعنی تقویم کثرت به وحدت نظر شود،

معمولاً در کار اجرایی، کار از تصرف در جزئیات شروع

می‌شود.

(ج): حتماً هر «تصرف بالمباشرة» از جزئیات آغاز

می‌گردد، اما هر «تخصیص نسبت» ای از کل می‌آید، یعنی

همیشه مدیریت تخصیص و اوصاف از جانب کلیات است،

در حالی که مباشرت در تصرف از طرف جزئیات می‌باشد.

در جدول ۲۷ تایی که قبلاً پر شده بود، آن قسمتی که

کمترین تغییر را دارد، این سه وصف انسانی، ابزار و جاری

است، یعنی از ابتدا تا آخر سطر، این دسته به یک گونه

تکرار شده است. البته این، جدول مقدمات است و بحث

ما فعلاً درباره چیز دیگری می‌باشد. در آن جدول

فعالتهای مربوط به هرم پیدایش، سه وصف «سازمانها،

گروهها و افراد» در سطر بدون تغییر آمده است. باید

بفرمایید که تفاوت این با آنجایی که مثلاً وصف

۱ - تحلیل کارآمدی شاخصه‌های تقسیم و دسته‌بندی در

تقسیم موضوعات تفقه

۱/۱ - تقسیم موضوعات تفقه به «مفاهیم، علایم ارتباطی، محسوسات»

بر اساس همین شاخصه روی عنوانها و مفهوم هر کدام فکر

کردیم تا ببینیم چه چیزی می‌تواند جزء موضوعات تفقه

باشد؟ که در این مورد چند احتمال مورد بررسی قرار

گرفت و در نهایت به نظر رسید آن چیزی که در سطح کلی

جزء موضوعات تفقه است در سه دسته کلی «مفاهیم،

علایم ارتباطی و محسوسات» خلاصه می‌گردد، یعنی

آنچه که با حواس پنجگانه درک می‌شود و آنچه که جزء

علایم ارتباطی بوده و برای ارتباط‌گیری بین انسانها است و

آنچه که مفهوم می‌باشد، خواه مفهوم از پدیده‌های عینی و

خواه مفهوم از پدیده‌های روحی یا معقولات نظری باشد،

در اینجا منظور، خود مفهوم است، یعنی خود مفهوم مورد

دقت قرار می‌گیرد نه معنون مفهوم، به عبارت دیگر اگر هم

مفهوم دفتر یا کتاب و قلم مورد بررسی قرار می‌گیرد، به

عنوان مفهوم آن مد نظر قرار می‌گیرد نه به عنوان یک

شیء، چون در آنجا که تفقه روی خود شیء است،

مشمول محسوسات می‌باشد و در آنجا که دقت روی یک

مفهوم باشد - خواه مفهوم از محسوسات، خواه مفهوم از

انسان، معقولات و معقولات روحی مانند مفهوم ترس و ...

- جزء مفاهیم قرار می‌گیرد بهر حال آنچه در تفقه مورد

دقت قرار می‌گیرد، این سه دسته موضوعات یعنی مفاهیم،

علایم ارتباطی و محسوسات می‌باشد،

۱/۲ - نقد تقسیم موضوعات تفقه به مفاهیم، علایم ارتباطی، محسوسات

(ج): مگر علایم ارتباطی محسوس نیست؟

(س): چسرا، ولی علایم ارتباطی جزء محسوساتی

«هماهنگی» ۹ بار (۳ بار در سه قسمت) تکرار شده در

چیست؟ اگر در این تفاوت دقت کنید، مسئله فعلی ما حل

می‌شود. مسلماً همه قیود هر کدام ۹ بار تکرار شده است،

این دسته چه تفاوتی با بقیه دارد که ما می‌گوییم اینها دارای

کمترین تغییرند؟ و دلیل این امر چیست؟

(س): آن چیزی که مورد دقت ما قرار گرفت این بود که

معمولاً در هر سطحی می‌شود موضوعات متعددی باشد،

معمولاً بواسطه «موضوعات» تجزیه واقع می‌شود و

بواسطه «سطح» دسته‌بندی انجام می‌گردد. گرچه شاید با

موضوعات هم دسته‌بندی صورت گیرد، اما معمولاً

تصرف ما در موضوعات است.

(ج): بله تصرف بالمباشره در موضوعات جزئی است،

اما «تصرف بالتسیب» در کلیات می‌باشد.

(س): بنابراین ما باید موضوعات را در قسمت موارد

قرار دهیم.

(ج): یعنی در جای موارد قرار دهیم.

(س): معمولاً تصرف ما از موارد شروع می‌شود.

(ج): آنگاه محورها چه می‌شود؟

(س): در این صورت محورها همان «سطوح» می‌باشد

و مسایل هم همان «مراحل» است.

(ج): البته در اینکه بخواهیم محورها را همان سطوح

بدانیم، موجداتی هم داشتیم که قبلاً گفته شد، چون هر

شیء یک سطوحی دارد تا در یک مرحله نسبت به یک

موضوعی تغییر یابد.

(س): البته این در صورتی است که بخواهیم تحلیل

کنیم والا تصرف از موضوعات آغاز می‌شود.

نیست که قابل لمس باشد، اینها ساخته دست بشر است.

(ج): مگر ضبط صوت ساخته بشر نیست؟

(س): بله، ولی علایم ارتباطی یک نوع علامتند، نه اینکه یک شیء خاصی باشد که یک استفاده خاصی داشته باشد،

(ج): شاید منظور آن علایم صوتی باشد والا علایم غیر صوتی ...

(س): خیر علایم کتبی هم منظور است.

(ج): علایم کتب که دارای تجسد است.

برادر میرزایی: البته این روشن است که حس شامل بر لمس و دیدن و ... می باشد.

برادر دیندار: البته فصل ممیز این تقسیم به حسی بودن نیست. بله، علایم هم بوسیله حس درک می شود، هیچ علامتی نیست که بدون حواس پنجگانه درک شود، ارتباط انسان با بیرون با همین حواس پنجگانه صورت می پذیرد. خواه علامت یک نوشته باشد یا نقاشی یا صوت و ... هر چه باشد، انسان می بایست یا آن را ببیند یا لمس کند و یا بشنود تا آن علامت یک معنا و مفهومی را منتقل کند، مثلاً اگر یک نایبنا خط بریل را لمس نکند، نمی تواند آنرا بخواند.

(ج): پس نمی شود، فصل ممیز محسوس و ارتباطی باشد. علاوه بر این شما محسوسات را معادل با اشیاء شمردید، مگر اشیاء دارای پیام نیستند؟ مگر اشیاء محور انگیزه و فکر نیستند؟ مگر اشیاء نمی توانند وسیله ارتباط باشند؟

(س): بله می توانند «وسیله» ارتباط باشند، اما نمی شود «علایم» ارتباط باشند، کسی اشیاء را به عنوان علایم

ارتباطی بکار نمی برد. البته بحث عنوانش یک چیز است، ولی بحث از مفهومش چیز دیگری است.

(ج): آیا شما هنر را در اجسام نمی آورید. آیا کلاً هنرهای تجسمی به معنای ارتباط نیست؟ آیا این ساختمان همانند یک کلمه در پرورش دارای پیام نیست؟

(س): اما معلوم نیست غرض سازنده رساندن یک پیام باشد، بلکه این اثر تبعی این شیء است نه غرض اصلی؛ اما مثلاً در مجسمه غرض اصلی رساندن پیام است.

۱/۳ - تقسیم موضوعات تفقه به «روحی، ذهنی، عینی»

(ج): آیا سه وصف «روحی، ذهنی و عینی» عام تر است یا ذهنی، ارتباطی و عینی؟ می توانیم بگوییم ما سه منشاء درک و سه قوه درک داریم که منشاء درک امور روحی همان قوه درک حالات «یعنی همان قدرت روحی و حساسیت» است، قسمت بعدی هم قدرت درک امور ذهنی و مناشئی است که امور ذهنی را نتیجه می دهد و بعدش هم قدرت درک امور عینی و مناشئی است که همان حواس می باشد. برادر حسین نژاد: در اینجا مورد درک را بر اساس این قدرتها تقسیم می کنیم؟

(ج): یعنی اینجا تقسیم بر اساس موضوع و قدرت درک است، یعنی بشر می تواند بسنجد و می تواند بیابد و همچنین می تواند حس کند.

(س): یعنی تقسیم بر اساس رابطه بین انسان و موضوع بیرونی است، منظور از بیرون هم بیرون از انسان است که آن موضوع بیرونی یا حالات است و یا مفاهیم و عینیت می باشد،

برادر میرزایی: البته نمی توان گفت بیرون از انسان، چون انسان خودش را هم درک می کند،

سنجش عملی است که بین جهت گیری روحی و شرایط عینی واقع می شود.

۱/۴ - نقد تقسیم موضوعات تفقه به «روحی، ذهنی، عینی»

برادر دیندار: آیا در این صورت ما مدرکات را تقسیم کرده ایم یا ادراکات را؟

(ج): اگر مدرک ما ابزار درک نداشته باشد، درک نمی شود. پس یک «مدرک‌ها» و امور قابل درکی داریم و یک «مدرک» داریم که محصول عمل درک ما روی آن مدارک است. باید یک مدارک روحی و یک مدارک ذهنی و مدارک حسی داشته باشید. در مدرکات هم همین تقسیم جاری است، یعنی در مدرکات هم که محصولات آنها می باشد، باید یک مدرکات روحی، مدرکات ذهنی و حسی داشته باشید، علاوه بر این باید ابزار درک هم متفاوت بوده و سه چیز باشد.

برادر حسین نژاد: ما در موارد می خواهیم موضوعات را طرح کنیم، یعنی موضوع درکمان...

(ج): یعنی مدرک‌هایی که مدرکات حاصل آن است، آنگاه مدرک‌ها هم یا روحی و یا عینی و ذهنی است. حال آیا این تقسیم به روحی، ذهنی و عینی تقسیم صحیحی است؟ آیا این عام است؟ نحوه عام بودن آن چگونه می باشد؟

برادر دیندار: البته در عام بودنش شکی نیست، اما آیا به صرف عام بودن می توان آنرا در اینجا قرار داد؟

(ج): آیا در تفقه هر سه اینها حضور دارند.

(س): بله، هر سه حضور دارند.

(ج): در این صورت آیا این احتمال بهتر است یا اینکه مفاهیم و ذهنی را ابتدا مطرح کنیم، چون مفاهیم محصولات علومند خواه موضوعش از موضوعات روحی،

(ج): بله انسان مفاهیم ذهنی را هم خودش می سنجد. آقای دیندار می فرمایند ما سه سطح داریم که همان محورها را تشکیل می دهد، یعنی یک شیء مرکب داریم که آنرا بر حسب ساختار تقسیم کردیم، آنگاه آن تقسیم به محورها را بر حسب مراحل تقسیم می کنیم و می گویم آن محورها در چند مرحله کار می کنند. آنگاه می گویم موضوعات آن - که همان موارد است - اینها است. حال با توجه به این فرض چه اوصافی بهتر است، آیا روحی، ذهنی و عینی درست است؟ تا اینکه بگوییم روحی همان درونی و عینی و ذهنی هم به ترتیب بیرونی و ارتباطی است؟ و بگوییم همیشه ذهن منتهی است از اعتقادات، ارزشها و حساسیتها در شرایط عینی؛ یعنی از شرایط عینی یک فلش آمده و از طرف اعتقاد فرد هم یک فلش می آید که برخورد اینها با هم نسبت یا کیفیت سنجش خاص را ایجاد می کند؟

برادر میرزایی: یعنی هرگاه روح با عینیت تماس حاصل می کند، چیزی...

(ج): خیر روح یک فشار بر انسان وارد می کند، خارج هم یک فشار وارد می سازد، آنگاه «سنجش» اینها را با هم به گونه ای هماهنگ می کند، لذا می گویم انسان با جهتی که در اعتقاد و یا حساسیتش وجود دارد، عینیت را تنظیم می کند. پس فلش عینی به طرف انسان می آید و محل تلاقی آن با فلش روحی، ذهن است که همان محل سنجش می باشد. شاید بپرسید فاعلیت فاعلها در کجا باهم تلاقی می کند؟ می گویم از شرائط به طرف ذهن می رود، نحوه تولی فرد هم از روح به طرف ذهن می آید، آنگاه به میزانی که انسان قدرت داشته باشد، در اینجا تصرف می کند. عمل

عینی یا عقلی باشد؟

برادر حسین نژاد: یعنی بگوئیم نتیجه منظور است.

(ج): البته مفاهیم سه دسته‌اند، این سه دسته بر حسب

مدارک و موضوعات درک قابل تقسیم است.

(س): می‌شود مفهوم، نتیجه هر سه سطح باشد.

۱/۵ - تفاوت «تقسیم تفقه بر اساس ابعاد درک» با «تقسیم آن بر

اساس موضوعات درک»

(ج): نتیجه در سه سطح است، یعنی یک دسته از

مفاهیم جزء عرفان اصطلاحی‌اند، عرفان اصطلاحی

حاصل عرفان عملی یا حاصل امور روحی می‌باشد، ابزار

آن هم با حساسیتهای روحی ملاحظه می‌گردد. یک سطح

هم امور نظری و معقولات‌اند، یعنی مفاهیمی‌اند که همان

مدركات نظری و سنجشی ما را تشکیل می‌دهند مانند

منطقها و ریاضیات و مانند آن. سطح دیگر هم همان

مفاهیم عینی‌اند، یعنی درک‌هایی است که ما از عینیت

داریم، به عبارت دیگر اینها همان مدرکات ما از عینیت

است. در هر سه اینها در عین اینکه هر کدام دارای سه

فصل علی حده هستند، یا روح اصلی است و ذهن و عین،

فرعی و تبعی می‌باشد و یا ذهن اصلی بوده و روح و عین

فرعی و تبعی است و یا عین اصلی بوده و روحی و ذهنی،

فرعی و تبعی می‌باشد. هر سه اینها به صورت اشاعه در

تمام مفاهیم وجود دارند، پس یک بار تقسیم بر اساس

ابعاد است که می‌گوئیم هر سه در همه وجود دارند، نهایت

در بعضی یکی از آنها اصلی و دو تای دیگر فرعی و تبعی

می‌باشد.

بار دیگر - پس از تقسیم بالاشاعه و ابعاد - بر حسب

موضوعات تقسیم می‌کنیم، در این صورت نمی‌گوئیم که

مفهوم چیزی است که حاصل فعالیت روح، ذهن و حس

باشد؛ بلکه می‌گوئیم چون موضوعاتش روحی است این

دسته را در بخش روحی قرار می‌دهیم، چون موضوعاتش

نظری است - هر چند روح، نظر و حس در آن بکار رفته

است، اما به دلیل موضوعش - آن را در بخش نظری قرار

می‌دهیم، این دسته هم چون موضوعاتش عینی است به آن

حسی اطلاق می‌کنیم. درست است که در فعالیت انسان

همه اینها حضور دارد و لذا می‌توان گفت در همه مفاهیم

بالاشاعه اثر روح، ذهن و عین هست، اما این تقسیم ما بر

اساس موضوع است. بهر حال آیا می‌توان در این قسمت

گفت روحی، نظری و عینی؟ یا باید بگوئیم نظری، ارتباطی

و عینی؟

برادر رضوی: در تقسیم موضوعات باید فصل ممیز کاملاً

روشن باشد، یا باید وجه مشترک اینها مشخص باشد، چون

موضوعات بسیار عام است و شامل همه چیز می‌شود،

باید دید این موضوعات چه اموری است، موضوعات هم

بر حسب فعالیتها روشن می‌شود، فعالیت ما در تفقه است،

حال باید دید متناسب با این فعالیت چه موضوعاتی داریم،

یعنی در اینجا بحث از موضوعات فعالیت تفقهی است. به

نظر می‌رسد در این صورت مفهوم، مقسم قرار گرفته

است، یعنی در مفاهیم سه موضوع متفاوت وجود دارد که

می‌توان آنرا به مفاهیم نظری، مفاهیم عینی و ارتباطی تعبیر

کرد.

(ج): سؤال این است که آیا روی موضوعات روحی

یک فعالیتی انجام می‌پذیرد تا مفاهیم روحی را نتیجه

می‌دهد یا خیر؟ در صورت اول می‌گوئیم موضوع روحی

است که فهم روی آن کار می‌کند و یک مفاهیم اخلاقی و

می‌خواهیم ببینیم آیا موضوعاتی که موضوع تفقه است، روحی، نظری و عینی است یا خیر؟

(س): در اینجا موضوعات درک را تقسیم کرده‌ایم، اگر تفقه را درک بدانیم...

(ج): کلمه تفقه به چه معنا است؟ آیا به معنای کار فهمیدن و فعالیت فهمیدن است؟

(س): فعالیت‌هایی برای فهمیدن است.

(ج): آیا نظر همه همین است؟ آیا فعالیت‌هایی برای فهمیدن است یا خود فعالیت‌های فهمیدن منظور است؟

(س): ظاهراً منظور فعالیت‌هایی برای فهمیدن است، یعنی هر کاری که در تفقه انجام می‌شود، مانند کار تتبع، نوشتن، شنیدن و ... به معنای تفقه است، در حالی که اگر بخواهیم درک را تقسیم کنیم، آنگاه کار تبعی جزء تفقه محسوب نمی‌شود.

(ج): یادتان نرود که نمی‌خواهیم خود شناخت‌شناسی را تجزیه کنیم، بلکه می‌خواهیم فعالیت‌هایی را که برای فهمیدن است، تجزیه نماییم. در این صورت باید بگویید موضوعات کار چه خواهد بود؟ یعنی منابعی که روی آنها کار می‌شود تا محصولاتی بدست آید.

برادر رضوی: آن منابع خارج از این سه نیست.

(ج): آیا همین سه چیز است یا چیز دیگری است.

برادر دیندار: در تقسیم درک به معنای شناخت‌شناسی، اشکالی...

(ج): خیر اگر به معنای شناخت‌شناسی بود، معنایش آن بود که ببینیم چه کارهایی انجام می‌گیرد تا شناسایی به وجود آید، یعنی می‌بایست مکانیزم پیدایش شناخت «تکیف، تبدل و تمثل» را بیان کنیم که فعلاً بحث ما در این

روحی را تحویل می‌دهد، در این صورت موضوع روحی است که پس از انجام کاری بر آن به مفاهیم اخلاقی یا ارزشی - که عام‌تر است - تبدیل می‌گردد.

۱/۶ - بررسی تقسیم موضوعات تفقه از زاویه مقسم و لحاظ تقسیم برادر دیندار: آیا در اینجا مقسم انسان است یا موضوعات تفقه؟ چون به نظر می‌رسد ما در روحی، نظری و حسی انسان را تقسیم کرده‌ایم.

(ج): آیا مقسم انسان است یا مقسم موضوعاتی است که انسان آنها را می‌فهمد.

(س): مقسم موضوعاتی است که مدرک انسان است، در اینجا تقسیم به انسان بر می‌گردد نه به موضوعات.

برادر میرزایی: یعنی این انسان است که روح، ذهن و حس دارد.

(ج): ما یک مدرک و یک مدرک داریم، آیا مدارک و ابزارهای درک انسان...

برادر دیندار: در اینجا به لحاظ ابزار درک تقسیم شده است.

(ج): عمل تفقه باید به چه لحاظی تقسیم شود. قطعاً می‌شود به لحاظ موضوعات هم تقسیم شود. به نظر شما بر چه اساس دیگری می‌توان تقسیم کرد.

(س): یعنی ما خود تفقه را بر حسب موضوع تقسیم نکرده‌ایم.

(ج): یعنی شناخت‌شناسی را تقسیم نکرده‌ایم. بله، ما هم نخواستیم این را تقسیم کنیم.

(س): خیر ما کاری به شناخت‌شناسی نداریم، بلکه می‌خواهیم موضوع تفقه را تقسیم کنیم.

(ج): یعنی نمی‌خواهیم خود تفقه را تجزیه کنیم، بلکه

مورد نیست. در اینجا فعالیت‌هایی برای شناختن روی منابعی انجام می‌شود، حال باید بگویید این منابع کدامند که موضوع متصرف فیه فعالیت‌های ما در فهم می‌باشد. ما می‌گوییم منابع عبارتند از منابع روحی، عقلی و حسی یا عینی که مفاهیم ارزشی، عقلی و حسی را تحویل می‌دهد، یعنی یک منبعی داریم که روی آنها کار می‌کنیم و همانند یک کارخانه یک چیزی را تحویل می‌دهد. ما فعلاً به تقسیمات آن کارخانه که این کارها را صورت می‌دهد، کاری نداریم، بلکه می‌آییم این را بر حسب منابع اش تقسیم می‌کنیم که می‌شود همان موضوعی که باید روی آن کار شود.

۱/۷ - بررسی امکان تقسیم تفقه به «طبیعت، تاریخ، جامعه»

(س): تفاوت این احتمال با اینکه بگوییم منابع ما «طبیعت، تاریخ و کلمات» است در چیست؟ در آنجا مقسم چه چیزی بود که شما آن سه امر را بیان فرمودید؟ البته من نمی‌خواهم این را به عنوان یک احتمال بیان کنم، منظورم این است که تفاوت اینها در چیست؟ چون این هم می‌شود منبع تفقه باشد، در اینجا در طبیعت دقت می‌شود مثلاً کسی گیاه‌شناسی یا زیست‌شناسی و... می‌کند یا در تاریخ دقت نموده و در تاریخ جوامع کار می‌کند، باستان‌شناسی و... دارد. اینها هم منبع اند، اما به نظر می‌رسد در این روحی، ذهنی و عینی به لحاظ درکی که انسان از طبیعت دارد، تقسیم واقع شده، اما در احتمال مذکور منابع بر اساس دیگری تقسیم شده است.

(ج): تفاوت اینها در چیست؟

(س): در اینجا منابع بر اساس نوع درک انسان از این منابع تقسیم شده است، یعنی منابع به سه نوع درک

می‌شود.

(ج): البته خوب است که در این احتمال بگویید «طبیعت، تاریخ و جامعه» آنگاه بحث کلمات در زیر بخش این امور است. این تقسیم با روحی، ذهنی و عینی چه تفاوتی دارد و جای کدام در اینجا است؟
(س): البته می‌توان به لحاظ دیگر تقسیمات دیگری را هم بیان کرد.

برادر میرزایی: یک احتمال هم به نظر من رسید که «شرعی، عقلی و تجربی» است.

برادر رضوی: البته ما دیگر تنها به دنبال احتمال دادن نیستیم، بلکه می‌خواهیم ببینیم این موضوعات چه هستند.

(ج): معنای قاعده‌مند شدن همین است که وقتی ما می‌خواهیم انتخاب کنیم نگوییم این به دل ما بیشتر می‌چسبد، نگوییم ذوق ما این را بیشتر می‌پسندد، بلکه بگوییم اساساً فلان تقسیم در اینجا نمی‌آید و فلان تقسیم می‌آید.

برادر میرزایی: به نظر می‌رسد که اگر بحث روی همان شاخصه‌ها باشد، کار زودتر جلو می‌رود.

(ج): بحث در عمل تفقه است. تفقه به معنای فهمیدن است، در این صورت باید موضوعات فهم مورد دقت قرار گیرد. بنابراین در این صورت نمی‌توانیم از نظام تکوینی، تاریخی و اجتماعی سخن بگوییم تا بگوییم باید مفاهیم ما از کلی‌ترین مفاهیم - که درباره هستی است - تا تکامل هستی و اثر تکامل هستی در کلیه رفتارهای ما - یعنی رفتارهای تکاملی ما در جامعه - دارای نظام باشد. پس در این مسئله بحث نداریم، اگر بخواهیم از اینها بحث کنیم باید بحث را به بخش اول تقسیمات سوق دهیم. در آنجا که

از تعبد بحث می‌کنیم غیر از آنجایی است که درباره تفاهم و تفقه سخن می‌گوییم، البته ممکن است حاصل کار ما نظر درباره تاریخ، طبیعت و جامعه باشد و در داخل مباحث جامعه هم در اندیشه، هنر و محصولات اجتماعی نظر شود. اما ما در اینجا می‌گوییم موضوع خود تفقه صرف نظر از محصولات آن «نظام فکری‌ای که باید در بخش تفاهم تحویل دهد» چیست؟ نه اینکه بحث از تقسیم‌بندی‌های شناخت‌شناسی و یا مکانیزم پیدایش تفقه باشد، چون اینکه موضوع فعالیت تفقه چیست، تفاوت دارد با آنجا که بحث از ماشین تفقه است، در صورت اول بحث از این است که این ماشین باید روی چه موضوعی کار کند تا محصول آن هم بعداً مشخص شود.

برادر دیندار: طبیعت، هستی و تاریخ هم به عنوان یک منبع می‌تواند موضوع تفقه باشد.

۱/۸ - اشکالات تقسیم موضوعات تفقه به «طبیعت، تاریخ، جامعه، (ج): آیا موضوع تفقه است یا محصول آن؟ نظریه شما در طبیعت ناشی از یک گونه اعتقاد، یک گونه عمل ذهنی و یک گونه شرایط عینی است. آنگاه طبیعت، تاریخ و جامعه در نظام فکری جا پیدا کرده و تعریف می‌شود، حتماً فعالیت برای فهمیدن آن صورت می‌گیرد و حتماً در این فعالیت که برای شناختن هستی است، اعتقاد هم وجود دارد.

(س): ما از خود طبیعت بحث می‌کنیم نه طبیعت‌شناسی.

(ج): طبیعت، تاریخ و جامعه روی هم دارای یک آثار عینی می‌باشد که حتماً شما آنها را در بخش عینی می‌بینید، این غیر از تفقه است.

(س): وقتی خود تاریخ مورد دقت قرار می‌گیرد برای اینکه بفهمیم در تاریخ چه اتفاقی افتاده است و چگونه آنرا تحلیل می‌کنیم و فلسفه تاریخ را درک کنیم و ... آیا این دقت‌های نظری و تتبعی در تاریخ، تفقه نیست، یعنی در اینجا موضوعش تاریخ و طبیعت و جامعه است.

(ج): که هر سه عینی است.

(س): خیر تفقه در تاریخ ممکن است، نظری باشد.

(ج): بله تئوری تاریخ‌شناسی نظری است نه خود

تاریخ، تاریخ آن چیزی است که واقع شده است.

(س): یعنی دقت نظری در آن چیزی که ...

(ج): این همان تئوری تاریخ‌شناسی است.

(س): که نتیجه‌اش مثلاً فلسفه تاریخ است.

(ج): بله نظریه تاریخ‌شناسی روی عینیت، فلسفه تاریخ

را تحویل می‌دهد.

برادر میرزایی: یعنی باید ما روی آن چیزی که واقع شده

کار کنیم تا به آن چیزی که می‌خواهیم برسیم.

برادر رضوی: ولی آن چیز اصل نیست، بلکه آن فکر و

سنجش اصل است.

(ج): موضوعات عام تفقه که هم در تاریخ می‌آید و هم

در طبیعیات و جامعه، چیست؟ یعنی ماشین اولیه‌ای که

بعدها کارهای دیگری انجام می‌دهد.

برادر دیندار: آیا ما تنها به لحاظ عام بودنش آنرا

می‌پذیریم.

(ج): یعنی موضوعاتی که می‌تواند شارح باشد.

(س): یک شاخصه ما این بود که کل را تقسیم کنیم نه

کلی.

(ج): سؤال همین است که آیا اینها روی هم نشان

مختلف و همچنین نظریات فلسفی و احیانا علوم کاربردی مختلفی داریم. حتماً اینها در یک شأن موضوع تفقه‌اند و گونه‌ای مختلفی را هم تحویل می‌دهند، چون اگر تعبد اسلامی باشد یک گونه جلوه می‌کند و اگر التقاطی یا الحادی باشد به گونه دیگری است. بله، می‌شود اینها جزء موضوعات تقسیم باشد، حتی در آنجا که آثار تفقه را مد نظر قرار می‌دهیم می‌توانیم بگوییم در اینجا هم یک دسته موضوعات وجود دارد مانند طبیعت، تاریخ و جامعه. بله، حتماً این دو دسته تقسیم بندی وجود دارد، ولی باید دید کدامش می‌بایست در اینجا مطرح شود و کدام بعداً طرح گردد؟

(س): آنگاه تطبیق این مسئله با آن شاخصه که می‌گفتیم باید کل را بیان کنیم، چگونه است.

(ج): بله، باید کل تقسیم شود. اما باید دید کل چه چیزی است؟ آیا منظور کل نظریات اسلامی، التقاطی و الحادی به عنوان یک کل تعبد - به عنوان انواع تعبد از ملکوتی تا حیوانی - است که به تفقه می‌رسند دارای این حالت می‌شوند و وقتی به تفاهم می‌رسند باعث نتایج دیگری می‌شوند؟

(س): در هر صورت تقسیم به اسلامی، الحادی و التقاطی تقسیم به وصف است.

(ج): که در قبل از بخش تفقه وجود دارد، قطعاً هر چه در اینجا گفته شده باید در قسمت تفقه قابل ضرب باشد، یعنی مثلاً باید بگوییم اسلامی روحی، التقاطی روحی و الحادی روحی. آیا این احتمالی را که شما بیان می‌کنید، مربوط به بخش آخر نیست؟ آیا تقسیم به طبیعت، تاریخ و جامعه مربوط به بخش محصولات نیست؟ تا بگوییم در

دهنده یک کل اند یا خیر؟ در آنجا هم کل را نشان می‌دهند، در آنجا هم فلسفه طبیعت «هستی شناسی» به اضافه تاریخ شناسی و جامعه شناسی «که محصولات اند» یک کل «نظام فکری» را تحویل می‌دهند.

(س): ما یک هستی و یک هستی شناسی داریم، از تفقه در هستی به هستی شناسی می‌رسیم.

(ج): بهر حال باید ببینید تقسیمات تفقه چیست؟

(س): می‌توانیم بگوییم تفقه در موضوع هستی است که هستی شناسی را نتیجه می‌دهد.

(ج): چه تفاوتی بین موضوعات روحی، نظری و عینی و دسته بندی موضوعات هستی، تاریخ و جامعه است؟

۲ - بررسی کارآمدی «تقسیم به کل» و «تقسیم به کلی» در هر مرتبه از تقسیمات

(س): روحی، ذهنی و عینی همان تقسیم به کلی است. در حالی که تقسیم به هستی، تاریخ و جامعه تقسیم به کل می‌باشد، چون مجموعه‌ای بنام هستی و مجموعه‌ای بنام تاریخ و جامعه داریم در حالی که روحی، ذهنی و عینی در همه جا به نحو اشاعه وجود دارد و دارای مصادیق متعددی هم هست، می‌شود مصادیق آن بخشی از هستی یا تاریخ باشد، مانند حوادث روحی که در تاریخ اتفاق افتاده است، مسائل روحی که در جامعه وجود دارد. بهر حال این سه وصف دارای مصادیق متعددی است و کلی می‌باشد.

(ج): اگر بجای تقسیمات موضوعات تفقه به روحی، نظری و عینی احتمال شما را مطرح کنیم، آنگاه باید بگوییم هستی شناسی اسلامی، هستی شناسی التقاطی و هستی شناسی الحادی که عملیات تفقهی اینها مختلف است، چون تعبد در قبل از آن آمده است، پس تفقه

۳- کارآمدی شاخصه‌ها در تعیین عناوین سطوح تفقه

۳/۱ - مقایسه دو احتمال پیرامون عناوین سطوح تفقه

(س): ما در قسمت سطوح «نقد، نقض و طرح» را قرار داده‌ایم.

(ج): اینها که در کلیه امور روحی، ذهنی و عینی قابل ضربند. آیا می‌خواهید آن احتمال قبلی یعنی استناد، استنتاج و انطباق را تغییر دهید؟

(س): به نظر رسید این سه نمی‌تواند سطوح تفقه باشد، یعنی اینها مابه‌الاشتراک نیستند.

(ج): استنتاج در موضوعات مثلاً روحی همان «اخلاق» می‌شود و استنتاج در موضوعات نظری همان «کلام» و استنتاج در موضوعات عینی مثلاً «علوم کاربردی اسلامی» می‌شود. این چه اشکالی دارد.

برادر رضوی: این مسئله درست می‌شود، اما در بخش استناد چه می‌گوییم.

(ج): در استناد هم می‌گوییم کل اینها دارای یک احکام کلی است که از شرع اخذ می‌شود و آن عبارتند از: احکام کلی «ارزشی»، احکام کلی «کلامی» و علوم «کاربردی». می‌توانید بگویید اینها را از کتاب و سنت استنباط می‌کنیم.

(س): در این صورت پس بحث از احکام امور روحی است نه خود امور روحی.

(ج): می‌توانید بگویید توصیف، تکلیف و ارزش (اخلاق): آیا این سه در مورد موضوعات اخلاقی می‌آید یا خیر؟ مثلاً بگوییم از شرع توصیف اخلاق را استنباط می‌کنیم و همچنین از شرع تکلیف‌های اخلاقی و ارزشهای اخلاقی را استنباط می‌کنیم، آنگاه بگوییم از شرع توصیف کلامی، تکالیف کلامی و ارزش کلامی را استنباط می‌کنیم

این احتمال هم تقسیم به موضوعات شده، اما موضوعات سطح پایین‌تر در آن ذکر شده است. شما در آنجا ابزار، ابتکار و انسجام دارید که در قسمت بالای آن هم ثبوت، اثبات و آثار را دارید و...

(س): آیا این روحی، ذهنی و عینی تقسیم به کلی است یا تقسیم به کل است؟

(ج): حتماً می‌توان آنرا به دو صورت نگاه کرد، هم می‌توان آنرا انتزاع نموده و جدا کرده و به کلی تقسیم کرد و هم می‌توان گفت وقتی این ضرب می‌شود به همین جا ختم نشده و به امور بعدی‌اش اضافه می‌شود و به کل تبدیل می‌گردد. یعنی هم به قبل و هم به بعد آن اضافه می‌شود، یعنی در طبیعت...

(س): آیا خودش تقسیم به کل نیست.

(ج): در اینجا فعل، روحی است که به طبیعت اضافه می‌شود.

(س): بله پس از ضرب کل را تحویل می‌دهد، اما قبل از ضرب چگونه؟

(ج): یا در قبل از ضرب، انتزاع شده است که در این صورت کلی می‌باشد یا اینکه انتزاع نشده، بلکه وصف است. آیا با وصف روحی موضوعات روحی را جدا می‌کنیم؟

(س): ظاهراً، اینها را به لحاظ وصف از هم جدا نموده‌ایم، یعنی وصف انتزاعی است.

(ج): «انتزاع از وصف» است نه وصف انتزاعی. آیا در سطح مفاهیم، مفاهیم ارزشی دارای یک منزلتند و بریده نیستند؟ در قبل از این چه اوصافی را قرار می‌دهید تا در این ضرب شود تا در نهایت بگوییم آیا این انتزاع هست یا خیر؟

آن چیزی که در این جلسه به عنوان مطلب مهمی ذکر شد، این است که ما می‌توانیم با علم اصول پیش فرضهای علوم تجربی را از کتاب و سنت استنباط کنیم، می‌توانیم پیش فرضهای علوم نظری و تئوری سازی را استنباط کنیم و همچنین می‌توانیم پیش فرضهای علوم ارزشی را استنباط نماییم.

(س): بالاخره اینها باید به تعبد مرتبط شود، باید استناد اصل قرار گیرد و در همه موضوعات واقع شود.

۳/۲ - ترجیح «استناد، استنتاج، انطباق، بر نقد، نقض، طرح» به عنوان تقسیمات سطوح تفقه

(ج): باید استنتاج و انطباق هم واقع شود، باید هر سه با هم واقع شود. حال آیا این بهتر از نقد، نقض و طرح نیست؟ آیا در هر یک از این علوم حتماً تعریف، حکم و شاخصه داریم؟

برادر دیندار: آیا می‌گوییم تعریف، «معادله» و شاخصه یا...؟

(ج): خیر می‌گوییم تعریف، حکم، چون در امور عینی، حکم همان معادله می‌شود. در همه اینها حکم وجود دارد، حکم به معنای تناسب است و شاخصه به معنای فصل ممیز است.

(س): پس در قسمت محورها استنتاج، استناد و انطباق قرار گرفت.

(ج): خیر استناد را در ابتدا بنویسید، چون اولاً شما امور روحی را بالاتر می‌دانید. ثانیاً در فصل گذشته «انسانی» را مقدم داشتیم. معنای استناد این است که ما در عمل تفقه تابع وحی هستیم.

برادر حسین نژاد: البته نباید بگوییم استناد، بلکه باید

و همچنین بگوییم از شرع توصیف علوم کاربردی، احکام و ارزش آنرا استنباط می‌کنیم، ولی در سطح کلیات در استنتاج هم می‌گوییم باید مدل نظری هر کدام از اینها را بدست آوریم، در انطباق هم به دنبال دستیابی معادله کاربردی هر کدام از موارد فوق هستیم.

بنابر این ما قایلیم که باید کلیات کلیه علوم را از علوم نظری گرفته تا علوم دستوری و در نهایت علوم حسی و اخلاقی از شرع استنباط کنیم، خواه تعریفش، خواه حکمش و تعیین شاخصه‌اش از شرع استنباط می‌شود، چون در هر علمی این سه امر هست، آنگاه می‌توان علم اصول، علوم نظری - برای مدل سازی - و علوم کاربردی را - برای به عینیت رساندن - در آن بکار برد.

(س): آنگاه موضوعات استناد چه می‌شود، یعنی متصرف فیه‌ای که...

(ج): باید آیات و روایاتی که درباره مثلاً علوم اخلاقی است، به صورت علی حدّه و مواردی که درباره علوم کلامی و علوم تکالیف حسی و عینی است، به صورت جداگانه بررسی شود.

(س): پس این سه دسته غیر از آن سه دسته‌ای می‌شود که در استنتاج بود، یعنی در استناد کار روی کلمات صورت می‌گیرد.

(ج): مثلاً با علم اصول استنباط از کلمات، احکام و تکالیف در مورد جهان بینی را معین می‌کنیم و مثلاً در نهایت می‌گوییم یک دسته از کتب جهان بینی جزء کتب ضلال است و خواندن آن حرام بوده و نگهداشتن آنها حرام می‌باشد، خوض در آن، خوض در باطل است و... این تکلیف این مسئله است، آنگاه می‌توان توصیف آنرا نیز انجام داد.

بگویم استنادی.

(ج): بله، می توانید در بعدش هم بگویند استنتاجی و

انطباقی.

برادر دیندار: آیا باید استنادی بگویم یا استنباطی؟

(ج): استناد بهتر از استنباط است، چون استنباط عملی

است که بوسیله استناد واقع می شود.

برادر رضوی: یعنی استنباط مرحله ای از استناد است.

(ج): استنباط محصول استناد است.

برادر دیندار: مگر آن چیزی که در استناد واقع می شود

خود استنباط نیست؟

(ج): اگر در مورد ماشین استناد بحث می کنید...

(س): خیر، بحث در عملی است که انجام می شود.

(ج): این عمل، عمل استنباطی است که بوسیله ماشین

استناد انجام می گیرد.

(س): آیا این ماشین همان ماشین استنباطی نیست.

(ج): بله ماشین استنباط از کلمات است. البته شما

می گویند بحث در فعل تفقه است، پس عمل استنباط در آن

جاری می باشد. سؤال من این است که آیا شما خود فعل

تفقه را موضوع قرار دادید تا بگویند ماشین دارد یا اینکه

ماشین آنرا مفروغ عنه می دانید، بعد می گویند استنباط

می کنیم؟

«وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ»

زمینه آشنایی با طرح تأسیس بانک توسعه اسلامی اطلاعات

تاریخ: ۷۵/۲/۳

استاد: حجة الاسلام والمسلمین حسینی

تنظیم: گروه تحقیقات مبنایی

بررسی مسایل و راههای عملی طبقه‌بندی مباحث پژوهش در بانک اطلاعات

فهرست:

- ۱ - تبیین مسایل و مشکلات طبقه‌بندی مباحث دفتر
- ۱/۱ - بررسی اهمیت مسأله تقطیع مباحث در طبقه‌بندی آنها
- ۱/۲ - بررسی امکان بهره‌گیری از روش تقطیع مذکور در مبحث حوزه
- ۲ - بررسی راههای حل مسایل طبقه‌بندی
- ۲/۱ - اهمیت قواعد و شاخصه‌های تقطیع در ایجاد وحدت رویه
- ۲/۲ - ضرورت شروع طبقه‌بندی مباحث دفتر از تقطیع کل مباحث
- ۲/۳ - ضرورت آموزش کلیات مباحث برای تشخیص و تقطیع مباحث دفتر
- ۲/۴ - بررسی امکان تشخیص جایگاه کوچکترین قطعات بدون نیاز به اشراف بر همه مباحث
- ۲/۵ - لزوم «اشراف به کل» و «قاعده تشخیص جزء» (هر دو) در کار تقطیع و طبقه‌بندی
- ۲/۶ - بررسی اهمیت مسأله قاعده تشخیص محدوده قطعات و جایگاه مباحث حتی در شروع از تقطیع کل
- ۲/۷ - معرفی کاربرگ مهندسی تحقیقات به عنوان ابزاری برای تقطیع و طبقه‌بندی مباحث

نام جزوه :	زمینه آشنایی با طرح تأسیس بانک توسعه اسلامی اطلاعات	کد بایگانی کامپیوتری :	۰۱۰۵۸۰۲۳
اسناد :	حجة الاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی	تاریخ جلسه :	۷۵/۷/۳
عنوان گذار :	آقای محمد دیندار	تاریخ انتشار :	۷۵/۰۸/۰۵
ویراستار :	آقای یوسف حسین نژاد	تیراژ :	۱۲ نسخه
حروفچینی :	واحد انتشارات دفتر فرهنگستان	نوبت تکثیر :	اول

بررسی مسایل و راههای عملی طبقه‌بندی مباحث پژوهش در بانک اطلاعات

۱ - تبیین مسایل و مشکلات طبقه‌بندی مباحث دفتر

۱/۱ - بررسی اهمیت مسأله تقطیع مباحث در طبقه‌بندی آنها

برادر دیندار: با توجه به مطالبی که در جلسه قبل پیرامون مسایل اجرایی مطرح شده بود، بنا شد روی طبقه‌بندی فرمایشات مقام معظم رهبری - که در طرح حوزه انجام شده بود - دقت کنیم تا ببینیم از این الگو چه استفاده‌ای می‌توان در کار بانک و طبقه‌بندی موضوعی مباحث بانک داشت. برای تمرین و اجرای آن الگو، یکی از مباحث موضوع کار قرار گرفت که همان بحث حضرت‌عالی در سلسله مباحث اخلاقی در حدود یک سال قبل است. با توجه به این موضوع، کار اصلی، فرعی و تبعی کردن و تقطیع فیشها شروع شد که ابتدا برادران با مشکل تقطیع مواجه شدند و این که قبل از اصلی و فرعی کردن چگونه تقطیع را انجام دهیم؟ به چه قسمت از بحث می‌توان عنوان یک قطعه را اطلاق نمود تا بتوانیم بگوییم این قطعه اصلی است یا فرعی و یا تبعی است.

بر این اساس توجه برادران به مسأله تقطیع جلب شد، علیرغم این که کار از قسمت اصلی، فرعی و تبعی کردن شروع شده بود، اما چون به اشتراک نرسیدند برگشته و روی تقطیع کار کردند. در این قضیه برادران زحمت کشیده و به منطق صوری و حتی به بحث حضرت‌عالی در مدل تطبیقی اصول - که در آن، درباره تجزیه و ترکیب منطقی بحث شده - مراجعه نموده و در نهایت به یک جمع‌بندی رسیده‌اند که آقای رضوی زحمت کشیده و گزارش کار و جمع‌بندی را خدمتتان ارائه می‌کنند.

برادر رضوی: در روش تقطیع احتمالاتی که بررسی شد. عبارتند بود از:

- ۱ - تقطیع بر اساس دستور زبان که مثلاً در جمله اسم، فعل و حرف و محدوده یک جمله مشخص می‌شود.
 - ۲ - تقطیع منطقی،
- به نظر رسید تقطیع دستوری در کار ما لازم نیست، بلکه باید تقطیع منطقی صورت گیرد، در این مورد ابتدا

۱/۲ - بررسی امکان بهره‌گیری از روش تقطیع مذکور در مبحث

حوزه

حجة الاسلام و المسلمین حسینی: آیا برادران نسبت به روشی که برای تقطیع فرمایشات مقام معظم رهبری بکار گرفته شده، تا یک نظام از آن فرمایشات استنباط گردد - مطلعند؟ (مؤ: اکثر مطالب حضرت عالی در این باره در جلسه شماره ۲۳، ۲۴ و ۲۶ الگوی تنظیم حوزه مطرح شده است، شما در این جلسات به صورت کلی فرمودید که ممکن است سخنان هر گوینده پیرامون یکی از دو دسته باشد، یا گوینده سخنانش درباره امر اجرایی است که در اینصورت حدود فعالیت‌ها کاملاً مشخص است که باید چه کسی، چه کاری را، به چه صورت، در چه زمانی و با چه هزینه‌ای انجام دهد؟ و یا گوینده در مقام بیان سیاستها، اهداف و تصمیم‌گیریهایی کلی است، در این صورت برای این که بتوان به صورت خرد روی آن کار کرد، بحث لزوم تعیین مسجرات جریان به میان می‌آید؛ یعنی باید برای این صحبت‌هایی که در قالب سیاستها است؛ یک مسجراتی تعیین گردد که بدست آوردن این مسجراتی از طریق لوازم کلام صورت می‌گیرد. مرحله اول این طریق، تجزیه و طبقه‌بندی فرمایشات گوینده است که باید در قسمت تجزیه کاملاً بیانات را خرد نمود و حتی اگر بتوان یک بحث را به ۳۰۰ قسمت تجزیه کرد، بهتر از تقسیم آن به ۲۰۰ قطعه است.

در قسمت بعد باید «برای» اصلی هر جمله را یافت، تا روی این «برای»های اصلی در سطح بالاتر طبقه‌بندی صورت گرفته تا در نهایت به یک «برای» اصلی برسیم. این «برای» اصلی همان «عنوان اصلی» کل بحث خواهد بود.

بذهن رسید که هر تکه از بحث که یک مفهوم را رسانیده و یک مطلب را تمام می‌کند، به عنوان یک قطعه منطقی است؛ اما در ادامه دیدیم در این احتمال شاخصه خاصی وجود نداشته و تقطیع به فهم و درک هر شخص از مطالب باز می‌گردد، لذا در محدوده و ابتدا و انتهای قطعات اختلاف وجود داشت.

برای حل این مسأله به منطبق صورتی مراجعه کردیم که در آن الفاظ به مفرد و مرکب تقسیم شده است، بعد گفتیم هر قطعه در واقع یک مرکب تام خبری است که ذاتاً قابلیت صدق و کذب دارد، به عبارت دیگر ما هر «قضیه» را به عنوان یک قطعه دانستیم که البته قضیه یا حمله است و یا شرطیه. در اجرای این قاعده در بعضی موارد دچار مشکل شدیم و دیدیم بعضی از قضایا - به تعبیر منطبق صورتی - جزء قضایای منحرفه است و گوینده کلام را به صورت قضایای منطقی نچیده است و لذا جابجایی کلمات باعث مشکل شدن کار تقطیع می‌شود.

در نهایت به این نتیجه رسیدیم که تقطیع کننده، هم بایست ملاحظات منطقی و صورت قضایا را مد نظر قرار بدهد و هم از علم معانی بیان و دستور زبان فارسی یاری بطلبد. مثلاً بتواند یک کنایه و یا اشاره را بر اساس شاخصه‌های علم معانی بیان تحلیل نماید و با توجه به این ظرایف یک عبارت را تقطیع نماید، چون گاهی فرضاً یک عبارت به صورت سؤالی طرح شده است، اما با توجه به قواعد علم معانی بیان می‌توان دریافت که این در واقع یک قطعه خبری است.

در مرحله دیگر هم باید برای تحقق خود فعل، لوازم عقلی تحقق فعل تعیین شود که در اینصورت هم ما یک الگو و جدول داریم و هم از عناوین اصل بحث طبقه‌بندی داریم. به عنوان نمونه در سخنرانی مقام معظم رهبری ایشان به دنبال تغییری در فعالیت‌های مذهبی بودند، حال باید دید این تغییر که به عنوان یک فعل است، چه لوازم عقلی دارد؟ مثلاً می‌گوییم در این باره به برنامه، سازمان و اجرا نیاز داریم و همچنین به تحقیق، تبلیغ و آموزش و... نیاز داریم. در نهایت فرمودید برای این که لوازم عقلی تحقق فعل تعیین شود دو کار عمده لازم است ۱- تنظیم کاربرگ فعالیت‌های حوزه ۲- تعیین سازماندهی فعالیت‌ها. (ج): آن قسمتی که به کار ما در بانک مربوط است، کدام قسمت است؟

(س): همان قسمت اول، یعنی مسأله تجزیه، طبقه‌بندی و استنباط «برای» و...

(ج): تجزیه و طبقه‌بندی در آنجا چگونه انجام گرفته است.

(س): در آنجا با مباحثه نمودن، مطالب را تقطیع کردند، شیوه دسته‌بندی قطعات هم تقسیم آن به اصلی، فرعی و تبعی بوده که شاخصه اصلی، «اغراض» بوده و شاخصه فرعی و تبعی هم به ترتیب «استدلال» و «مثال و نمونه» بوده است.

(ج): احسنت! شما تنها با همین قسمت آن کار دارید و کاری به قسمت‌های دیگری ندارید. فیش اصلی همان اغراض و هدفها است و فیش فرعی استدلالها و فیش تبعی، مثالها می‌باشد؛ یعنی مثال را شما به دلیل غرض خاصی که آورده شده ملاحظه می‌کنید، بنابراین در کل

تقطیعها، آنهم در کلی‌ترین شکل آن - قبل از این که بخواهیم به صورت منطقی بدنبال یافتن قضیه باشیم - درباره مثال بودن، استدلال «غرض» و برای بودن بحث می‌کنیم. طبیعتاً بعداً که فیش‌ها بر این اساس تقطیع می‌شود، شما می‌توانید برای غرض‌ها، نظام درست کنید و بگویید این غرض، غرضی تبعی است و به یکسری غرضها هم غرض فرعی اطلاق نموده تا در نهایت بگویید یک غرض است که این غرض، غرض اصلی و محوری است. به نظر من در تقطیع و در کار بانک این مسأله براحتی قابل اجرا است، تنها شخص می‌بایست بتواند تفاوت بین تمثیل، استدلال و غرض را تشخیص دهد؛ یعنی باید بگوید که این قطعه را گوینده و یا نویسنده برای چه آورده است؟ آیا به دنبال بیان مثال بوده و یا در حال استدلال و یا نشان دادن غرضی می‌باشد؟ آنگاه غرض‌ها با توجه به نسبت آنها به یکدیگر طبقه‌بندی می‌شود و بالتبع استدلالها و مثالها نیز متناسب با اغراض طبقه‌بندی می‌شود. به نظر شما در اینصورت چه اشکالی رخ می‌دهد؟

(س): ما به عنوان نمونه روی جزوه درس اخلاق شماره ۵ - که حضرت عالی در آن درباره ضرورت بانک اطلاعات بحث نموده بودید - کار کردیم و فیش‌های آنرا اصلی، فرعی و تبعی کردیم؛ اما در تعیین اصلی، فرعی و تبعی دچار مشکل شدیم.

(ج): اصلی، فرعی و تبعی؛ یعنی این که یا گوینده در حال بیان هدف است و یا بر آن هدف استدلال می‌آورد و یا برای آن استدلال، مثال ذکر می‌کند.

(س): مشکل این بود که تعیین قطعه بر چه اساسی است؟

۲- بررسی راههای حل مسایل طبقه‌بندی

۲/۱- اهمیت قواعد و شاخصه‌های تقطیع در ایجاد وحدت رویه برادر دیندار: در واقع مشکل اصلی نبودن وحدت رویه در انجام کار است، یعنی در تشخیص باید از چه شاخصه‌ای استفاده نمود که هر چند نفری که با هم کار می‌کنند، با یک روش کار نموده و در نهایت نیز به یک نتیجه برسند؟ نوعاً برادران که وارد کار می‌شدند، نتیجه کارشان متفاوت می‌شد، ما در این تفاوت دقت کردیم و دیدیم گاهی یک نفر یک قطعه را جایی به اتمام می‌رساند که دیگری دو جمله ما بعد آنرا هم داخل در این قطعه می‌داند، یا گاهی یک نفر یک قسمت را به دو قطعه تبدیل می‌کند، در حالیکه دیگری آنرا یک قطعه می‌داند. استدلال‌های افراد هم معمولاً قابل رد کردن نبود، چون ما ملاکی نداریم که بتوانیم بگوییم چه کسی درست و چه کسی غلط گفته و اشتباه می‌کند، از این رو دیدیم یا باید به تشخیص فرد قوی‌تر اعتماد نماییم و یا این که تشخیص را به ملاک و معیار مشخصی نسبت دهیم.

در کاری که آقای پیروزمند و برادران همراه ایشان انجام داده بودند، همه نتیجه نهایی را وابسته به تشخیص آقای پیروزمند نموده بودند؛ یعنی به اعتماد، ایشان اعتماد کرده و کسی به ایشان اعتراضی نمی‌کرد، مگر در مواردی که خیلی شبهه‌ناک بود که در این مورد هم مباحثه مختصری نموده و در نهایت باز به تشخیص کار را به اتمام می‌رساندند، اما به دنبال این مسأله نبودند که شاخصه این کار چیست تا اگر همان کار را فرد دیگری انجام دهد، همانند کار آقای پیروزمند باشد.

به عبارت دیگر ایشان به دنبال قواعد این امر نبودند،

(ج): در تعیین قطعه، لزوماً نباید به صورت فعل و فاعلی برخورد نمود، چون شما دنبال مفهوم هستید، باید ببینید این صفحه از کجا تا کجا یک معنا را رسانده است؟ و کجای آن در بیان غرض بوده و کجای آن در بیان استدلال و مثال بود؟

(س): در مفهوم‌گیری مثلاً می‌گوییم اینجا گوینده در حال بیان یک ادعا، غرض و یا هدف است که همه اینها در قالب فیش اصلی می‌آید، ولی به تعابیر مختلف است.

(ج): ممکن است که ابتدا به نظر رسد که یک مقاله دارای ۱۰ یا ۲۰ مطلب اصلی است؛ اما پس از دقت مجدد به این نتیجه می‌رسیم که یک فیش اصلی علت بیان فیش‌های اصلی دیگر است.

(س): در عمل بعضی از برادران طبق همان ترتیب متن شروع به کار نموده و پس از تقطیع روی هر قسمت عنوان اصلی، فرعی و تبعی را قرار دادند، اما نظر دیگر این بود که از ابتدا باید فقط فیش‌های اصلی را استخراج نماییم، این دو روش مورد نقد و بررسی قرار گرفت که نظر من این بود که باید روش اول را اجرا نماییم، اما اشکالی به این روش شده بود و آن این که شاید در یک فیش فرعی که برای استدلال است، یک مطلبی هم ادعا شده باشد.

(ج): یعنی یک مطلب اصلی در وسط آن فیش فرعی طرح شده باشد که اگر بخواهیم ادیت کنیم، باید آنرا در پاورقی قرار دهیم، آنگاه در پاورقی فیشها را اصلی و فرعی نماییم.

(س): بخاطر این اشکالات به نظر رسید که بایست قبل از اصلی و فرعی کردن به مسأله تقطیع پردازیم.

ولی ما که به دنبال قواعد رفتیم، در نهایت به این نتیجه رسیدیم که یا باید کار را به تشخیص خود افراد واگذاریم و یا باید شاخصه آنرا بیان کنیم، با توجه به این که ما بنا نداشتیم از همین الان کار تقطیع و فیش برداری را شروع نماییم تا مجبور باشیم به قول یک نفر اعتماد کنیم، بلکه به دنبال پیدا کردن شاخصه بودیم تا بوسیله آن بتوانیم افراد متعددی را در این کار فعال نماییم، به همین خاطر کار اصلی، فرعی و تبعی کردن را کنار گذاشته و به دنبال مسأله تقطیع رفتیم تا ببینیم شاخصه تقطیع چیست؟ آیا ممکن است قسمتی از مثال، جزء یک استدلال باشد؟ این جمله وسط - که گاهی در وسط دو بحث متفاوت قرار می گیرد - چیست؟ آیا می توان این گونه جملات را حذف نمود؟ شاید حذف آن موجب از بین رفتن ارتباط بحث شود و... این از جمله احتمالاتی بود که قابل بررسی است، ما در نهایت به این نتیجه رسیدیم که باید روی قضیه منطقی کار کنیم و هر قضیه را یک قطعه بدانیم که ممکن است این قضیه منطقی از به هم پیوستن چند قضیه تشکیل شده باشد و یا این که تنها یک قضیه باشد. در واقع ورود ما به مباحث منطقی صوری هم به همین دلیل بوده است.

(ج): باید هر دو مسأله را بکار بگیرید، هم باید منطقی و هم اصلی و فرعی نمودن را بکار گیرید. باید یکبار مقدماتی را که برای ایجاد زمینه ذهنی ذکر می شود، به صورت قضایا ببینید آنگاه مجموعه مقدمات یک «احتمال راجحی» را ایجاد می کند که این احتمال خودش مقدمه یک قضیه دیگر قرار می گیرد و یک سیر صورت گرفته تا نسبتهای بین آن مشخص می شود و در نهایت از کل آن یک نتیجه بدست می آید.

۲/۲ - ضرورت شروع طبقه بندی مباحث دفتر از تقطیع کل مباحث بنابر این اگر سیر ما از طرف بالا به طرف پایین باشد؛ یعنی اگر جدولی درست کنیم و بگوییم در کل این مباحث چکار کرده ایم؟ و در صدد اثبات چه چیزی بوده ایم؟ در اینصورت راحت تر می توانیم کارمان را انجام دهیم. البته باید سیر به صورت منقوم صورت گیرد؛ یعنی باید یکبار از طرف بالا به طرف پایین سیر کنیم تا به یک آدرسهای کلی دست یابیم، آنگاه باید از پایین به طرف بالا برویم تا جایگاه هر مطلب مشخص شود.

من می توانم سیر مباحث دفتر را خیلی سریع معین نموده و بگوییم، این سیر در چند مرحله بوده است ۱- بیان امور غیر قابل انکار برای اثبات رابطه ۲- تحقیق در رابطه برای اثبات تعلق ۳- بررسی و تحلیل تعلق برای اثبات فاعلیت ۴- تحلیل فاعلیت برای اثبات نظام ولایت ۵- وارد شدن در تعریف توسعه براساس نظام ولایت؛ البته منظور توسعه بمعنای «تکامل» است نه توسعه اجتماعی ۶- آنگاه از ضرب ولایت، تولی و تصرف عناوین توسعه، ساختار و کارایی را بدست آوردیم ۷- از ضرب سه وصف فوق در هم به روش خاصی که اثبات شده و متناسب با خودش است، نظام اصطلاحات را درست نمودیم ۸- پس از پیدایش نظام اصطلاحات گفتیم این نظام اصطلاحات یک فضای بزرگ منطقی را نتیجه می دهد که باید دید چگونه می توان مدلی درست نمود که به هر جای نظام اصطلاحات بنگریم، قابل تعریف باشد. بنابراین در این مرحله روشی ساختیم که مانند خودرو می تواند در این فضاء گردش نماید، یک فضانوردی ساختیم که قادر است در این فضا بگردد، ما می توانیم این فضانورد را در جای

غرض را «کنترل تغییرات» بدانیم، دیگر حکم و تعریف را قبل از آن قرار نمی‌دهیم؛ بلکه نظام اصطلاحات را قبل از آن قرار می‌دهیم، چون می‌گوییم این کنترل در کدام فضا واقع می‌شود. قبل از نظام اصطلاحات هم تا آنجا جلو می‌رویم که به مبنای نظام ولایت می‌رسیم، پس ما می‌توانیم یک دسته‌بندی بسیار کلی داشته باشیم.

۲/۳ - ضرورت آموزش کلیات مباحث برای تشخیص و تفسیح مباحث دفتر

(س): در این صورت یک مشکل اساسی رخ می‌دهد و آن این است که افراد شاغل در بانک چه در آینده و چه در حال به همه مباحث اشراف ندارند.

(ج): باید کلیات را به ایشان آموزش دهید، ما یک سیر از ابتدای مباحث تا به مبنای داریم که...

(س): آموزش یک مسأله است و قدرت تشخیص و تطبیق یک مطلب مسأله دیگری است.

(ج): آنچه بیان کردم بیان اجمالی سیر از ابتدای مباحث تا مبنای، از مبنای تا قدرت نظام اصطلاحات و از نظام اصطلاحات تا کنترل عینیت می‌باشد، اینها سه قسمت بیشتر نیست. بعد می‌گوییم در قسمت اول که بخش تبدیل مبنای بوده، خیلی کار شده است.

(س): ما این طبقه‌بندی را اولین بار می‌شنویم؛ یعنی من که چندین سال در دفتر بودم، هنوز چنین دسته‌بندی‌ای از مباحث نشنیده‌ام و نوعاً دسته‌بندی برادران نسبت به مباحث این نیست.

(ج): در تبیین شاخصه این دسته‌بندی باید روشن شود که اصالت رابطه چه حاصلی در کار ما داشت؟ در جواب به این سؤال می‌گوییم این بحث در نهایت این صورت مسأله

دلخواه قرار دهیم. به عبارت دیگر دوربینی ساختیم که هرگاه بخواهیم یک بخش را بزرگ کرده و آنرا برایمان نمایش دهد، این عمل را انجام می‌دهد؛ تازه این نمایش تنها آدرس را مشخص نمی‌کند؛ بلکه تعریف آن قسمت را نیز مشخص می‌کند. بعد هم معادله (حکم) تعریف و در نهایت هم شاخصه‌های تطبیق به عینیت را تحویل می‌دهد. این سیر بحث ما از ابتدای کار دفتر تا الان است، شما در این سیر «هدف و رسیدن به روش کنترل عینیت» را می‌بینید که در آخرین قسمت بحث به این روش و هدف می‌رسید. بنابراین در این سیر اغراض کل معین شده و وسیله کنترل عینیت بر مبنای دین بوده است، آنگاه می‌توانید غرض هر بحث را با توجه به مرحله آن پیدا نمایید، مثلاً می‌توانید بگویید غرض از معادله، حکم بوده و غرض از تعریف، مشخص شدن یک منظومه خاص است و غرض مرحله قبل از این، دستیابی به نظام اصطلاحات یا فضای ریاضی لازم برای این کار است، چون اگر نظام اصطلاحات نباشد، محال است بتوان نظام تعریف را به فلسفه متصل نمود، در عین حالی که نظام تعریف سرخواسته از فلسفه است؛ اما بدون نظام اصطلاحات قادر به تعیین منزلت امور نیست، منزلت امور با نظام اصطلاحات معین می‌شود. نسبت به قبل از این هم می‌گویید محال است که نظام اصطلاحات بتواند چنین کاری کند، مگر این که مبنای آن مشخص شود...

بنابراین می‌توان غرض هر قسمت را به صورت جداگانه و تا اولین قسمت معین نمود، آنگاه می‌توانیم غرض اصلی اصلی را ذکر کنیم و غرض دوم را هم به لحاظ این در کل معین نماییم. مثلاً اگر آخرین سطح از

اینجا ما دنبال تعریفی هستیم که بتوان حکم را بر آن بار نمود، این کار نیز انجام شد: پس در این سیر «فضا یا زمینه فلسفی» کنترل عینیت، «ابزار تعریف» و «حکم» و «شاخصه» کنترل عینیت به ترتیب قرار دارد. باید این بحث را به صورت ساده آموزش دهید. نه این که بحث اجتهاد و موضوع‌شناسی و... را آموزش دهید، البته این مباحث هم خوب است، اما بدرد کار بانک نمی‌خورد. بعد باید اینها زمینه مطالعاتی پیدا نموده و در کنار این کار تحصیل هم داشته باشند؛ ولی مرتباً همین مبحث در ذهن آنها جلوه کند که بالاخره ما الان در کجای کار و سیر هستیم.

برادر رضوی: طی این ۳ سالی که من در آموزش بودم، سؤالاتی را از تک‌تک اعضاء هیئت علمی می‌کردم و به دوستان می‌گفتم که من نمی‌خواهم در آموزش بحث را به صورت تکه‌تکه بیاموزم؛ بلکه من می‌خواهم از بالا به طرف پایین آموزش ببینم که بتوانم مرتباً در این سیر رفت و برگشت داشته باشم. آنگاه مسأله مطالعات به صورت یک کارگاه آموزشی قابل اجرا است و شخص خودش به دنبال آموزش تفصیلی می‌رود.

(ج): اساساً هر قدر بتوانید به روش اجمال به تبیین عمل کرده و کل را به شخص آموزش دهید، قطعاً قدرتش در فهم مطلب ارتقاء می‌یابد. مثلاً اگر به من بگویند مباحث دفتر را به برادران تدریس کن، هیچگاه نمی‌آیم سیر ۱۵ ساله را تدریس نمایم تا برادران بفهمند این سیر ۱۵ ساله چگونه بوده است. بلکه یک کلیاتی را بیان می‌کنم و می‌گویم اگر این قسمت اول نباشد، چه لوازمی دارد و فرضاً ۱۰ لازمه برای آن ذکر می‌کنم، بعد می‌گویم اگر قسمت دوم نباشد، چه می‌شود و... یعنی کاری می‌کنم که

را تعریف می‌کند که ببینیم رابطه چیست؟ بعد دیدیم این رابطه تعلق است، سپس سؤال می‌کنیم این بحث چه نتیجه‌ای داشت؟ می‌گوییم ما تا اینجا هم نتوانستیم کارمان را به کنترل عینیت برسانیم و مجبور شدیم کار را جلوتر ببریم و... یعنی در این مورد سیری را بیان می‌کنیم و در نهایت می‌گوییم، مبنا نتوانست زمان و مکان، وحدت و کثرت، اختیار و آگاهی را تعریف کند در نهایت به بحثی می‌رسیم که می‌گوییم این بحث می‌تواند این مسایل را تعریف کند، پس مبنای کار می‌شود.

تا اینجا بیانگر سیر ما از ابتدا تا مبنا است، آنگاه پس از دستیابی به مبنا بایست لازمه مبنا تا عینیت دیده شود؛ یعنی در حقیقت فصل نظری محض ما تا مبنا تمام می‌شود و وقتی مبنا بدست آمد، در واقع به معنای دستیابی به مبنای کنترل عمل است. مثلاً بحث زمان و مکان ده بار - در کل سیر مباحث دفتر - ذکر شده است؛ اما تا قبل از رسیدن به مبنا نتوانسته کار را به عینیت برساند، به عبارت دیگر ظرفیت مبنا ناقص بوده است، تا در نهایت به مبنایی رسیدیم که ظرفیت آن ناقص نیست، از همین جا شروع به درست کردن فضای ریاضی خاص شدیم. دلیل نیاز به فضای ریاضی هم مفصلاً در مباحث ذکر شده است، این بحث فضای ریاضی هم تمام شد.

حال در این فضا که توانستیم بر هر منطقه نام فلسفی قرار دهیم، چگونه تعریف می‌کنیم؟ در مسأله تعریف هم گفتیم که ما باید یک دستگاہی را مانند خودرو، فضا نورد و تلسکوپ درست کنیم که بتواند در همه جای آن فضا سیر کند و بتواند دید خود را محض کرده و بگوید بر اساس فلسفه چگونه اینجا را تعریف می‌کنم. به عبارت دیگر در

۲/۵ - لزوم «اشراف به کل» و «قاعده تشخیص جزء» (هر دو) در کار تقطیع و طبقه بندی

(ج): ما باید هر دو را داشته باشیم، ما هم باید از بالا به پایین و هم از پایین به بالا سیر کنیم. برای روشن شدن بحث دو فرض مطرح می‌کنم، شما دو بانک یا مخزن را در نظر بگیرید، یک مخزن بگونه‌ای باشد که پس از مدون نمودن فلسفه و جایگزینی هر مفهوم در جای خود، می‌گویید با عینک این کار را انجام دهید. ولی یک مخزن هم بگونه‌ای باشد که در آن برای دستیابی به این نظام کاوش می‌شود؛ یعنی اینجا صدها بار رفت و برگشت شده؛ یعنی آزمون و خطا شده، تطبیق شده و تلائم و عدم تلائم سنجیده شده است، اگر کسی بخواهد با عینک - که شما به او می‌دهید - در این رفت و برگشت‌ها دقت نماید، باید خیلی قوی باشد تا به اشتباه نیافتد. این عینک چیز خوبی است؛ اما اگر آنرا به چشم هر کسی زدید، نمی‌تواند هر راهی را برود، بله، اگر کسی این مباحث را تنظیم کرده باشد، می‌شود با این عینک در آن دقت نمود؛ ولی آیا باید تنظیم کنندگان بحث، سیر را یک جانبه آنهم از پایین ببینند؟

به عبارت دیگر اگر شما در مباحث هیچ‌گونه دسته‌بندی نداشته باشید یا این که مطالب را با هم مخلوط کنید؛ یعنی فرد مطالعه کننده را متوجه به سیر مباحث نکرده؛ بلکه مباحث را بدون نظم پشت سر هم بچینید، در این صورت ولو این که عینک تشخیص هم وجود داشته باشد، حداقل این است که زمان کار بسیار طولانی می‌شود، چون باید هزاران بار رفت و برگشت داشته باشد؛ به عبارت دیگر اگر این مباحث را متشتت نمایید و بعد بگویید این‌ها را در جای خودش قرار دهید، کار بسیار

برادران اثر این مسایل را در عمل خود بفهمند. بعد در سطح دوم تقطیع می‌کنم و می‌گویم اولین بحث که نظام ولایت نیست، گرچه از نظر استدالات این بحث، می‌توان از ابتدا آنرا آموزش دید؛ اما در سیر بحث باید مراحل قبل از نظام ولایت طی شود که هر مرحله هم خودش قطعات مختلفی را تشکیل می‌دهد.

۲/۴ - بررسی امکان تشخیص جایگاه کوچکترین قطعات بدون نیاز به اشراف بر همه مباحث

برادر دیندار: آیا ما نمی‌توانیم صرف‌نظر از این کلیات، معادله‌ای داشته باشیم که هر سند و بحثی را در آن معادله قرار دهیم، جایگاه و منزلت آن مشخص شود؟ یعنی وقتی یک قطعه و فیش را قرار می‌دهیم...

(ج): این همان روش سیر از پایین به بالا است، بنابر بحثی که گفته شد یک سیر از بالا به پایین وجود دارد که باید این را محوری قرار دهیم و یک سیر هم از پایین به بالا است که نمی‌توانیم این را محوری قرار دهیم.

(س): بله! ما خود روش را با سیر از بالا به پایین بدست می‌آوریم؛ اما بکارگیری روش از پایین به بالا است.

(ج): اگر بگویید من می‌خواهم یک عینکی (روشی) درست کنم که این را مطالعه کنم، تا بر این مباحث مهیمن شوم، در این صورت من می‌گویم معنای این حرف آن است که بگویید، تقوم از پایین به بالا مقبول است، اما تقوم از بالا به پایین مردود می‌باشد.

(س): خیر! تقوم از بالا به پایین را در ساختن عینک قبول داریم.

دهد که اگر خانه ۲۳ در موضوع فلان اینگونه باشد، در موضوع شما ممکن است چه احتمالاتی را بتوان در این باره بیان نمود؟ بعد آن شعبات هم که فرضاً چنین کاری را در خانه ۲۷ انجام داده‌اند، احتمالات را به ما تحویل دهند، در این صورت فرضاً هم ما در کار خود تایید می‌شویم و هم آنها را تایید می‌کنیم.

البته ممکن است الان به روز شدن برخوردار افکار و نتیجه‌گیریها امکان نداشته باشد؛ ولی در آن روز قابل اجرا است. بهر حال باید سرعت تولید اطلاعات، متناسب با تکامل ابزارش تکامل یابد؛ اما عینک، ما می‌تواند این سیر را از ابتدا تا انتها بررسی کند و ببیند که فرضاً چرا در اینجا سرعت یک کیلومتر در ساعت بود و در جای دیگر به ده کیلومتر در ساعت و صد کیلومتر و... تبدیل شده است؟ و چرا در اینجا موتور آن عوض شده و روی دور ساعتی هزار کیلومتر رفته است؟ و چرا در اینجا بمیزان قدرت سیر اشعه حرکت می‌کند؟ و...

۲/۶ - بررسی اهمیت مسأله قاعده تشخیص محدوده قطعات و

جایگاه مباحث حتی در شروع از تقطیع کل

(س): البته این سیر از کل به جزء موجب تسریع کار می‌شود و می‌توان در سطح اجمال کل مباحث و اسناد را طبقه‌بندی نمود و قطعاً در همین سطح هم قابل استفاده است، مشکل اساسی در این مورد، مسأله تشخیص است؛ یعنی به تفاهم رسیدن نسبت به این امر که این بحث در این قطعه قرار می‌گیرد، حتی ما در مبادی، مبانی و نتایج که کلی‌ترین دست‌بندی مباحث دفتر است، دچار مشکل شده و به سختی به تفاهم می‌رسیدیم تا ببینیم آیا یک بحث جزء مبادی است یا مبانی و نتایج؟ مثلاً عده‌ای بحث کتاب

مشکل خواهد شد. مثلاً اگر شماره صفحات و مشخصات دیگر هر صفحه از مطالب را حذف کنید، آنگاه صفحات را جابجا نمایید و بعد به کسی بگویید اینها را تنظیم کن، در این صورت هر چند عینک دقیق باشد، مستلزم صرف وقت بسیار طولانی است. پس فرمایش شما صحیح است، اگر عینک داشته باشید و وقت زیادی هم داشته باشید، می‌توانید چندین بار مباحث را زیر و رو کنید تا برای هر کدام بهترین گزینه و بهترین جایگاه را تعریف کنید.

(س): بنابراین ما باید ابتدا دسته‌بندی را از کل آغاز نماییم.

(ج): بله، یکبار از کل آغاز می‌کنید ولو اجمالاً، یعنی ولو این که آنرا وارد جدول نکنید. البته بوسیله جدول (عینک) می‌توانید کار سومی انجام دهید، می‌توانید عینکی درست کنید و بوسیله آن سیر تکاملی بحث را نگاه کنید و بگویید از ابتدا که یک جهت‌گیری آغاز شده، احتمالات چگونه و در چه دامنه‌هایی جلو می‌رفت؟ و حرکت چقدر کند بود؟ و چرا حرکت کند بود؟ بعد که راه به مقداری روشن‌تر شد، سرعت شدیدتر شد، مثلاً الان سرعت مباحث بسیار بالا است، ممکن است بعدها که بانک درست شده و کارها وارد سیکل نهایی (تجربی) می‌شود، سرعت «لحظه‌ای» شود. چون ما معتقدیم زمانی کار بانک مطلوب است که وقتی ما در یک بستر تعریف شده‌ای برای ربط بین دو چیز از مثلاً ۲۷ چیز گمانه می‌زنیم - و مثلاً عصر همان روز آنرا وارد بانک می‌کنیم و می‌گوییم من این احتمال را گفته‌ام و حال می‌خواهم ببینم که باید متناسب با این احتمال، چه احتمالاتی را بیان کنم - بلافاصله بانک به تمام شعب دیگری که در علوم دیگر کار می‌کنند، گزارش

است، نهایت این که این بحث جزء یکی از احتمالات مختلف پیرامون مبانی می باشد و هر جا که از «ضرورت» بحث شده، جزء مبادی است.

(ج): باید دقت کنید که مطالب با هم مشتبه نشود، ممکن است چیزی به عنوان ضرورت مبنا و مبنایی برای مبنای دیگر جزء مباحث مبادی قرار گیرد، چون اگر نسبت اینها به کل ملاحظه شود، همه اینها جزء مبادی است؛ یعنی هیچ کدام از این مباحث، مبنایی را تحویل نداده که بتوان بوسیله آن عینیت را کنترل نمود بلکه، اینها جزء احتمالات در مبنا محسوب می شود؛ یعنی احتمالاتی است مبنایی؛ اما نتیجه آن کنترل عینیت نیست.

(س): پس در اینصورت ما بایست در هر مرحله از تشخیص، مزاحم حضرت عالی شویم و نمی توانیم به شخص دیگری اعتماد نماییم تا به ما شاخصه‌ای تحویل دهد که شیوه طبقه‌بندی را معین کند.

(ج): البته می توان از زاویه مشترکی کار کرد، ظاهراً برادران می گویند مباحث فلسفی، جزء مباحث مبنایی است، معنای این هم مبنایی بودن بحث اصالت ربط تا پایان بحث نظام ولایت می باشد. اما قطعاً بحث از کاربرد اینها که مبنایی نیست؟ دیگر نمی توان بحث نظام اصطلاحات را جزء مبنا دانست، بلکه این برخواسته و جزء لوازم مبنا است.

(س): برادران روی این قضیه اشتراک دارند.

(ج): یعنی همه قبول دارند که بحث نظام اصطلاحات جزء نتیجه است، پس می توان گفت از بحث نظام اصطلاحات تا بحث شاخصه‌ها جزء نتیجه می باشد.

(س): بله، همه این مسأله را قبول دارند؛ اما بعضی

حکومت جهانی را جزء نتایج می دانستند، استدلال این عده هم این بود که این کتاب نتیجه بحث همان مقطع می باشد. در حالیکه تعریف ما از نتایج، نتیجه‌های کلی روند پژوهش بود نه نتیجه هر قسمت.

(ج): شما یک هدف کلی و اصلی دارید و یک اهداف مرحله‌ای و اهداف کوچک یا همان محصولات، همه اینها جزء هدف است مثلاً هدف از ساختن پیچ برای ماشین و هدف از ساختن بخشهای ماشین و هدف از خود ماشین برای انتقال کالا، همه اینها ملقب به هدف می شود؛ اما گاهی یک هدف برای محصول و گاهی برای بخش و دیگری برای مسأله حمل و نقل است.

(س): ما با این مشکل چه کنیم؟ به نظر می رسد یا باید به یک نفر اعتماد نماییم و برداشت و تحلیل او را ملاک قرار دهیم یا باید برای تشخیص یک شاخصه کلی بیان کنیم.

(ج): مثلاً هر بحثی که به نظام ولایت نرسد، جزء مقدمات رسیدن به مبنا است نه خود مبنا؛ همه اینها جزء مبادی است، ولو این که شما بگویید مبادی بسیار طولانی شده است. از آنجا که بحث نظام ولایت شروع می شود، بحث به مرحله مبنا رسیده است که می توان بر اساس آن ساختمان را بناء کرد.

(س): این فرمایش حضرت عالی خلاف برداشتی است که وجود دارد؛ یعنی به نظر برادران می رسد که بحث اصالت ربط، اصالت فاعلیت جزء مبنایی است، به عبارت دیگر طبق این نظر از بحث اصالت ربط به بعد - و قبل از رسیدن به نتایج - جزء مبنایی است، در شاخصه این امر هم معمولاً گفته می شود، بحث اصالت ربط هم جزء مبنایی

معتقدند خود اصطلاحات جزء نتایج نیست، بلکه جزء اصول است.

(ج): نظام اصطلاحات جزء لوازم مبنا است، جزء خود مبنا که نیست. به عبارت دیگر صحت نظام اصطلاحات به چه امری برمی‌گردد؟

(س): صحت آن به مبنا باز می‌گردد.

(ج): پس نسبت به آن مبنا جزء نتیجه محسوب می‌شود؛ یعنی می‌گوییم این نتیجه اول است و دیگری نتیجه دوم و فلان بحث نیمه سوم و... است.

(س): مشکلی که در این موارد پیش می‌آید، یکی این است که بعضی مباحث طراحی و مباحث الگویی را که در گروه نظری (گروه آقای معلمی) بحث شده، جزء نتایج می‌دانند.

(ج): خیرا اینها به نظر ما در مبادی قرار می‌گیرد و به نظر ایشان جزء مبانی است، چون در این مباحث تمامیت یک مبنا مورد دقت قرار گرفته است.

(س): آیا در اینجا کاربرد مبنا مد نظر نبوده است؟

(ج): بله، ولی نتوانسته کاربرد مورد نظر را داشته باشد؛ یعنی از ابتدا فرض کردیم که مبنا ما همین است، بعد آنرا پیاده کردیم، منتها به بن‌بست‌هایی رسیدیم، لذا تصمیم گرفتیم بحث مبنا را ادامه دهیم.

(س): خود مباحث روش طراحی که بحث از مبنا نیست.

(ج): خیرا ولی این مباحث وسیله کنترل مبنا بوده است، اگر پرسیده شود چرا از آن بحث گذشتیم؟ در جواب می‌گوییم این مباحث در بیان استدلالاتی کاربردی بوده تا ببینیم آیا این سطح از کار تمامیت دارد یا خیر؟

(س): بهر حال آیا بحث در بکارگیری مبنا نبوده است؟
(ج): بله، اما بحث از بکارگیری مبنا همانند بحث از لوازم تمثیلی یک مبنا می‌باشد و به دلیل لوازم تمثیلی بودن نمی‌توان آنرا به عنوان آثار کلی بحث دانست.

(س): یعنی در واقع تمثیلی از مبنا است؟

(ج): بله، تمثیل، کاربرد و نمونه‌ای از آن مبنا است؛ برای ملاحظه تمامیت مبنا. مگر این که مبنا توانسته باشد آن کار را به عینیت برساند که در اینصورت می‌گوییم مبنا تمام شده است. به عبارت دیگر ملاحظه یک مبنا گاهی به صورت تثوریک محض است و گاهی هم به صورت ارزیابی قدرت کاربرد می‌باشد، در صورت دوم ما لوازم همان مبنا را ملاحظه می‌کنیم، آثار همان مبنا را می‌بینیم و تا زمانیکه کارآمدی اثر و نتایج آن مبنا اثبات نشود، بمعنای این است که هنوز بحث نظری درباره همان مبنا ادامه دارد. بردار رضوی: در واقع منشاء این دسته‌بندی به همان هدف کلی ما باز می‌گردد، یعنی می‌گوییم ما به دنبال کنترل عینیت بودیم، دیدیم به مبنا نیاز دارد، لذا تا آنجا که به دنبال مبنا هستیم، جزء مبادی است و آنجا که مبنا را پیدا کردیم جزء مبانی بوده و هر بحثی که پس از مبانی باشد - نظام اصطلاحات و مباحث اصول فقه و... - جزء نتایج است.

(ج): احسنت، البته شما می‌توانید بگویید فصل منطقی کار، تحقیق در مبانی است، ولی هنوز مبنا انتخاب نشده است؛ یعنی می‌توان احتمال آقایان را هم تقویت کرد تا به وحدت نظر برسیم، ولی شاخصه دقیق این است که قبل از نظام ولایت همه‌اش جزء مقدمات دستیابی به مبنا است و بحث اصالت ولایت جزء مبنا می‌باشد. البته با دید دیگر

می توان گفت کلیه مباحث نظری که در زیر بنا بوده، جزء مباحث مبانی است؛ اما باید توجه داشته باشید که یک مبنا درست است نه ده مبنا، بله، اگر هر ده مبنا صحیح و درست بود، قطعاً جزء مبانی قرار می گرفت؛ ولی در واقع یک مبنا صحیح است و عدم کارآمدی بقیه اثبات می شود و نمی توان به آن لقب مبنا داد. در هر حال می شود گفت که از ابتدای بحث اصالت رابطه و اصول انکار ناپذیر جزء مبانی است و مقدمات آن هم ضرورت را تمام می کند.

۲/۷ - معرفی کاربرگ مهندسی تحقیقات به عنوان ابزاری برای

تقطیع و طبقه بندی مباحث

(س): یعنی همانگونه که قبلاً فرمودید می توانیم بر اساس عناوینی که در کاربرگ ارزیابی بانک وجود دارد، کار را انجام دهیم که باز فرمودید می توانیم کار را با عناوینی آخری یک «فلسفه، مصداق و روش» آغاز نماییم؛ یعنی ابتدا این عناوین را تعریف نموده و شاخصه تشخیص بر اساس آنرا هم بیان کنیم، بعد وارد متن شویم و بگوییم هر جا که دارای این خصوصیت بود، جزء فلسفه است و هر جا که دارای خصوصیت فلان بود، جزء روش و یا مصداق می باشد. بعد می توانیم وارد مطالبی شویم که در این روند مطرح شده تا این که سیر ما هم از کل به جزء و هم از جزء به کل باشد.

(ج): شما باید سیر از بالا به پایین را حتماً در چندین سطح انجام دهید، مثلاً بگویید این قطعه، فلان شهر است، بعد وارد تقسیم بندی شهر شوید و مثلاً بگویید اینجا فلان محله است و... یعنی مرتباً به طرف پایین بروید و تا آنجا که می توانید آنرا خرد نمایید تا فرد در مسیر گم نشود. بعد اگر بتوانید هر مبحث را هم خرد نمایید، خیلی خوب است؛

یعنی تا هر میزان بتوانید از طرف کلی به جزئی سیر کنید و تقطیع قاعده مند داشته باشید، مطلوب است.

(س): یعنی از عنوان اصلی کاربرگ شروع کرده و مرتباً به طرف پایین سیر کنیم.

(ج): یعنی باید معلوم شود ما به دنبال چه امری بودیم و ضرورت این حرکت چه بوده است؟ می گوییم حرکت ما بر اساس «ضرورت کنترل عینیت بر اساس شرع» بوده است، پس هدف ما در سطح ضرورت معلوم است.

برادر دیندار: آیا ما می توانیم بر اساس آن جدول ۲۷ تایی که نمایانگر روند پژوهش دفتر است... و الان به صورت تابلو در نمایشگاه موجود است - مباحث را در بانک طبقه بندی نماییم و با شاخصه هایی که حضرت عالی می فرمایید مباحث را در این طبقه بندی قرار دهیم، تا اجمالی ترین دسته بندی صورت گیرد؟

(ج): بله، می شود چنین کاری کرد، اما باید ابتدا عناوین مبادی، مبانی و نتایج را تعریف کنید.

(س): یعنی نیاز به شاخصه هایی داریم که بتوانیم فارق بین مبانی، مبادی و نتایج را تشخیص دهیم.

(ج): به عبارت دیگر ابتدا باید ببینید کل سیر مباحث فلسفی شما در کجا قرار می گیرد؟ یعنی باید بتوانید بگویید که مبادی کلاً در چه قسمتی قرار می گیرد.

(س): در ایسن مورد بساید شاخصه هایی را از حضرت عالی استفاده نماییم.

برادر رضوی: یعنی باید جایگاه موضوعات مختلف مباحث معلوم شود که آیا در قسمت مبادی یا مبانی و...؟ برادر دیندار: این اولین دسته بندی قابل انجام است.

(ج): به نظر می رسد می توان قبل از این بر اساس

می‌گویید؟ می‌گوید چون به ترتیب ۵ میل دیگر هم دارم و می‌خواهم آن میل‌ها را هم رعایت نمایم. در اینصورت طبیعی است که من می‌گویم اگر میل‌تان به صورت دوم است، پس این کار لازم نیست. اگر با من مشورت کنید، من می‌گویم روی این کاربرگ کار کنید و حتی اگر کار تطبیق به این مسأله تنه می‌زند آنرا تعطیل کنید، چون روی این کاربرگ در حد لازم تأمل شده است، ابتدا روی همین مسلط شوید و جدول درست کنید، آنگاه آنرا تطبیق نمایید. به نظر من می‌توانیم بر این اساس در سطوح مختلف شاخصه‌هایی را تعریف کنیم که درس بانک را نتیجه دهد. اما شاید بگویید این کار به کارهای دیگر ما تنه می‌زند، در این صورت می‌گوییم پس به شما تخفیف می‌دهیم و از شما کار پایین‌تر را می‌خواهیم.

برادر حسین نژاد: غرض اصلی برادران در کار گارگاه طبقه‌بندی این بود که...

(ج): اصل بحث ما یک بحث فرعی بود، اما ظاهراً در آن فروعاتی پیدا شده که موجب شده صورت مسأله عوض شود. در این جلسه بنا بود از آقایان عذرخواهی کنیم تا از این به بعد در این قسمت کار نکنند و تنها به بحث طرح تأسیس مشغول شوند. این تصمیم هم به این دلیل بوده که به کار خودتان بیشتر برسید. لذا ورود دوباره به این بحث صورت مسأله را عوض می‌کند. آقای دیندار - که مدیر جلسه هستند - باید مباحث جلسه را کنترل نمایند.

برادر دیندار: مدیر جلسه حضرت عالی هستید، ما مجری اوامر حضرت عالی هستیم.

(ج): می‌توانیم یک جلسه در میان، روی این کاربرگ بحث کنیم، چون هنوز این کاربرگ توضیح کافی داده نشده

کاربرگ طبقه‌بندی نمود، چون این کاربرگ قوی‌تر از این جدول است، آن موقع به دلیل این که نمی‌توانستیم آنرا در جدول بیاوریم، ناچار شدیم چیز ساده‌تری را در جدول قرار دهیم. اگر مایل باشید می‌توانیم این کاربرگ را موضوع کار قرار دهیم و روی تک تک عناوین آن بحث کنیم، چون این ابزار قوی‌تر از آن جدول ۲۷ تایی است و با آن قابل قیاس نیست.

(س): یعنی می‌شود با این در سطح کاملتری طبقه‌بندی را انجام داد.

(ج): بله، می‌توان در سطح خیلی بالاتر از آن طبقه‌بندی نمود.

(س): پس ما از ابتدا با همین اجمالی‌ترین دسته‌بندی بانک را انجام می‌دهیم.

(ج): یعنی اگر شما مقاطع خاستگاه، جایگاه، پایگاه را در هم ضرب نمایید، کار را روشن می‌کند.

برادر رضوی: این که می‌فرمایید بستگی به «میل» ما دارد، آیا واقعاً بحث از میل ما است یا این که مسأله اصلی مقدمات، قدرت فکری، آشنایی با مباحث، ممحض بودن در کار و وقت نمودن و... است.

(ج): من که کلمه میل را به نظر خود اضافه می‌کنم، جهت احترام به شما است، من نسبت به تک تک شما ارادت دارم؛ «ولی شدت عمل، به میل باز می‌گردد و این کیفیت زمان را عوض می‌کند». گاهی واقعاً انسان میل دارد که کار اساسی انجام دهد. در این صورت باید در این بحث، روی این کاربرگ کار کند؛ «ولی گاهی انسان مهمان کیسه خودش است»؛ یعنی می‌بیند که به کار میل دارد، اما نه دیگر به این مقدار (ا) و اگر کسی بگوید چرا اینگونه

البته شرکت آقایان در جلسات امر ممکن است، اما نمی‌توانند به مقدار لازم روی بحث کار کرده و فکر نمایند، از این رو هر کدام را که حضرت عالی انتخاب نمایید، امرتان مطاع است.

(ج): پس فعلاً روی طرح تأسیس کار می‌کنیم، چون این کاربرد، روشی است که باید پس از تأسیس بکار گرفته شود. این بحث (آموزش عناوین کاربرد) در آموزش سیر کل مباحث فرهنگستان - نه تسلط بر تک تک مباحث - بسیار مفید است. این جدول کاملی در ترمیم مباحث دفتر می‌باشد.

است. تا معلوم شود چگونه بخش پیدایش در مبادی، مبانی و نتایج ضرب می‌شود و به ۲۷ قسمت تبدیل می‌شود؟ بعد ضرب این در ستون دوم و تبدیل آن به ۸۱ قسمت چگونه است؟ در نهایت ضرب سطح سوم انجام می‌شود که...

(س): مشکل اساسی اشتغالات برادران در گروه و محدودیت وقت تخصیص یافته به این بحث بر اساس نظر مدیر گروه می‌باشد که برادران به این دلیل نمی‌توانند در بیش از یک بحث شرکت نمایند و شرکت در دو بحث باعث ضایع شدن هر دو بحث خواهد شد. پس یا باید در بحث کاربرد شرکت نمایند، و یا در بحث طرح تأسیس.

«وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ»

زمینه آشنایی با طرح تأسیس بانک توسعه اسلامی اطلاعات

تاریخ: ۷۵/۲/۱۸

استاد: حجة الاسلام والمسلمین حبیبی

تنظیم: گروه تحقیقات مبنائی

کمیته: آئین و آداب (با بیان کتب و طرح سؤال)

تحلیل شاخصه‌های تعیین منزلت و نسبت بین «سطوح، مراحل، موضوعات»
در مجموعه‌ها از جمله تفقه

فهرست:

- ۱ - پاسخ دو سؤال درباره مابه‌الاختلاف و مابه‌الاشتراک در دسته‌بندی
- ۱ - ۱/۱ - تبیین شاخصه تعیین منزلت مابه‌الاختلاف در دسته‌بندی
- ۲ - ۱/۲ - تبیین شاخصه تعیین منزلت مابه‌الاشتراک در دسته‌بندی
- ۴ - ۱/۳ - تطبیق شاخصه‌های تعیین منزلت با جدول ضرب اوصاف سطح سوم تفقه
- ۴ - ۲ - تبیین شاخصه‌های تشخیص منزلت و نسبت عناوین سطح سوم تفقه به یکدیگر
- ۴ - ۲/۱ - نسبت عناوین مراحل به عناوین موضوعات تفقه
- ۵ - ۲/۲ - نسبت سطوح به مراحل در مجموعه‌ها از جمله تفقه
- ۶ - ۳ - بررسی چگونگی تطابق شاخصه‌ها با عناوین تفقه
- ۶ - ۳/۱ - بررسی منزلت مابه‌الاختلاف در تطبیق با عناوین تفقه
- ۷ - ۳/۲ - بررسی منزلت سطوح در تطبیق با مابه‌الاختلاف در مجموعه تفقه

۸	۴- تحلیل شاخصه تقدم محورهای تفقه نسبت به مراحل و سطوح
۸	۴/۱- تطبیق محورها به نسبت بین مابداختلاف و مابداشتراک
۹	۴/۲- تطبیق محورها با موضوع هر تحقیق از جمله تفقه
۱۰	۴/۳- بررسی نحوه ضرب عناوین سطح سوم در تطبیق با عناوین سطح اول هرم
۱۱	۴/۴- بررسی امکان تقدم موضوع، همانند عناوین سطح اول
۱۲	۵- بررسی تفاوت‌های جدول شاخصه‌ها با جدول نظام تعریف

نام جزوه:	زمینه آشنایی با طرح تأسیس بانک توسعه اسلامی اطلاعات	کد بایگانی کامپیوتری:	۰۱۰۵۸۰۲۴
استناد:	حجة الاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی	تاریخ جلسه:	۷۵/۷/۱۸
عنوان گزار:	آقای محمد دیندار	تاریخ انتشار:	۷۵/۰۷/۲۴
ویراستار:	آقای یوسف حسین‌نژاد	تیراژ:	۱۲ نسخه
حروفچینی:	واحد انتشارات دفتر فرهنگستان	نوبت تکثیر:	اول



تحلیل شاخصه‌های تعیین منزلت و نسبت بین «سطوح، مراحل، موضوعات» در مجموعه‌ها از جمله تفقه

۱ - پاسخ دو سؤال درباره مابه‌الاختلاف و مابه‌الاشتراک در

قید باشد.

دسته‌بندی

۱/۱ - تبیین شاخصه تعیین منزلت مابه‌الاختلاف در دسته‌بندی

حجة الاسلام والمسلمین حسینی: بحث این جلسه درباره قاعده مند نمودن آن چیزی است که در هرم قرار می‌گیرد تا بتوانیم این قاعده را به سایر هرمها هم سرایت داده و بحث را سریع‌تر جلو ببریم. ابتدا به دو سؤال شما برادران می‌پردازیم.

۱ - اگر دسته‌ای از عناوین مابه‌الاختلاف و دسته‌ای

دیگر مابه‌الاشتراک باشد، آیا دسته سوم نسبت بین این دو هستند؛ یعنی از یک جهت مابه‌الاختلاف و از جهت دیگر مابه‌الاشتراکند.

۲ - آیا باید ترتیب قرارگیری عناوین در هرم، همانند ترتیب قرارگیری آنها در جدول ضرب اوصاف باشد؛ یعنی باید مابه‌الاشتراک به عنوان قید دوم (وسطی) و نسبت بین آن دو به عنوان اولین قید و مابه‌الاختلاف به عنوان آخرین

در جواب سؤال اول باید بگویم بنابر بحثی که قبلاً بیان شد، مابه‌الاختلاف آخرین وصفی است که باید از مجموعه، سه وصف یا سه موضوع را مشخص کند، مابه‌الاختلاف کمترین تغییر را دارد، کمترین تغییر هم به این معنا است که نباید تعویض شود؛ یعنی کمترین جابجایی را در سطر داشته و بیشترین تکرار به صورت یکسان را دارد. به عبارت دیگر تبدیل ندارد، تبدیل هم به معنای جابجائی است که مفهوم را تغییر می‌دهد.

شاید پرسید چگونه جابجایی چگونه مفهوم را تغییر می‌دهد؟ در جواب می‌گویم، گاهی گفته می‌شود «جهت فرهنگ» و گاهی «فرهنگ جهت». فرهنگ جهت به معنای این است که جهت یا الهی است و یا مادی؛ یعنی در این صورت فرهنگ، موضوع پرستش قرار می‌گیرد، لذا گفته می‌شود فرهنگ جهت، چه فرهنگی می‌باشد؟ آیا فرهنگ خداپرستی است یا فرهنگ ماده پرستی؟ آیا تولی ملکوتی

۱/۲ - تبیین شاخصه تعیین منزلت مابه‌الاشتراک در دسته‌بندی

آن چیزی که مابه‌الاشتراک باشد، هم در مجموعه اول بوده و هم در مجموعه دوم و سوم هست. طبعاً آن چیزی که تغییر دارد، آن وصفی خواهد بود که مقدار تکرار و جابجایی‌اش به نسبت کمتر است، پس آن وصفی که دارای بیشترین تغییر است، همان اولین قید می‌باشد که به مناسبت‌های مختلف اضافه‌های مختلف پیدا می‌کند. در این جدول^۱ - اگر فرض کنیم «روحی، ذهنی و عینی» که در ستون ذکر شده، صحیح باشد - می‌بینیم که وصف روحی در سطر کمترین تغییر را دارا است؛ یعنی ۹ باری که ذکر شده دارای تغییر کمی می‌باشد. در این جدول بیشترین تغییر...

برادر دیندار: ظاهراً بیشترین تغییر مربوط به قسمت «مسایل» است، چون قید وسط قرار گرفته و ۹ بار در ۹ جعبه تکرار شده است.

(ج): بله، حد وسط قرار گرفته است. البته می‌دانید که همه اوصاف هر کدام ۹ بار تکرار شده‌اند.

(س): بله، ولی در ۹ جای مختلف آورده شده است.

(ج): احسنت، به عبارت دیگر می‌توانید بگویید نحوه ضرب آن سه تا سه تایی است؛ اما به صورت ستونی می‌باشد نه سطری. چون ستون اول تعریفها، ستون دوم حکمها و...

(س): در عین حال در هر سه سطر هستند.

(ج): وقتی بخواهیم آنرا سطری بنگریم، می‌بینیم بیشترین تغییر را پیدا کرده است. اگر محور را سطر قرار دهیم که ۹ وصف پشت سر هم ثابت مانده، می‌بینیم که این

۱ - رجوع به جدول در ضمیمه.

است یا تولی حیوانی؟ اما در جهت فرهنگ - مانند جهت سیاست - خود فرهنگ موضوع قرار می‌گیرد، لذا می‌توان سؤال کرد که این فرهنگ، در چه جهتی قرار دارد؟ یا مثلاً در «اقتصاد سیاست» منظور خرج سیاست و هزینه آن است نه راندمان اقتصادی و اثر اقتصادی آن که از «سیاست اقتصاد» منظور می‌شود. چون در صورت اول که می‌گوییم اقتصاد سیاست چه میزان است؟ به معنای این است که پولی که شما برای سیاست خرج می‌کنید، به دستار است. اما اینکه سیاست چه تأثیر مادی دارد؟ به معنای این است که راندمان اقتصادی آن چقدر است. پس استفاده معنای «هزینه» یا «راندمان» به تعویض جای این دو وصف بستگی دارد.

بنابراین هرگاه در قیدی تبدیل ایجاد نموده و نحوه اضافه آن را تغییر دهیم، معنای آن تغییر خواهد نمود. در این صورت کمترین تغییر مربوط به مابه‌الاختلاف است. شاید پرسید مابه‌الاختلاف در چه چیزی منظور است؟ در جواب باید گفت ما می‌خواهیم در مجموعه یک ابعاد را روبروی هم قرار دهیم نه اینکه آنها را با هم «مخلوط» نماییم - البته مخلوط نمودن هم فرض دارد - ما می‌خواهیم یک بار ابعاد را جداگانه ملاحظه نماییم و بار دیگر نسبت آنها را به یکدیگر ببینیم. در آن جایی که موضوع تبدیل نسبی یابد؛ همانند آن است که یک مجموعه وصفی را ارزیابی می‌کنیم، در این صورت چون جایگاه آن تبدیل نمی‌یابد؛ بیشترین تکرار را در یک جا خواهد داشت؛ یعنی اگر در سطر نگاه کنیم آخرین قید دارای بیشترین تکرار و کمترین تبدیل است.

دارای بیشترین تغییر است.

(س): یعنی در واقع استناد تغییر می‌کند.

(ج): بله، یعنی می‌گوییم «استناد تعریف»، «استناد حکم» و «استناد شاخصه»، در اینجا استناد با توجه به تعریف، حکم و شاخصه و متناسب با جایگاهش تغییر می‌کند. هرگاه مفهومی اضافه می‌شود با توجه به مضاف‌الیه‌اش تعریف می‌شود؛ یعنی تغییرات مضاف‌الیه در تغییرات مضاف اثر می‌گذارد، درست است که مضاف - از نظر لفظی - یک چیز است، اما مضاف‌الیه تغییر می‌کند.

(س): یعنی در واقع بیشترین تغییر به قید اول منسوب می‌شود.

(ج): بله، یعنی هرگاه مضاف‌الیه مضاف تغییر کند، مفهوم عوض می‌شود. مثلاً گاهی کتاب اضافه می‌شود به شما (آقای دیندار) و گاهی به آقای رضوی و حسین نژاد اضافه می‌گردد، این تغییر مضاف‌الیه به معنای این است که مالک آن عوض شده است. در اینجا هر چند استناد، مابه‌الاشتراک است همانند اینکه کتاب داشتن شما سه نفر تفاوتی با هم ندارد؛ ولی بهر حال یا کتاب فرضاً کتاب حکم است و یا کتاب شاخصه یا کتاب تعریف می‌باشد.

برادر حسین نژاد: یعنی خود مضاف‌الیه دو قیدی است، در هر اضافه هم معنای استناد تغییر می‌یابد.

(ج): حال می‌خواهیم ببینیم اگر مابه‌الاشتراک نباشد، چه می‌شود؟ یعنی فرض کنیم مابه‌الاشتراک نباشد، چون مابه‌الاختلاف را در سطر آوردید و حالا می‌خواهید به سراغ مابه‌الاشتراکها بروید، اگر پرسیم برای چه به دنبال مابه‌الاشتراک می‌روید؟ خواهید گفت به دنبال مابه‌الاشتراک این سه و صف روحی، ذهنی و عینی هستیم تا بگوییم این هر سه مجموعه دارای تعریف، حکم و

در این صورت آیا شما می‌خواهید بگویید که بیشترین تغییر مربوط به سطر دوم است و تغییر متوسط مربوط به سطر اول می‌باشد؟ چون سطر اول سه تا سه تا تغییر کرده است. اگر در سطر نگاه کنید، «روحی، ذهنی و عینی» کمترین تغییر را از نظر جایگاه دارا بوده و دارای بیشترین تکرار می‌باشد؛ یعنی تا آخر سطر عین هم تکرار شده است؛ اما از نظر تغییر جایگاه که بنگریم؛ ۹ تایی سطر دوم تغییر بیشتری داشته است و ۹ تایی اول...

(س): ما برای اینکه این مسئله را بهتر بفهمیم ابتدا این جدول را به ۹ بلوک تبدیل کردیم. این ۹ وصف وسطی در هر ۹ بلوک تکرار شده، در حالی که آن دو اینگونه تکرار نشده است.

(ج): البته منظورتان این است که در هر ۹ بلوک تغییر کرده نه اینکه تکرار شده است. پس اولی ثبات نسبی دارد، اما ثبات دومی کامل می‌باشد.

(س): سؤال این است که ما باید کدامیک را به عنوان قید اول قرار دهیم. چون استناد مابه‌الاشتراک نیست، چنانچه بگوییم بیشترین تغییر مربوط به مابه‌الاشتراک است، در اینجا بیشترین تغییر در مسایل واقع شده است، حال آیا در هرم هم ابتدا مسائل نوشته می‌شود؟ ظاهراً که اینگونه نوشته نشده است.

(ج): اگر آنرا در ابتدا قرار دهید، در ضرب بجای استناد قرار می‌گیرد. قطعاً حدّ وسط آن سطر وسطی (مسایل) می‌باشد، یعنی استناد به مسایل اضافه می‌شود، اما اضافه‌اش به گونه‌ای است که مرتباً مضاف‌الیه آن تغییر می‌کند.

شاخصه هستند، آنهم درباره استناد، استنتاج و انطباق.

قرار دهیم.

۱/۳ - تطبیق شاخصه‌های تعیین منزلت با جدول ضرب اوصاف

سطح سوم تفقه

آیا در این صورت بهتر نیست که سطر و ستون را در کلی‌ترین وجه نظر کنیم؟ این جدول، کل موضوعات را نشان می‌دهد که یک سطر در بالا (استناد، استنتاج و انطباق) دارد و یک روحی، ذهنی و عینی هم در پایین دارد، بنا شد (طبق یک فرض) هر چه که در بالا باشد و به اینها اضافه شود، جزء موضوعات مابه‌الاجتلاف شود. و مابه‌الاشتراک هم سطر دوم باشد. کلی‌ترین وجه به معنای این است که کل جدول را در نظر بگیریم، لذا اگر پرسیده شود که چرا باید مابه‌الاجتلاف را در ستون بنویسیم؟ می‌گوییم چون بنا است هر چه که در دو سطر است به آنچه که در ستون می‌باشد، اضافه گردد.

برادر دیندار: اینها مضاف الیه می‌باشند.

(ج): بله، بین سطر و ستون، سه وصف وجود دارد که در نسبت دادن سطر به ستون واسطه می‌شود؛ یعنی سطرها مستقیماً اضافه به ستون نمی‌شود، اگر می‌خواستیم یک جدول کوچک (جدول ۹ خانه‌ای) درست کنیم، می‌گفتیم استناد روحی، استنتاج و انطباق روحی که در این صورت در سطر روحی ثابت می‌ماند.

(س): در این صورت مابه‌الاشتراک استناد، استنتاج و انطباق می‌شد.

(ج): بله، حال اگر بنا شد، اینها از طریق یک مضاف دیگری با سطر ارتباط یابند.

(س): آریا در این صورت می‌توانیم بگوییم که منی‌بایست «تعریف، حکم و شاخصه» را در ستون

(ج): شما می‌توانید این سه را در یک سطح - که سطح اول است - در ستون قرار دهید، اما باید در سطح دوم ضرب که می‌خواهید به ۲۷ برسید، آنرا در سطر قرار دهید.

(س): در این صورت در سطر عناوین دو قیدی قرار می‌گیرند که به مابه‌الاجتلاف اضافه می‌شوند. در این قید آخری نهایت اختلاف هست و اختلاف میانه در تعریف، حکم و شاخصه بوده و اشتراک اصلی در استناد، استنتاج و انطباق می‌باشد.

(ج): شاید بگویید در این صورت نتیجه چه می‌شود؟ می‌گوییم در این صورت بین سطر و بخش قرار دارید؛ یعنی اگر در کلی‌ترین سطح نگاه کنید، تقسیماتی در سطوح (سطرها) و مراحل (بخش‌ها) هست که بین مراحل و سطوح اصلی‌ترین مطلب شما قرار می‌گیرد که البته به ربط هم نیاز دارد؛ یعنی در صورتی که قرار باشد خرد شود و به ۲۷ تبدیل شود...

(س): آیا در اینجا مراحل قرار می‌گیرد یا موضوعات؟
۲ - تبیین شاخصه‌های تشخیص منزلت و نسبت عناوین سطح سوم تفقه به یکدیگر

۲/۱ - نسبت عناوین مراحل به عناوین موضوعات تفقه

(ج): اینها بخش‌های شما هستند. اگر بخواهید حرکت را نگاه کنید، آنگاه حرکت در بخش، به معنای مراحل خواهد بود، حتماً موضوع شما همین آخرین قسمت، یعنی روحی، ذهنی و عینی می‌باشد، یعنی همان سطوح موضوع شما در یک ساختار و نظام می‌باشد. حال اینکه آیا اینها به عنوان مراحل است یا بخش‌ها، بسته به کاری که دارید،

(ج): اگر موضوع، موضوع حرکتی باشد؛ مراحل مابه‌الاشتراک شده و سطوح مابه‌الاختلاف می‌شوند.

(س): آنگاه موضوعات نسبت بین این دو خواهد شد.

۲/۲ - نسبت سطوح به مراحل در مجموعه‌ها از جمله تفقه

(ج): آیا سطوح، سطوح موضوعات یک ساختار نیست؟ تا بگوییم نسبت، ارتباطی است که بین موضوعات و مراحل هست و باید هم تغییر داشته باشد.

(س): یعنی در جدول موضوعات را لحاظ نمی‌کنیم.

(ج): موضوعات روحی، ذهنی و عینی را به عنوان مابه‌الاختلاف قرار دهیم. می‌گوییم این موضوعات در این ابعاد در این مراحل چه تغییراتی می‌کند؟ مثلاً شما برای سیب از باب سطوحش چند دسته‌بندی ذکر می‌کنید، فرضاً می‌گویید سیب دارای «پوسته، هسته (دانه) و گوشت» است، بعد می‌گویید من سیب را در سه مرحله «کال بودن،

نیم رس شدن و کاملاً رسیدن» ملاحظه می‌کنم تا ببینم مزه آن چه تغییراتی خواهد داشت. سپس می‌گویید در هر سه مرحله، سطوح سیب ثابت است، چون در هر مرحله دارای پوست، هسته و گوشت خواهد بود، اما شکی در این نیست که وقتی سیب کال باشد مزه گوشت آن به طرف ترشی میل دارد و سنخ پوستش هم با بقیه مراحل فرق دارد، هسته آن هم کال و نارس است. وقتی به نیمه رس بودن هم می‌رسد باز این سه سطح در آن موجود می‌باشد، در حالت شیرینی سیب و رسیدن هم هر سه سطح وجود دارد. اما ثابت بودن موضوع به معنای این نیست که با تغییرات ارتباط نداشته و هیچ تغییری ندارد و همانند یک عکس فرض می‌شود و جهت آن تغییر نمی‌کند. چون همیشه در هر مجموعه مرکبی باید نسبت بین سطوحش،

معنا می‌شود. شاید پرسید این حرف به چه معنا است؟ می‌گوییم اگر گفتیم استناد عملی است که مبدأ تغییر مفاهیم می‌باشد، بعداً استنتاج از آنچه در استناد تغییر کرده تبعیت می‌کند و انطباق هم از این تبعیت می‌کند، آنگاه این سه مرحله تولید خواهد شد. مثلاً اگر بگویند تلفن را چگونه درست کنیم، می‌گوییم آنگونه که در استنتاج گفته شد. اگر بگویند آن نحوه، چگونه است؟ می‌گوییم به آن گونه‌ای است که در استناد بیان شده است، استناد هم این است که چیزی به وحی مستند شود، پس معنای این بحث آن است که آگاهی در سه مرحله از ربط به وحی تا ربط به عینیت سیر می‌کند، بعد می‌گوییم این سیر فرضاً در موضوعات روحی، ذهنی و عینی می‌باشد. البته هنوز از اینکه آیا خود عناوین و مواد این جدول صحیح است یا خیر؟ بحث نشده است.

(س): بلکه از مفهومش بحث شده است.

(ج): خیر، از منزلت بحث شده است. ممکن است بعدها مواد دیگری را در این منزلتها قرار دهیم. ما باید ابتدا سعی کنیم که سیر در منزلت را قاعده‌مند نمائیم تا ببینیم هر منزلتی چگونه تولید شده، چه اثر و معنایی دارد؟ پس از این کار، می‌گوییم کدام مفهوم برای نشان دادن در این منزلتها متناسب است. به عبارت دیگر ابتدا باید چارت حکومتی را درست کنید، آنگاه بگویید چه کسی بدرد وزارت اقتصاد و دارایی می‌خورد؛ یعنی به اصطلاح ابتدا باید حدود وظایف و اختیارات مشخص شود. بنابر این الان ما به دنبال تعریف «منزلت منطقی» هستیم.

(س): به این ترتیب آیا مابه‌الاشتراک مراحل می‌شود یا چیز دیگر؟

منظور اطلاعاتی است که از اخبارین رسیده است - بعد می‌گویید استناد عرفاً خاصه در شکل درویشی آن، اساساً ضعیف است، چون نمی‌توانند آنرا مستند نمایند، چون اصلاً قدرت استنتاج و انطباق ندارند، در نهایت می‌گویید استناد اصولیین قوی است؛ اما باید مرتباً ابزار استناد خود را تکامل ببخشند. به قدری که بتواند استنتاج و انطباق را در دو مرحله دیگر پاسخگو باشد. حال آیا مطلب روشن شد یا خیر؟

(س): مطلب قسمت اول روشن شد؛ ولی هنوز در قسمت دوم یک سؤال باقی مانده است.

(ج): بنابراین محورها در صورتی که شما موضوعات را «طبقه‌بندی» می‌نمایید و در صورت دیگر که کسی در حال تحویل دادن «سیر تکاملی مفهوم» به شما است؛ به دو گونه خواهد بود. آنجا که شما طبقه‌بندی می‌کنید، موضوعات یا موارد را در آخر کار (سطوح) قرار می‌دهید و محورها را در اول قرار می‌دهید و...

(س): ما محورها را متناظر با سطوح می‌دانستیم.

(ج): اگر محورها را سطوح بدانید، نمی‌توانید ضرب نمایند. اگر محورها را همان سطوح بدانید، معنایش آن است که در آخر کار بیشترین اختلاف را داشته و نمی‌توانید آنرا جمع‌بندی نمایید؛ یعنی اگر ما فرض کنیم که محورها همان سطوح باشند، در این صورت نحوه ضربش با بقیه چگونه است؟ آیا وارونه ضرب می‌کنید؟ یعنی بگوییم موارد ضربدر مراحل بعد ضربدر سطوح می‌شود؟

برادر میرزایی: احتمال آقای دیندار همین بود که باید از این طرف ضرب کنیم، چون ما از موضوعات شروع کردیم، در واقع موضوعات در ابتدا قرار می‌گیرد، نه...

تغییراتی داشته باشد تا اینکه از مراحل بگذرد و به مرحله نهایی برسد. عین همین مطلب را در ادراک هم می‌گویید؛ یعنی می‌گویید وضعیت رابطه یک مفهوم به امور روحی یا اعتقادی - که مثلاً نتیجه‌اش یک اخلاق فرهنگی خاصی می‌شود - به تحرکات ذهنی و تحرکات عینی بستگی دارد. این سه را تا آخر کار هم می‌آورید. برای مرحله اولیه‌اش که استناد است؛ نمی‌گویید اصلاً عینی حضور ندارد، بلکه می‌گویید ممکن است سهمش خیلی کمتر باشد، اما ممکن است برای مرحله آخر، سهم عینی بیشترین سهم باشد.

بنابراین تقسیم بر حسب موضوعات (سطوح) است که آن سطوح در ساختار موضوعند، این در هر نظامی ممکن است. مثلاً می‌گویید در این نظام سه بخش «تصمیم‌گیری»، تصمیم‌سازی و اجرا» داریم، بعد می‌گویید این سه سطح در چه مراحل کار می‌کنند. بله، همه اینها همیشه حضور دارند، اما نسبتهای حضورشان کم و زیاد می‌شود.

۳- بررسی چگونگی تطابق شاخصه‌ها با عناوین تفقه

۳/۱- بررسی منزلت مابه‌اختلاف در تطبیق با عناوین تفقه

(س): ما در هرم فرهنگ بینش محورها، مسائل و موارد داشتیم.

(ج): آیا باید در کار بانک مابه‌الاشتراک را اصل قرار داده و به مابه‌الاختلاف ختم کنیم؟

(س): این همان سؤال دوم ما است.

(ج): بله، یعنی بانک بگوید من نسبت به وارداتی که دارم سه محور را قرار می‌دهم، که آنرا به سه موضوع ختم می‌کنم. این سه تا، تغییرات زیادی دارند، چون مثلاً می‌گویید استناد اخبارین ضعیف است. اگر بگوییم چرا؟ می‌گویید برای اینکه قدرت استنتاج و انطباق ندارند -

(ج): یعنی موارد در ابتدا قرار می‌گیرد.

برادر دیندار: غیر از این احتمال، ما در جلسه ۲۰ گفتیم سطوح در جای محورها و موضوعات در جای موارد و مراحل در جای مسایل قرار می‌گیرد. این احتمالی بود که در جلسه ۲۰ بیان شد و از آن دفاع هم شد.

(ج): خیر، مورد بررسی قرار گرفت نه اینکه قبول شد.

برادر رضوی: در سیر جزء به کل سطوح و در سیر کل به جزء محورها مقدم می‌شود.

(ج): به عبارت دیگر اگر محورها را همان سطوح قرار دهید، معنایش این است که باید سیر از پایین به بالا باشد؛ ولی اگر بخواهید محورها را مابه‌الاشتراک بدانید نه مابه‌الاختلاف - و موارد را بخواهید مابه‌الاختلاف بدانید - در این صورت سیر از کل به جزء است.

برادر دیندار: در اینجا چند سؤال داریم. یکی اینکه آیا سطوح، مراحل و موضوعات به ترتیب همان محورها، مسایل و موارد هستند؟ آنگاه عناوین...

(ج): اصولاً سعی کنید ابتدا وارد مواد دستگاه نشویم، بلکه ابتدا قاعده را تمام کنیم، بعد بر اساس قاعده به دنبال موادش باشیم. در بحث قاعده به روحی، ذهنی و عینی یا استناد و... کار نداریم.

۳/۲ - بررسی منزلت سطوح در تطبیق با مابه‌الاختلاف در مجموعه

تفقه

(س): گاهی فرض می‌شود که سطوح همان روحی، ذهنی و عینی است.

(ج): بله، اینها را توضیح می‌دادیم، اما مقصود ما اثبات یک ماده نبوده؛ بلکه منزلت را ملاحظه می‌کردیم. فعلاً بحث در این است که باید اولین ستون هرم در چه چیزی

باشد؟ آیا باید سطوح باشد یا موضوعات؟ اگر بگویید یک کل را به سطح‌هایش تقسیم می‌کنیم - مانند تقسیم سیب به پوست، گوشت و هسته - بعد در حال ملاحظه تغییرات آن هستیم - و این در زمانی است که آنرا در چیز دیگری ضرب می‌نماییم - سپس در آخر کار به دنبال موارد آن هستیم؛ این یک بحث است؛ اما گاهی چیز دیگری گفته و مثلاً می‌گویید ما راجع به پوست سیب مطالعه می‌کنیم، مابه‌الاختلاف هم پوست، گوشت و هسته سیب است، در این صورت این سه را در آخر قرار می‌دهید. بعد ترشی و شیرینی یا فرضاً سستی و سختی آنرا قرار می‌دهید؛ یعنی آخرین قسمت به عنوان موضوعات، موارد یا مابه‌الاختلاف همان پوست، گوشت و هسته قرار می‌گیرد. سپس می‌گویید آن مابه‌الاشتراک که باید در ابتدا قرار گیرد، چه چیزی می‌باشد؟

برادر حسین‌نژاد: اگر به صورت کلی مشخص شود که در این جدول ضرب، آیا سطوح در ابتدا قرار می‌گیرد یا در انتها...؟

(ج): این سؤال مهمی است، سطوح به معنای مابه‌الاختلاف است.

(س): یعنی سطوح در هر جا باشد به همین معناست؟

(ج): بله، در هر جایی که باشد به همین معناست.

برادر دیندار: دلیلش همان است که دارای کمترین تغییر بوده و مضاف‌الیه آخری قرار می‌گیرد...

(ج): ما در بررسی یک مجموعه از نظر ساختاری - غیر از نظر مراحل تغییر - مجبوریم سازمان مجموعه را تقسیم نماییم، آنگاه بحث از تغییرات آن داشته باشیم.

برادر حسین‌نژاد: می‌خواهید بفرمایید جدای از منزلت

جدول، سطوح همیشه به معنای مابه‌الختلاف است.

(ج): بله، همیشه باید سطوح مابه‌الختلاف باشد.

(س): چون ساختار را نشان می‌دهد؟

(ج): بله، و مراحل هم مراحل تغییرات سطوح است.

(س): آیا این مابه‌الاشتراک باشد؟

(ج): بله، باید مابه‌الاشتراک باشد.

(س): در هر جای جدول که قرار گیرد، مابه‌الاشتراک

بودنش ثابت است.

(ج): یعنی می‌خواهد تغییرات آن سطوح را بیان کند.

طبیعتاً وقتی ما می‌خواهیم این تغییرات را اندازه‌گیری

نمائیم، به خود مرحله تنها اکتفا نمی‌کنیم مثلاً باید

خصوصیت دیگرش را نیز ذکر کنیم. فرضاً حجم، طعم،

رنگ سیب و... را هم ذکر کنیم. یعنی باید بینیم محورهای

تحقیقاتی ما نسبت به سیب چیست؟ آیا می‌توانیم بگوییم

این محورها، محور تحقیقات ما نسبت به موضوعات - که

سطوح سیب است - در مراحل مختلف می‌باشد یا خیر؟ به

عبارت دیگر آیا ما می‌توانیم برای تغییرات غیر از مرحله،

چیز دیگری ذکر نمائیم؟ یعنی بگوییم محور تحقیقاتی ما

نسبت به موضوع چیست؟ مثلاً بگوییم محور تحقیقاتی ما

مزه، سختی و تردی و... است، بعد بگوییم اینها محورهای

ارزیابی ما در مراحل نسبت به این سطوح می‌باشد. آیا

می‌توانیم چنین چیزی را بگوییم

۴ - تحلیل شاخصه تقدم محورهای تفقه نسبت به مراحل و

سطوح

۴/۱ - تطبیق محورها به نسبت بین مابه‌الختلاف و مابه‌الاشتراک

برادر دیندار: منشأ اشتباه و اختلاف همین جا است،

چون مابه‌الختلاف و مابه‌الاشتراک، به ما دو دسته وصف

تحویل می‌دهد، دسته سوم چه چیزی است؟

(ج): آن چیزی که نسبت است، نسبت بین چه

چیزهایی است؟ می‌گوییم نسبت بین فاکتورهای شما و

تغییرات ساختار (مراحل) است.

(س): آن فاکتورها چه هستند؟

(ج): مثلاً می‌گویید برای من مهم است که سیب شیرین

باشد یا درشت و یا ترد باشد، یا مثلاً شیرین، ترد و شاداب

باشد.

(س): منظورتان کارایی است.

(ج): یعنی فاکتورهایی دارید که بعد این‌ها را تطبیق

می‌کنیم تا بینیم این فاکتورها با نظام سطوح، توسعه و

ساختار چه ربطی دارند؟ که این یک بحث دیگری است و

باید در جای دیگر بررسی شود. فعلاً این احتمال را

بررسی نمائید که آیا محورها، محورهای تحقیقاتی شما و

محورها اوصاف شما هستند نسبت به تغییراتی که در

مراحل دارد و نسبت آن تغییرات به سطوح؟

(س): یعنی آن قصدی که ما از مطالعه یک موضوع

داریم.

(ج): آن چیز در ابتدا قرار می‌گیرد، می‌گوییم محورها و

اهداف تحقیقاتی نسبت به مراحل مختلف تغییر یک

ساختار...

برادر حسین‌نژاد: یعنی موضوع همان محورها باشد،

منظور از موضوع هم موضوع تحقیقاتی است.

(ج): این یک فرض است که بگوئیم ستون اول محورها

هستند و مسایل برابر با موارد و سطوح برابر با ساختار و

موضوعات می‌باشد. طبیعتاً فروض دیگر هم قابل بیان

است که بعدها ذکر می‌شود شما قوت و ضعف این فرض

در چند مرحله و چند سطح آموزش ببینند تا این مدرس، محقق و مبلغ تربیت شود. آیا می‌توانیم چنین چیزی را بگوییم. به عبارت دیگر هدف ما در این مورد تربیت مدرس، محقق و مبلغ است.

(ج): در این صورت اینها را در یک نظام فرهنگی مطالعه کرده‌اید، حال آیا اینها در این صورت در آخر قرار می‌گیرد و یا در اول؟ یعنی می‌توانید بگویید یک حوزه فعال آن است که تحقیقاتش فعال بوده و بالنده باشد، آموزش، تبلیغ و ارتباطش هم بالنده باشد؛ یعنی اینها را در سطوح قرار داده و سطوح حوزه فعال و بالنده را ذکر می‌کنید.

(س): اگر ما خود حوزه را مطالعه کنیم، می‌گوییم ما سه سطح تبلیغ، تحقیق و آموزش داریم.

(ج): آنگاه صحیح است که بگویید برای اینکه تحقیق، تبلیغ و آموزش قوی و بالنده باشد، بایست روی چه محورهایی مطالعه نماییم؟ مثلاً می‌گویید باید ظرفیت انگیزه اینها ارتقاء یابد، ظرفیت اندیشه و ظرفیت انجام هم ارتقاء یابد. در این صورت می‌گوئیم آیا انگیزه، اندیشه و انجام در هر سه تایی آنها هست؟ می‌گویید بله، چون اینها محورهای تحقیقاتی است. بعد می‌گوییم در چه مراحل است؟ می‌گویید از ورود تا سطح یک و از سطح یک تا سطح دو و از آنجا تا سطح سه هست، آنگاه سطح سه عالی‌ترین سطح است. در اینجا به چیزهایی که لقب سطح می‌دهیم، برای شخصی که آمده سطح محسوب می‌شود؛ اما برای پرورش که نگاه شود ملقب به سطح نیست؛ بلکه به چیزهایی که در سطح سه هست، مثلاً می‌گوییم این فرد پس از دو سال وارد مرحله اول شد، پس از ۴ سال و ۶ سال هم

را چه می‌دانید؟ شما حتماً از مطالعه یک چیز و تغییرات آن یک نظر می‌دارید، یعنی موضوع تحقیق دارید. نمی‌شود موضوع تحقیقتان...

برادر دیندار: آیا هدف تحقیق داریم یا موضوع تحقیق؟

۴/۲ - تطبیق محورها با موضوع هر تحقیق از جمله تفقه

(ج): بله، هدف تحقیق نسبت به موضوع تحقیق دارید. هدف تحقیقتان یک شاخصه دارد؛ یعنی یک مطلوبیت دارید و به دنبال چیزی هستید. آنگاه آن موضوع (آن چیزی که به دنبال آن هستید؛ یعنی موضوع هدفتان) را دسته‌بندی می‌کنید. مثلاً می‌گویید برای من مطلوب است که سبب شیرین باشد، نژد و شاداب باشد در این صورت، این اوصاف محورهایی خواهد شد که شما بوسیله آن سبب خوب و بد را از هم جدا می‌کنید. بعد می‌گویید باید من در مراحل تغییر اینها نظر داده و تحقیق کنم تا ببینم در مرحله اول چگونه است و در مرحله دوم و سوم و... چگونه است؟ چه زمانی، زمان چیدن آن است؟ الان چه مضراتی به این رسیده که این سبب آفت‌دار شده و شاداب یا شیرین و نژد نیست؟

برادر میرزایی: ما قبل از اینکه بخواهیم سطوح و مراحل را معین نماییم، باید بفهمیم که به دنبال معین نمودن سطوح و مراحل چه چیزی هستیم.

(ج): به عبارت دیگر شما یک محورهایی دارید که می‌خواهید بر اساس آنها کاری انجام دهید.

(س): که باید این محورها قبلاً مشخص شده باشد.

برادر دیندار: یعنی مثلاً اگر بخواهیم مسئله آموزش را مد نظر قرار دهیم و بگوییم ما می‌خواهیم از این فرد چه چیزی انتظار داریم و بگوییم این فرد پس از دو سال وارد مرحله اول شد، پس از ۴ سال و ۶ سال هم

وارد دو مرحله بعدی شد، البته این در فرضی است که مراحل سه تا دو سال باشد. یا اگر بنا است در روش دیگری مقدمات را یک ساله بخواند، مراحل را در هفت سال به ترتیب یک، دو و چهار سال قرار می‌دهیم.

البته این مسئله را فعلاً به صورت یک احتمال ذکر نموده و آنرا تمام نمی‌کنیم، پس بحث، تمام شده تلقی نگردد، این بحث برای این است که دامنه ذهنی آقایان در جدول به اجمال و ابهام برخورد نکند، بلکه بدانند که یک موجود دارای یک ساختاری است که در یک زمانی برای تکامل خودش حرکت می‌کند که باید معلوم شود سطوح ساختاری اش در جدول در کجا قرار می‌گیرد؟ آیا باید در آخر قرار گیرد یا اول؟ آنچه مسلم است این است که در جدول، سطوح ساختاری کمترین تغییر منزلتی را دارا است، به تعبیر دیگر همان مابه‌الاختلاف است. این در ملاحظه کل است؛ یعنی وقتی می‌گوییم مابه‌الاختلاف، به معنای این است که کل را در اولین تقسیمات، تقسیم‌بندی کرده‌ایم.

۴/۳ - بررسی نحوه ضرب عناوین سطح سوم در تطبیق با عناوین

سطح اول هرم

(س): یعنی ابتدا به سطوح تقسیم کرده‌ایم.

(ج): حال سؤال این است که وقتی ابتدا به سطوح تقسیم می‌کنیم، این را در آخر قرار دهیم یا اول؟ یعنی آیا در ستون اول یا ستون آخر قرار می‌گیرد؟ اگر آنرا در ستون اول نوشتیم و خواستیم آنرا ضرب کنیم، آیا باید وارونه ضرب نمائیم یا خیر؟

(س): در این صورت مضاف قرار می‌گیرد نه

مضاف‌الیه.

(ج): در این جهت تفاوتی ندارد.

(س): البته، اگر از آن طرف ضرب نمائیم، باز هم مضاف‌الیه می‌شود.

(ج): بعد بحث می‌کنیم که بهتر است چگونه باشد آیا باید در بالای هرم بگوییم تفاهم تفقه تعبد؟

(س): ظاهراً سازگار نیست.

(ج): یا اینکه باید بگوییم تعبد تفقه تفاهم؟ باید در اینجا شما همان قاعده را تمام کنید یعنی بینیم چگونه می‌توان...

(س): البته به نظر می‌آید که فرض اول تلائم ندارد، اما نمی‌دانیم چرا تلائم ندارد.

(ج): به عبارت دیگر اگر موارد یا موضوعات ملقب به سطوح شود و در آخر نوشته شود و آنرا در زیر محورها نویسیم تا ضرب از این طرف انجام شود، حاصلش تعبد، تفقه و تفاهم خواهد شد که عین همین مطلب در زیر بخش‌ها هم هست. البته این هم دارای معنا است که بگوییم تفاهم تفقه تعبد.

(س): بله، می‌شود برای آن معنایی ذکر کرد (ا) اما اینکه...

(ج): از هدف برگشتن و آمدن به طرف موضوع...

(س): این در صورتی است که تمام شده باشد که تفاهم هدف است، اگر هدف باشد، طبیعی است که نمی‌شود در اول قرار گیرد. هدف، از نظر «مرحله‌ای» در ابتدا قرار نمی‌گیرد. می‌خواهیم بگوییم که در فرهنگ بینش یک موضوع و یک طریق و نتیجه دارید، موضوعتان تعبد است، طریقتان هم تفقه بوده و حاصلش یک گونه تفاهم می‌شود که به آن فرهنگ بینش می‌گویید.

برادر میرزایی: این تفاوتی ندارد، می توان ابتدا هدف را مشخص کرد و به دنبال طریق آن رفت و...

(ج): نمی توان هدف را بجای موضوع قرار داد.

برادر دیندار: قاعدتاً نمی شود.

(ج): آیا چنین چیزی می شود.

برادر میرزایی: نه اینکه در جای موضوع قرار گیرد، من می گویم که می توان ابتدا هدف را بگویم بعد طریق را معین نمائیم.

(ج): باید تفاهم بر سر چیزی باشد، نمی شود تفاهم اصل قرار گیرد، بدون اینکه معلوم شود تفاهم بر سر چه چیزی منظور است، یعنی برای تفاهم موضوعی لازم است، بعد موضوع تفاهم است و طریق آن هم نفقه است و حاصلش هم تفاهم است. اگر در اینجا سه موضوع را بردارید و بنویسید «موضوع، راه، نتیجه»، می توانید این را در همه جا بیاورید.

۲/۴ - بررسی امکان تقدم موضوع، همانند عناوین سطح اول

برادر دیندار: آیا می توان این را در پایین هم آورد.

(ج): سؤال همین است که در این صورت موضوع به چه چیزی اضافه می شود آیا موضوع تحقیق است؟ یعنی آیا موضوع تقسیم بندی تحقیقات و محورهای تحقیقات است؟ یا موضوعی است که درباره آن تحقیق انجام می گیرد؟ موضوع به چه چیزی اضافه می شود؟ اینجا که به سطوح اضافه می شود، معنایش سطوح یک موضوع مربوطه به یک مجموعه است؛ ولی اگر موضوع را به شاخصه های تحقیقاتی خودتان نه به طبقه بندی ساختار آن شیء تقسیم کردید، این چگونه می شود؟

(س): این مسئله را متوجه نشدم.

(ج): گاهی می توان گفت موضوع منطبق، موضوع ریاضی و گاهی هم می توان گفت موضوعی که ریاضیات برای آن بکار گرفته می شود؛ یعنی مثلاً می گوید ریاضیات آنالیز. پس گاهی موضوع پیرامون ریاضیات آنالیز است و می گوید باید واحد آن چگونه باشد و باید نسبتها را چگونه قرار دهیم تا بتوانیم متغیرها را بدست آوریم؟ اما گاهی شما از موضوعی که آنالیز می شود - یعنی درباره آهن - بحث می کنید. مثلاً می گوید موضوع آنالیز یا مواد کانی است یا مواد آلی است یا مواد فلان است.

(س): در واقع در آنجا خود ریاضیات موضوع بوده است.

(ج): احسنت، طبعاً بین اینها تفاوت زیادی وجود دارد، اگر شما گفتید ما می خواهیم برای وضعیت منابع طبیعی کشورها یک تقسیم بندی داشته باشیم، در این صورت می گویند منابع انرژی، منابع ابزاری و منابع مصرفی.

اگر از شما بپرسند چگونه به منبع لقب مصرفی می دهید؟ خواهید گفت منابع کشاورزی، «منابع مصرفی» است و منابع ابزاری نیست، چون از گندم که نمی توان بیل، کلنگ، تراکتور و کارخانه ساخت و نمی توان از گندم وسایل آزمایشگاه ساخت. بله، اینها منبع هست؛ ولی گاهی شیلات است یا آب و زمین و هوای مناسب برای کشت هست، می توان مواد مصرفی و غذایی را از آن تأمین نمود. ولی در جای دیگر می گویند در اینجا منابع ما، «منابع ابزاری» است مانند فلزات، سیلیس و... است، در جای دیگر هم «منابع انرژی» مانند نفت، ذغال سنگ و... را بیان می کنید. آنگاه من می گویم شما چگونه اینها را بر حسب اهمیت در اقتصاد طبقه بندی می کنید؟ فرضاً

در این تقسیم‌بندی ما منابع را بر اساس قدرت تأثیرشان در رفع نیاز بشر به سه دسته تقسیم کردیم. در این صورت آیا باید سطوح را همیشه در آخر قرار دهیم یا خیر؟

۵- بررسی تفاوت‌های جدول شاخصه‌ها با جدول نظام

تعریف

برادر میرزایی: این بستگی دارد که چه چیزی اهمیت دارد؟ گاهی مثلاً سطوح اهمیت دارد. البته این یک فرض است، فرض دیگر این است که بگوییم اگر مواد هم تغییر کند، باز سطوح در جای خودش قرار می‌گیرد، چون سطوح باید همیشه سطوح بوده و به عنوان مابه‌اختلاف قرار گیرد.

(ج): باید این جابجایی را قاعده‌مند نمایم، نه اینکه اثرات جابجایی را بیان کنید. بنابر فرمایش شما آیا سطوح در مطالعه مناطق به عنوان مضاف‌الیه آخر است.

(س): بله، همیشه اینگونه است، نهایت اینکه مواد سطوح عوض می‌شود. این سطوح است که اختلاف در مواد را معین می‌کند.

(ج): شما (آقای دیندار) در تقویت و تضعیف فرمایش میرزایی چه می‌گویید؟

برادر دیندار: ما بنابر فرض قبلی سطوح را معادل ساختار و مکان دانستیم.

(ج): کلاً تغییرات به چه نسبتی و چگونه در زمان و کارایی واقع می‌شود.

(س): بنا بر این که بخواهیم تقوّم کل را از کثرت به وحدت ملاحظه نماییم، تصرف ما در مکان است. اگر تصرف در مکان می‌باشد و سطوح هم همان مکان باشند، باید تصرف از مکان آغاز شود، به همین دلیل می‌گفتیم باید

می‌گویید اگر بخواهیم اقتصاد را صنعتی فرض کنیم، باید انرژی در ابزار قرار بگیرد و ابزار روی امور مصرفی قرار گیرد. اگر بگوییم چرا؟ می‌گویید چون حجم تولید شدیداً بالا می‌رود، چون یک وقتی بنا است انسان غذا بخورد و ماده را به انرژی تبدیل نموده تا قدرت پیدا کرده و بیل بزند. ولی یک وقتی هم تراکم و احتراق را در نفت و بنزین بکار برده، آنگاه تراکتور بجای بیل، ابزار انسان می‌شود و قدرت شخم، صد برابر یا هزار برابر خواهد شد. پس انرژی نقش محوری را دارا می‌باشد، اگر بگوییم کدام انرژی؟ خواهید گفت آن انرژی‌ای که بتواند صنعت را بکار ببرد، نقش اصلی مربوط به این انرژی است. نقش دوم هم مربوط به منابع ابزاری می‌باشد که می‌توانیم بوسیله آن ابزار بسازیم. نقش سوم - که تغییرات آن تابع آن دو است - مربوط به منابع مصرفی است. اگر بپرسیم چنانچه منابع مصرفی نداشته باشیم، چه می‌شود؟ می‌گویید در این صورت اگر منابع انرژی و منابع ابزاری بالا باشد، قدرت خرید نسبت به منابع مصرفی را خواهیم داشت. اگر بپرسیم چگونه؟ می‌گویید برای اینکه برای هر کشوری می‌سرفد که خرج ما را بدهد تا اینکه ما به او ابزاری بدهیم که از مثلاً زمین ده برابر و صد برابر محصول بدست آورد. اگر بوسیله تناژ مقایسه شود، محصولات انرژی‌زا و محصولات ابزاری قابل مقایسه با محصولات مصرفی نیست. بعد اگر بگوییم بین منابع ابزاری و انرژی کدام مقدم است، خواهید گفت منابع انرژی مقدم می‌باشد، بعد می‌گویید چون کارخانه‌های ابزارسازی که دستی کار نمی‌کنند، هر کارخانه به قدرت نیاز دارد. لذا ابتدا انرژی را ذکر کرده بعد ابزاری و مصرفی را می‌آورید.

زمان و ساختار باشد. آیا نظر شما (آقای دیندار) همین بود. برادر دیندار: بله، نظر من هم همین بود، اما حضرت تعالی بهتر از خود فرد مطالبش را تقریر می‌کنید.

(ج): این اشکالی است که بین جدول تنظیم شاخصه‌ها و جدول تعریف وجود دارد.

برادر میرزایی: اینکه آقای دیندار می‌فرمایند باید از طرف کارایی به طرف زمان سیر کنیم، تنها یک طرف را ملاحظه کرده‌اند؛ یعنی ایشان تنها به مسئله تصرف بالمباشره و تقدم مکان دقت کردند، در حالی که باید ملاحظه ما تقویمی باشد.

(ج): آیا می‌توانیم بگوییم در تغییرات جدول شاخصه‌ها باید کارایی را محور بررسی قرار دهیم و بعد زمان (محور وحدت) و در نهایت مابه‌اختلاف را بیاوریم؟

برادر رضوی: به نظر ما سطوح در ابتدا قرار می‌گیرد؛ یعنی محورهای تحقیقاتی سه سطحند.

(ج): آیا محور تحقیقاتی سه سطح است یا موضوع مورد تحقیق دارای سه سطح است؟ برای تحقیقات کارآمدی اصلند و حتماً هم دارای سه محور می‌باشد. آیا این مطلب تمامی است یا اینکه موضوع مورد مطالعه دارای سه سطح است؟ کدامش درست است.

(س): موضوعات مورد مطالعه در قسمت موارد قرار می‌گیرند؛ یعنی موضوعات و موارد سه چیزند.

(ج): آیا سه چیز بودن به معنای این است که دارای سه سطحند؟ یعنی آیا سطوح را همان سطوح موضوع می‌دانیم؟ یا اینکه سطوح کارایی و سطوح تحقیقاتی منظور است؟ آیا سطوح کارایی اصل است یا سطوح ساختاری؟

این در آخر قرار گیرد؛ یعنی بر این اساس می‌گفتیم تصرف در موارد قرار می‌گیرد و در تفقه تصرف از موارد آغاز می‌شود.

(ج): ابتدا آقای میرزایی این سؤال را تقریر نمایند. برادر میرزایی: ایشان می‌گویند در سیر از کثرت به وحدت، مکان مقدم است، چون در مکان تصرف واقع می‌شود، در این صورت مراحل در آخر قرار می‌گیرد.

(ج): در این صورت که سیر ضرب، از آخر به طرف اول نیست، باید جهت ضرب را مشخص نمایید. آیا جهت ضرب از طرف دست راست به طرف دست چپ است یا بالعکس؟

(س): ولو اینکه سطوح به عنوان مابه‌اختلاف در آخر قرار گیرد، همیشه ضرب از طرف راست به چپ است، هیچگاه از چپ به راست نیست.

(ج): ایشان (آقای دیندار) یک اشکال می‌کنند و می‌گویند بنابر جدول تعریف باید از طرف راست به چپ ابتدا زمان، بعد مکان و کارایی ذکر شود. شما چگونه می‌گویید؟ ایشان می‌گویند ابتدا وحدت را در زمان دیده بعد سراغ مکان و کارایی می‌آییم، اما شما ابتدا ساختار و چیز ثابت را قرار دادید، آنگاه تغییراتش (زمانش) و کارایی را آوردید، یعنی دقیقاً برعکس جدول تعریف نوشتید. محورها، همان محورها کارایی است که شما آنها را موضوع مطالعه خود قرار داده‌اید. به عبارت دیگر ایشان می‌گویند اینکه کارایی را در ابتدا و ساختار را در وسط و زمان را در آخر قرار دهیم با جدول تعریف سازگار نیست. در اینجا محور مطالعه، مطالعه کارایی است. بنابر این لااقل باید ترتیب کارایی، ساختار و زمان باشد، نه اینکه کارایی،

می‌گیرد یا اول؟ حتماً ساختار موضوع خارجی که نیست، علت تحقیق شما در مراحل مختلف این است که ببینید که این اوصاف در این ساختار چگونه تغییر می‌کند. البته سؤال دقیق‌تر از این هم هست که در آخر بحث بیان می‌کنم.

برادر رضوی: سبب را موضوع تحقیق قرار می‌دهیم، بعد می‌گوییم از این موضوع یک هدفی داریم که می‌خواهیم مزه، رنگ و شادابی‌اش ارتقاء یابد، در اینجا هدف در آخر قرار می‌گیرد، یعنی مابه‌الاختلاف می‌شود. در کار اولی تحقیقات روی پوست، گوشت و هسته (سطوح ساختاری) انجام می‌شود تا به آن هدف برسیم؛ یعنی بحث می‌کنیم که چه تغییراتی باید انجام شود.

(ج): پس سطوح در نظر شما بیشترین تغییر را خواهد داشت.

(س): کدام سطوح منظور است.

(ج): منظور سطوح ساختاری است. مگر آخری مابه‌الاختلاف نیست؟ شما الان سطوح را در زیر بخش محورها قرار دادید که باید دارای بیشترین تغییر باشد. آنگاه آیا سطوح ساختاری دارای بیشترین تغییرات یا کمترین تغییرات می‌باشد؟

(س): سطوح ساختاری بیشترین تغییر را دارا است. البته باید ضریبش را هم انجام دهیم.

(ج): نظر شما (حسین نژاد) چیست؟

برادر حسین نژاد: به نظر من ما سه سؤال اساسی داریم که چون جواب آنرا نمی‌دانیم مرتباً در بحث گم می‌شویم.

۱- موضوع تحقیقات چیست؟ هرگاه موضوع تحقیقات تغییر کند، نحوه ضرب و گزینش اوصاف تغییر می‌کند.

۲- معنای سطوح، مراحل و موضوع چیست؟ به نظر

(س): به نظرم سطوح ساختاری اصل است، یعنی سطوح ساختار در ابتدا قرار می‌گیرد و به زمان اضافه می‌شود.

(ج): آیا منظور سطوح ساختار موضوع خارجی ما است؟

(س): بله، سطور ساختاری مثلاً سبب منظور است.

(ج): آنگاه مواردش چه می‌شود، سطح که سطح ساختاری نیست، بلکه سطح کارایی است.

(س): بله، منظور سطح کارایی است، یعنی در آخر سطح کارایی می‌آید و موارد سه تا هستند؛ یعنی سه سطح کارایی اند.

(ج): پس می‌توانیم بگوییم سه سطح کارایی، سه سطح مطالعاتی و سه سطح مسایل داریم. شما تعریف سطح را تعمیم دادید و آنرا هم در اول و هم در آخر بکار بردید.

(س): منتها اولی سطح مکانی (ساختاری) است.

(ج): آیا ساختار تحقیق منظور است یا ساختار موضوع تحقیق منظور می‌باشد.

(س): برای من این سؤال مفهوم نیست.

(ج): مثلاً تحقیقتان پیرامون «شیرینی، شادابی و تردی»

سبب است، این سه سطح کارایی است، ولی سه سطح ساختاری گوشت، پوست و هسته سبب می‌باشد.

برادر حسین نژاد: آنگاه سطح سوم چه می‌شود؟

(ج): بر حسب اضافه‌ای که دارید یا موضوع، موضوع تغییرات است، یا موضوع، موضوع مطالعه است و یا موضوع مطلوبیت را طبقه‌بندی می‌کند. اگر گفتید شیرینی، تردی و شادابی این به معنای موضوع مطلوب شما از تحقیقات می‌باشد. حال باید بگویید آیا این در آخر قرار

جدول در قسمت ستون قرار گرفت، مابه‌الختلاف شده و مضاف‌الیه آخری شده و...، به نظر من حضرت‌تعالی می‌فرماید این دید فایده‌ای ندارد و باید بیشتر دقت کنیم. (ج): حالا من سؤال دیگری طرح می‌کنم که روی آن دقت کنید و آن اینکه رابطه جدول تعریف با قواعد شاخصه و شاخصه برنامه - چون این هرم، هرم برنامه است که این شاخصه‌ها به دنبال تنظیم سازمان، برنامه و گردش عملیات می‌باشد - چیست؟ و نسبت این جدول تعریف و جدول شاخصه‌ها چیست؟ البته من به شکل‌های مختلف این رابطه در ابتدای همین بحث اشاره کردم.

می‌رسد این بستگی دارد که موضوع تحقیقات چه باشد. به عبارت دیگر اینها در سطوح و ستون قرار گرفته و در هم ضرب می‌شوند، لذا شما می‌گویید سطوح ساختاری یا سطوح موضوعی و... همین مسائل باعث کم شدن ما می‌شود که اگر موضوع تحقیقات ما تغییرات سیب بود، سطوح، مراحل و موضوعات آن چگونه معلوم می‌شود؟
۳ - چنانچه سطوح، مراحل و موضوعات را معین نمودیم، چگونه آنرا در جدول قرار دهیم؟ و جایجایی آن چه تأثیراتی دارد. از آنجا که ما اینها را به صورت بسیط می‌بینیم و می‌گوییم این سطوح از هر کجا که آمد، اگر در

«وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ»

موضوعها	استفاد			استنتاج			انطباق		
	تعريف	حكم	شاخصه	تعريف	حكم	شاخصه	تعريف	حكم	شاخصه
روحي	استناد تعريف روحي	استناد حكم روحي	استناد شاخصه روحي	استنتاج تعريف روحي	استنتاج حكم روحي	استنتاج شاخصه روحي	انطباق تعريف روحي	انطباق حكم روحي	انطباق شاخصه روحي
ذهني	استناد تعريف ذهني	استناد حكم ذهني	استناد شاخصه ذهني	استنتاج تعريف ذهني	استنتاج حكم ذهني	استنتاج شاخصه ذهني	انطباق تعريف ذهني	انطباق حكم ذهني	انطباق شاخصه ذهني
عيني	استناد تعريف عيني	استناد حكم عيني	استناد شاخصه عيني	استنتاج تعريف عيني	استنتاج حكم عيني	استنتاج شاخصه عيني	انطباق تعريف عيني	انطباق حكم عيني	انطباق شاخصه عيني

زمینه آشنایی با
طرح تأسیس بانک توسعه اسلامی اطلاعات

تاریخ: ۲۵/۸/۳

استاد: حجة الاسلام والمسلمین حسینی

تنظیم: گروه تحقیقات مبنایی

بررسی تفاوت نظام شاخصه‌ها با نظام تعریف و تأثیر آن در کارآمدی نظام شاخصه‌ها

فهرست:

- مقدمه: بیان سیر بحث در این جلسه ۱
- ۱ - تفاوت و نسبت «نظام تعریف» با «نظام شاخصه‌ها» ۱
- ۱/۱ - تفاوت ملاحظه تقوم «کل به اجزاء» و «اجزاء به کل» در تعریف و شاخصه ۱
- ۱/۲ - آثار عکس شدن ملاحظه تقوم کل به اجزاء در نظام شاخصه‌ها ۲
- ۱/۳ - دلایل تقدم یا حاکمیت «تصرف» بر زمان در نظام شاخصه‌ها ۲
- ۲ - کارآمدی شاخصه‌ها در دسته‌بندی مفاهیم و اطلاعات ۳
- ۲/۱ - تطبیق شاخصه تقوم اجزاء به کل با عناوین سطح سوم تفقه ۳
- ۲/۲ - کارآمدی نظام شاخصه‌ها در تنظیم نظام اجزاء بر اساس تخصیص‌ها ۴
- ۲/۳ - تطبیق شاخصه «مقاطع توسعه» به «محورها» در مجموعه مفاهیم و اطلاعات ۴
- ۲/۴ - آثار و لوازم تغییر «محور» در مجموعه مفاهیم و اطلاعات ۵
- ۲/۵ - بررسی حاکمیت «تصرف» بر «زمان» در تطبیق «مقاطع توسعه» بر «محورهای تفقه» ۷

کتابخانه

کتابخانه عمومی شهید رجایی - تهران

کتابخانه عمومی شهید رجایی - تهران

نام جزوه:	زمینه آشنایی با طرح تأسیس بانک توسعه اسلامی اطلاعات	کد بایگانی کامپیوتری:	۰۱۰۵۸۰۲۵
اسم کتاب:	حجة الاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی	تاریخ جلسه:	۷۵/۸/۳
عنوان کتاب:	آقای محمد دیندار	تاریخ انتشار:	۷۵/۰۸/۰۹
ویراستار:	آقای یوسف حسین نژاد	تیراژ:	۱۲ نسخه
حروفچینی:	واحد انتشارات دفتر فرهنگستان	نوبت تکثیر:	اول



بررسی تفاوت نظام شاخصه‌ها با نظام تعریف و تأثیر آن در کارآمدی نظام شاخصه‌ها

مقدمه: بیان سیر بحث در این جلسه

حجة الاسلام والمسلمین حسینی: در بحث این جلسه به دنبال بررسی چند مسأله هستیم، یکی اینکه ربط توسعه، ساختار و کارایی - که در جدول تعریف است - با عناوین جدول شاخصه‌ها چگونه است تا اینکه بگوییم تطبیق بحث جدول شاخصه‌ها - که باید نهایتاً به تعریف و حکم منتهی شود - چگونه صورت می‌پذیرد؟ این یک مسأله است. مسأله دیگر پیرامون عناوینی است مانند «پایه، کلان و اجرایی»، «موضوعات، مسایل و موارد» و «مقاطع، مراحل و سطوح» که در شاخصه‌های بانک ذکر شده است تا ببینیم چگونه اینها با هم هماهنگ می‌باشد؟

۱ - تفاوت و نسبت «نظام تعریف» با «نظام شاخصه‌ها»

۱/۱ - تفاوت ملاحظه تقوم کل به اجزاء و اجزاء به کل، در تعریف و شاخصه

شکی نیست که بحث اول؛ یعنی بحث از نظام تعریف - که اوصاف توسعه، ساختار و کارایی می‌باشد - اصلی‌ترین

بحث ما است. در اینجا کار از توسعه آغاز شده و به کارایی ختم می‌شود؛ یعنی متغیر اصلی توسعه بوده و فرعی ساختار و نسبت بین اینها هم کارایی و تأثیر می‌باشد. شاید پرسید کارایی نظام تعریف چیست؟ می‌گوییم به طرف «بالا منتجه‌های موضوعات» را به یک فرم خاصی طبقه‌بندی می‌کند. به عبارت دیگر در نظام تعریف حاکمیت فلسفه بر تعریف به نمایش در می‌آید. این ویژگی تعریف است. نظام تعریف در این حاکمیت، نسبت اوصاف را اصل قرار می‌دهد و از اوصاف «عالی‌ترین مجموعه» آغاز کرده و به طرف پایین سیر می‌کند، لذا نسبت عددی هم از بالاترین مجموعه اخذ می‌شود. به هر مجموعه هم نگاه کنیم که در آن از ۶۴ تا ۱ وزن داده شده و بارم بندی می‌شود، این عدد از ۳۴۳ اخذ می‌شود؛ یعنی اعداد از بالا شروع شده تا به ۶۴ می‌رسد نه اینکه از پایین آغاز بشود. بنابراین اگر در این جا چند ۲ وجود داشت، می‌گوییم معنای اینها با هم مساوی نیست، بلکه معنای ۲ ضربدر در

منزلتش مشخص می‌شود، به عبارت دیگر در این صورت می‌گوییم معنای ۲ بستگی دارد به اینکه ۲ از چه سطری باشد؟ و آن سطر هم مربوط به کدام قسمت است؟

اما در نظام شاخصه‌ها تقوّم بالعکس مورد فوق بررسی می‌گردد؛ یعنی در اینجا می‌گوییم متصرف فیه ما چیست؟ لذا جزء و بیان تقوّمش به کل - نه کل و بیان تقوّمش به جزء - اصل قرار می‌گیرد، اگر برای چنین تقوّمی نبود، به نظام شاخصه‌ها نیازی نداشتیم و به نظام تعریف و معادله اکتفا می‌نمودیم، لذا می‌گوییم تعریف و معادله نسبتی است بین اصطلاحات و نظام شاخصه، چون نظام اصطلاحات با یک ترتیبی تکثیر شده و به طرف بالا سیر کرده است و در جدول تعریف طبقه‌بندی شده و به طرف پایین می‌آید. اگر به صرف اوصاف فلسفی به موضوعات نظر کنیم، می‌گوییم نمی‌توانیم اندازه‌گیری نماییم، بلکه باید با یک مدل دیگری پایینی‌ها را بالا آورده و به نظام تعریف برسانیم. در اینجا باید پذیرفت که سیر بر عکس نظام توسعه باشد.

۱/۲ - آثار عکس شدن ملاحظه تقوّم کل به اجزاء در نظام شاخصه‌ها شاید پرسید آیا در این بر عکس شدن، بایست کارایی را در آخر قرار دهیم و بگوییم کارایی متصرف فیه ما است؟ یا بگوییم خیر، در کارایی تصرف نمی‌کنیم؛ بلکه کارایی را از طریق تصرف در مکان تغییر می‌دهیم تا زمان عوض شود. شاید پرسید تغییر زمان به چه معنا است؟ می‌گوئیم این امر بمعنای عوض شدن نحوه تغییر می‌باشد. حاکمیت ما در تخصیص‌هایی است که بدست ما می‌باشد. ما تخصیص را تغییر می‌دهیم، آنگاه کارایی تغییر خواهد نمود. وقتی کارایی تغییر کرد؛ قطعاً نتیجه‌اش؛ یعنی زمان تغییرش هم تغییر می‌کند.

آیا در صورت فوق می‌توان گفت پس سطوح را در آخر قرار دهید تا معنای «ساختاری» داشته باشد؟ بعد هم بگوییم مراحل، به معنای «مراحل تغییر کارایی» است و مقاطع - که اولین قسمت است - به معنای «مقاطع» می‌باشد که موضوع تغییر یافته و به موضوع دیگری تبدیل می‌گردد؟ به عبارت دیگر در این صورت خواهیم گفت که مقاطع همان زمان و مراحل هم کارایی بوده و سطوح نیز ساختار می‌باشد؛ یعنی منزلت اشیاء و تخصیص‌ها را تغییر می‌دهیم. در اینجا باید توجه داشت که ما می‌توانیم در چیزی که در اختیار داریم، تغییر حاصل نماییم، پس ما نمی‌توانیم بگوییم که آب تر نباشد، بله می‌توانیم یک تغییر ساختاری ایجاد نماییم که آب به گاز تبدیل شود، تازه در این صورت هم گاز دارای خصوصیات خودش خواهد بود، گاز در یک مرحله‌ای به نحوه خاصی ترکیب می‌شود که موضوعاً مسأله تر شدن در آن وجود ندارد.

تا اینجا من یک احتمال را بیان کردم و صورت مسأله را هم طرح نمودم تا وارد بحث و بررسی و سؤال و جواب با شما برادران بشوم تا انشاء... جدول بوسیله همکاری شما دوستان نوشته شود.

۱/۳ - دلایل تقدم یا حاکمیت تصرف، بر زمان در نظام شاخصه‌ها

برادر دیندار: اگر ممکن است در این احتمال مثالی را بفرمایید.

(ج): ما در کلیه تسغیراتی که در اشیاء به وجود می‌آوریم، نمی‌توانیم ابتدائاً در اوصاف آنها تصرف کنیم؛ یعنی ما نمی‌توانیم مستقیماً در اوصاف اشیاء تصرف نماییم، بلکه تصرف ما بالواسطه است؛ یعنی با «تنظیم یک نسبت‌های ساختاری یا نظام امکانی» تصرف می‌کنیم. مثلاً

اگر آرد، شکر و روغن را در نظر بگیریم، ما نمی‌توانیم بگوییم این آرد دارای خاصیت آرد نباشد یا شکر و روغن خاصیت خودش را دارا نباشد. بله، می‌توانیم تناسب ساختاری ترکیب آنها با هم را تغییر دهیم، در این صورت خاصیت آنها تغییر خواهد کرد و یا می‌توانیم آهن را در ارتباط با آب قرار دهیم تا اکسید درست شود؛ اما نمی‌توانیم مستقیماً به آهن دستور دهیم که اثر را عوض کن و به اکسید تبدیل بشو، بلکه اگر در جایی دور از آب است، می‌توانیم آنرا در کنار آب قرار دهیم.

بنابر این در کلیه ترکیباتی که درست می‌کنیم، ما شرایط ترکیب را - یعنی نظامی را که ترکیب می‌شود - درست می‌کنیم، ما «مربک کننده» آن نیستیم. مثلاً به ما می‌گویند این ضبط، میکروفن و... دارای یک سیستم خاصی است، اگر این دو کلید را بزنید، صوت را ضبط می‌کند، ولی اگر این دو کلید را آزاد کنید، ضبط نکرده و پخش می‌کند، یعنی مکانیزم تغییر عوض می‌شود. پس انسان در هر چیزی شرایط خاصی را تنظیم می‌کند و این در اشیاء مختلف تفاوتی ندارد، از این رو خواه شما شرایط مکانیکی شیئی، شرایط الکترونیکی، درون مولکولی و بیرون مولکولی و... را در نظر بگیرید، در هر حال شما تنها ساختارها را تغییر می‌دهید. آثار بوسیله تنظیم نظاماتش مسخر شما می‌باشد. برادر می‌زایی: آیا تنظیم نظام مؤخر از بروز آثار است یا مقدم بر آن؟

(ج): شما نظام را تنظیم می‌کنید، آن شیء به نسبت تبعیتش از تنظیم نظام شما اثر جدیدی را بروز می‌دهد. آثار و کارایی اشیاء مستقیماً مورد تصرف شما نیست، بلکه بالواسطه مورد تصرف شما است؛ یعنی از طریق تنظیمات

ساختاری متصرف فیه شما می‌شود.

برادر دیندار: پس تخصیص هم به همین معنا است؟

(ج): بله، مثلاً شما می‌گویید ما الگوی تخصیص یک کشور را تغییر می‌دهیم؛ یعنی فرضاً می‌گویید تخصیص پول در سد و مسائل کشاورزی را کم نموده و آنرا بیشتر در معادن و کارخانه قرار می‌دهیم یا اولویت را از روی اقتصاد برداشته و فرهنگ را در اولویت قرار داده و در نهایت سیاست را بعنوان اولویت اول قرار می‌دهیم، در این صورت آثار برنامه و نتیجه آن تغییر خواهد نمود. بنابراین از کوچک‌ترین مرکب مانند حلوا که نظر شود، اینکه حلوا باشد یا بیسکویت بشود و... - یعنی چه محصولی داشته باشیم تا دارای چه اثراتی باشد - بسته به نسبت ترکیبی (ساختار) - که در اختیار ما است - می‌باشد. بنابراین هرگز نمی‌توانیم ساختار حلوا را تنظیم نماییم، اما بخواهیم که به بیسکویت تبدیل شود، یا اینکه ساختار بیسکویت تنظیم نموده و بخواهیم حلوا درست شود. چنین چیزی ممکن نیست، چون این محصول یک مراحل پخت دارد و شما یک تغییر ساختار (تنظیم نسبتها) انجام می‌دهید، تا یک اثر خاصی را دارا می‌شود.

در مفاهیم هم همین امر جاری است، شما در مفاهیم یک ترکیب خاص ایجاد می‌کنید، آنگاه یک نتایج خاصی در اثبات یک مطلب حاصل می‌گردد.

۲ - کارآمدی شاخصه‌ها در دسته‌بندی مفاهیم و اطلاعات

۲/۱ - تطبیق شاخصه تقویم اجزاء به کل با عناوین سطح سوم تفقه

حال من سؤال می‌کنم که آیا می‌توانیم بگوییم: «مقاطع، مراحل و سطوح».

(س): منظورتان از مقاطع چیست؟

بگوید آیا من توانستم متناسب با فلسفه کار را جلو ببرم یا خیر؟

برادر حسین نژاد: یعنی آیا عینیت در وضعیت فعلی متناسب با تخصیص...

(ج): یعنی برای وضعیت (تخصیص موجود) یک تخصیص مطلوب تعریف می‌کند، اما مهم این است که در اینجا از ابتدا اوصاف فلسفی موضوع کار نیست، بلکه موضوع، موارد موضوعات خارجی است، حتی در مفهوم هم از مفاهیمی که هست و وجود دارد، سخن می‌گوییم، تا ببینیم در اینجا چه تغییراتی ایجاد نمایم تا به آنچه می‌خواهیم تبدیل شود. اگر دقت کنید، هم آنچه که الان هست و هم آنچه که مطلوب ما است، عینی می‌باشد و تحت الشعاع یک فلسفه قرار می‌گیرد، یعنی نتیجه‌ها رفته رفته شرایطی را به وجود می‌آورند که بعدها موضوعات عینی تغییر کنند، شاید برسید تغییر موضوعات به چه معنا است؟ می‌گوییم یعنی منزلت و کارایی آن تغییر کند و متناسب با جریان فلسفه ما در عینیت شود.

بنابراین عمدتاً کار شاخصه تطبیق عینیت به فلسفه می‌باشد تا معلوم می‌شود چه تناسباتی و چه نظاماتی بین اشیاء عینی موجود است.

۲/۳ - تطبیق شاخصه «مقاطع توسعه» به «محورها» در مجموعه مفاهیم و اطلاعات

مثلاً وارد یک شهر می‌شویم و بررسی می‌کنیم که دارای چند خیابان و کوچه است؟ فرضاً می‌گوییم محور این شهر بازار است، می‌گوییم این چه شهری می‌باشد؟ بر فرض می‌گویید شهری سیاسی و یا شهری فرهنگی است. در این صورت می‌گوییم، خیر نباید وضعیت اینگونه باشد. شاید

(ج): می‌گوییم مقاطع همان معنای توسعه را دارا می‌باشد؛ ولی بجای اینکه در اضافه و شاخصه‌ها، اول قرار گیرد در آخر قرار می‌گیرد، کارایی هم تحت عنوان مراحل در وسط قرار می‌گیرد - که در اینجا آنرا به عنوان مسایل آورده‌ایم - بعد هم سطوح در آخر که در اینجا به عنوان موارد آمده قرار می‌گیرد. آیا به نظر شما این چینش درست است؟ شاید پرسیده شود که چرا به سطوح لقب موارد داده‌اید و مراحل و مقاطع را هم به ترتیب به مسایل محورها ملقب کرده‌اید؟ آیا در جواب به این سؤال می‌توانیم بگوییم اگر سطوح خرد شد به «مورد» ملقب می‌شود؟ و اگر آثار مطلوب در شاخصه‌ها قرار گرفت به «مسأله» ملقب خواهد شد؟ آیا مقطعه‌ها را که قبلاً در برنامه ذکر می‌شد - و می‌گفتیم مثلاً تا اینجا برنامه یک مقطع است و پس از این، موضوعات تغییر کرده و وارد مقطع دیگری شده است - می‌توان به عنوان محورهای برنامه برشمرد؟ باید دلایل این مسأله را بیان کنید.

۲/۲ - کارآمدی نظام شاخصه‌ها در تنظیم نظام اجزاء بر اساس تخصیص‌ها

شاید پرسید ما از شاخصه چه انتظاری داریم؟ می‌گوییم قطعاً ما از بیان شاخصه، به دنبال تعریف فلسفی نیستیم؛ بلکه می‌خواهیم آثار عینیت را در یک نظامی بیاوریم. آنهم منظورمان از آثار عینیت، موضوعات عینی است. «ما به دنبال ساختار سازی از موضوعات عینی هستیم».

(س): مگر نباید همیشه این ساختار سازی متناسب با آن تخصیص‌ها باشد؟

(ج): بنابراین جدول شاخصه، جدولی است که وسیله تغییر تخصیص می‌شود، آنگاه در تعریف قرار می‌گیرد تا

پرسید پس باید محورش چه باشد؟ می‌گویم باید در یک شهر فرهنگی، امور فرهنگی محور باشد؛ یعنی باید پژوهشگاهها تا آزمایشگاهها اصل باشد و از امور نظری محض گرفته تا امور اعتقادی و فرهنگ ارزش محور قرار گیرد. شاید بگویید الحمدلله در اینجا محور همان امور فرهنگی است و حتی اقتصاد شهر به تبعیت فرهنگ است. چون در این شهر مثلاً در هر ماه یک میلیارد تومان شهریه پرداخت می‌گردد و به گونه‌ای پول به خاطر مذهب و فرهنگ مذهب به شهر قم وارد می‌شود که اگر فرض کنید این یک میلیارد تومان حذف شود، بلافاصله خیلی از چرخش‌های اقتصادی شهر قم می‌خوابد. مثلاً بازارش می‌خوابد و دیگر مشتری ندارد و هتلها و مسافرخانه‌هایش کم رونق می‌شود و دیگر مشتری نخواهد داشت، چون اینجا شهری نیست که مردم به خاطر صنایع اقتصادی وارد آن شوند، بلکه مردم یا برای زیارت و یا برای امور دیگر مذهبی به این شهر سفر می‌کنند. اما اگر به شهر دیگری دقت کنیم، شاید بگویید در اینجا مرکزیت با سیاست است، اگر وزارتخانه اداری که به مردم خدمات اداری می‌رسانند، حذف شود و اگر فرض کنیم مراکز که موجب ارتقاء قدرت سیاسی کشورند، حذف شود، در این صورت این شهر یک مرتبه فروکش می‌کند. اگر یک شهر اقتصادی را هم در نظر بگیریم که در آن محور، اقتصاد می‌باشد، مثلاً اصفهان را مد نظر قرار دهیم، در این صورت می‌گوییم اگر صنعتگران از تولیدات دستی گرفته تا کارخانه‌ای و هنری (نقاشی و کهنه‌کاری و...) را حذف کنید، در آن صورت حوزه اصفهان نمی‌تواند بازار اصفهان را اداره کند، حتی ادارات دولتی اصفهان هم نمی‌تواند

بازار را اداره کند، بر عکس قم که اگر در قم طلاب و زائران حرم حضرت معصومه علیها السلام و جمکران حذف شوند، دیگر بازاری وجود نخواهد داشت. بنابراین در مثالهای فوق می‌گوییم تخصیص حول چه محوری است و محور یک شهر چیست؟ در مفاهیم هم وضع اینگونه است. باید دید در شهر مفاهیم، محورها کدامند. شاید بگویید در اینجا محورها به چه معنا است؟ می‌گوییم منظور «مقاطع توسعه» است. پس بستگی دارد که مقاطع توسعه چه باشد؟ اگر مقاطع توسعه علوم تجربی باشد، در این صورت علوم تجربی در بالاترین قسمت قرار می‌گیرد یا اگر مقاطع توسعه، علوم اجتماعی باشد، در بالاترین سطح قرار خواهد گرفت. شاید بگوییم بالاترین، این دو نیستند، بلکه ابتدا استناد به خدا و دین مهم است. برادر رضوی: یعنی علوم نقلی اصل است.

(ج): بله، یعنی علوم نقلی که ارتباط ما با خدا (اجتهاد) را تمام می‌کند، اصل می‌باشد، آنگاه امور فلسفی و عقلانی زیر بخش این است، به عبارت دیگر «تعقل برای تعبد است» و علوم تجربی و امثال آن برای علوم انسانی است، علوم انسانی و تعقلی هم برای علوم تعبدی می‌باشد. بنابراین محورها در اصلی‌ترین مقطع‌هایی که برای پیدایش فرهنگ در این دستگاه قایلیم، همان حاکمیت ارزش بر بینش و بینش بر دانش می‌باشد.

۲/۴ - آثار و لوازم تغییر «محور» در مجموعه مفاهیم و اطلاعات

البته می‌توان غیر از این را هم تصور نمود، مثلاً می‌توان «عقلی» ملاحظه نمود و گفت «دانش، بینش و ارزش»، شاید پرسید بر اساس چه تقسیماتی در علوم کار می‌شود؟ می‌گوییم اگر فلسفه فیزیک را اصل قرار دادید و

گفتید برای ما رفتار ماده اصل می باشد و بالاترین محور این است که ببینیم ماده چه رفتاری دارد؟ بعد رفتار ماده را بوسیله نسبتها کنترل می کنیم که در این صورت ابتدا فلسفه فیزیک و فلسفه ریاضی بدست می آید، آنگاه حیات به تبع رفتار ماده و به نسبتهای خاصی حاصل می شود، بنابراین «فلسفه فیزیک، فلسفه ریاضی و فلسفه زیست» به ترتیب درست می شود. ما می گوئیم قطعاً این مدل، الحادی است. شاید پرسید چرا؟ می گوئیم چون چنین مدلی می بایست بعد از معرفی علوم پایه، علوم تجربی را اصل قرار دهد، بعد در علوم تجربی هم طبیعتاً باید فیزیک، شیمی و پزشکی را اصل قرار دهد، آنگاه در ذیل فیزیک هم فیزیک مکانیک، فیزیک کوانتوم، فیزیک الکترونیک و... (انواع فیزیک) را ذکر کند؛ یعنی پس از بیان فلسفه رفتارهای ماده، بایست در اینجا معادله آنرا بیان کند، در شیمی هم باید انواع ترکیبات ماده را تبیین کند، آنگاه بگوید حیات انسان - که قبلاً به صورت کلی و در قالب حیات بحث شد - چیزی جزء عملکرد فیزیک، شیمی و زیست نیست. بنابراین در تعریف انسان ارگانیسمی را بیان می کنند که چیزهایی مانند اختیار، انگیزش، آگاهی و عواطف و... همه بوسیله فیزیک و شیمی تغییر می کند. لذا می گویند اگر مثلاً جاذبه کم و زیاد شود، حواس انسان پرت می شود و اگر فلان دوا به انسان تزریق شود، خنده می کند و اگر فلان دوا تزریق شود، گریه خواهد کرد. اینگونه تردید بر انسان مسلط می شود و فلان گونه جزمیت مسلط می شود و... همه بر اساس اثرات داروها تفسیر می شود. آنگاه می گویند رفتار این انسان نسبت به خودش و دیگران، بخش سوم یعنی جامعه را تحویل می دهد. اگر جامعه درست شد،

تاریخ پدید می آید، آنگاه در بخش تاریخی می گویند فلسفه ها درست می شود؛ یعنی فلسفه را زیر بخش جامعه شناسی می دانند یا می گویند در تاریخ گرایشها پدید می آید، به عبارت دیگر اینها در دسته دوم (فیزیک، شیمی و پزشکی) انسان را تعریف می کنند، آنگاه طبیعتاً تعاریف در بحث رفتار جمعی انسانها مادی خواهد بود، حتی تاریخ و تکامل انسان را هم مادی می دانند. در اینجا علوم اجتماعی - که در رتبه سوم بدست می آید - خواه سیاست یا اقتصاد، مدیریت و... هر چه باشد، مادی خواهد شد و در رده آخر قرار می گیرد و احکام توسعه اش هم به توسعه مادی بر می گردد. بنابراین در این دیدگاه تحلیلها از فلسفه فیزیک شروع می شود و به علوم اجتماعی ختم می شود و کل این سیکل مادی. آنگاه اگر بپرسیم که جای دین کجاست؟ می گویند در بخش تاریخ جامعه شناسی است که بخش میانی است؛ در آنجا هم از جامعه، تکامل جامعه و علوم اجتماعی بحث می شود، یعنی در مباحث تکامل جامعه مثلاً می گویند ترس علت فلان نحوه گرایش است و عاطفه هم علت فلان نحوه گرایش بوده و جمع این دو هنر را تحویل می دهد، پس هنر همان انعکاسات خاصی است که از انسانها پدید می آید که در شکلهای متعدد نقاشی، مجسمه سازی، شعر و... پیدا شده است. به عبارت دیگر انسانها امور تخیلی (امور رؤیایی و آرزویی) را در کنار هم قرار دادند و فرضاً حاصلش شعر شد؛ یعنی انسان یک نیازهایی را احساس می کرد و به دنبال ارضایش بود و از ترکیب آنها بهترین تصویر مفهومی را - که دل انگیز بود - ساخت تا شعر اختراع شد، آنگاه می گویند انعکاس دیگر جامعه، پیدایش فلسفه است؛ یعنی انعکاس «عاطفی اش»

به هنر تبدیل شد و انعکاس «سنجی اش» به فلسفه تبدیل شد و «ترکیب فلسفه و هنر» هم دین را به وجود آورد. دین هم قدرت تحریک عاطفه‌ها را داراست، اما نه در شکل معقول نظری. چون همانگونه که دین را هم برآمده از ماده می‌دانند، ایمان را برآمده از آن می‌دانند، در اینجا دین برآمده نیازهای اجتماعی است و در نهایت فلسفه، دین، شعر و هنر و... همه اینها در طبقه‌بندی تاریخی قرار می‌گیرد و در پایین‌ترین قسمت جای می‌گیرد. اگر بگوییم در علوم اجتماعی که به دنبال مدیریت و اقتصاد و... هستیم، جای اخلاق کجاست؟ در جواب خواهند گفت که اخلاق از درون ماده برآمده و متناسب با زندگی و تکامل ماده است. اگر بگوییم بنا بود که اخلاق حاکم باشد؟ خواهند گفت بستگی دارد که در چه دستگاهی باشید، آیا در دستگاه فیزیک (رفتار ماده و طبیعت) چنین است؟ در آن دستگاهی که رفتار طبیعت و فلسفه فیزیک اصل است که نمی‌توان اخلاق را برآمده از دین دانست، چون براین مبنا اخلاق گونه‌ای از رفتار ماده - البته گونه اجتماعی ماده - است. لذا اگر به آنها بگوییم زیربنای تکامل چیست؟ خواهند گفت فیزیک و رفتار طبیعت است. پس کل این سیکل نمایشگر، سیکل الحادی است.

حال اگر به سیکل التقاطی نگاه کنیم، عقل مقدم قرار می‌گیرد؛ یعنی در اینجا باید فرهنگ بینش را ابتدا قرار داده و گفت منطق، فلسفه و ریاضی و... را عقلانی درست کنیم که این همان روش التقاطی است که هم می‌تواند در این مبنا چرخش داشته و هم در آن مبنا چرخش داشته باشد و در هیچکدام هم موفق نمی‌شود. صورت دیگر این است که دین مقدم قرار گیرد که در این صورت تا آخر کار همه چیز

دینی تعریف می‌شود.

بنابراین خصوصیت جدول شاخصه این است که باید جدول شاخصه به موضوعات یا موارد عینی نظر داشته باشد و تنظیمات اینها را تغییر دهد.

۲/۵ - بررسی حاکمیت «تصرف» بر «زمان» در تطبیق «مقاطع توسعه» بر «محورهای تفقه»

بودار دیندار: چرا باید مقاطع را در جای محورها قرار دهیم.

(ج): چه مقطع بگویید و چه محور، تفاوتی ندارد، یعنی خواه مقطع‌های تکاملی اطلاعات را ذکر کنید یا محورهای اصلی که وجود دارد، با هم تفاوتی ندارد.

(س): یعنی مقاطع را معادل توسعه دانستید.

(ج): بله، باید این به چیزی ختم شود که در آخر کار اساس می‌باشد، یعنی به موارد و موضوعات عینی ختم شود.

(س): مگر زمان را توسعه نمی‌دانیم.

(ج): زمان که در جدول تعریف حاکم بود، در جدول تصرف محکوم قرار می‌گیرد.

(س): محکوم به چه معنا است؟

(ج): یعنی محکوم به تصرف قرار می‌گیرد.

(س): باز هم حاکم به تصرف است یا خیر؟

(ج): در دایره‌ای که شما حق تصرف دارید، زمان متأخر از شما است، لذا شما می‌توانید حاکم بر زمان باشید و به نسبتی که شما حاکم بر زمان هستید، زمان متأخر از تصرفات شما است.

(س): آیا تنها در اینجا حاکمیت تصرف را می‌بینیم.

(ج): بله تصرف را می‌بینیم.

(س): یعنی وقتی از کل می آییم، حکومت زمان را می بینیم.

(ج): بله، از کل که می آییم، محوری اصل است. بعد می گوئیم در واقعیت، نسبت بین این دو پدید می آید، یعنی نه شما مطلقید - چون شما متصرفید، ولی در تصرفتان مطلق نیستید - زیرا که تغییرات محوری حاکم بر شما است و نه شما صفر و تبعی محض هستید، زیرا که در زمان متصرفید، لذا می گوئیم حاکمیت بر حوادث، رخدادهای اجتماعی، پیدایش ساختارهای اجتماعی و پرورش و... داریم، اما نه مطلق، بلکه به نسبت است. در نسبتی که شما متصرفید در همان نسبت زمان متأخر از تصرف شما می باشد.

برادر رضوی: یعنی شما در وضعیت موجود حاکم بر زمانید، در حالی که...

(ج): اگر شما جدول ۷۲۹ را ترسیم نمایید، می گوئیم به آن نسبتی که شرایط دیگری بر من حاکم است و من تابعم، حتماً زمان بر من حاکم خواهد بود، اما در آنجایی که من متصرفم و باید زمان، به نسبت متقوم به تصرفات من باشد، زمان به نسبت محکوم تصرفات خواهد بود. البته بنا بود که ما سؤالاتی مطرح کنیم تا در سؤال و جواب شما به این مطالب برسید، اما در قالب مثال، اصل بحث گفته شد.

برادر میرزایی: در این صورت جای کارایی کجاست؟

(ج): کارایی پس از مکان قرار گرفته و زمان هم متأخر از آن قرار می گیرد. البته این در نسبت تقوومی جزء به کل است.

(س): آیا نسبت در هر دو سیر هست یا تنها...

(ج): اگر از آن طرف بپایید، کارایی حاکم بر شما است،

اگر زمان - در نسبتی که اصل است - مکان را تغییر داد؛ یعنی منطقه و حوزه‌ای را به آن تخصیص داد، در این صورت کارایی روی ما اثر خواهد گذاشت. پس در این دستگاه که کارایی نسبت بین هر دو است، در آخر قرار گرفته و حاکم بر ما است؛ یعنی هر جا ما متصرف فیه بالاتریم فعل او بر فعل ما اثر می گذارد و کارایی هم در آخر قرار گرفته و ما هم تابع خواهیم بود و به هر نسبت که تصرفات بالاتر به ما می رسد، ما تحت الشعاع اراده بالاتر هستیم، نه تنها ما، بلکه ساختار حاکم بر ما و کارایی حاکم بر ما هم متأثر خواهد شد. اما به هر نسبتی که ما باید متصرف باشیم، حرکت بالعکس خواهد بود. به عبارت دیگر در تصمیماتی که شما درباره کسانی می گیرید که کارشان را به شما سپرده اند، رفتار آنها را تغییر خواهد داد، اما در آن کارهایی که متصرف فیه آنها است و شما متقوم به آنها هستید؛ تصمیم گیری آنها شما را حد می زند، همیشه منتجه بین تصمیمات شما و آنها روی هم عینیت را نتیجه می دهد.

برادر دیندار: مگر همیشه تصرف به نیابت نیست، قطعاً اگر بر اساس نیابت باشد از قبل دارای تخصیصهایی خواهد بود.

(ج): بله، اما علاوه بر نیابت ملکوتی، نیابت حیوانی هم ممکن است، می توان تخصیصها را به نسبتی تحت الشعاع تسلیم بودن شما قرار داد.

(س): اگر نیابت ملکوتی باشد، پس هیچ تصرفی خارج از آن تخصیص نمی باشد.

(ج): این تنها در معصوم علیها ممکن است که زمانشان

عین رشد است و هیچ گونه میل اضافه ای ندارند باشند، در

می باشد، به عبارت دیگر علم به یک حوزه خاص آنهم با یک ابزار سنجشی خاص می باشد، نه اینکه علمی از طریق «محور محور محور» و نسبت به «کل کل» باشد. اینکه معصوم علیه السلام می فرمایند: «اول و آخر دنیا در نزد ما حاضر است» یا می فرمایند: دنیای شما همانند قطره آبی است، که یُغَلَب کیفیتها و... با علمی که دیگران دارند، قابل مقایسه نیست.

این صورت تصرفات ایشان خارج از مشیت نخواهد بود. برادر میزایی؛ یعنی اختیار اثر خودش را دارد. (ج): بله، اگر «اطلاع» و اختیار شما مطلق باشد و علمتان تدریجی الحصول نباشد و تسلیم بودن شما هم صرف باشد و «محالّ مشیة...» باشد، در این صورت حتماً «مساکن برکت...» خواهید شد؛ اما این درباره غیر معصوم علیه السلام قابل فرض نیست؛ یعنی علم هیچ کسی در نیابت، مطلق نیست، چون علمش از قبیل تدریجی الحصول

«وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ»

زمینه آشنایی با
طرح تأسیس بانک توسعه اسلامی اطلاعات

تاریخ: ۷۵/۸/۱۰

استاد: حجة الاسلام والمسلمین حسینی

تنظیم: گروه تحقیقات مبنائی

بررسی تفاوت موقعیت و کارآمدی «اوصاف زمانی» در دو نظام تعریف و شاخصه

فهرست:

- ۱ - مقدمه - گزارش مباحثه درباره تفاوت‌های جدول شاخصه‌ها با جدول تعریف
- ۲ - بررسی تعریف و کارآمدی نظام شاخصه‌ها در مقایسه با نظام تعریف
- ۴ - تفاوت جایگاه اوصاف زمانی و مکانی در نظام تعریف و نظام شاخصه‌ها
- ۳ - تأثیر تغییر موقعیت اوصاف زمان از مضاف الیه به مضاف الیه در وصف سه قیدی
- ۴ - تفاوت مفهومی «مقاطع، مراحل، سطوح» با یکدیگر
- ۵ - دلایل اصل بودن «اوصاف زمانی» نسبت به مکان و کارایی در نظام تعریف
- ۶ - دلایل اصل بودن «اوصاف مکانی» نسبت به کارایی و زمان در نظام شاخصه

نام جزوه :	زمینه آشنایی با طرح تأسیس بانک توسعه اسلامی اطلاعات	کد بایگانی کامپیوتری :	۰۱۰۵۸۰۲۶
استاد :	حجة الاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی	تاریخ جلسه :	۷۵/۸/۱۰
عنوان گزار :	آقای محمد دیندار	تاریخ انتشار :	۷۵/۰۸/۱۷
ویراستار :	آقای یوسف حسین نژاد	تیراژ :	۱۲ نسخه
حروفچینی :	واحد انتشارات دفتر فرهنگستان	نوبت تکثیر :	اول



بررسی تفاوت موقعیت و کارآمدی «اوصاف زمانی» در دو نظام تعریف و شاخصه

چه چیزی و چگونه باید باشد؟ اما جدول شاخصه برای ما معین می‌کند که این «چگونگی‌ها»، چگونه ما را به آن ارزش منتقل می‌کند؟ و باید نحوه گزینش این چگونگی‌ها، چگونه باشد تا به آن ارزش برسیم؟

به نظر می‌رسد بحث چند جلسه اخیر راجع به خود شاخصه‌ها نبوده است، بلکه راجع به «روش تولید شاخصه». به عبارتی مباحثی مانند تقوّم کل به جزء یا تقوّم جزء به کل یا بحث مابه‌الاشتراک و مابه‌الاختلاف، بحث از بیشترین تکرار و کمترین تکرار در جدول ضرب اوصاف و... اینها جزء مباحثی است که روش تولید شاخصه را معین می‌کند که چگونه یک شاخصه را تولید نموده و بعد آنرا به عینیت تطبیق نماییم؟

مقدمه - گزارش مباحثه درباره تفاوت‌های جدول شاخصه‌ها با جدول تعریف

برادر دیندار: فهم مشترک برادران درباره شاخصه این بود که شاخصه وسیله‌ای است برای تصرف؛ یعنی وسیله شناسایی تقوّم جزء به کل می‌باشد و این وسیله در سه وضعیت بکار می‌رود. ۱- وضعیت موجود که در این صورت به دنبال شناسایی وضعیت موجود و تطبیق آن به اوصاف فلسفی هستیم. ۲- ترسیم وضعیت انتقال که در این صورت می‌گوییم باید چه چیزی را تغییر دهیم تا به هدف برسیم. ۳- وضعیت مطلوب که در این صورت جزئیات کلی را که دارای ساختار مشخصی بوده و جایگاه هر چیزی را معین می‌کند، بوسیله جدول شاخصه، در عینیت مشخص می‌کنیم.

تفاوت جدول شاخصه‌ها با جدول تعریف این است که جدول تعریف به ما قدرت ملاحظه تقوّم کل به جزء را داده و باید‌ها و ارزش‌ها را برای ما معین می‌کند تا معلوم شود

۱ - بررسی تعریف و کارآمدی نظام شاخصه‌ها در مقایسه با نظام تعریف

حجة الاسلام والمسلمین حسینی: آیا برای مفهوم شاخصه تعریفی هم دارید؟

(س): شاخصه - طبق فرمایش شما در جلسه قبل - وسیله تطبیق عینیت با فلسفه است، در معنای شاخصه سعی کردیم تا با چند مثال آنرا تفتیح کنیم که اگر قرار باشد در یک برنامه یک استراتژی تنظیم شود که بگویند ما باید به این اهداف برسیم - اگر استراتژی از هدف و فلسفه برخوایسته باشد و برای ما ارزشهایی معلوم نموده باشد - این شاخصه است که معلوم می‌کند باید عینیت چگونه چینیش یابد تا به آن هدف برسیم.

(ج): آیا نظر همه آقایان همین است.

برادر میرزایی: یکی از معانی شاخصه، تعریف آن به فصل ممیز است - که در کتاب تعاریف کاربردی هم ذکر شده است - و اینکه شاخصه اولین چیزی است که ما آنرا به کارشناس تسخویر می‌دهیم و کارشناس، کارش را با شاخصه شروع می‌کند، مرحله شروع کار کارشناس با شاخصه می‌باشد، چون کارشناس کار عینی انجام می‌دهد و شاخصه هم وسیله تطبیق به عینیت است.

(ج): شاخصه به معنای «وسیله تشخیص» است، وقتی وسیله تشخیص کارشناسی می‌شود که دارای «نظام» باشد؛ یعنی نظامی از وسیله‌های تشخیص درست شود که در نهایت حاصلش «نظام تشخیص» می‌شود، کارشناس از این نظام تشخیص برای مطالعه عینیت استفاده می‌کند، طبیعتاً نظام تشخیص می‌بایست، «تشخیص درون مجموعه، تشخیص بیرون مجموعه و نحوه ارتباط درون و بیرون

مجموعه» را در یک «تحقیق میدانی» انجام دهد.

پس شاخصه، وسیله تشخیص است، این وسیله دارای نظام می‌باشد که نظام تشخیص حاصل همین نظام‌داری است. این معنای شاخصه در حد ساده است. مثلاً بانک مرکزی دارای مرکز آمار بوده و مرکز آمار آن یک سبده را در نظر می‌گیرد که عناوین آن سبده، وضعیت اشتغال، محصولات، تولید و... را نشان می‌دهد که اینها همان نظام تشخیص را تشکیل می‌دهد. البته حتماً این نظام تشخیص دارای «محور» است که بعدها در این مورد بحث می‌کنیم. همانگونه که شما فرمودید ما در این قسمت به دنبال درست کردن روشی برای دستیابی به وسیله تشخیص «به صورت عام» در «فرهنگ» هستیم تا به این وسیله بتوانیم بینیم وضعیت فرهنگ و «وضعیت اطلاعات» چگونه است؟

برادر میرزایی: آیا باید در کاربرد محور داشته باشیم؟

(ج): خیر، از همین جا که در حال درست کردن روش هستیم، می‌توانیم از محور بحث کنیم که محور منزلتها را درست می‌کند، آنگاه اگر بنا شد در مرحله تکامل جلوی هر کدام از اینها عبارت، عنوان و نامی را بنویسیم، نظام‌مند شدن نامها بوسیله «روش» می‌باشد؛ یعنی حاصل این نظام تشخیص خواهد شد.

تفاوت جدول شاخصه‌ها با جدول تعریف این است که جدول تعریف برخوایسته از یک «فلسفه» است که بوسیله نظام تشخیص «انطباق عینی» می‌یابد و می‌تواند «وضعیت» را مطالعه کند، به عبارت دیگر نظام تشخیص، عینیت را در برابر نظام فلسفه قرار می‌دهد و نظام تعریف بر اساس فلسفه «استنتاج» نموده و نتیجه می‌گیرد و بعد از استنتاج و

برادر میزبانی: در ارتباط با عینیت، آیا ابتدا عینیت را شناسایی نموده و بعد ارتباط آنرا با فلسفه تمام می‌کنیم یا اینکه حرکت از فلسفه به ما نشان می‌دهد که باید چگونه عینیت را درست کنیم؟

(ج): سیرتان در جدول تعریف با توجه به تقوّم بالا به پایین است، اما فعلاً به دنبال «روش تولید حکم» هستید؛ یعنی می‌خواهید درباره عینیت حکم صادر کنید، در این صورت باید «روش شاخصه‌بندی» متناسب با فلسفه را - با حفظ خصوصیت شاخصه بودن - درست نمایید؛ یعنی در اینجا باید تقوّم از پایین به بالا را مورد توجه قرار دهید.

(س): این امر چه موقعی صورت می‌گیرد؟

(ج): اساساً نحوه کارتان اینگونه نیست که بین جدول شاخصه و جدول تعریف و حکم و نظام اصطلاحات بینونیت حقیقی حاصل شود؛ بلکه باید در آن یک «هماهنگی» وجود داشته باشد که البته متناسب با عینیت تغییراتی هم خواهد داشت. به عبارت دیگر تغییراتش به گونه‌ای نیست که بعداً قابلیت قرار گرفتن در مجموعه بالاتر را نداشته باشد، بلکه وقتی به وسیله تشخیص عینیت رسیدیم، به ما می‌گویند چرا فلان موضوع را بالاتر قرار دادید و چرا فلان موضوع را پایین‌تر قرار دادید؟ چرا محور نظام تشخیص را فلان امر قرار داده‌اید؟ در جواب می‌گوییم این متناسب با نظام فلسفی ما است، بنابراین تعاریف نظام شاخصه کلاً با تعاریف نظام تعریف، نظام معادله، نظام اصطلاحات و فلسفه متغایر نمی‌باشد، بلکه نظام شاخصه، نظام تشخیصی است که می‌تواند با نظام تعریف، معادله، فلسفه و اصطلاحات و... هماهنگ باشد. نهایت اینکه باید در این، خصوصیات و ویژگیهای تشخیص

نتیجه گرفتن، «حکم» می‌کند که باید چه چیزهایی را تغییر دهیم تا چه نتایجی واقع شود؛ یعنی می‌گوید «اگر این کار را انجام دهید، آنگاه چنین می‌شود»، پس در معادله، قضیه «اگر و آنگاهی» را تحویل می‌دهد.

هرگاه یک فلسفه بتواند به «اگر و آنگاه» عینی برسد، آنگاه ثابت شده است، چون ثابت شدن یک فلسفه، ابتدا به «تلائم و هماهنگی نظری» نیاز دارد، این اولین شرط ثابت شدن آن است. بعد از تلائم، «گسترده‌گی مسایل تحت پوشش» و «امکان تطبیق عینی» شرط است، اگر امکان تطبیق عینی اثبات شد، به هر میزانی که بتواند برای آن گسترده‌ای که قبلاً تعریف نموده، معادله تحویل دهد. یعنی بتواند عینیت را کنترل نماید و توانمندی کنترل عینیت و هدایت آن را دارا باشد به همان نسبت آن فلسفه در عینیت اثبات می‌شود.

اگر فلسفه، فلسفه نظری نباشد؛ بلکه فلسفه چگونگی باشد باید صحتش را در قدرت هدایت عینیت به اثبات برساند، ولو اینکه این فلسفه ارزشها را بر اساس مبانی خودش از خارج اخذ کند. شاید بگویید از خارج اخذ نمودن به چه معنا است؟ می‌گوییم این فلسفه می‌گوید من تکامل را از عینیت به دست نمی‌آورم، بلکه تکاملی را که در فلسفه به اثبات رسیده، در عینیت ایجاد می‌کنم.

برادر حسین‌نژاد: یعنی آنرا از وحی اخذ می‌کند.

(ج): احسن است، یعنی می‌خواهم آنچه را که من معتقدم، در عینیت ایجاد نمایم. در این صورت فلسفه به میزانی که قدرت ایجاد عینیت را متناسب با فرامین رسیده، داشته باشد، کارآمدی‌اش تثبیت می‌شود. پس اثبات یک فلسفه تنها به تلائم نظری باز نمی‌گردد.

«تعریف، حکم و شاخصه». در اینجا مجموعه تعاریف (آسنادی، استنادی و اسنادی) را در فصل تعریف قرار دادیم و مجموعه احکام (حکم آسنادی، استنادی و اسنادی) را هم در قسمت حکم قرار داده و مجموعه شاخصه‌های تطبیق اموری را هم که در حکم و تعریف - برای تطبیق به عینیت - داریم، در قسمت شاخصه قرار دادیم. اگر پرسید تفکیک اینها در کجا صورت می‌گیرد؟ در جواب می‌گوییم این تفکیک را در بحث تکامل انجام می‌دهیم، البته این در صورتی است که در آنجا بخواهیم همین را خرد نماییم. اما اگر نخواهیم موضوعاً این را خرد نماییم، وارد سطح دیگری می‌شویم و ابزارهایی را درست می‌کنیم که نتیجه آن ابزارها و راهکارها خرد شدن و سر جای قرار گرفتن هر یک از این موارد است. شاید بگویید چرا؟ می‌گوییم چون در کلیه احکام اسنادی هم حکم، هم تعریف و شاخصه وجود دارد. این مسئله هم مخصوص یکی نیست، بلکه در همه اینها جاری است.

در این صورت آیا می‌توان گفت حتماً مضاف‌الیه، موارد باشد؟ در سیر از سمت راست به چپ، در اسناد وضعیت روحی و ذهنی و عینی تعریف چگونه است؟ قطعاً در اینجا مابه‌الاختلاف همان سطوح می‌شود. اگر سطوح را بالای موضوعات قرار دهیم، ترتیب به صورت «مقاطع، مراحل و سطوح» خواهد شد، یعنی مضاف‌الیه دوم سطوح می‌باشد که مابه‌الاختلاف است. شاید بگویید چگونه به محورها لقب مابه‌الاشتراک می‌دهیم؟ می‌گوییم اسناد دارای «تعریف، حکم و شاخصه» است و در سطح روحی قرار می‌گیرد و اسناد با همین سه، در سطح ذهنی و عینی قرار می‌گیرد، بنابراین سطوح، مضاف‌الیه آخری قرار می‌گیرد و

را اصلی بدانیم، تا اینجا تعریف اصل نظام شاخصه بیان شد.

۲ - تفاوت جایگاه اوصاف زمانی و مکانی در نظام تعریف و نظام شاخصه‌ها

حال ببینیم دسته‌بندی کلی این چگونه است؟ اگر مقاطع (محورها) و مفهوم زمانی را در ابتدا آوریم، آیا در این صورت مفهوم زمانی، مضاف است و مفهوم مکانی مضاف‌الیه یا بالعکس؟ همیشه و در هر جا مضاف‌الیه، نقش اصلی را در جدول دارا است. چنانچه در هرم تغییرات و در قسمت تفقه که «محورها، مسایل و موارد» نوشته شده، از سمت راست به طرف سمت چپ فلش بکشیم، می‌گوییم یک مقطع از تولید اطلاع، اسناد است و مقطع دیگر تولید اصطلاح، استنتاج و دیگری انطباق می‌باشد! این مقاطع در مراحل قرار می‌گیرد، لذا می‌گوییم اسناد در چند مرتبه صورت می‌گیرد؟ یعنی گاهی نتیجه اسناد تعریف است و گاهی هم نتیجه اش حکم و یا شاخصه است. اگر بخواهیم این سه را در اصولی که با آن کار داریم، باید «تعریف احکام اسناد» را ذکر کنیم که این در قسمت بالا قرار می‌گیرد، مثلاً تعریف‌های اسنادی (اصول) در وسط قرار گرفته و تعریف‌های اسنادی (فتوا) هم در پایین قرار می‌گیرد. اگر بگویید ما نمی‌خواهیم تعریف را ملاحظه نماییم، بلکه به صورت کلی چه می‌شود؟ می‌گوییم اگر بخواهید روی هم نگاه کنید و به تعاریف «آسنادی، استنادی و اسنادی» کاری نداشته باشید - و کاری هم نداشته باشید به اینکه مدارک همان اسناد است و علم اصول که اسناد و بالاخره فتوا هم که اسناد می‌باشد - و بخواهید یک دسته‌بندی بزرگ را بیان کنید؛ باید بگویید

۱ در ضمیمه ۱، شکل شماره یک مشاهده شود.

لذا می‌توانیم بگوییم این وسط مابه‌الاشتراک و سه گوش مختلف مابه‌الاختلاف می‌باشد، البته این یک فرض است. فرض دیگر این است که بگوییم در جدول و هندگام ضرب شدن عنوانها به مضاف‌الیه دوم شناخته می‌شوند. یعنی استناد تا مضاف‌الیه دوم می‌آید، به عبارت دیگر می‌توان سه عدد بیضی کشید و نام آنها را روحی، ذهنی و عینی قرار داد^۲، آنگاه بگوییم اینها مابه‌الاختلافند؛ یعنی می‌توان از ۲ طرف آنرا ملاحظه نمود که از هر دو طرف هم قابل تعریف است، مهم این است که کدام در شاخصه اصل است و کدام در تعریف اصل می‌باشد. در اینجا هم می‌توانیم مابه‌الاشتراکها را بنویسیم، شاید بگویید مضاف‌الیه دوم، مهم و اصلی است، یعنی روحی، ذهنی و عینی اصل است.

۴ - تفاوت مفهومی «مقاطع، مراحل، سطوح» با یکدیگر

اگر در جدول شاخصه باشید، عینیت برای شما مهم است، اگر بنا شد موضوعات عینی، در شاخصه اصل باشد نه موضوعات نظری، در این صورت می‌گوییم سیاست‌های بلند مدت در مقاطع قرار دارند و در مراحل هم می‌گوییم ما یک امور «متوالی» و یک امور «متوازی» داریم. شاید بگویید این دو چگونه‌اند؟ در جواب باید گفت امور متوالی کارهایی هستند که پس از هم صورت می‌گیرند، در برنامه، یک جا ۴ گونه فعالیت داریم و در جای دیگر ۳ یا ۵ گونه فعالیت داریم، اما تا این ۴ فعالیت اولی صورت نگیرد، نوبت به ۳ فعالیت دوم نخواهد رسید. مثلاً می‌گویید روکاری و نماسازی منزل عبارتند از: گچ‌کاری،

دارای نقش اصلی تقسیم است. شاید پرسیده شود که آیا ترتیب در جدول تعریف هم اینگونه است؟ بنابراین زمان همان مقاطع و کسارایی و مکان هم به ترتیب مراحل و سطوح می‌باشد، در هر مقطعی مرحله‌ای داریم و در هر مرحله هم سطح‌هایی وجود دارد. اما سؤال این است که در دسته‌بندی مفهومی، مضاف‌الیه آخر و مقطع‌ها کدامند؟ می‌گوییم مقطع، مابه‌الاختلاف است، چون هرگاه وارد مقطع دوم شویم، دیگر عنوان قطع اول صدق نخواهد کرد. لذا هرگاه مقطع را اصل قرار دهید و سطوح را بر اساس مقاطع تعریف نمایید، یعنی مضاف‌الیه آخری را مقاطع قرار دهید...

برادر دیندار: اگر مضاف‌الیه آخر نباشد، چه می‌شود؟

۴ - تأثیر تغییر موقعیت اوصاف زمان از مضاف‌الیه به

مضاف‌الیه در وصف سه قیدی

(ج): طبقه‌بندی اطلاعات حکم می‌کند که عنوان بر اساس مضاف‌الیه آخر خوانده شود، مثلاً می‌گویید سه مقطع داریم که در هر سه مقطع «تعریف، حکم و شاخصه» و «روحی، ذهنی و عینی» هست، لذا مابه‌الاشتراک، آن چیزی است که در سطوح می‌باشد، چون هر سه سطح و سه هم مرحله، هم در استناد و هم در استنتاج و انطباق است.

(ب): آیا این با شکل قبلی تفاوت دارد؟

(ج): این متقابل و ضد آن است؛ در اینجا شما می‌گویید ما سه مقطع داریم و در هر مقطع مراحل و موضوعات آن مقطع با هم مشترکند. اگر استناد، استنتاج و انطباق را در سه بیضی مرتبط بهم بکشیم^۱ در این صورت می‌گوییم اجزاء مشترک این سه بیضی در این دایره واقع شده است،

۱ - در ضمیمه به شکل شماره ۱۰ مراجعه شود.

۲ - در ضمیمه به شکل شماره ۱۱ مراجعه شود.

معین می شود. سطح بالاتر از آن هم زمانی است که یک معمار بخواهد یک برج بسازد، در این صورت از ابتدای نقشه کشی ساختمان، تعداد درو پنجره لازم، ابعاد و اندازه آن، سیستم فاضلاب و سیستم برق رسانی و آب و... همچنین محل عبور آب و فاضلاب و... در نقشه معین می شود، البته در معماری شهری معمولی هم ممکن است، ابعاد و اندازه درو پنجره معین شود، اما این معمار نمی تواند درباره میزان لوله و سیم و... نظر دقیقی ارائه دهد، ولی قطعاً یک مهندس ساختمان می توان پیرامون همه اینها نظر دهد.

هرگاه یک مهندس همه اینها را همزمان محاسبه می کند، می توان خطوط متوازی را به صورت همزمان به انجام رساند، اساساً متوازی هم در اینجا به معنای همزمان می باشد.

(س): آیا سطوح موازی است؛ یعنی به کارهای موازی سطوح می گوئیم.

(ج): اگر ما همه کارهای متوالی را در یک گروه قرار دهیم، می گوئیم باید چگونه کارهای بعدی و کارهای فعلی را با هم هماهنگ نماییم؟ شاید بگوئید چه عیبی دارد که با هم هماهنگ نباشد؟ می گوئیم اگر هماهنگ نباشد و همه پولهای خود را در سطح اول کار خرج نمودید، برای سطح دوم چکار می کنید؟ یعنی اگر از ابتدا بگوئید باید خانه محکم باشد، لذا زیر ساختمان را شناژبندی مسلح کردید و بین آجرها هم سیمان استفاده کردید و... و پورتان به سقف نرسیده تمام شد، در این صورت خانه شما نه سقف دارد و نه در و پنجره دارد و... می گوئیم الان دو یا سه سال است که خانه شما به همین وضع نیمه کاره مانده است، اما اگر از

نقاشی، سنگ کاری، کاشی کاری و... می باشد، اما نمی توان اینها را هم زمان با ریختن شالوده منزل انجام داد، لذا می گوئید این کارها، جزء کارهای متوالی است. ولی در حین شالوده ریختن می توان هم زمان با آن، کارهایی را انجام داد یا فرضاً می توان به همراه سفت کاری، کارهایی را انجام داد، مثلاً می توان اندازه دریاچه ها را از ابتدا در آورده، نه اینکه ابتدا بسازیم و مانند قدیم اندازه جای در و پنجره دقیق و بسا متر مشخص نباشد و پس از ساخته شدن ساختمان، نجار اندازه گیری کند و به اندازه آن پنجره بسازد، الان می توان از ابتدای کار در و پنجره و آهن را سفارش داد، چون می دانید به چند عدد تیر آهن و چند متر از آن نیاز دارید و به چند فنجانسیون نیاز دارید و باید پایه ها چگونه باشد؟ و...

به عبارت دیگر در اینجا باید تفاوت بین سه معماری را ملاحظه نمایید، یکی سبک معماری استاد بناهای روستا هستند که اساساً کاری به متر ندارند و معمولاً با قدم اندازه می گیرند، لذا اطاقها با اندازه دقیق ساخته نمی شود، بلکه مثلاً یک آشپزخانه در قسمت پشت منزل می سازد و یک گسله دونی در پشت آشپزخانه و یک ایوان هم جلوی آشپزخانه می سازد، حال اگر کسی از این معمار سؤال کند که اندازه این اطاق چقدر باشد، فرضاً می گوئید سه قدم در سه قدم است، بعد اگر کسی پرسد اندازه چوبها چقدر باشد؟ خواهد گفت که یک چوب را به اندازه این قسمت از سقف اندازه می گیریم و بقیه را هم به اندازه آن می بریم و... بهر حال در این معماری کاری به متر و اندازه گیری دقیق ندارند. یک سطح بالاتر از این مانند معماری قدیمی شهری است که در این معماری اندازه به صورت دقیق

تیر آهن و پنجره‌ای مناسب است؟ باید در این مسئله طبقه‌بندی داشته باشید، چون از یک طرف «مقدورات» و از طرف دیگر «محصول» مورد نیاز مهم است. فرضاً بنا شد در مرحله اول $\frac{1}{4}$ یا $\frac{1}{3}$ از پول خرج شود - و مثلاً گفتند بقیه کارها مهم نیست و مهم‌ترین قسمت همین مرحله اول است - یعنی باید در سفت کاری $\frac{1}{4}$ پول خرج شود، حال سؤال این است که در این $\frac{1}{4}$ از هزینه، آیا باید تیر آهن را بسیار قطور قرار داد، یا باید بیشترین پول را در شناژ و مسلح نمودن آن هزینه کنیم؟ به عبارت دیگر چه چیزی و به چه نسبتی و چگونه اولویت دارد؟ مثلاً از نظر فنی در اینجا می‌گویند قرار است چه باری بر این شالوده قرار گیرد.

حال به بحث اصلی باز می‌گردیم، معلوم شد که سطوح نقش امور همزمان را در ساختن یک بنا معرفی می‌نماید که این امور متوازی در هر مرحله وجود دارد، نهایت اینکه با هم مختلفند، هر مرحله دارای امور متوازی بوده و هر مقطع هم دارای امور متوالی می‌باشد که در درون امور متوالی، امور متوازی حضور دارند.

(س): پس معمولاً کارهای متوازی همان سطوح خواهند شد، آنگاه کارها موازی در مراحل متوالی انجام می‌گیرد.

۵ - دلایل اصل بودن «اوصاف زمانی» نسبت به مکان و کار آیی در نظام تعریف

(ج): حال بیا، دید چگونه تقسیم نماییم تا اینها را بسنجیم؟ آیا باید مقاطع و بالاتر از آن، استراتژی را اصل قرار دهیم و بگوییم استراتژی اصل است و به تبع استراتژی، مقاطع اصل بوده و به تبع مقاطع، مراحل اصل

ابتدا می‌دانستید که پولتان به این کارها کفاف نمی‌دهد، شاید یک شفته معمولی در پی می‌ریختید و بنا را به صورت معمولی بالا می‌آوردید و در و پنجره ساده تهیه می‌کردید، آنگاه پولتان می‌رسید. فایده برنامه داشتن هم همین است؛ یعنی گاهی به مهندس می‌گویید مقدورات من در این حد است، با این مقدورات چکار کنم، آنگاه باید مهندس در نقشه‌ای که ترسیم می‌کند، مقدورات شما را به همه مراحل و مقاطع تخصیص دهد و کاری کند که شما خانه‌دار بشوید والا اگر بنا باشد، ساختمان را نیمه‌کاره کرده و بفروشید چه بسا هزینه‌ای که برای بنا صرف کرده‌اید ضایع شود، چون خریداران به شما می‌گویند اگر زمین بکر بود، ما می‌توانستیم هر نقشه‌ای را در آن پیاده کنیم، اما حالا شما کار را نیمه‌کاره کرده‌اید و این نه خانه است که آنرا به عنوان خانه از شما بخریم و نه زمین است که آنرا به عنوان زمین خریداری نماییم.

بنابراین «سیاست‌ها» می‌تواند مراحل را «هماهنگ» نماید، مقاطع هم که بالاتر از مراحل است بوسیله «استراتژی» هماهنگ می‌شود. استراتژی برنامه سیاست‌های بلند مدت یا مقاطع را هماهنگ می‌کند و سیاست‌های کوتاه مدت هم برنامه را هماهنگ می‌سازد، باید از امور متوالی در مرحله و مقطع سراغ گرفت؛ ولی امور متوازی و همزمان در سطوح قرار دارد.

آنگاه مهم این است که آیا این امور همزمان - که در سطوح قرار دارد - بعضی بر بعضی اولویت دارد؟ مثلاً در ساختمان می‌توانیم به صورت همزمان نسبت به تهیه پنجره، شالوده و قطعه نمودن آهن‌ها و... سفارش دهیم، اما این امر مهمی است که برای چه ساختمانی چه پی و چه

اینکه تو بر سر کار نباشی»، این فرمایش درستی است، اما این در سطح اول مبارزه لازم است، ولی اگر تنها همین «تو نباشی» تکرار شود و از «چکار کنیم» بحث نشد، مسایل حل نخواهد شد، چون اگر به مردم جهان بگوییم که بیاییم مبارزه نماییم تا امریکا حکمران نباشد و آنگاه مردم هم مبارزه نمایند و امریکا را کنار گذارند، پس از پیروزی خواهند گفت که ما چکار کنیم؟ چنانچه در جواب دوباره بگوییم که دوباره مبارزه کنید تا ظلم نباشد، خواهند گفت «ثمّ ماذا» یعنی پس از این باید چه کنیم، اگر ما بگوییم بعدش همان کاری را انجام می دهیم که امریکا می کرد، در این صورت خواهند گفت این وضعیت چه تفاوتی با وضعیت قبلی دارد؟! اینجا تنها «عنصر» عوض شده است. ولی اگر بگوییم الان موقع «انقلاب فرهنگی» است، یعنی موازنه برقرار می کنید و می گوئید مقطع اول پیروزی سیاسی بود که این پیروزی روال خودش را انجام می دهد، در مقطع دوم به دنبال آنیم که باید چه کنیم؟ در مقطع سوم - پس معلوم شدن اینکه می خواهیم چکار کنیم - «عدالت» را نشان می دهیم. در این صورت در سیکل جدید که بخواهیم مسایل سیاسی را بررسی نماییم، خیلی ها - که فعلاً با ما همراه نیستند - با ما همکاری خواهند کرد، چون می گویند همه اینها بحث از همان عدالت است و تحلیل و دلیل ایشان هم این است. بنابراین انقلاب فرهنگی پس از انقلاب سیاسی به عنوان ابزار جریان داخلی و توسعه خارجی در صدر امور قرار می گیرد. در انقلاب سیاسی یک سطح از مبارزه، درگیری با شاه بود و سطح دیگر آن مقاومت و تسلیم نشدن در برابر فشارهای خارجی - که توصیه به برگشت از انقلاب می کردند - بود که هر دو سطح

می باشد و در نهایت به تبع مراحل، سطوح اصل است؟ به نظر می رسد این دارای «نظم منطقی» است، اما باید دید این نظم منطقی کدام سیر را نشان می دهد؟ در جواب می گوئیم این نمایشگر نظم از کل به جزء است. شاید برسید نظم منطقی سیر از پایین به بالا چگونه است؟ یعنی ما در ملاحظه تخصیصها حتماً از بالا به طرف پایین سیر می کنیم، باید بگوییم استراتژی این است و فرضاً برای هر مرحله از سیاستهای بلند مدت (هر مقطع) چقدر هزینه لازم است؟ به چه اموری نیاز داریم؟ مقدمات ما چیست؟ باید چه کارهایی را انجام دهیم؟ ... یعنی در اینجا این امور کلی را مشخص می کنیم. به عنوان مثال می گوئیم در وضعیت بین المللی فعلی ما یقین داریم که جنگ پیشرفت و پرورش است؛ ولی آیا در وضعیت فعلی جنگ سیاسی خوب است یا جنگ فرهنگی و یا اقتصادی؟ ما توانستیم این مطلب را به بشر برسانیم که می توان جلوی استکبار ایستاد، ولی الان مردم دنیا از ما قدم دوم این حرکت را انتظار دارند؛ یعنی می خواهند بدانند که اگر بایستیم باید چه کار کنیم؟ به عبارت دیگر قبلاً بشر چنین جرأتی نداشت و جلوی استکبار ایستادگی نمی کرد و تسلیم می شد، اما حالا انقلاب اسلامی ایران به فضل خداوند توانسته این جرأت را در همه ایجاد نماید که ما می توانیم بایستیم. لذا سؤال فعلی این است که پس از این کار، باید چه کرد؟ اگر ما تنها همان حرف اول را تکرار کنیم و بگوییم هدف ما ایستادن در مقابل استکبار است، آنگاه خواهند گفت این ایستادگی برای چیست؟ اگر بگوییم این «ایستادن بر ایستادن» است، کار جلو نمی رود. فرضاً اینکه مرحوم مدرس به رضا شاه می گوید «من مخالفت می کنم تا

قبلاً انجام شده است و حال باید انقلاب دوم (انقلاب فرهنگی) را به انجام برسانیم.

بهر حال هرگاه ما از بالا به طرف پایین سیر می‌کنیم باید مقاطع اصل قرار گرفته و مضاف‌الیه دوم باشد. یک مسئله این است که نحوه مضاف‌الیه دوم قرار گرفتن اوصاف توسعه در جدول تعریف چگونه بوده است؟

(س): ما در آنجا می‌گفتیم «هماهنگی محوری ظرفیت»؛ یعنی برعکس اینجا.

(ج): احسنت! درست است که در آنجا ما توسعه، ساختار و کارایی را جدای از هم تعریف کردیم، اما در ترکیب، ظرفیت - که وصف توسعه است - به عنوان مضاف‌الیه دوم قرار گرفت، ولی در اینجا - که باید بالعکس عمل شود - ظرفیت مضاف‌الیه اول قرار می‌گیرد.

۶ - دلایل اصل بودن «اوصاف مکانی» نسبت به کارایی و زمان در نظام شاخصه

(س): پس چرا سطوح در ابتدا قرار می‌گیرد؟

(ج): سطوح همان امور موازی است، هرگاه بخواهید دست به گریبان عینیت شوید، باید گفت انگیزه همیشه در تنظیمات مقدم است و در اصول موخر می‌باشد، یعنی برای غایت، از فعل آغاز می‌شود، بنابراین در تصمیم، انجام فعل مقدم است، چون هرکاری به انگیزه تصرف نیاز دارد، باید ابتدا شما دارای هدفی باشید تا حرکت کنید پس باید «ثبوتاً» مقدم باشد، اما «اثباتاً» مقدم نیست. معنای ثبوت، تمام شدن یک مطلب برای انسان است، ولی اثبات در صورتی است که هدف خود را محقق سازید. انگیزه در تحقق موخر است یا مقدم؟

برادر رضوی: موخر است.

(ج): بله، اما هدف در تصمیم مقدم است تا هدفی نداشته باشید، بر فعلی تصمیم نمی‌گیرید، ولی محقق شدن هدف پس از وقوع فعل است.

در جدول شاخصه باید وضعیت امور موازی روشن شود، به نظر من نکته ظریف برنامه همین است که به همین دلیل مثلاً در کار عملی تدوین می‌گویند، این کار عبارتند از پیاده کردن نوار، تطبیق به نوار، ویراستاری و... یعنی کارهای اجرایی ذکر می‌شود، به عبارت دیگر در این برنامه معمولاً بیان بحث، ضبط کردن، جزوه شدن و کتاب شدن مباحث ذکر می‌شود. بله، همه اینها در عمل مقدم بر هدف است. اما اگر بخواهیم یک تشکیلات درست کنیم به ما خواهند گفت این تشکیلات به یک بخش تدارکات نیاز دارد، چون این تشکیلات به لجستیک نیاز دارد، بخش تدارکات هم تنها به معنای تدارکات مالی که نیست، بلکه تدارکات انسانی هم جزء آن است، بنابراین امور اداری و مالی اصل است، بعد هم می‌گویند یک بخش بنام برنامه‌ریزی و بخشی هم برای انجام کارهایی می‌باشد که در برنامه تعیین شده است. در کار برنامه هم می‌گویند متوجه کار عملی باشید؛ یعنی در این دیدگاه کار عملی به سیاه تبدیل می‌شود، در موضوعات برنامه هم می‌گویند به چه کارهایی نیاز داریم، اما قطعاً تناسب نیازمندیها با برنامه و تناسب برنامه با هدف اصلی سازمان - که سازمان را برای آن تأسیس می‌کنیم - از امور جزئی به دست نمی‌آید. عیب تشکیلات سازی که نوعاً الان حزب‌اللهی‌ها انجام می‌دهند، این است که از ابتدا می‌گویند ما الان چه نیازهایی داریم. البته یک وقت هم که به دنبال ترسیم

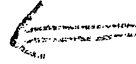
اهداف هستند، یک اهداف عالیه آرمانی را ذکر می‌کنند،
 آنگاه می‌گویند حال بیاییم تشکیلات متناسب با آن و برنامه
 آنرا درست نماییم، یعنی دیگر آن اهداف بالای طاقچه
 قرار می‌گیرد و نسبت به آن توجهی ندارند؛ یعنی در برنامه
 می‌گویند باید یک حرف عملی بزنید، بعد مثلاً می‌گویند
 فلانی می‌تواند حرف عملی بزند، بعد هم خواهند گفت
 بیاییم در برنامه یک عده را برای مطالعه روایات و عده‌ای
 را برای مطالعه آیات و نظرات فقها و متکلمین و... قرار
 دهیم. اما هیچگاه به دنبال این نیستند که این کارها چه
 «ربطی» با آن اهداف دارد؟ می‌گویند بهر حال بوسیله همین
 کارها عملی به آن اهداف می‌رسیم. ولی هیچگاه نمی‌گویند
 که چگونه کار را «کنترل» نماییم تا بفهمیم آیا بالاخره این
 کار انجام گرفت یا خیر؟ و الان در کجای کار هستیم؟
 در هر حال هرگاه از بالا به طرف پایین می‌آییم باید

زمان در آخر (مضاف الیه آخر) قرار گیرد، معنای مضاف
 الیه آخر بودن در جدول تعریف این است که در آنجا
 حرکت از بالا به پایین است، مضاف الیه آخر بودن مکان در
 جدول شاخصه نشانگر تقوّم از پایین به بالا می‌باشد.
 (ب): این سؤال باقی می‌ماند که چرا مراحل در آخر
 قرار نگرفت.
 (ج): مضاف اول در جدول تعریف، کارایی است،
 زمانی کارایی در بالا قرار می‌گیرد که زمان اصل باشد، اما
 اگر زمان اصل نباشد، نمی‌شود کارایی در بالا قرار گیرد.
 یعنی می‌گویید من در اشیاء تغییر مکانی صورت می‌دهم تا
 آثار و کارایی پیدا شود، آنگاه کارایی‌ها در هم ضرب
 می‌شوند و نتیجه‌ایی را تحویل می‌دهند که این، نتیجه
 تغییر مجموعه (زمان حرکت) است.

«وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ»

مايه الاختلاف

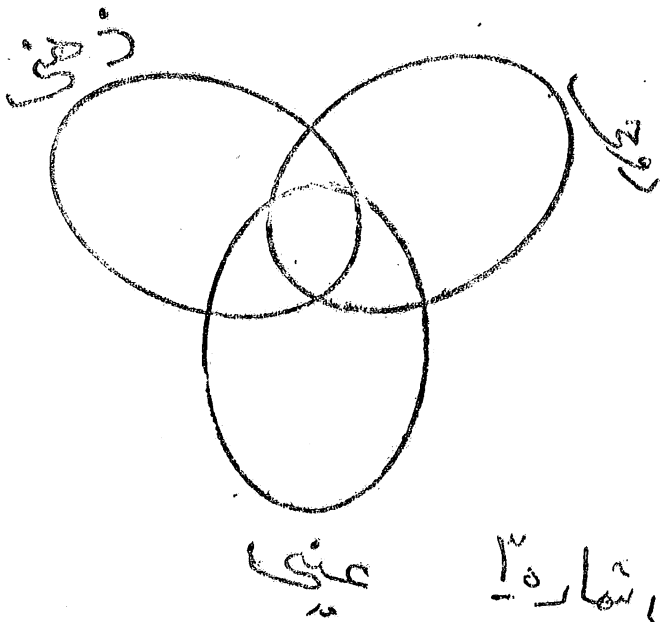
مايه الاشتراك
مايه زلاختلاف



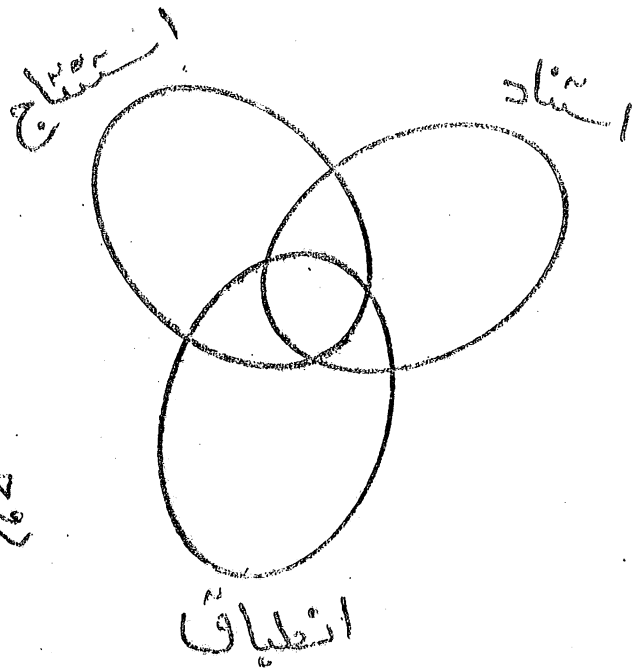
مايه الاشتراك

(سطوح) مورد	(مراحل) مسائل	(مقا منط) موردها
روحى	تعريف (تعاريف)	استناد
ذهنى	حكم (احكام)	استنتاج
عيسى	شاخصه (شاخصه ها)	انطباق

جدول شماره ۱



جدول شماره ۱



جدول شماره ۲

زمینه آشنایی با
طرح تأسیس بانک توسعه اسلامی اطلاعات

تاریخ: ۷۵/۸/۱۶

استاد: حجة الاسلام والمسلمین حسینی
توسیع شاخصه: نظام درآمدی (مدرک فلسفی)

تنظیم: گروه تحقیقات مبانی

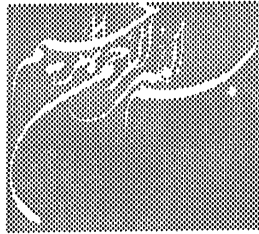
بررسی تفاوت‌های کارآمدی نظام شاخصه عینی در تحقیق میدانی
با انتزاع ذهنی در تحقیقات نظری

فهرست:

- مقدمه: طرح سئوالاتی پیرامون شاخصه و چگونگی دستیابی به آن ۱
- ۱ - ضرورت بررسی تعریف و کارآمدی شاخصه ۳
- ۱/۱ - تعریف شاخصه به کارآمدی آن در تحقیق میدانی ۳
- ۲ - اشاره‌ای به نسبت بین تولید شاخصه و مبانی فلسفی ۴
- ۱/۲ - بررسی چستی شاخصه در مقایسه با انتزاع خصوصیت در منطق تجربی ۴
- ۱/۳ - تفاوت کارآیی انتزاع نظری با شاخصه عینی در تحقیق میدانی ۶
- ۱/۴ - تطبیق کارآمدی شاخصه در تشخیص نظام مفاهیم در مبانی مختلف ۷
- ۱/۵ - اشاره‌ای به تفاوت کارآمدی شاخصه در مطالعه و طبقه‌بندی عینیت با انتزاع ذهنی ۹

شماره ۷۴ ۳۳۱۳

نام جزوه :	زمینه آشنایی با طرح تأسیس بانک توسعه اسلامی اطلاعات	کد بایگانی کامپیوتری :	۰۱۰۵۸۰۲۷
استاد :	حجة الاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی	تاریخ جلسه :	۷۵/۰۸/۱۶
عنوان گذار :	آقای محمد دیندار	تاریخ انتشار :	۷۵/۰۸/۲۲
ویراستار :	آقای یوسف حسین نژاد	تیراژ :	۱۲ نسخه
حروفچینی :	واحد انتشارات دفتر فرهنگستان	نوبت نگین :	اول



بررسی تفاوت‌های کارآمدی نظام شاخصه عینی در تحقیق میدانی با انتزاع ذهنی در تحقیقات نظری

مقدمه: طرح سؤالاتی پیرامون شاخصه و چگونگی دستیابی

به آن

برادر دیندار: منظور ما از سؤال اول - که در خلاصه جلسه ۲۷ آمده - این است که شاخصه شناسایی اطلاعات - نه روش تولید شاخصه - چگونه است؟ قاعدتاً باید روش فراگیر باشد و تخصیص نمی خورد، اما درباره شاخصه شناسایی اطلاعات - که بر اساس روش تولید به دست می آید - فرمودید که با این شاخصه در نظام فرهنگ می توان همه چیز را شناسایی نمود. سؤال دوم هم این است که آیا نحوه ترسیم تقویم اوصاف در جدول شاخصه ها همین شکل (مندرج در خلاصه جلسه ۲۶) است یا خیر؟ سؤال بعدی هم این است که آیا شاخصه، نمونه یا تصویری عینی از مطلوب است؟ یعنی آیا شاخصه همان چیزی است که ما در ذهن خود از مطلوب تصویر می کنیم، به عبارت دیگر آیا شاخصه نمونه ای از مطلوب است یا چیزی است که در عینیت وجود دارد؟ البته درباره این

سؤالات، مطالب دیگری هم در حاشیه، بحث و بررسی شد. و آن اینکه شاخصه چون به فلسفه و نظام تعریف ارتباط دارد، آیا یک تصویری از مطلوب است - که این در نظام تعریف به صورت وصفی است - و وقتی به سطح شاخصه می رسد به خصوصیت عینی تبدیل می شود؟ نهایت اینکه این خصوصیات در ذهن ما نقش می بندد، ولی هنوز به عینیت نرسیده است و ما این تصویر ذهنی از یک نمونه مطلوب عینی را به عینیت تطبیق می دهیم، به نظر می رسد که این تصویر همان شاخصه است.

حجة الاسلام و المسلمین حسینی: آقایان هم اگر سؤال و مسئله ای دارند، بفرمایند.

برادر میرزایی: گاهی مثلاً ما می گوئیم یک منطقی به نام منطق صوری وجود دارد که باید هر کسی در صحبت کردن آن را رعایت کرده و منطقی سخن بگوید، یعنی حرفش در غالب منطق جای گیرد، یا گاهی می گوئیم «حضرت امیر المؤمنین علیه السلام» یک الگو است، آنگاه شاخصه هایی

ارثه می‌دهیم تا ببینیم آیا افراد با این الگو و مطلوب شباهت و سازگارند. یا خیر؟ به عبارت دیگر به نظر می‌رسد که شاخصه‌ها بیانگر همان چیزی هستند که مطلوب ذهنی ما است؛ ولی بنا هست که در خارج محقق شود. مسئله دیگر این است که بالاخره شاخصه برآیند چیست؟ آیا ما بر اساس عینیت این شاخصه‌ها را ساخته‌ایم یا اینکه نظام تعریف به ما «جهت» داده تا بتوانیم شاخصه را تعیین کنیم.

برادر رضوی: ما که به دنبال روش تولید نظام شاخصه هستیم باید ببینیم این روش به نحو عام - جدای از اینکه یک روشی خاص باشد - چگونه بدست می‌آید؟ مگر روش تولید غیر از روش توزیع است؟ آیا هر روش تولیدی و کل روشهای تولید، یک خصوصیتی دارند که بتوان از آن استفاده نموده و بگوئیم تولید نظام شاخصه، تولید نظام تعاریف و تولید نظام معادلات و...؟ یعنی من نسبت به این قیودی که در روش تولید نظام شاخصه آمده، سؤال داشتم.

(ج): آیا می‌خواهید بفهمید که «صحت یا فساد» روش تولید شاخصه چگونه معین می‌شود.

(س): بله، یک مطلب این است و سؤال دیگر این است که اساساً یک روش چگونه بدست می‌آید، منطق‌سازی چگونه صورت می‌گیرد که با قید «روش تولید» آنرا ذکر می‌کنیم؟ از اینکه به «تولید» قید می‌خورد می‌فهمیم که حتماً روش غیر تولیدی هم وجود دارد، آنگاه روش تولید چیست؟ این روش تولید چگونه مقید به «نظام» و مقید به «شاخصه» می‌شود، همانگونه که قبلاً مقید به تعریف، اصطلاحات و معادلات شده بود؟

برادر حسین‌نژاد: سؤال من پیرامون همین سؤال سوم (آیا شاخصه نمونه یا تصویری عینی از مطلوب است) می‌باشد و آن اینکه چه تفاوتی بین شاخصه و خصوصیات اشیاء - که در منطق صوری ذکر می‌شود - وجود دارد؟ مثلاً در منطق صوری می‌گویند هر شیء دارای یک خصوصیتی است؛ یعنی هر شیء با دیگر اشیاء دارای یک مابه‌الاشتراک و مابه‌الامتیاز است، فرضاً می‌گوئیم جنس این میکروفن فلز است که در اینصورت مابه‌الاشتراک این شیء و فلزات دیگر را ملاحظه کرده‌ایم و همچنین یک مابه‌الامتیازهایی را برای این شیء ذکر می‌کنیم - که در منطق صوری به آن اصطلاحاً «فصل» می‌گویند - آنگاه با جمع این مابه‌الاشتراکات و مابه‌الامتیازات خصوصیات میکروفن را معین می‌کنیم. حال سؤال این است که چه فرقی بین این روش و روش شاخصه‌یابی هست؟ آیا تنها تفاوت ایندو در این است که ما در شاخصه به دنبال خصوصیتی هستیم که در تحقیقات به آن نیاز داریم؟ یعنی اگر مثلاً خواستیم سیب را صادر کنیم، در بیان شاخصه‌های سیب مطلوب می‌گوئیم باید دید، قیافه، رنگ و اندازه آن چگونه باشد تا احیاناً از رابطه بین قیافه، رنگ و شادابی تخمین بزنیم که حتماً مزه‌اش شیرین است؟ به عبارت دیگر سیب دارای خصوصیات متفاوتی است؛ ولی در این مقطع کناری که هدفمان صادرات سیب است - و می‌خواهیم آنرا در یک جعبه قرار دهیم و باید همه شبیه یکدیگر باشند - تنها به دنبال خصوصیات خاصی هستیم. بالاخره آیا شاخصه بعضی از خصوصیات یک شیء است که در راستای اهداف خودمان به آن نیاز داریم یا اینکه چیزی شاملتر از خصوصیات می‌باشد؟

۱ - ضرورت بررسی تعریف و کارآمدی شاخصه

(ج): من در ابتدا به جواب تک تک سئوالات می پردازم، ابتدا باید گفت که نمی توان شاخصه را شاخصه وضعیت مطلوب دانست، چون شاخصه هم باید وسیله تشخیص وضعیت مطلوب باشد و هم وسیله تشخیص وضعیت موجود و انتقال باشد. شاخصه، وسیله تشخیص است، از این رو شاخصه هم در شناخت وضعیت عینی الان و هم در کنترل تغییرات - در مرحله انتقال - و هم در شناخت وضعیت مطلوب بکار می رود پس هرگز نمی توان گفت ما یک الگوی مطلوبی و با یک شاخصه های خاصی داریم که شاخصه ها مطلوب ما را تعریف می کند، شاخصه «وسیله تعریفی» است که می تواند شیء متغیر را در مراحل مختلفش (از نقص تا کمال) تشخیص دهد. این جواب قسمت اول از سئوالات شما برادران است، البته اگر لازم بود، دلایل را هم ذکر می کنیم.

دیگر اینکه اگر مفهوم را «عام» بدانیم و بوسیله کد درختی آنرا کوچک نموده تا به موضوع برسیم، غرض ما را تأمین نمی کند، یعنی منظور ما این نیست که ابتدا یک مفهوم بزرگ را انتخاب کنیم، آنگاه آنرا با یک قید، به دو یا سه یا چهار دسته تبدیل کنیم و با قید دوم به ۲۰ دسته تبدیل کرده و... «آدرس بندی» نموده تا اینکه به آن چیزی که می خواهیم برسیم.

۱/۱ - تعریف شاخصه به کارآمدی آن در تحقیق میدانی

باید دید شاخصه چیست؟ وسیله تشخیص به چه معنا است؟ اگر معنای عام و خاص و مطلق و مقید را ندارد و همچنین به معنای تعریف مطلوب یا تعریف موجود به تنهایی نیست؟ پس شاخصه چیست؟ می گوئیم شما برای

تکامل یک چیز، یک «عوامل» و متغیرهایی قایلید که دارای ضرایب و نسبتهایی می باشد، آنگاه می گوئید اگر ضرایب اینگونه باشد، وضع بحرانی است، ولی اگر ضرایب فلان گونه باشد، وضع خوب است، اگر ضرایب به فلان صورت باشد، وضع بحرانی نیست، اما بصورت رکود می باشد. شاید بگوئید «ضرایب» چیست؟ می گوئیم ضرایب همان «نسبت» بین عوامل است، ما می توانیم در مجموعه، عوامل را تشخیص دهیم، بعد بگوئیم الان در عینیت عوامل دارای چه وضعیتی هستند و باید چه وضعیتی را داشته باشند، باید چه کارهایی کنیم تا بتوانیم تغییرات موجود را کنترل کنیم.

بنابراین در یک تحقیق میدانی چه موضوعش اطلاع باشد یا موضوع آن یک موجود زنده، جامعه، یک جسم غیر زنده، ساختار فیزیکی یک ماشین، ساختار مولکولی، ساختار استاتیک و... موضوع هر چه باشد، مهم این است که عوامل اصلی شیء کدامند، تا بتوانیم وضعیت درون و برونش را کنترل نمائیم و مراحل تکاملش را هدایت نمائیم. پس وضعیت موجود را مطالعه می کنیم تا نسبت به تحرک شیء متغیر تا رسیدن به وضعیت مطلوب قدرت کنترل داشته باشیم. شاید پرسید آیا این مسئله در استاتیک هم هست؟ می گوئیم بله، ما ساختمانی را درست می کنیم، اما بادی می وزد و خراب می شود، در حالیکه ما نمی خواستیم با باد خراب شود، در اینجا می گوئیم باید بینیم مقاومت مولکولی و ساخت، ساز و نظامش چگونه باشد که در برابر این فشار وارده فرو نریزد، یا اینکه یک ماشین قرار است در حال حرکت، کار کند، در اینجا دما تولید می شود و دما، چرخش و سرعت روی وضعیت مولکولها و آلیاژهای آن

آگاهی» حضور دارد، اگر بخواهید مقایسه کنید، باید با آن مقایسه شود. به عبارت دیگر اینکه شناخت‌شناسی چگونه انجام می‌پذیرد، تابع فلسفه است. ما در فلسفه برای پیدایش نظامها، نسبتها و کیفیتها حرف داریم که آنها بر شناخت حاکم است.

بنابراین «اصول» بدست آمده از «فلسفه چگونگی»، بر پیدایش چگونگی آگاهی حکومت دارد، آنچه در پیدایش آگاهی به اثبات رسید هم بر «پیدایش روشها» و نحوه فعالیتهایی که در تولید روش دارید، حکومت دارد. معیار صحت آن هم فلسفه شناخت است و معیار فلسفه شناخت هم فلسفه چگونگی است. به عبارت دیگر اینکه نسبتها چگونه گسترش می‌یابد؟ و نظام موجود چگونه تکامل می‌یابد؟ بر تکامل آگاهی حکومت دارد. این مطلب بصورت خیلی گذرا بیان شد.

۱/۲ - بررسی چستی شاخصه در مقایسه با انتزاع خصوصیت در منطق

تجربندی

حال سراغ مطلب آقای حسین نژاد می‌آئیم که صحبت ایشان راجع به مسئله اخیر بود. شما مطلب خودتان را دوباره تکرار نمایید.

برادر حسین نژاد: عرض کردم که آیا شاخصه همان مابه‌الامتیاز و مابه‌الاشتراک (خصوصیات) اشیاء است با این قید که بعضی از خصوصیات را ما در راستای هدف خود انتزاع می‌کنیم و آنرا شاخصه می‌نامیم یا اینکه شاخصه چیزی غیر از این است؟

(ج): از این دو مقدمه‌ای که گفتم چه نتیجه‌ای می‌گیرد.

(س): به نظر رسید در مقدمه اول فرمودید که وسیله

تشخیص که ما آنرا به شاخصه می‌نامیم، همان وسیله کنترل

اثر می‌گذارد و گاهی یک قطعه در اثر این فشارها می‌شکند، حال فرضاً ما می‌خواهیم که قطعات این ماشین در حال حرکت و سرعت زیاد - که دمای خاصی تولید می‌شود - نشکند.

به عبارت دیگر می‌خواهیم از وضعیت موجود تا وضعیت مطلوب با عوامل و متغیرهای اصلی، فرعی و تبعی - و فرضاً ۲۷ عامل - که در آن وجود دارد؛ وسیله کنترل ما باشد، شاخصه وسیله تشخیص است که همیشه عینیت را بر اساس آن تشخیص می‌دهیم، خواه در وضعیت موجود باشیم، خواه در وضعیت انتقال یا مطلوب باشیم. هرگز نمی‌گوئیم الگوی مطلوب ما این است، پس شاخصه‌ها هم فلان است، چون آن یک شاخصه با «قید خاص» می‌باشد. این مطلب همانند این است که بگوئید ضریب نفی مطلوب ما این است، شما با ضریب فنی که عواملی را کنترل می‌کنید، یعنی ضریب نفی وسیله کنترل شما است - بوسیله ضریب خاص مطلوب نیست، بلکه می‌گوئید عوامل کنترل ما فلان است و در این سیر حرکت می‌کند و در نهایت فلان گونه به نقطه مطلوب می‌رسد.

۲ - اشاره‌ای به نسبت بین تولید شاخصه و مبانی فلسفی

من ابتدا به همه سئوالات بصورت ساده جواب می‌دهم، بعد برگشته و آنها را موضوع دقت قرار می‌دهم. شناید بپرسید ما چگونه روشها را درست می‌کنیم؟ ما یک روشی برای اصطلاحات، یک روش برای تعریف، معادله و شاخصه و... داریم، اساساً بنیان روش‌سازی چگونه است؟ در جواب می‌گوئیم روش‌سازی از «مکانیزمی» که برای «پیدایش آگاهی» ذکر می‌کنید، تبعیت می‌کند؛ یعنی هر چیزی را که در آنجا به اثبات رساندید در مراحل «تولید

خصوصیات اشیاء است.

(ج): خیر، سؤال شما این بود که منطق صوری انتزاع می‌کند، آیا ما هم انتزاع خاصی انجام می‌دهیم یا خیر؟ من در جواب دو مقدمه گفتم که حالا می‌خواهم مقدمه سوم را از شما تحویل بگیرم. شما گفتید که منطق صوری تجرید می‌کند و جنس، نوع و فصل درست می‌کند و خصوصیات را طبقه‌بندی می‌کند، آیا ما هم به لحاظ هدف همین کار را انجام می‌دهیم. من دو مقدمه برای پاسخ به این جواب، در جواب به سئوالات آقایان ذکر کردم، حال می‌خواهم شما آندو را تطبیق نمائید.

(س): من باید روی این مطالب مطالعه و فکر کنم تا تازه اندکی از مطلب را بفهمم، الان نمی‌توانم جواب بدهم.

(ج): پس من این مسئله را از آقایان می‌پرسم تا معلوم شود آیا به عرض بنده مسلط شده‌اند یا خیر؟ ایشان می‌فرمایند که شما همانند بیان «کلی و مصادیق» و طبقه‌بندی آن - که در منطق صوری صورت می‌گیرد - عمل می‌کنید، نهابت اینکه کارتان با آن کار یک تفاوتی دارد و آن اینکه شما بعضی از اوصاف را برای یک هدف خاصی انتزاع می‌کنید و به آن لقب شاخصه می‌دهید. بعد مثالی هم ذکر کردند که سیب باید درشت، شیرین، قرمز و یک اندازه و... باشد تا صادراتی شود، پس ما برای گزینش سیبها و چیدن آن در کارتن سه یا چهار شاخصه داریم که اگر این چند شاخصه باشد، سیب مطلوب برای صادرات را به ما معرفی می‌کند، یعنی مثلاً معلوم می‌شود که درشتی، شیرینی، تردی و شادابی شاخصه سیب مطلوب است. آیا صحبت ایشان با سخنی که ما الان درباره تعریف شاخصه گفتیم، تفاوت دارد یا خیر؟

برادر دیندار: تفاوت در این است که ما از عینیت انتزاع نمی‌کنیم و یک مفهوم بزرگ را هم خرد نمی‌کنیم تا بخواهیم مصادیق آنرا ذکر کنیم.

(ج): پس چکار می‌کنیم؟

(س): فعلاً می‌دانیم که این چیزها وسیله تشخیص نیست، اما نمی‌دانیم که این نظام تشخیص از کجا اخذ می‌شود؟ آیا از نظام تعریف اخذ می‌شود و به صورت اوصاف فلسفی است یا اینکه بصورت اوصاف عینی است؟ یک بحث مفصل ما در جلسات مباحثه، در نحوه ادراک شاخصه بود و اینکه بالاخره ادراک بر اساس ضروریات عقلی است یا از عینیت است. در مبنای منطق صوری که ادراک را انعکاس واقع دانسته و آنرا تطابقی معنا می‌کنند، اما ما می‌گوئیم تطابقی نیست. لذا باید معلوم شود که بالاخره شاخصه از کجا بدست می‌آید.

(ج): یک بحث این است که شاخصه از کجا بدست می‌آید و بحث دیگر این است که شاخصه چیست؟ ما باید ابتدا این بحث را تمام کنیم که شاخصه چیست؟ آنگاه بگوئیم این شاخصه از کجا بدست می‌آید.

برادر رضوی: همانگونه که فرمودید شاخصه وسیله تشخیص عوامل موثر در شیء است، خواه آن شیء اطلاع باشد و...

(ج): بهتر است بگوئیم شاخصه وسیله تشخیص عوامل متغیر «موضوع» است، خواه عوامل اصلی تغییر باشد و خواه فرعی و تبعی باشد. در اینصورت تفاوت این مطلب با بیان آقای حسین نژاد چیست؟

برادر حسین نژاد: در روش منطق صوری بر اساس روش انتزاعی یک سری خصوصیات شیء در وضعیت

فعلی در کنار هم جمع شده و بوسیله آن شیء را شناسایی می‌کنند، ولی...

(ج): آنگاه چه چیز از خصوصیات شیء را شناسایی می‌کنند و در نهایت چه چیزی را تحویل می‌دهند.

(س): در نهایت یک شیء بصورت کلی تعریف می‌شود و حدّ و رسم کلی برای آن تعریف می‌شود.

(ج): یعنی تعریف «ماهوی» ارایه می‌گردد، تعریف ماهوی یک تعریف نظری است، در اینجا هرگز برای کنترل تغییر، نسبت بین متغیرها ملاحظه نمی‌شود و ضریب فنی ارایه نمی‌گردد.

(س): و همچنین تغییر و تکاملش ملاحظه نمی‌شود.

(ج): چون در اینجا هیچگاه نسبت - اینکه باید نسبت این با آن چقدر باشد - ملاحظه نمی‌شود تا ضریب فنی بیان شود. اساس کار شما به «ملاحظه نسبت» بین امور باز می‌گردد، البته ما می‌توانیم انتزاع کنیم و پس از انتزاع، لوازم عقلی انتزاع شده را ببینیم و تعریف و حکم ارایه دهیم، آنگاه «حکم» بیان شده در پایان، در حقیقت معرفی یک «ماهیت» است. هر قدر دسته‌بندی آن ماهیت را بزرگ یا کوچک نمائیم، کد درختی یک «جا» را تحویل می‌دهد؛ ولی «نسبت» (نسبت اینجا با جای دیگر چیست؟ و اینکه هر تغییری که در اینجا واقع شود، سبب چه تغییراتی در جای دیگر خواهد شد) از اینجا خروج موضوعی دارد.

۱/۳ - تفاوت کارآیی انتزاعی نظری با شاخصه مینی در تحقیق میدانی پس انتزاعی که کلاً در تعاریف نظری انجام می‌گیرد و احکام نظری روی آن بار می‌شود، برای ملاحظه نسبیّت نیست، ارزشی را که در شامل بودن یا مشمول بودن می‌یابد، چیزی غیر از کلی و نسبت آن با مصادیق نیست،

مثلاً می‌گویند مفهوم وجود، مفهومی است که کلیه مفاهیم در ذیل آن قرار می‌گیرند، و وجود یا ذهنی است یا عینی، وجود ذهنی یا چنین است و یا چنان، وجود خارجی هم یا چنین است و یا چنان و... تا اینکه به تک تک مفاهیم نظری و تک تک نامهایی که محکی آن عینی است، می‌رسند، همه اینها مسائلی است که درباره «ماهیت» بیان می‌شود؛ یعنی در اینجا ماهیات بصورت «نظری» طبقه‌بندی می‌شود، نسبتهایی هم که بحث می‌شود از این قبیل است که آیا اینها متداخل است یا خیر؟ آیا مابین است یا خیر؟ اساساً از این بحث خروج موضوعی دارد که بگوید «چه نسبتی از این وصف و چه نسبتی از آن وصف که با هم باشند، فلان شیئی درست می‌شود و چگونه تغییر می‌کند تا به فلان شیئی تبدیل شود». به عبارت دیگر این منوط به ما مکانیزم تغییر را ارایه نمی‌دهد، در حالیکه ما می‌خواهیم مکانیزم تغییر (چگونگی تغییر) و نظام تغییر را شناسایی کنیم، تا بتوان مراحل تغییر را «تمییز» داد، «کنترل» نموده و «هدایت» کرد.

شاخصه تنها در «تحقیقات میدانی» کار آمد است و کاری به تحقیقات نظری ندارد، حتی به تحقیق نظری از زوایه تحقیق میدانی نظر می‌کند، یعنی می‌گوید چرا آن فلسفه رفت و این فلسفه آمد، چه «نیازی» منشأ پیدایش این مفهوم نظری شد و چه «کارآمدی» منشأ استغنا از مفهوم نظری سابق گردید. مانند اینکه می‌گوئید ما از چراغ نور و روشنایی می‌خواهیم، هرگز هدف از استفاده چراغ دود خاص آن و زحمت و مشکلات خاص آن نبوده است. فرضاً چراغ پی‌سوز به چراغ روغنی تبدیل شد، چون روغن سهلتر اشتعال می‌یافته است تا اینکه در چراغ

است. مطلوب شما در این مثال ایجاد نور و روشنایی بود، در ارتقاء تولید نور، گاهی مسائل قبلی را کنار گذاشته و آنرا از موضوعیت ساقط می‌کنید.

کلاً در تحقیق میدانی، بررسی عوامل متغیر لازم است، باید عوامل متغیر بهم «نسبت» داشته باشند نه اینکه از هم بریده باشند، هر انتزاعی که در دستگاه ما بکار گرفته می‌شود برای ترکیب، نسبت و تغییر دادن است. بنابراین در نظر ما عوامل مهم‌اند، شاخصه‌ها، شاخصه‌های «تشخیص عوامل» است.

۱/۴ - تطبیق کارآمدی شاخصه در تشخیص نظام مفاهیم در مبانی مختلف

ما در فلسفه موضوعی را در تشخیص محور می‌دانیم، حتماً همان چیز معین می‌کند که در طبقه‌بندی عینی چه چیزهایی را باید بعنوان متغیر اصلی قرار داد و چه چیزهایی را هم باید بعنوان متغیر فرعی و تبعی قرار دهیم؟ این مطلب از فلسفه بدست می‌آید، از فلسفه مثلاً بدست می‌آید که وصف ولایت بالاترین قدرت را دارا می‌باشد و پس از آن به ترتیب تولی و تصرف است، اما اگر فلسفه شما فلسفه فیزیک و مادی باشد، دقیقاً مطلب عکس این می‌شود. البته اینکه چگونه عکس این است یک بحث جداگانه‌ای است، ما در یک کلمه می‌گوئیم اگر تکامل منتجه رفتار ماده باشد و رفتار ماده بصورت مستقل مفروض شود، در اینصورت «فلسفه فیزیک» بر تعریف تکامل حاکم خواهد شد. اما اگر گفتید تکامل از بیرون می‌آید، خداوند «رب العالمین» است، رب و پرورش دهنده است، آنگاه دیگر تکامل مادی نخواهد شد، چون می‌گوئید خداوند بوسیله انبیاء برنامه تکامل را می‌فرستد،

پی‌سوز، ابتدا پی‌گرم شده و به روغن تبدیل شود، بعد روغن بسوزد و در ترکیب خاصی (اشتعال) روشنایی بدهد، بلکه غرض ما دستیابی به نور بوده و نه روغن. بعدها روغنی بنام نفت بر سر کار آمد که نفت روغن خوبی هم نیست، اما چون نحوه ترکیب با اکسیژن را کنترل نمودند، لذا دیگر مشکل بوی بد روغن وجود ندارد، چون وقتی نفت کامل می‌سوزد، جلوی انتشار بخار، دود و کربن در فضا گرفته می‌شود و در اینصورت دیگر دارای بوی مشتمل‌کننده نیست. به عبارت دیگر از یک روغن بدبویی مانند نفت با توضیحات فوق چراغی ساختند که بهتر از روغن زیتون می‌سوزد و نورش هم بیشتر است. بعدش هم در بعضی از چراغها، نفت را به بخار تبدیل نمودند تا سرعت ترکیب را بالا ببرند که در این راستا چراغ زنبوری تولید شد، در این چراغها، نفت در یک لوله مجاور حرارات قرار می‌گیرد و نفت به بخار تبدیل می‌شود، مجرای خروج بخار هم بسیار ظریفی است، لذا هر مقدار از نفت که از آنجا خارج شده و وارد هوا شود، بلافاصله با اکسیژن ترکیب شده و قابلیت اشتعال می‌یابد، این چراغ نیز نسبت به چراغهای قبلی هم دارای نور بیشتر و هم بوی کمتر بود. بعد هم گفتند اساساً ما به نور نیاز داریم و کاری به نفت و روغن نداریم، لذا گفتند می‌توان بجای اینکه عملیات اشتعال را ترکیبی بینیم آنرا وارد مسئله حرکت الکتریسیته‌ها کنیم، یعنی بجای ترکیبات برون مولکولی - که بخار نفت و اکسیژن در کنار هم قرار می‌گیرد - به درون مولکولی و حرکت الکتریسیته پرداختند و در نهایت لامپ ساخته شد. لامپ نه پی‌سوز است و نه در آن صحبتی از روغن زیتون، نفت، بخار نفت و گاز آن

لذا آنچه که از کتاب و سنت بدست می آید، نظام حاکم بر تشخیص را درست می کند، نظام تشخیص هم وضع دانش را تغییر می دهد. ما می گوئیم «نظام ارزش» مقدم است، یعنی قدر، منزلت و ارزش همه چیز به ولایت تکوینی، تاریخی و اجتماعی است بعد نظام بینش می آید که هر قومی هر درجه از تولی را که دارا باشند، تحت ولایت خاصی قرار گرفته و در نظام اجتماعی هستند و از طریق تولی شان به نظام اجتماعی خاص، نظام تاریخی خاصی را پذیرفتند که نتیجه اش دارا شدن فلسفه خاص می شود. بر این اساس نظام بینش، بعد از نظام ارزش است، نظام دانش همه پائینتر از آندو می باشد.

بنابراین عوامل متغیر محکوم بینش است و بینش هم محکوم ارزش می باشد. دقیقاً بر خلاف «نظام التقاطی» است، در آنجا می گویند بینش را مقدم داشته و بگوئید عقل اصلی است، آنگاه بر اساس عقل بگوئید چه چیزی ارزش داشته و چه چیزی ارزش ندارد، بعد بر اساس ارزش به سراغ بهره‌وری از دانش بروید پس در التقاط «فلسفه» اصل می شود.

در نظام الحادی می گویند باید نظام دانش را در وسط قرار داد و فلسفه دانش را فلسفه فیزیک قرار داده و نظام ارزش را حذف کنید. حال اگر پرسیده شود، نظام ارزش در کجا ذکر می شود؟ می گویند ابتدا باید فلسفه فیزیک (رفتار طبیعت) فلسفه ریاضی (نسبتهایی که در رفتار طبیعت وجود دارد و قاعده مند شدن رفتار طبیعی) و فلسفه زیست (حیات) بیان شود که در اینجا حیات هم مادی تعریف می شود، چون حیات یک گونه از رفتار فیزیک است و یک گونه از رفتار طبیعت می باشد. می گویند این سه تا جزء

«علوم پایه» است، یعنی اساساً اینها از نظام ارزش در این سطح نامی نمی برند. می گویند اینها پایه شناسایی است، لذا علوم تجربی اساس می باشد. مثلاً می گویند فیزیک، دانش ابزاری است که تغییر نظامها را نشان می دهد؛ یعنی در علم فیزیک، از فیزیک اشعه (فیزیک کوانتوم)، فیزیک امواج (بحث از الکتروسیته و الکترون و...) و فیزیک اجسام (ساختارهای درون مولکولی تا برون مولکولی) و فیزیک مکانیک، فیزیک استاتیک و فیزیک سیالات (سینماتیک) و... بحث می شود؛ یعنی ابتدا «اشعه، موج و جسم» را ذکر کرده، بعد می گوید خواه جسم سیال باشد یا غیر سیال، غیر سیال هم خواه مکانیزم آن در حال تغییر باشد (مانند ماشینها یعنی فیزیک مکانیک) و خواه مکانیزم آن ثابت باشد مانند استاتیک، همه جزء فیزیک است. بالاخره می گویند ابتدا باید فیزیک را بیاورید، بعد می توانید بوسیله فیزیک، در شیمی تغییرات مهمی ایجاد کنید، چون شیمی از ترکیبها و آثارش سخن می گوید، یعنی در شیمی می گوئیم چه نسبتهایی را با چه معادله‌ای ترکیب نمائید تا فلان چیز را تحویل دهد، اما هرگز بحث اینجا در مورد تغییر ساختار نیست، مثلاً در اینجا بحثی از ساختار درون مولکولی نمی شود، بلکه فیزیک است که می گوید ساختار نظام یک چیز را چگونه تغییر دهید تا بتوانید ترکیبات دلخواه را درست کنید، شیمی علمی است که درباره محصول فیزیک بحث می کند، نهایت اینکه محصول فیزیک طبیعی مثلاً شناسایی برگ درخت خواهد شد و محصول فیزیک اجتماعی هم مانند ورق کاغذ خواهد شد، بعد می گویند به سراغ پزشکی عمومی بروید که پزشکی عمومی هم از پزشکی بیوشیمی، پزشکی میکروب‌لوزی تا

چون می‌گویند اینها برآمده از علوم پایه است. بعد می‌گویند باید طبقه علوم اجتماعی را ذکر کرد که علوم اجتماعی هم شامل علوم سیاسی، علوم مدیریت و اقتصاد و... می‌شود. مثلاً در علوم سیاسی رفتار ماده در اداره جامعه مورد بررسی قرار می‌گیرد و تبعیت از طبقه مافوقش (فلسفه فیزیک) دارد، لذا در این علم بیان امور غیر مادی امکان ندارد پس شما می‌توانید سه نظام «اسلامی، التقاطی و الحادی» را با هم مقایسه نمایید.

۱/۵ - اشاره‌ای به تفاوت کارآمدی شاخصه در مطالعه و طبقه‌بندی عینیت با انتزاع ذهنی

در دستگاه ما حتماً تکامل از بیرون ماده اخذ می‌شود، بنابراین متغیر اصلی از فلسفه تبعیت می‌کند، ولی برای مطالعه آن به شاخصه‌های عینی نیاز داریم، از این رو می‌گوئیم طبقه‌بندی کردن عینیت اولاً؛ انتزاعی نیست. ثانیاً؛ تنها برای مطلوب نیست. ثالثاً؛ در نحوه طبقه‌بندی ما باید نسبتها سنجیده شود، باید با نسبتها متناسب با اوصافی که از فلسفه می‌آید، امور عینی را طبقه‌بندی کنیم. تا اینجا ما شاخصه را تعریف کردیم، اما بحث از اینکه چگونه شاخصه را بدست می‌آوریم، یک بحث دیگری است.

برادر رضوی: به نظر می‌رسد شاخصه وسیله تشخیص عواملی است که آن عوامل اصلی، فرعی و تبعی بودنش از فلسفه اخذ می‌شود.

(ج): احسنت، تناسبی که عوامل بهم دارند و به اصلی، فرعی و تبعی تعریف می‌شوند، از فلسفه بدست می‌آید.

برادر حسین‌نژاد: پس ما هم انتزاع داریم، اما ترکیبش بر اساس فلسفه است.

(ج): تفاوت انتزاع ما با آن انتزاع این است که آن انتزاع

پزشکی اندام انسان را شامل می‌شود که تا اینجا بحث از درون آن است. در سطح پائین‌تر هم علم روانشناسی و مسئله رفتار برونی انسان - هر چند آنها رفتار برونی را منتهی به عوامل و شرایط بیرونی و درونی می‌کنند و در درونی هم می‌گویند وضعیت تعادلهای مختلف انسان چگونه است؟، ولی بهر حال همه اینها را همان رفتار طبیعت می‌دانند - ذکر می‌شود، بعدش هم بحث از جامعه و تعریف آن می‌شود، یعنی می‌گویند هرگاه رفتار بیرونی انسان بزرگ شود و از سطح رفتار یک فرد خارج شود، باید دید رفتار دو فرد نسبت بهم چه انعکاسی داشته و چگونه شرایط می‌شود و همچنین باید دید این امر در مجموعه و تا جامعه چگونه است؟ بعد از تفسیر پیدایش جامعه می‌گویند جامعه دارای سنن، اندیشه و هنر و دین است، لذا می‌گویند باید دین را زیر بخش جامعه تعریف نمایند، دین را به عنوان رفتار طبیعی جامعه تحلیل نمایند، حتی فلسفه هم در همین سطح است.

بنابراین در این دیدگاه اصل و پایه، فلسفه فیزیک است، فیزیک در جریان تکامل جامعه علت پیدایش این فلسفه و این نحوه نگرش و اندیشه یا این گونه گرایش شده است. اگر از قسمت اول که سه باکس است و از قسمت دوم هم که سه باکس است، پائین‌تر بیاییم و از طبقه هفتم (روانشناسی) هم بگذریم، در هشتمین طبقه، آنهم در باکسهای خرد آن - نه در باکس اصلی این طبقه - و در جعبه‌های کوچک این طبقه نه در جعبه اصلی، می‌توانیم دین را بیاییم، سنن اجتماعی، هنر و اندیشه را هم می‌توانیم بیاییم. اساساً در این دیدگاه معنا ندارد که ما بگوئیم می‌خواهیم اینها را بر فلسفه فیزیک و علوم پایه حاکم کنیم،

(س): یعنی ما بوسیله شاخصه تنها می‌شناسیم نه اینکه...

(ج): باید دید شاخصه‌ها دارای چه نظامی هستند و چه چیزی را محور قرار داده و در حول او سؤال می‌کنند؟ به نظر می‌رسد «عوامل» است که این را معین می‌کند، اما اینکه عوامل چه چیزی را اصلی چه چیزهایی را فرعی و تبعی می‌داند، از جای دیگر اخذ می‌شود.

(س): ولی کنترل هدایت بوسیله شاخصه نیست.

(ج): مرحله استنتاج و کنترل با دستگاه بالتر است؛ اما این میکروسکوپی است که شاخصه تعیین میکروب و سلول از دستگاه بالتر اخذ می‌شود، ولی در اینجا تطبیق می‌شود. به عبارت دیگر شاخصه وسیله تطبیق فلسفه به عینیت است.

برای ملاحظه لوازم خود آن مفهوم انتزاع شده و ملاحظه وصف انتزاع شده می‌باشد، لذا در نهایت ماهیت را تعریف می‌کند. اما انتزاع ما باید حتماً در یک دستگاه جای گیرد که معرف عواملی باشد تا بتوانیم به این وسیله نسبت‌های یک شیء مرکب در حال تغییر و تکامل را ببینیم. برادر رضوی: به این وسیله عوامل و اوصاف شناخته می‌شود، اما کنترل و هدایت آنها بوسیله نظام شاخصه نیست.

(ج): ولیکن باید نظام شاخصه با نظام معادله، حکم، اصطلاح و فلسفه کویل، هماهنگ و هم‌مبنا باشد. نمی‌شود روش تولید شاخصه با روش تولید معادله تناسب نداشته و روش تولید معادله از روش تولید اصطلاح و این هم از فلسفه جدا باشد.

«وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ»

زمینه آشنایی با
طرح تأسیس بانک توسعه اسلامی اطلاعات

تاریخ: ۲۳/۸/۷۵

استاد: حجة الاسلام والمسلمین حسینی

تنظیم: گروه تحقیقات مبانی

بررسی تفاوت روش تولید شاخصه با شاخصه‌های شناسایی اطلاعات
به عنوان دو موضوع در سیر مباحث طرح تأسیس بانک

فهرست:

- ۱ - مقدمه: - گزارش مباحث پیرامون موضوع بحث اخیر
- ۱ - بررسی تفاوتها و نسبتهای «روش تولید مفهوم» با خود «مفهوم»
- ۱ - ۱/۱ - تفاوت «شاخصه‌های شناسایی اطلاعات» با «روش تولید شاخصه»
- ۲ - ۱/۲ - نسبت نظام شاخصه‌ها با نظام اصطلاحات فلسفی
- ۳ - ۱/۳ - نسبت شاخصه‌ها با کاربرد ارزیابی اسناد بانک
- ۳ - ۱/۴ - نسبت روش با مواد، هنگامی که مواد اطلاعات باشد
- ۵ - ۱/۵ - تفاوت کاربرد ارزیابی با هرم تغییرات در مقایسه با روش و مواد
- ۶ - ۲ - تفاوت کارآیی روش و مواد در تأسیس بانک و فعالیت بانک
- ۶ - ۲/۱ - نسبت روش تولید شاخصه و خود شاخصه با تأسیس بانک و برنامه فعالیت بانک
- ۷ - ۲/۲ - طبقه‌بندی شاخصه‌های بانک به کلان و خرد
- ۸ - خاتمه - بررسی دستورکار جلسه آینده

نام جزوه:	زمینه آشنایی با طرح تاسیس بانک توسعه اسلامی اطلاعات	کد بایگانی کامپیوتری:	۰۱۰۵۸۰۲۸
اسناد:	حجة الاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی	تاریخ جلسه:	۷۵/۸/۲۳
عنوان گذار:	آقای محمد دیندار	تاریخ انتشار:	۷۵/۰۸/۲۹
ویراستار:	آقای یوسف حسین نژاد	تیراژ:	۱۲ نسخه
حروفچینی:	واحد انتشارات دفتر فرهنگستان	نوبت تکثیر:	اول



« ۳۹ دقیقه »

بررسی تفاوت روش تولید شاخصه با شاخصه‌های شناسایی اطلاعات به عنوان دو موضوع در سیر مباحث طرح تأسیس بانک

مقدمه: گزارشی مباحث پیرامون موضوع بحث اخیر

به کدام طرف است و الان در کجای آن سیر هستیم.

برادر دیندار: سؤالی که بیشتر ذهن برادران به آن مشغول شده بود، در این رابطه است که الان ما در چه موضعی از بحث هستیم، آیا فعلاً به دنبال روش تولید شاخصه هستیم یا شاخصه‌های اطلاعات و طبقه‌بندی علوم را پیگیری می‌نماییم؟ آیا ورود ما به بحث روش تولید شاخصه‌ها به این علت است که از این به بعد هم می‌خواهیم همین بحث را ادامه دهیم یا این که این بحث‌گریزی بود

(ج): برادران دیگر، چه نظری دارند؟

حجة الاسلام والمسلمین حسینی: خیر، گریز نیست، بیان مثال

برادر مسیرزایی: به نظر می‌رسد حضرتعالی خود شاخصه‌های طبقه‌بندی اطلاعات را در هرم به کار بردید و مفاهیمی مانند محورها، مسایل و موارد و.. را به عنوان شاخصه طبقه‌بندی بیان کرده‌اید. اما چند جلسه است که می‌خواهید چگونگی و چرایی بیان شاخصه را بیان کنید تا ما هم همراه شویم.

و «نمونه‌ای» است برای نشان دادن چیزی.

۱ - بررسی تفاوتها و نسبتهای «روش تولید مفهوم» با خود «مفهوم»

(س): با توجه به اینکه هنوز بحث روش تولید شاخصه‌ها مدون نشده، تصور برادران این بود که شاید این مأموریت جدید است که باید بحث روش تولید شاخصه را مدون کنیم، قبل از اینکه به شاخصه‌های طبقه‌بندی علوم و اطلاعات برسیم. در جمع بندی بحث این سؤال ذهن برادران را به خود مشغول کرده بود که بالاخره سیر بحث

۱/۱ - تفاوت «شاخصه‌های شناسایی اطلاعات» با «روش تولید شاخصه»

(ج): من چند سؤال از شما دارم، چون به همین سادگی از شما قبول نمی‌کنم (ا). تفاوت این شاخصه‌ها و روش در چیست؟ تا معلوم شود به چه اندازه می‌توانید حد و رسم سؤال را تبیین کنید.

(س): روش به معنای منطقی است.

(ج): مگر منطوق برای استنتاج نیست؟ و مگر اطلاعات در عام‌ترین مرحله‌اش با منطوق تطابق نمی‌یابد؟! تفاوت این دو چیست؟

اگر منطوق شاملی داشته باشید، امکان دارد که با شاخصه‌ها یکی شود؟ به عبارت دیگر آیا شاخصه‌های اطلاعات با منطوقش در عالی‌ترین سطح متفق است یا مختلف؟ شما از روش و اطلاع سخن می‌گویید، من می‌گویم اگر موضوع اطلاعات شد، آیا در عالی‌ترین سطح روش و اطلاع متحد است یا مختلف؟ و فصل ممیز آنها به چیست؟ اگر فرض کنیم که مکانیزم پیدایش اطلاع، منطوق باشد و ساختار و نظام پیدایش اطلاع، منطوق باشد؛ آنگاه در عالی‌ترین سطح با موادش چه نسبتی پیدا می‌کند؟

برادر حسین نژاد: یک احتمال این است که مفاهیم خاصی که در این هرم‌های ۱۳ گانه و در مراحل پیدایش، تغییرات و تکامل می‌آید، اوصاف مدلی خود این روش است، یا به فرمایش شما مواد خود این روش است، یعنی در عالی‌ترین سطح مواد و روش یکی شده است. اما در مباحثی که داشتیم بیشتر آن احتمال مخالف با این، قوت یافته بود، چون به نظر می‌رسد همانگونه که در نظام تعریف یک اشکالی داشتیم و یک مفاهیم خاصی داشتیم که این مفاهیم مربوط به خود آن روش بود مانند هماهنگی محوری ظرفیت و ... آنگاه مسئله‌ای مانند «حجاب» را با این جدول تعریف می‌کردیم و به دنبال اوصاف محوری، هماهنگی و ... بودیم...

۱/۲ - نسبت نظام شاخصه‌ها با نظام اصطلاحات فلسفی

(ج): تفاوت آنجا که می‌بایست از نظام اصطلاحات و تعریف و اوزان مختلف از ۱ تا ۶۴ بحث شود با اینجا که به

دنبال بیان شاخصه عینیت هستیم، در چیست؟

(س): تفاوت به این است که باید شاخصه بر اساس ملاحظه عینیت باشد.

(ج): تفاوت نظام شاخصه با نظام تعریف چیست؟ قاعدتاً نظام تعریف بر اساس مبانی فلسفی تعریف می‌کند و از این نظر مشکلی وجود ندارد، نظام نسبت‌هایی هم هست که در شکل مطلوب معادله را تحویل می‌دهد و تا اینجا کاری لنگ نشده است و فلسفه شما از نظام اصطلاحات آغاز شده است و به نظام تعریف و معادله ختم گردیده است و سقف آن فلسفه تمام شده است. اگر می‌خواستید همان تعریف را در شاخصه بیان کنیم در خود تعریف فلسفی قرار می‌گرفت.

(س): باید مبانی فلسفی حکومت کند، نحوه حکومتش هم این است که مفاهیمی مانند «کلان، پایه و خرد» در هرم نوشته شود، آنگاه در بکارگیری این، تفاوتی بین بیان شاخصه مسئله حجاب و اطلاعات نیست، چون در هر دو صورت، این مفاهیم هست. البته این احتمال هم به ذهن برادران می‌آمد که آیا می‌شود همین مفاهیمی مانند تعبد، تفقه و ... اوصاف مدلی این هرم باشد؟ یعنی به نظر رسید که شاید اینها جزء این الگو است و پایه و اساس شاخصه در موضوعات مختلف می‌باشد.

البته چون ما می‌خواهیم بر اساس ذهنیت اولیه خود این هرم را به مسایل جدول تعریف تطبیق دهیم، به نظر ما می‌رسید که مثلاً در قسمت «محور»، خود وجود کلمه محورها در این هرم نشانگر تسلط نظام فلسفی بر این هرم است، چون فلسفه به ما می‌گوید که باید در این قسمت محورها ذکر شود. اگر بپرسیم چرا؟ در جواب

روشی و کدامیک دارای مفاهیم موضوعی اطلاعات می باشد؟

برادر دیندار: اینکه در یک مرحله مواد با روشش متحد می شود...

(ج): البته در موضوع اطلاعات منظور است. اما من فراتر از این را هم عرض می کنم که آیا اساساً در جایی قاعده مندی شیء و معادلاتش با هم متحد می شوند؟

(س): در یک جا حتماً متحد می شود و آنجا در جایی است که بخواهیم نقشه کل اطلاعات را ترسیم نماییم. در این صورت منطق در همین اطلاعات جای دارد، یعنی همان منطقی که برای ترسیم نقشه به کار گرفته شده، در این نقشه جای دارد.

(ج): آیا در جایی که دارد با مواد متحد می شود یا خیر؟
(س): منظورتان از اتحاد چیست؟

(ج): به این معنا که بگوییم مکانیزم پیدایش آگاهی بریده از مفاهیم آگاهی نیست.

(س): قاعدتاً به همین صورت است، چون همیشه منطق پس از فهم به وجود می آید، لذاگاهی مفاهیمی تولید می شود، آنگاه به وسیله منطق منظم می گردد و منطق در توسعه آن مفاهیم سهیم می گردد.

(ج): منظورتان از توسعه اطلاعات چیست؟ آیا مکانیزم و نظام فهم در حین فهم با ماده - که خودش مفهوم است - یکی است یا دو تا؟

(س): نگرش از دو زاویه است، گاهی به خودروش به عنوان یک مفهوم می نگریم؛ یعنی منزلتهایی که در روش است، به عنوان یک مفهوم و اطلاع در نظام مفاهیم، دارای جایگاهی خواهد بود.

خواهند گفت که این سؤال در فلسفه جواب داده می شود. اما اینکه در ذیل عنوان محورها چه باشد، بسته به این است که «موضوع» تشخیص چه باشد؟ آیا اطلاعات است یا غیر آن؟

۱/۳ - نسبت شاخصه ها با کاربردگ ارزیابی اسناد بانک

(ج): در کاربردگ بانک، عناوینی مانند مقاطع، مراحل و سطوح را ذکر کردیم، آنگاه در ذیل مقاطع، «مبادی، مبانی و نتایج یا مقاصد» را ذکر نمودیم، به نظر شما آن کاربردگ چیست؟

(س): طبق فرمایش قبلی شما ما در ترسیم این هرماها در حال ترسیم کل نقشه هستیم و کاربردگ راهنمای این نقشه است، بر این اساس عناوین آن کاربردگ شاخصه های تشخیص اطلاعات است، ولی در اینجا در حال ترسیم کل نقشه هستیم و بر اساس آن راهنما جای یک اطلاع را می یابیم.

(ج): بنابر این بیان، کدامیک «روش» و «کدامیک تولید» است؟

(س): به نظر می رسد این هرم، روش تولید و موادش همان محصول این روش می باشد.

(ج): نظر آقای رضوی چیست؟

(س): در این مورد نظری ندارم که کدام روش و کدام محصول است؟

۱/۴ - نسبت روش با مواد، هنگامی که مواد اطلاعات باشد

(ج): حال از خود آقای دیندار سؤال می کنم، تا اینجا دو سؤال مطرح شد. ۱ - آیا در عالی ترین سطح منطق و مواد متحد است؟ ۲ - اگر متحد نباشد، کدامیک روش و کدام ماده است؟ یعنی کدامیک از کاربردگ و هرم دارای مفاهیم

(ج): که این در کلیه فهمها جاری است.

(س): بله، حتماً باید جاری باشد.

(ج): این جریان در کلیه فهمها با مواد چه نسبتی دارد؟

اگر مواد با آن «تناسبی» نداشته باشد، آیا باز هم جاری می شود؟

(س): بر حسب قاعده جاری نمی شود.

(ج): اگر می گوئید به این تناسب دارد که جاری می شود،

اساساً بحث از منطق با بحث نسبتهایی که بین مفاهیم هست و مؤثر در پیدایش آنها است، جدا می باشد یا خیر؟ این یک سؤال است و ...

(س): بریده نیست، حتماً تقومی است، باید نسبتی

داشته باشند، اگر بریده باشد، نه مفاهیم در پیدایش منطق سهیم می شود و نه منطق در توسعه مفاهیم سهیم خواهد بود.

برادر میرزایی: به نظر می رسد ما در تولید روش به مفاهیم

متناسب با روش نیاز داریم، اگر این مفاهیم متناسب نباشد، روشی ساخته نمی شود، اما هرگاه روش ساخته شد، بر اساس روش کار می کنیم.

(ج): پس شما عالی ترین سطح را اینگونه تفسیر

می کنید که تنوع کل مفاهیم به گونه ای است که گاهی در سطح در «محصولات علوم» است، در این سطح باید روش در «آرایش» این محصولات به کار گرفته شود؛ ولی گاهی در سطح «نسبت مبانی علوم به یکدیگر» است که در این صورت روشی به کار گرفته نمی شود، بلکه خود روش و مفاهیم با هم «تناسب» می یابند.

برادر حسین نژاد: در واقع شما می فرمایید که آیا هیئت

روش با موادش متحد است یا خیر؟

(ج): آیا باید در همه جا از اصطلاحات منطقی استفاده

کنیم، یا اینکه اگر منطق از مواد پیریده نباشد، می توان تناسبات مبانی علوم با یکدیگر را ذکر نمود.

(س): در پیاده نمودن اصل نقشه، روش و مواد متحد

می شود، چون در این صورت روش به کار گرفته شده تا نقشه خود اطلاعات ترسیم شود.

(ج): پس این کار نیازی به روش دیگری ندارد.

(س): در اینجا روش به همراه مواد هست، حضور

روش در اینجا قدم به قدم و قوی تر از جای دیگر است، فرضاً در نظام تعریف یک روش کلی مطرح می شد و در هر موضوعی پیاده می شد، اما در اینجا باید قدم به قدم مواد را بر اساس روش چینش دهیم؛ یعنی در اینجا روش چیزی جز همان چینش خاص مواد نیست، بطوریکه با ملاحظه چینش خاص مواد به وجود روش پی می بریم.

(ج): اگر آقای دیندار از شما سؤال کند که چرا اینگونه

می چینید، شما چه جوابی دارید؟

(س): این کار بر اساس مبانی فلسفی صورت می گیرد.

(ج): آیا برای پیاده نمودن مبانی فلسفی در چگونگی

چینش به روش نیاز دارید یا خیر؟ آیا شما (آقای دیندار) چنین چیزی نمی گوئید؟

برادر دیندار: چرا سؤال اول ما همین بود.

برادر حسین نژاد: ایشان در اینجا مواد را از روش جدا

می کنند، اما به قول معروف باید حرفهایی که می زنیم در یک جایی پیاده شود (۱) ما در اینجا در حال تطبیق همان مبانی هستیم، روش تطبیق ما هم همین عمل چینش به شیوه خاص است. به عبارت دیگر در اینجا در حال تشخیص هستیم و محصول تشخیص، «روشمند» است،

اگر روشمند شد، هم نشانگر چینش خاص مواد و روش است و هم نشانگر مواد چیده شده می باشد.

برادر میرزایی: آیا می توانیم بگوییم که ابتدا بر اساس یک «روش اجمالی» مواد را دسته بندی می کنیم، آنگاه که دسته بندی با همین روش اجمالی به اتمام رسید، روش یقینی می شود. ما نمی توانیم بدون این مواد روش را درست کنیم و...

۱/۵ - تفاوت کاربرد ارزیابی با هرم تغییرات در مقایسه با روش و مواد (ج): تفاوت بین مواد کاربرد بانک با این مواد در چیست؟

(س): در آنجا یک روش کلی بر اساس فلسفه بیان شده که باید روشها از آن تبعیت کنند.

(ج): شما در سخن آزاد باشید، می توانید راحت بگویید که آن کاربرد باطل است؛ پس به دنبال توجیه آن نباشید، می توانید بگویید آن کاربرد مربوط به دو سال قبل بود و الان دیگر کارایی ندارد. اگر بگوییم ما در اطلاعات مبادی، مبانی و مقاصد داریم تا اینکه در نهایت به نسبت، استناد و تناسب یا در آخر کار به روش فلسفه و مصداق می رسیم، ولی کسی بگوید اینها به درد نمی خورد، شما چه دفاعیه ای خواهید داشت؟

برادر رضوی: اگر کل اطلاعات را به عنوان یک مجموعه بدانیم، در آن هم روش است و هم غیر روش - به عبارت دیگر روش هم یک نوع اطلاع است - هر اطلاعی در این مجموعه دارای جایگاهی است که این همان جایگاه موضوعی می باشد. اما اینکه چگونه تولید شده اند، برخاسته از یک خواستگاه است.

(ج): شما خصلت روشی را در کدامیک قوی تر

می دانید؟

(س): در این مجموعه اطلاعات که همه مواد هستند، یک سری از آنها «مواد روشی» می باشند، به عبارت دیگر یک سری از مفاهیم دارای خصلت روشی است، مانند مفاهیم کاربردگر که روشی می باشد.

(ج): اگر مفاهیم کاربردگر روشی اند، آیا این مفاهیم، موادی هستند؟

(س): در سطح بالاتر همه مواد محسوب می شوند، مفاهیم کاربردگر روشی اند که به وسیله آن مفاهیم دیگر را می چینیم؛ یعنی مفاهیم هرم بر آن اساس چیده می شود. البته این یک احتمال است.

برادر میرزایی: ما در فلسفه نظام ولایت، به طور کلی ضرورت وجود روش را اثبات کردیم و بعداً گفتیم که روشهای تولیدی ما باید از کاربردگر تبعیت کند، پس الان در حال تولید روش هستیم.

(ج): آیا به همین دلیل که قبلاً چنین حرفی زدیم، بگوییم این حرف درست است، چون «حرف مرد یکی است» (۱) یا اینکه باید دقت نموده و آنرا تغییر داده به تکامل برسانیم؟

(س): ما گفتیم که به روش نیاز داریم، این کاربردگر به صورت اجمالی نشان می دهد که باید در تولید روشها از این شاخصه ها استفاده نماییم. به نظر می رسد روشی که در فلسفه از آن سخن می گفتیم همین چیزی است که الان در حال تولیدش هستیم، پس ما تا الان به آن روش مطلوب نرسیده بودیم، به همین دلیل این روش نمی تواند از فلسفه جدا باشد، چون ارتباط فلسفه با روشها از طریق کاربردگر به نمایش در آمده است.

را طبقه‌بندی می‌کند تا آنرا کنترل و هدایت نماید، یا اینکه کار پژوهش و تحقیقات را هدایت نماید، برای این هدایت...

(ج): آیا منظور تان همان «برنامه‌ی فعالیت» بانک است؟ چون بانک دارای یک برنامه‌ی فعالیت است که در آن به یک اموری نیاز دارید.

(س): اما برای تأسیس آن هم به اموری نیاز داریم.

(ج): برای تأسیس به چه اموری نیاز دارید؟

(س): بالاخره به یک زیربنا و صفحه و ستون و... نیاز داریم و...

(ج): به زیر ساختی نیاز دارد که بعدها بر اساس آن برنامه‌ریزی نماییم، اگر بانک بخواهد زیر ساخت برنامه را در سازمان سازی رعایت کند، آیا باید روش را اصل قرار داد یا تولید را؟

(س): بانک که خودش را درست نمی‌کند، باید تأسیس بانکی از طرف بیرون باشد. بانک قبل از ساخت که نمی‌تواند روشی را ارائه دهد، باید روش از بیرون بانک اخذ شود.

(ج): پس باید تطبیق از طرف بانک در برنامه صورت گیرد.

برادر دیندار: ما در طرح تأسیس به دنبال تولید خود شاخصه‌ها هستیم پس روش خارج از طرح است.

(ج): آنگاه این «برنامه بانک» می‌شود یا خود «بانک» خواهد شد؟

(س): خود بانک می‌شود.

(ج): آیا بکارگیری روش در تولید اطلاعات کار بانک است؟

(س): بانک کار تولید اطلاعات ندارد، بانک اطلاعات

برادر رضوی: وقتی این عناوین کاربرگ در هم ضرب می‌شود و با این مفاهیم تطبیق می‌یابد، اطلاعات و علوم «طبقه‌بندی» می‌گردد. مثلاً ما هر مهابی را در سطوح پیدایش، تغییرات و تکامل ذکر کردیم، آنگاه در خود هرم پیدایش، سطوح و مراحل مختلفی وجود دارد، در واقع اگر بگوییم هرم پیدایش خودش یک مقطع هست، ممکن است مفاهیمش از بیرون بیاید؛ یعنی می‌خواهیم همان حالت ضرب را در اینجا نشان دهیم، یا مثلاً می‌توان گفت مسپادی از کجا به دست می‌آید و پیدایش، تغییرات و تکاملش چیست؟ به عبارت دیگر با ضرب در اینها است که مفاهیم طبقه‌بندی می‌شود و می‌توان آنرا توسعه داد. در واقع اطلاعات به وسیله ضرب این عناوین شناخته می‌شود.

٢ - تفاوت کار آیی روش و مواد در تأسیس بانک و فعالیت

بانک

٢/١ - نسبت روش تولید شاخصه و خود شاخصه با تأسیس بانک و برنامه

فعالیت بانک

(ج): آیا شما در حال تبیین «طرح بانک» هستید یا به دنبال «برنامه تأسیس بانک» می‌باشید؟ به نظر می‌رسد که به دنبال «طرح تأسیس بانک» هستید، در طرح تأسیس بانک - نه در برنامه حرکت آن - باید موضوع کار روش تولید شاخصه قرار گیرد یا باید خود تولید شاخصه موضوع کار باشد؟

برادر دیندار: ظاهراً خود تولید شاخصه موضوع کار است.

برادر رضوی: ما می‌خواهیم سازمان و مکانی را به نام بانک تأسیس کنیم، بانک یک نیازهایی دارد و یکی از نیازهایش «طبقه‌بندی مفاهیم» است، یعنی اطلاعات وارده

طبقه‌بندی بسیار کلی و شامل بیان می‌شود.

بسرادر دیندار: آیا مواد این طبقه‌بندی شامل همان شاخصه‌ها نیستند؟ به نظر می‌رسد این طبقه‌بندی خودش شامل شاخصه‌های طبقه‌بندی و شناسایی اطلاعات است. ۲/۲ - طبقه‌بندی شاخصه‌های بانک به کلان و خرد

(ج): شاخصه‌ها که وسیله تشخیص خارج‌اند، یا شاخصه‌های کلان‌اند یا شاخصه‌های خرد. شاخصه خرد مانند این است که سبد قیمتهای محصولات تغذیه ملاحظه شود یا در مراکز آمار شاخصه‌هایی برای تطبیق به عینیت هست که خرد می‌باشد یا در پرسشنامه بانک مرکزی از کلیه خصوصیات یک فرد سؤال می‌شود مانند خوراک، پوشاک و منزل و... خوراک هم دارای چند سطح است، فرضاً به وسیله میوه باید ویتامین تأمین گردد، تأمین ویتامین هم به وسیله میوه‌های لوکس وارداتی یا مرغوب صادراتی ممکن است، مثلاً شاید از کسی پرسید شما چه میوه‌ای می‌خورید؟ ایشان در جواب میوه‌های الوانی را ذکر نکرده، بلکه میوه‌های محدودی را نام می‌برد، فرضاً میوه‌های جنگلی را ذکر می‌کند که قیمت آنها ارزان است، این فرد بیشتر خنکی را به وسیله سبزیجات به دست می‌آورد و بر فرض اسفناج، برگ چغندر و... می‌خورد، یا برگ ختمی را به آب زده و شربت آنرا می‌خورد و... یک سری گیاهان و حبوبات را استفاده می‌کند که قیمتش بسیار نازل است و نوع مصرف، طعم و تنوع آن مانند میوه‌ها نیست، ولو اینکه شاید شیره‌های گیاهی ویتامین لازم را تأمین کند. این یک سطح از مصرف است، نوعاً در زمان قدیم همه مردم - مخصوصاً مردم روستا - به میوه دسترسی نداشتند و از سبزیجات، گیاهان و حبوبات استفاده می‌کردند، مثلاً از خنکی عدس یا خنکی نخود و... استفاده می‌کردند. یک

را ارزیابی می‌کند کار تولید اطلاعات توسط مراکز تحقیق اعم از فرهنگستان و غیر آن انجام می‌شود.

(ج): پس بانک در «توسعه اطلاعات» نقشی ندارد؟

(س): چرا، در توسعه هم نقش دارد، چون بانک نسبت‌های اطلاعات را به هم عرضه می‌کند؛ یعنی اطلاعات تولید شده مراکز تحقیق را به هم عرضه می‌کند، آنگاه بانک نسبتها و تأثیر آنها را ارزیابی کرده و نتایج ارزیابی را ارائه می‌دهد، پس بانک به وسیله «ملاحظه نسبتها» و سهم تأثیرها و «ارائه آن به مراکز» در توسعه اطلاعات سهیم است؛ ولی کارش تولید اطلاعات نیست.

(ج): پس سازماندهی و آرایش را دارد، یعنی یک روشی را برای سازماندهی اطلاعات به کار می‌گیرد. مگر تأسیس بانک به تأسیس همه چیزهای مربوط به آن نمی‌باشد؟! گاهی می‌گوییم تأسیس بانک به این است که بینیم ساختمان آن چگونه است، البته ساختمان بی‌تأثیر نیست؛ ولی ساختمان «سازماندهی سیاسی» آن مهم است. به عبارت دیگر گاهی می‌گوییم سازماندهی حدود وظایف و اختیارات مهم است و گاهی می‌گویید مهم سازمان امکانات و تجهیزات (تعداد اطاقها، کامپیوتر و ماشین حسابها و...) می‌باشند. در حالی که ما می‌گوییم هم مسئله امکانات اقتصادی مطرح است و هم امکانات مدیریتی، نظام و فرم (حدود و وظایف اختیارات) و هم امکانات فرهنگی مهم می‌باشد. منظور امکانات فرهنگی بانک است نه امکانات فرهنگی مراکز تحقیقاتی. شاید گفته شود بانک در عمل سازماندهی و آرایش مفاهیم چه امکاناتی دارد؟ می‌گوییم دارای روش است، ولی روشش بریده محض از مواد نیست. بلکه در عالی‌ترین سطح روشش را در تقسیم‌بندی اطلاعات پیاده می‌کند؛ یعنی یک

خبر منظور است. می‌گویند، تفاوتی ندارد که چه خبری بیاید، هر خبری که باشد، فرقی به حال این تقسیم ندارد - این بر اساس دیگری می‌باشد.

خاتمه - بررسی دستور کار جلسه آینده

شما باید ببینید دسته‌بندی مواد از چه قیبل است؟ آیا از قیبل دسته‌بندی اطاقهای عملیاتی است که می‌تواند هزاران مصداق با شاخصه‌های تطبیقی داشته باشد و خودشان در عین حال شاخصه بودن، روش هم هستند؛ یعنی بین مفاهیم نسبت‌هایی را معین می‌کنند؟

برای جلسه آینده دو سؤال مطرح می‌کنم:

۱ - آیا نسبت سربرگ به اطلاعات فراگیرتر است یا موضوعاتی که در طرح تأسیس وجود دارد؟ اگر بگوییم پیدایش هر اطلاعی به مبادی، مبانی و نتایج، نقد، نقض و طرح و... بازگشت می‌کند - یعنی ما در برخورد با هر اطلاع یک حالت نقدی و یک حالت نقضی و طرحی داریم، گاهی نقد در مرحله مبادی است و گاهی نقد در مرحله مبانی و نتایج است و... اگر کلاً آنها را در هم ضرب نماییم چه چیزهایی را تحویل می‌دهد؟ آنها عنوان کلی چه چیزی هستند.

۲ - آیا عنوان کاربرگ، عنوان برنامه فعالیت‌اند یا عنوان سازمانی به نام بانک است؟ آن عنوان کاربرگ با اینها (شاخصه‌ها) چه نسبتی دارد؟ یعنی این هرماها را یک کاربرگ فرض نمایید و آن هم کاربرگ دیگر فرض شود، بعد ببینید با توجه به نسبت این دو به هم در سطح برنامه و در سطح سازمان کدام روش و کدام مواد می‌باشد.

«وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ»

سطح هم استفاده از میوه‌های بومی است و سطح دیگر مصرف هم خوردن میوه‌های مرغوب و لوکس می‌باشد. این مسأله درباره مسکن هم هست، مثلاً بعضی از خانه‌ها خشتی است و بعضی تیر آهنی و بعضی دارای بتون مسلح و... می‌باشد، در لباس هم سطوح مختلف وجود دارد.

بنابراین یک سری شاخصه‌های خرد دارید، یک شاخصه‌هایی هم نسبت به دسته‌بندی‌های بزرگ وجود دارد که آنها هم در جای خودش قابل تعریف است؛ ولی از این دسته نمی‌باشد، مثلاً تناژهای صادراتی را هم به وسیله شاخصه می‌سنجند، اما شاخصه‌هایش از این دسته نیست، در آنجا از فلز و شبه فلز، مواد خام و... بحث می‌شود، آنها شاخصه‌های بزرگ است، بالاتر از این هم شاخصه‌های کشاورزی، صنعت، خدمات و... می‌باشد.

آیا شما هرگاه که از شاخصه بحث می‌شود، آنرا منحصر در تطبیق موارد خاص و جزئی و ساده می‌نمایید، یا اینکه باید بانک در یک جایی شاخصه‌های «کلان» داشته باشد؟ به عبارت دیگر باید ببینید تفاوت بین «سازمان و برنامه» در بانک چیست؟ بانک یک برنامه‌فعالیتی دارد که روشش تا تطبیق به عینیت بسیار جزئی پیش می‌رود، یک جایی هم برای دسته‌بندی‌های اصلی دارد. مثلاً می‌گویند اخبار داخلی و اخبار خارجی، قطعاً برای اینها شاخصه معرفی می‌کنند، ولی لزوماً هر دو برای برنامه نیست، ممکن است یکی برای برنامه و دیگری برای سازمان باشد. هرگاه اخبار و رویدادهای روز را به عنوان اخبار داخلی و خارجی بگوییم، در این صورت این در برنامه اخبار خواهد بود؛ اما هرگاه اطاق، به اطاق اخبار خارجی و داخلی دسته‌بندی می‌شود - بطوریکه اگر کسی بپرسد کدام

زمینه آشنایی با طرح تأسیس بانک توسعه اسلامی اطلاعات

تاریخ: ۲۵/۹/۱

استاد: حجة الاسلام والمسلمین حسینی

تنظیم: گروه تحقیقات مبنائی

ضرورت و کارآمدی هرم به عنوان جدول برنامه

فهرست:

* - اصل بحث

۱

۱ - کارآمدی جداول در روشهای مختلف تجزیه و ترکیب

۱

۱/۱ - کارآمدی جدول ماتریس (سطر و ستون) در تجزیه

۱

۱/۲ - کارآمدی جدول تعریف در ترکیب و نمایش انعکاس تأثیرات

۲

۱/۳ - کارآمدی جداول هرمی شکل در برنامه سازی

۳

۲ - خصوصیات و کارآیی جدول برنامه

۳

۲/۱ - تفاوت کارآمدی جدول تعریف با جدول برنامه

۳

۲/۲ - ضرورت ملاحظه تقوّم فعل به موضوع و مقدور، در برنامه سازی و مجموعه سازی

۴

۲/۳ - کارآمدی جداول هرمی شکل در ملاحظه و نمایش تقوّم فعل، به موضوع و مقدور

۵

۷

۴- تفاوت و نسبت جداول هرمی شکل با جداول تجزیه و تعریف

۷

۳/۱- تفاوت هرم با جدول ماتریس

۸

۳/۲- تفاوت جدول تجزیه (ماتریس) با جدول تعریف

۱۰

۳/۳- نسبت هرم با جدول تعریف به عنوان بیانگر نسبتهای مطلوب

نام جزوه:	زمینه آشنایی با طرح تأسیس بانک توسعه اسلامی اطلاعات	کد بایگانی کامپیوتری:	۰۱۰۵۸۰۲۹
استاد:	حجة الاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی	تاریخ جلسه:	۷۵/۹/۱
عنوان گذار:	آقای محمد دبندار	تاریخ انتشار:	۷۵/۰۹/۱۵
ویراستار:	آقای یوسف حسین نژاد	تیراژ:	۱۲ نسخه
حروفچینی:	واحد انتشارات دفتر فرهنگستان	نوبت تکثیر:	اول

ضرورت و کارآمدی هرم به عنوان جدول برنامه

* اصل بحث

دارید که می‌خواهید بخش‌های درونی آنرا جدا نمائید، در اینجا می‌توان «تحقیق، آموزش و تبلیغ» را در خودش ضرب نمود، آنگاه مواردی مانند «تحقیق آموزش» (تحقیق مربوط به بخش آموزش) «آموزش آموزش» (آموزش نحوه تدریس به معلمین و آموزگاران) «تبلیغ آموزش» (دستگاه تبلیغاتی که از آموزشگاه، تبلیغ می‌نماید) را ذکر کرد، در این صورت همه اینها زیربخش آموزش خواهد شد. به عبارت دیگر این تجزیه به آن معنا است که آموزشگاه دارای بخش تحقیقی، بخش آموزشی و بخش تبلیغی می‌باشد.

بنابراین ما عمل تجزیه را از این طریق انجام می‌دهیم. گاهی تجزیه، بوسیله سه وصف است مانند «آموزش آموزش تحقیق» که در اینجا بخش آموزش تحقیق (یعنی بخش آموزشی کسانی که می‌خواهند محقق شوند) تجزیه شده است، چون در این بخش، برای کسانی که خودشان معلم آموزش تحقیق هستند، یک برنامه آموزشی تنظیم

۱- کارآمدی جداول در روشهای مختلف تجزیه و ترکیب

۱/۱- کارآمدی جدول ماتریس (سطر و ستون) در تجزیه

حجة الاسلام والمسلمین حسینی: بحث امروز راجع به فرم جداول می‌باشد، یکی از جداول ما به صورت ماتریس؛ یعنی سطر و ستون کشیده می‌شود. حال می‌خواهیم ببینیم خاصیت این نوع از جدول چیست و در کجا بکار می‌رود؟ در جواب به این مسئله می‌گوییم که خاصیت جدول ماتریس، «تجزیه» است، اگرچه در بادی امر به نظر می‌رسد که در اینجا، دو موضوع (موضوع در سطر و موضوع در ستون) نسبت بهم ضرب می‌شود؛ یعنی بهم اضافه شده و معنای ترکیبی دارد. مثلاً در کتاب الگوی تنظیم برنامه حوزه، نوشته شده «آموزش تبلیغ» و «آموزش تحقیق» و... در اینجا شما آموزش مربوط به بخش تبلیغ را از آموزش بخش تحقیق جدا نموده‌اید و حتی بخش تبلیغ را هم از قسمت آموزش آن جدا کرده‌اید چون قسمتهایی

یک «تفاوت». باید این تفاوت را مورد دقت قرار دهید و آن این است که ما هرگز نمی‌توانیم به همان صورتی که تجزیه کردیم، ترکیب نمائیم، چون اگر به همان شیوه تجزیه، ترکیب انجام شود، «ربط» بین امور مشخص نمی‌شود.

فرضاً اگر دو عنوان کلی و بزرگ یا بیشتر از آن مد نظر قرار گیرد و بخواهیم به صورت «درختی» تقسیم نمائیم، باید روی عنوان اولی عدد ۱ را قرار داده و بعد از آنرا هم به ۲ و ۳ بنامیم، آنگاه فرضاً در ذیل ۱، ۱/۱ و ۱/۱/۱ و ۱/۱/۲ و ۱/۱/۳ را قرار دهیم و... در این صورت هر چه این تقسیم درختی را ادامه دهیم، هیچگاه مفهوم «نسبت» بین این اقسام حاصل نمی‌شود، یعنی به «ضرب فنی» نمی‌رسید و به عبارت دیگر «شیء مرکب» درست نمی‌گردد، بلکه تنها همانند کاری که در منطق انتزاعی صورت می‌پذیرد، می‌توانیم شاخه‌های مختلف و خطوط هم عرض بسیاری را در ذیل هر عنوان ذکر نمائیم، مثلاً در مبنای سه از یک شروع می‌شود، اما در ذیلش ۳ قسمت و در ذیل آن ۹ و در ذیل ۹ قسمت هم ۲۷ قسمت قرار می‌گیرد تا در نهایت به ۷۶۰۰ میلیارد می‌رسید، در اینجا اگر تقسیم به صورت درختی باشد، باز نسبتی بین آنها نخواهد بود، تنها می‌توان گفت اجزاء در پایین‌ترین سطح، اجزایی هستند که اگر به سمت بالا سیر شود، مرحله به مرحله کمتر می‌شوند تا به بالاترین قسمت می‌رسند. بر این اساس هرگز مرکب بدست نمی‌آید، شاید بگویند در نظر شما مرکب چیست؟ در جواب می‌گویم مرکب آن است که در آن «نسبت» تعریف شده باشد؛ بطوریکه مثلاً در همان سه قسمت اول، بتوان گفت تغییرات در ۱ چه نسبتی به تغییرات در ۲ و تغییرات در ۳ دارد؛ یعنی تنها کار به

شده است. پس می‌توان هر واحد را به بخش‌های ذیل آن تجزیه نمود، حتی اگر اوصاف، مختلف باشد؛ یعنی در سطر یک سری از عناوین نوشته شود که غیر از عناوین ستون باشد، باز هم عناوین ستون به معنای «زیر بخش» عناوین سطر می‌باشد.

بهر حال جدول ماتریس برای تجزیه کردن بکار می‌رود، هرچه این تجزیه بیشتر باشد، قدرت «دقت نظر» ما در «ترکیب» ارتقاء می‌یابد. کارآمدی این جدول در این حد است که در کل ساختارهایی که داریم، در سطح اول قرار می‌گیرد، یعنی اگر خواستیم «ظرفیت، جهت عاملیت» یا «ولایت، تولی و تصرف و... هر چیز دیگری را خرد نمائیم، باید از این طریق تجزیه نمائیم. مثلاً وقتی در آنالیز بحث از تجزیه می‌شود، بحث در این باره است که تا چه مقدار می‌توان یک شیء را خرد نمود.

پس جدول ماتریس یک جدول ابتدایی است که ما آنرا برای تجزیه نمودن بکار می‌گیریم، این در همه جا عمومیت دارد، مثلاً در کاربرد هم به تجزیه نمودن نیاز داریم، شاید بگویند این تجزیه برای چیست؟ در جواب می‌گویم برای اینکه بتوانیم موضوعات عینی را تا آنجایی که می‌توان مورد دقت نظر قرار داد، خرد نموده و تجزیه کنیم.

۱/۲ - کارآمدی جدول تعریف در ترکیب و نمایش انعکاس تأثیرات

آنگاه می‌گویم می‌بایست چه نسبتی از فلان و چه نسبتی از فلان با هم مخلوط شود و ترکیب گردد، در همه جا جدول نظام تعریف، «جدول ترکیبی» است. هر جا نظام تعریف استفاده شود به این معنا است که می‌خواهیم اجزاء متعدد را به وحدت برسانیم، یعنی در حقیقت عملیات نظام تعریف، عکس عملیات تجزیه نمودن است؛ البته با

باشد؛ یعنی رفتار برنامه‌ای وجود داشته باشد و هم «ربط آن به فلسفه» معین باشد، عین برنامه. لذا می‌گوییم از این نظر که در اینجا باید امور متعدد را به وحدت برسانیم، باید هرم، خصلت جدول تعریف را دارا باشد؛ یعنی باید بتوانیم بگوییم جدول تعریف در چه سطوحی می‌آید تا تقوّم را که تعریف می‌نماید و به وحدت می‌رساند، کارهای محوری باشد. چون در اینجا در حال ساختن یک «ساختار و نظام» برای برنامه‌ریزی حرکت هستیم که این، نه باید مفهوم مرکب تنها را داشته باشد و نه تجزیه تنها؛ بلکه هم باید قدرت قبول جدول تعریف را در عملیات خود دارا باشد و هم قدرت قبول جدول تجزیه را دارا باشد؛ یعنی ما در بین جدول ماتریسی و جدول تعریفی به جدول دیگری نیاز داریم که هم به وحدت برسانیم و هم کثرت را ملاحظه نمائیم، از این رو جدول برنامه‌ریزی ما به صورت هرم است.

۲- خصوصیات و کارآیی جدول برنامه

۲/۱- تفاوت کارآمدی جدول تعریف با جدول برنامه

شاید پرسید تفاوت برنامه با تعریف چیست؟ در جواب باید گفت که برنامه، برنامه فعل است، در برنامه فعل، هم «موضوع فعل» مطرح است که همان متغیری است که باید تحت کنترل شما باشد و هم «مقدورات فعل» مطرح می‌باشد که به معنای قدرت تصرف است. به عبارت دیگر اگر شما ربط بین قدرت و اثرگذاری را با موضوع متغیر قطع نمائید و فرضاً قدرت تعریف وضعیت موجود و متغیرهای آنرا داشته باشید، اما نتوانید از زاویه دیگری بر قدرت فعل ناظر باشید و نتوانید تعریف فعل را به وضعیت ربط دهید، کارتان درست نمی‌شود.

«آدرس بندی» تنها ختم نگردد. در حالی که در بانکهای اطلاعاتی موجود نوعاً به آدرس اکتفا می‌گردد؛ ولی ما می‌خواهیم بگوییم که نسبت تأثیر یک احتمال در احتمال طبقه بالاتر و طبقات هم عرض چقدر است؟ ما می‌خواهیم تغییری را که در یک جا ایجاد می‌کنیم، آنرا در «کل منعکس» ببینیم. به عبارت دیگر ما می‌خواهیم «متغیرهای» اصلی، فرعی و تبعی را تعریف نموده و بگوییم قدرت مطالعه مجموعه در حال تغییر را داریم. در واقع هنر جدول تعریف همین است.

بنابراین خصلت جدول تعریف، خصلت ترکیب است نه تجزیه. ما یک جدول تجزیه داریم و یک جدول تعریف که فرم این دو هم معلوم شد. گفتیم که فرم جدول تجزیه به صورت سطر و ستون می‌باشد، بر اساس مبنا باید برای هر واحد، سه بُعد بیان کنیم، بعداً بوسیله جدول ماتریس این سه را در خودش ضرب نموده و به ۹ تبدیل کنیم، سپس می‌بایست این ۹ تعریف شود، بعد هم باید ۹ را در ۳ ضرب نموده و به ۲۷ برسیم و...

۱/۳- کارآمدی جداول هرمی شکل در برنامه‌سازی

یک جدول دیگری در وسط این دو جدول قرار می‌گیرد که به صورت «هرم» است. باید دید کارآیی این جدول چیست؟ که این جدول نه به صورت جدول تعریف است و نه به صورت جدول تجزیه می‌باشد. این جدول باید «نحوه» درست کردن «برنامه» را تحویل دهد. فرضاً در اینجا که می‌خواهیم برای طرح تأسیس بانک، برنامه درست کنیم، از این جدول استفاده می‌کنیم. شاید گفته شود چرا باید جدول برنامه به صورت هرم باشد؟ می‌گوییم چون در اینجا، هم می‌خواهیم «برنامه‌پذیری»

ارزیابی، چتربازی باشد، در آن صورت قدرت تحرک بدنی این ۱۰ نفر خوب نیست، چون چتربازی به معنای بلند کردن چیزی از روی زمین نمی‌باشد، درست است که در هر دو صورت، موضوع، وضعیت آمادگی جسمی و بدنی است، ولی در وزنه‌برداری یک دسته از عضلات و ماهیچه‌های بدن و اعصاب و سلسله اعضاء فرماندهی در مغز می‌بایست آماده بوده و پرورش بیابد که لزوماً این دسته و در این حد در مسئله چتربازی لازم نیست. اگر ۱۰ عمل مختلف بدنی فرض شود به ۱۰ ساختار، نظام و ویژگی مختلف نیاز دارد. البته این مسئله در کار ذهنی دارای ابعاد بیشتری خواهد بود.

بنابراین قدرت حرکت یا قدرت تصرف یک سازمان، بریده مطلق از موضوعش قابل تعریف نیست، به عبارت دیگر در اینجا می‌گوییم مسئله قدرت و تناسب به موضوع بسیار مهم است. حال اگر بخواهیم از افراد ساختار و نظام بسازیم و بخواهیم مقدمات را بررسی کنیم، پر واضح است که در اینجا آن اموری که درباره افراد گفته شود، تبلور فرائری خواهد داشت، در اینجا مثلاً می‌گوییم برای این سازمان آموزشگاه تأسیس می‌کنیم تا تربیت متناسبی نسبت به موضوعات داشته باشد؛ یعنی از این طریق، موضوعات کار خود این سازمان و متصرف فیه خود این سازمان، آموزش داده شود یا اینکه پرورش خاصی حاصل شود یعنی پرورش ذهنی، روحی و عملی ایجاد شود، پس ما یک قدرت فعل و مقدور فعل داریم که باید متناسب با تصرفمان قابل تعریف باشد؛ یعنی باید نسبت فعل و متصرف فیه معلوم گردد.

می‌توان از سطح مقدور انسانی پایین‌تر آمده و امکانات

پس یک کار، مطالعه نسبت به موضوع و تعریفی از موضوع و تجزیه و ترکیب موضوع و تعریف متغیرهای آن است. یک موضوع دیگری هم دارید که به نام «فعل» و مقدور است که می‌خواهید بین مقدمات و وضعیت برای رفتن به جایی (هدف) نسبتی برقرار کنید. در این صورت نه جدول ترکیب به تنهایی این مطلب را تمام می‌کند و نه جدول تجزیه. بلکه باید هم علی حده تجزیه و ترکیب را روی فعل بیاورید و همچنین تجزیه و ترکیب را جداگانه روی موضوع بیاورید.

۲/۲ - ضرورت ملاحظه تقوّم فعل به موضوع و مقدور، در برنامه‌سازی و مجموعه‌سازی

کلاً اگر مقدور عینی شد نمی‌توان آنرا مطلقاً جدای از موضوع ملاحظه نمود. مثلاً در نیروی انسانی قدرت نیروی انسانی برای شما در شکل‌های مختلف دارای تعریفهای مختلف می‌باشد، به عبارت دیگر اگر مسئله «موضوع فعل» را حذف کنیم و بخواهیم کارآمدی ۱۰ نفر از همکاران دفتر را ارزیابی نمائیم، این ممکن نخواهد بود، چون اگر بگوییم قدرت این ۱۰ نفر خوب است، سریعاً از شما پرسیده می‌شود برای چه کاری خوب است؟ و نسبت به آنچه موضوعی خوب است؟ پس نمی‌تواند موضوع فعل را حذف نمود، چون فعل، بدون موضوع فعل قابل ارزیابی نیست، فعل به معنای قدرت حرکت و قدرت تحرک است. فرض کنید ۱۰ نفر داریم که زور بازوی آنها زیاد است و هر نفر می‌توانند یک هالتر ۱۰۰ کیلویی را بلند کنند، در این صورت آیا می‌توان گفت قدرت اینها خوب است؟ در این باره می‌گوییم، اگر موضوع ارزیابی، بلند کردن وزنه از روی زمین باشد، بله کارآمدی اینها خوب است، اما اگر موضوع

(س): خود مقدور از کجا می آید.

(ج): در سطح اول باید تعریف آنها ذکر شود، در هرم اول، تعریف «مقدور» ذکر می شود، در هرم دوم هم تعریف «موضوع» می آید، در سطح سوم هم «نسبت بین مقدور و موضوع» ذکر می گردد.

(س): در تعریف، نسبت بین این دو می آید.

(ج): بله، البته جمع ترکیبی این دو آورده می شود نه نسبتی مانند کارآیی. فرضاً هرگاه بخواهیم سازمان بسازیم - توجه داشته باشید که این غیر از برنامه سازمان است - یعنی طرحمان، طرح ساختن سازمان باشد، در هرم اول، تعریف مقدمات لازم را تکمیل می کنیم که با این تعاریف، هرم اول تمام می شود، آنگاه در سه هرم بعد موضوعات را تعریف می کنیم - پس از این است که برنامه ذکر می شود، چون در اینجا تنها موضوع آورده می شود - یعنی در این سطح مثلاً طبقه بندی علوم را ذکر می کنیم، بدون اینکه ابدأ در مورد برنامه بحثی داشته باشیم. سپس در سطح سوم مثلاً می گوئیم بر اساس آن مقدوری که نسبت به این موضوع تعریف شد، معاونت فلان موضوع چنین است، فرضاً در این ۹ هرم مدیریتهای و معاونت‌ها را بر اساس مقدمات و نسبت به موضوعات تعریف می کنیم. تا اینجا سطوح هرم بزرگ را - که سه دسته هرم در درون آن جای می گیرد - بررسی کردیم.

حال باید به شکل هرم و اینکه باید در هر سطح شکل هرمی باشد، پردازیم و اینکه باید شکل هرم به گونه ای باشد که در قسمت بالا یک هرم قرار گیرد و در وسط ۳ هرم و در پایین ۹ هرم باشد.

۱ - رجوع شود به ضمیمه جدول شماره ۱.

مادی را ملاحظه کرد، در اینجا هم می گوئیم در امکانات مادی هم «تناسب» نیاز است، مثلاً ضبط صوت و ویدئو... (وسایل فرهنگی) بدرد پل سازی نمی خورد، بله شاید این وسایل بدرد آموزش پل سازی بخورد، اما هیچگاه نمی توان آنرا بجای مصالح بکار برد. پس مقدمات نیز باید متناسب با کارمان باشد، طبیعتاً «ربط بین مقدور و نیروی انسانی» هم باید متناسب باشد.

شاید پرسید آیا این امر تنها برای برنامه «ساختن سازمان» است یا اینکه برای توجه به خود «برنامه فعل» هم لازم است؟ می گوئیم در برنامه هم لازم است.

۲/۳ - کارآمدی جداول هرمی شکل در ملاحظه و نمایش تقوّم فعل، به موضوع و مقدور.

شاید بگوئید این امور چه ربطی به شکل هرم دارد؟ در جواب می گوئیم در هرم سه سطح فرض می شود^۱، یک سطح «مبانی» است که به فلسفه رابطه دارد و قدرت ما را تعریف می کند، یعنی محدوده های قدرت سیاسی، فرهنگی و اقتصادی را به صورت عام تعریف می کند، به عبارت دیگر در اینجا هم «موضوع» هم سازمان و ساختارها» تعریف می شود. شاید پرسیده شود این تعریف از کجا اخذ می گردد؟ می گوئیم از فلسفه گرفته می شود.

سطح دیگر، هرم میانی است که موضوع را تعریف می کند، سطح سوم هم هرم در نازل ترین حد است که می بایست نسبت بین مقدور و موضوع در اینجا ذکر شود. بنابراین هرگاه ترکیب، ترکیب یک سنخ و یک موضوع نشد، بلکه ترکیب بین مقدور و موضوع متصرف فیه شد.

برادر میرزایی: تعریف مقدور از کجا اخذ می شود.

(ج): تعریف مقدور و موضوع هر دو از فلسفه است.

روی معاونت فرهنگ بینش را در سازمان تحویل می‌دهد و این سه هرم دیگر معاونت فرهنگ دانش و آن سه هرم آخری معاونت فرهنگ ارزش می‌شود. در اینجا می‌گوییم اگر بخواهیم عملیات سازمانی را در سه بُعد ملاحظه نمائیم؛ یعنی بگوییم اطاعت پذیری سازمانی درون خودشان چگونه است؟ وضعیت فرهنگی و برنامه‌ریزی‌شان در کار چگونه است؟ وضعیت اجرایی چگونه است؟ و

برادر دیندار: یعنی بحث این است که «باید» چگونه باشد.

(ج): بله، ما الگوی مطلوب را درست می‌کنیم، مثلاً می‌گوییم «نیروی انسانی» شما «باید» چگونه باشند تا بتوانیم بگوییم سازمان از نظر سیاسی خوب است. به عبارت دیگر در اینجا مسئله «مسئولیت پذیری و «عهده‌داری» مطرح است، مسئولیت‌پذیری به معنای «حدود پذیرش وظیفه» می‌باشد و عهده‌داری هم به معنای «حدود پذیرش اختیار» است. پس در یکی وظایف و اختیارات را بیان کرده و در دیگری قدرت برنامه‌ریزی و امور نظری را بیان می‌کنید که اولی «اراده» و دومی «نظر» سازمان و سومی هم «عمل» سازمان می‌شود. کل اینها (اراده، اندیشه و عمل) نسبت به این سه انجام می‌گیرد که حتماً این از ترکیب سطح اول و دوم بدست آمده است. تا اینجا «تحلیل اجمالی» پیدا شدن کثرتی که بین مقدور فعل و موضوع بود، تشریح شد.

شما در بالای هرم اول یک «موضوعی» را فرض می‌کنید، آنگاه بر اساس فلسفه می‌گویید موضوع «تغییر» می‌کند، لذا یک اصل برای تغییر آن یا یک فعلی را بیان می‌کنید، بعد به یک «کارآمدی» خاصی می‌رسد که این همان هدف شما از تغییر موضوع است، این امر تا پایین به همین شکل است؛ یعنی سختی زمانی که مقدمات را در سازمان ذکر می‌کنید، به عنوان موضوع شما است، بعد قدرت تغییرتان را ذکر می‌کنید و پس از آن رسیدن به هدف را هم ذکر می‌کنید. اگر بخواهید وحدت کل این سه سطح را بنگرید، همان «موضوع» خواهد شد؛ یعنی در اینجا ما تعریف فلسفی را روی «موضوع، استراتژی و هدف» آوردیم. آنگاه بر اساس این در طبقه دوم عین همین قضیه تکرار نمی‌شود؛ بلکه می‌گوییم مقدمات موضوع ما است که از این راه به این نتیجه می‌رسد. پس در اینجا موضوع را خرد کرده، تجزیه می‌کنیم و آنرا در جدول ماتریس می‌بریم، ولی نه یک ماتریس عادی، بلکه ماتریسی که می‌خواهد بر اساس فلسفه اینها را در سه سطح خرد کند، تا اینجا جدول قدرت، تمام می‌شود. جدول دیگری وجود دارد که درباره موضوعاتی است که این سازمان می‌خواهد درباره آن موارد کار کند، در اینجا در تناسب موضوعی مثلاً می‌گوییم «فرهنگ بینش، فرهنگ دانش و فرهنگ ارزش» یا بالعکس (فرهنگ ارزش، دانش و بینش) و یا به ترتیب دیگر (دانش، بینش و ارزش) و... در قسمت پایین هم می‌گوییم در اینجا معلوم شد که یک مقدور اقتصادی مانند موضوعات تکامل جامعه، خود جامعه و فرد لازم است که در این سه ضلع باشد، آنهم نسبت به یکی از شاخه‌های بالا (موضوعات). فرضاً می‌گوییم این سه هرم

۳ - تفاوت و نسبت جداول هرمی شکل با جداول تجزیه و تعریف

۳/۱ - تفاوت هرم با جدول ماتریس

اما اینکه اگر این شکل به صورت هرم نباشد، چه می شود؟ ارتباط این سطح به بالا چگونه است؟ یعنی اگر بخواهیم فلسفی کشیده و ربط دهیم و عدد یک را قرار دهیم و بعد بگوییم اینها به هم نسبت دارند^۱، به اینجا هم نسبت دارند، ولی به گونه دیگری، باید چکار کنیم؟ به عبارت دیگر مقدمات سیاسی، فرهنگی و اقتصادی بهم نسبت دارند، ولی آیا نسبت آنها از قبیل نسبت «ابزار، وسیله و زمینه» می باشد؟ یا اینکه به صورت دیگری است؟ یعنی آیا به صورت گمانه، گزینش و تناسب که سه فعل در شناخت است؟ یا اینکه اینها موضوعاتی هستند که باید تغییر کنند و اینها هم راه تغییر می باشد؟ مثلاً اگر «انگیزه، اندیشه و انجام» که فعالیت تحقیقاتی یا اطلاع رسانی است، ذکر شود یک نوع دیگری خواهد بود.

بهر حال اگر بنا بود که اینها را به صورت ماتریس بنویسیم، در به وحدت رساندن این تعدد موضوعات - که باید بین مقدور و موضوعی که در آن باید قدرت انجام گیرد، باشد - دچار مشکل می شدیم و ربط آن مشخص نمی شد. برادر میرزایی: جدول قبلی ما به صورت تجزیه تنها بود که...

(ج): یعنی یک آزمایشگاه داریم که قدرت تفکیک و تلخیص را داراست؛ به عبارت دیگر می تواند هر چیزی را به صورت خالص در یک قوطی جداگانه قرار دهد.

برادر رضوی: یعنی هر اطلاعی را...

(ج): شما از ابتدا از اطلاع سخن نگوئید، شما در ابتدا کار که تجزیه می کنید، این تجزیه به معنای جزء کردن چیزهایی است که مرکب است، یعنی آنها را از هم سوا می کنید، در کار تجزیه درختی حتماً این کار را انجام می دهید.

(س): یعنی این کار در جدول ماتریس انجام می شود؟

(ج): بله، شما در هر کاری و برای درست کردن هر چیزی و آنالیز نمودن (نسبت بر قرار کردن) ابتدا باید شیء مورد نظر را شناسایی کنید تا معلوم شود که چند جزء دارد، مثلاً فرض کنید ما معدن سنگ داریم، این معدن سنگ به صورت طبیعی یک مرکب است، ما می آیم این را در شرایط مختلف تجزیه ای قرار می دهیم و می گوئیم آهک، گچ، فسفر، آلومینیوم، مس، آهن و... آنرا از هم جدا کردیم؛ یعنی می گوئیم این ترکیبی از مواد آلی بود که همه عناصر آنرا از هم جدا نمودیم. خود این جدا نمودن یک امر مهمی است، چون به هر میزان دقت نظر و ابزار دقیق، منشأ تجزیه بیشتر و دقیق تر شود، بعداً «تنوع» بیشتر خواهد بود.

برادر حسین نژاد: یعنی تنوع در ترکیب بیشتر خواهد بود.

(ج): خیر! تنوع در مواد منظور است، اگر تنوع در مواد زیاد شد، قدرت تعیین ترکیبات نوع ساخت حاصل می شود. مثلاً می گوئیم ما توانسته ایم ۲۷ نوع عنصر را از این معدن جدا نمائیم، آنگاه می گوئیم در ترکیب می توانیم بین نسبتهای هر چیز تفاوت قابل شویم، مثلاً اگر ۲۷ نسبت وکیل داشته باشیم، می توانیم از هر کدام از اینها از یک کیل تا ۲۷ کیل اخذ کنیم. شاید پرسیده شود در درست کردن

تبلیغ - که به دانشجو می‌گوید چگونه تبلیغ نما تا مؤثر باشد - یک چیز دیگری است و همچنین این غیر از «تبلیغ آموزش» است، چون در این مورد منظور آن است که باید آگهی زد و فلان کارها را انجام داد تا مردم به آموزشگاه رجوع نمایند. آموزش تبلیغ هم به این معنا است که به مبلغین (از منبری و روحانی گرفته تا هنرمند و...) آموزش می‌دهند که باید چگونه تبلیغ نمایند تا مؤثر باشد، در هر حال «آموزش تبلیغی» به معنای این است که غرض ما در آموزش ارتقاء یادگیری افراد و نظام دادن ذهن آنان نباشد؛ بلکه غرض تبلیغ از یک کار باشد؛ یعنی در اینجا ترکیب ملاحظه می‌شود.

بنابراین هرگز تجزیه معنای ترکیبی ندارد ولو اینکه این خرد کردن و تجزیه کردن بسیار وسیع باشد، در جدول تعریف پس از تنوع که در تجزیه بدست آمده است، ترکیب صورت می‌پذیرد در نظام اصطلاحات ما تجزیه کردیم و توانستیم تا ۷۶۰۰ میلیارد ابعاد «ولایت، تولی و تصرف» را - که به صورت اوصاف «توسعه، ساختار و کارآمدی» بود - جلو برده و معین نمائیم. حال می‌گوییم ما برای مرکب سازی یک دستگاه دیگری داریم که این برای نظام دادن است و برای درست کردن چیزی است که بتواند نسبت متغیرها را معین نماید. در هرهای دیگر با چیز دیگری کار داریم و تنها کارمان تعریف نیست، بلکه می‌خواهیم نسبت به «مقدور، تصرف و متصرف فیه» نظر دهیم که نتیجه‌اش در آخر هرم قدرت سیاسی، فرهنگی و اقتصادی در موضوع - خاص مثلاً در فرهنگ بینش، دانش و یا ارزش - می‌باشد. باید در سطوح ترکیبی موضوع را علی‌حده از پیدایش تا خرد شدن آن ملاحظه کنید، یعنی در این هرم از

ترکیب، چند نوع ترکیب ممکن است؟ می‌گوییم مرکب اولی را از یک تا ۲۷ اخذ نموده و بقیه را به صورت ثابت یک می‌گیریم، دومی را هم از یک تا ۲۷ گرفته و بقیه را ثابت می‌گیریم و... در نهایت می‌گوییم اگر یک بار بخواهیم به صورت ساده و خطی ترکیب نمائیم، ۲۷ ضربدر ۲۷، ۷۲۹ مرکب را تحویل می‌دهد، ولی اگر بخواهیم ترکیبات را متنوع نمائیم عدد بسیار بزرگی بدست می‌آید. هر قدرت تجزیه دقیق‌تر شود، ترکیب بیشتری صورت می‌گیرد و هر قدر ترکیب بیشتری داشته باشیم، «تنوع کارایی» را هم خواهیم داشت. پس عمل تجزیه در فعالیتهای تحقیقاتی یک امر بسیار ضروری است، البته این برای مبادی کار بسیار ضروری می‌باشد.

۳/۲ - تفاوت جدول تجزیه (ماتریس) با جدول تعریف

برادر میرزایی: آیا جدول ترکیبی ما به همان صورت سطر و ستون است؟

(ج): خیر، جدول تعریف، جدول ترکیبی است؛ یعنی می‌گوید اگر اینگونه و به این کیلها مخلوط کنید، چه تغییراتی در کل بدست می‌آید؛ یعنی این معرف نسبت تغییر است. جدول تعریف همیشه مرکب را تعریف می‌کند. پس جداول سطر و ستونی برای تجزیه است، پس از تجزیه باید از شکل دیگری استفاده نمائیم، چون مثلاً در اینجا سخن از «آموزش بخش تحقیق» نیست؛ بلکه می‌گوییم تحقیق آموزشی چگونه صورت می‌پذیرد. یا مثلاً گاهی ما می‌خواهیم آموزش بدهیم، اما غرض اصلی تنها آموزش نیست، بلکه غرض اصلی تبلیغ است، یعنی این یک آموزش «تبلیغاتی» می‌باشد. قطعاً این غیر از آموزش خود امر تبلیغ می‌باشد، چون آموزش مربوط به بخش

اینجا ملحوظ است. لذا ما یک جدول تعریف برای این سه بخش جدای از هم درست می‌کنیم، در این صورت الگوی تعریفی خوب خواهد بود، چون شاخصه را از عینیت اخذ کردیم و آنرا در الگوی تعریفی قرار دادیم و تعریف کردیم که قدرت ما خوب است، متوسط یا بد است، اگر نتوان در قدرت «برای چه کاری» و «برای چه هدفی» را ملاحظه نمود، آنگاه تعریف، تعریف کاملی نخواهد بود.

برادر میزایی: در اینجا که نمی‌خواهیم تعریف کنیم، جای تعریف یک جای دیگری است.

(ج): تجزیه در یک جا است، تعریف هم در جای دیگر، ربط بین تعاریف نسبت به «قدرت»، موضوع فعل و هدف» هم در جای سومی معین می‌شود، پس این هرما ربط بین این سه مسئله است.

برادر دیندار: آیا در هرما تعاریف ترکیب شده است.

(ج): در اینجا نظام دادن تعاریف را ترسیم می‌کنیم تا ببینیم آنچه را که داشتیم - تجزیه و تنوعی که از مواد داشتیم و ماده هم خواه قدرت و خواه موضوع و ماده هر چه که باشد - با آنچه که نسبت بین آنها را معرفی می‌کند، چیست؟ شما در سازمان هم جدول تعریفی دارید و حتی خود سازمان را مرتباً بوسیله آن کنترل می‌کنید؛ ولی باید تقسیمات سازمان در یک دستگاه دیگر معین باشد، عین همین جدول در برنامه هم نوشته می‌شود، یعنی در فعالیتی که انجام می‌دهیم هم این امر هست، با جدول تعریف هم مرتباً بر اساس شاخصه و قرار دادن آن در جدول امور را کنترل می‌کنید، این دستگاه کنترل شما است و به این وسیله می‌فهمید که مثلاً امروز خوب عمل شد یا بد عمل شد و...

پیدایش موضوع تا خرد شدن آن ملاحظه می‌شود. اولین موضوع شما قدرت است، دوم موضوع متصرف فیه در کارتان است که این سطح^۱ می‌باشد، موضوع سوم هم موضوع عملیاتی شما در سازماندهی یا برنامه‌ریزی می‌باشد، در اینجا و در این بعد از هرم تا پایین، زیربخش‌های خود این قسمت خرد شده است، ولی ناظر بر دو قسمت دیگر می‌باشد، یعنی تناسب این را با فعل در این قسمت ذکر می‌کنید، پس «مقدور» و «فعلی» که از این قدرت وجود دارد و «ثمره‌ای» که باید داشته باشد، در این سه قسمت می‌آید. در پایین، خرد شده اینها هست و در سطح بالا کلان آن هست؛ یعنی نسبت‌های موضوعات جمع شده است. در سطح بالاتر هم یک موضوع دارید که یک تغییر و حرکت دارد و یک هدف و کارآمدی خاص دارد.

برادر رضوی: طبق فرمایش شما مثلاً در معدن ابتدا تجزیه می‌کنیم و مواد متنوعی را بدست می‌آوریم، بعد ترکیب می‌کنیم، مرحله بعدی چیست؟

(ج): گاهی ترکیب شما ترکیبات خود آن موضوع خاص است، جدای از موضوع (همان فعلی که باید در آن تصرف شود) است یعنی گاهی قدرت خود را آنالیز کرده، تجزیه نموده و خرد می‌کنید و ابعاد مختلف قدرت را تجزیه می‌نمایید و...

(س): قدرت چه چیزی منظور است.

(ج): قدرت تصرف را خرد می‌کنید، در اینجا خود قدرت، موضوع است، بعد فعل و کارآمدی‌اش را ملاحظه می‌کنید. هرگاه قدرت را خرد می‌کنید، باید متناظر با آن تناسب با فعل هم باشد. علاوه بر این سیرکاری هم مرتباً در

البته یک کنترل خرد هم دارید، در کنترل خرد مثلاً بر اساس جدول زمان بندی یک دیاگرام نوشته اید که کارهای متوازی و متوالی چیست؟ و در کجاها چه کارهایی انجام شده است؟ و چه کارهایی انجام نگرفته است؟ اینها همه ثبت شده است، شما اینها را ملاحظه می کنید و می گوید باید در فاز و مرحله اول این کارها در عرض ۱۵ ماه انجام بگیرد که تا الان این مقدارش انجام گرفته و فلان مقدارش انجام نگرفته است و چرا؟ یعنی به صورت خرد تویخ می کنید و مثلاً می گوید مدیریت فلان جا در کارش کوتاهی کرده است؛ اما یک وقت می خواهید اصل سازمانتان را بهینه نمایید در این صورت به شکل دیگری عمل می کنید. در اینجا می خواهید بگویند آیا نسبتهایی را که به معاونتها داده ام، خوب نسبتی است یا بد نسبتی است؟ فرضاً یک معاون، فرد با روحیه، تیزهوش و... است و پولها را وصول می کند و افراد را هم کنترل می کند و در نهایت کار انجام می شود، اما یک معاون هم شاید آنقدر اهل تحرک ذهنی و عملی نیست، حال آیا باید به صورت عنصری تفسیر کنیم؟ و بگوییم نیروی انسانی بد بود و باید نفرات دیگری را به مجموعه اضافه نمود و یا این نفر عوض شود و شخص دیگری بجایش جذب شود؟ یا اینکه باید روابط ساختار سازمان و حدود وظایف و اختیارات را مورد تأمل قرار دهیم؟ باید روی چه موضوعی کار کنیم؟ مشکل سازمان چیست که اینگونه کار می کند؟ ... پس بهینه ساختار برای انجام یک فعل، لزوماً به عوض کردن عناصر نیست، طبیعتاً در این امر جدول تعریف کاربرد دارد.

۳/۳ - نسبت هرم با جدول تعریف به عنوان بیانگر نسبتهای مطلوب برادر دیندار: مگر در نظام تعریف، تعریف متناسب با همه موضوعات متقوم به موضوع مورد نظر نیست؟ در آنجا تعریف بریده از بقیه موضوعات نیست. به نظر می رسد همین تناسبی که در هرم از آن سخن به میان آمده، به یک نسبت - نه در این سطح از دقت - و از یک زاویه دیگری در نظام تعریف ملاحظه شده است.

(ج): وظیفه نظام تعریف - که گفتیم الگویی است که خود سازمان هم جزء موضوع ارزیابی آن قرار می گیرد - این است که نسبت متغیرها به هم چیست؟ چه قسمتی را که تغییر دهیم، چه تغییری حاصل می شود، یعنی در اینجا مسئله «اگر و آنگاه» مطرح است، در اینجا معادله مطلوب بیان می شود، بعد می گوید معادله حکم می کند که مثلاً کلیه نسبتها برابر با یک باشد؛ یعنی نسبت بین یک و ۲ همان نسبتی است که بین ۲ و ۴ وجود دارد، در اینجا «همانی» نسبت حفظ می شود. ممکن است موضوعی که تحت یک یا ۲ و ۴ قرار می گیرد، اشتباهی باشد، ولی می گوید اگر بنا است که راندمان هماهنگی یک باشد، تخلف و انحراف نداشته باشد، باید «وحدت نسبت» حفظ شود. به عبارت شما اگر نسبت واحدی را ترسیم کنید که بین نقطه الف و نقطه ب و ج باشد، هرگاه نسبت برابری عیناً تکرار نشود، در مجموعه ناهماهنگی به وجود خواهد آمد، شاید پیرسید این امر به چه معنا است؟ در جواب می گویم شما گفتید که برای محور یک منزلت داریم، حال باید بگویید نسبت محور به متصرف چگونه است؟ این مثال را از جدول معادله عرض می کنم، مثلاً می گویند هرگاه یک مجموعه داشته باشیم که سهم تأثیر «الف» برابر

هست، اما $۱/۵$ بیش از رشدی که به نسبت ۲ دارد، نسبت به محور خواهد داشت. تدریجاً $۱/۵$ افزایش می‌یابد به بیشتر از مقداری که ۲ افزایش می‌یابد. به عبارت دیگر تبعیت $۱/۵$ از ۲ به اندازه تبعیت ۲ از ۴ نیست، اگر تبعیت به یک اندازه نباشد معنایش این است که رشد آن چیزی که نسبت به ۲ تابع نیست، یک رشد ناخواسته خواهد شد. اگر اینها ضریب در زمان ملاحظه شود و بنا باشد یک روزی $۱/۵$ دو برابر شود، به ۳ تبدیل می‌گردد، بلکه اگر در اینجا ۲ مرتباً به اندازه خودش ضرب شود، مساوی خواهد شد، ولی اگر بنا باشد در قدم دوم ضریبها تغییر کند و در قدم سوم نرخ شتاب تغییر کند، آنگاه رشدی که در تبعیت از ۲ دارد به همان اندازه تبعیت ۲ از محور نخواهد بود. فاصله ۲ از محور خیلی زیاد است، چون محور دو برابر خودش است، ولی نسبت $۱/۵$ با ۲ دو برابر خودش نیست؛ یعنی مثلاً $۱/۵$ زیر سایه محور می‌تواند به $۳/۵$ تبدیل شود، ولی ۲ به ۴ تبدیل نشده باشد، چون در این صورت زمان رشد ۲ طولانی‌تر است، به این دلیل که میزان تبعیت‌اش از ۴ بیشتر از $۱/۵$ می‌باشد و منحل در ۴ است؛ اما به همین اندازه که ۲ در ۴ منحل است $۱/۵$ در ۲ منحل نیست.

برادر دیندار: آیا منظورتان این است که ما در نظام تعریف تنها مطلوبها و تعادل مطلوب را می‌بینیم.

(ج): بله، تعادل مطلوب را تعریف می‌کنیم، حتماً می‌توان نظام تعریف را روی قدرت، موضوع و... آورد. در جلسه آینده هم مجدداً نسبت به شکل هرم توضیح می‌دهم تا کارآمدی‌اش دقیقاً روشن شود.

با یک باشد و سهم تأثیر ب برابر با ۲ بوده و سهم تأثیر ج برابر با ۴ باشد، این متعادل است. آنگاه می‌گوییم اگر ج برابر با ۳ باشد، چه می‌شود؟ در این صورت می‌گویید اگر ۳ باشد، در فرضهای مختلف چنانچه جهت یک و ۲ برعکس (۱۸۰ درجه عکس) جهت ۳ شد، حتماً نتیجه سازمان، راندمان بین برخورد دو تا ۳ خواهد بود. چون جهت تابع محور نیست، جهت به معنای نتیجه هر دو است، دیگر جهت نتیجه هر دو، جهت ۳ نخواهد بود. حال اگر جهت $۳/۵$ باشد، جهت به نسبت تابع $۳/۵$ خواهد بود مانند ترازو که در یک کفه ۳ کیلو و در کفه دیگر $۳/۵$ کیلو باشد، قطعاً در این صورت بازوی گشتاور به نفع $۳/۵$ می‌چرخد؛ ولی همان نسبتی که بین $۳/۵$ و ۳ هست بین ۲ و ۱ نخواهد بود؛ یعنی تبعیت ۱ از ۲ در کلیه فروض به نسبت بیشتر از تبعیتی است که مجموعه نسبت به محور دارد. اما اگر یک نسبت واحد قرار داده شود و هماهنگی برابر با یک باشد، در این صورت ۱ ، ۲ ، ۴ خواهد شد، در اینجا می‌گوییم به همان اندازه که ۲ متصرف فیه ۴ هست به همان اندازه هم ۱ متصرف فیه ۲ خواهد بود. پس خط مطلوب مستقیم در می‌آید. اگر نقطه اول را $۱/۵$ ، ۲ و ۳ یا ۴ قرار دهید، در این صورت از $۱/۵$ تا ۲ یک خط می‌کشید، بعد خط دومی را که از ۲ به ۴ می‌کشید، شیبش درست حفظ نمی‌شود؛ یعنی این خط یک خط مستقیمی نخواهد شد؛ بلکه یک خط شکسته می‌شود. به عبارت دیگر اگر این در تکامل ضرب شود، احتمال اینکه یک روزی جای تابع تغییر کند، وجود دارد، چون قسمت ب با نرخ شتاب ۲

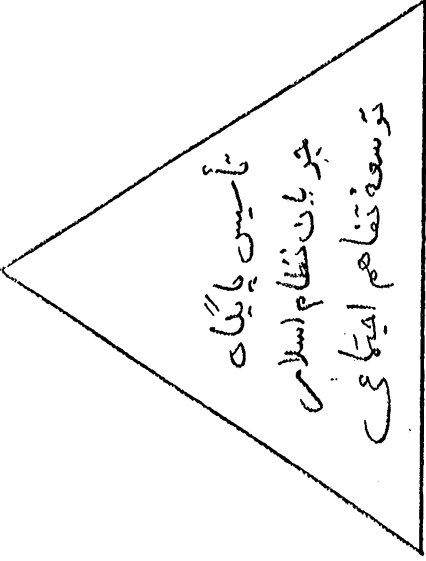
«وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ»

جدول شماره 1

بنو حارر سطوح طرح تاسيس

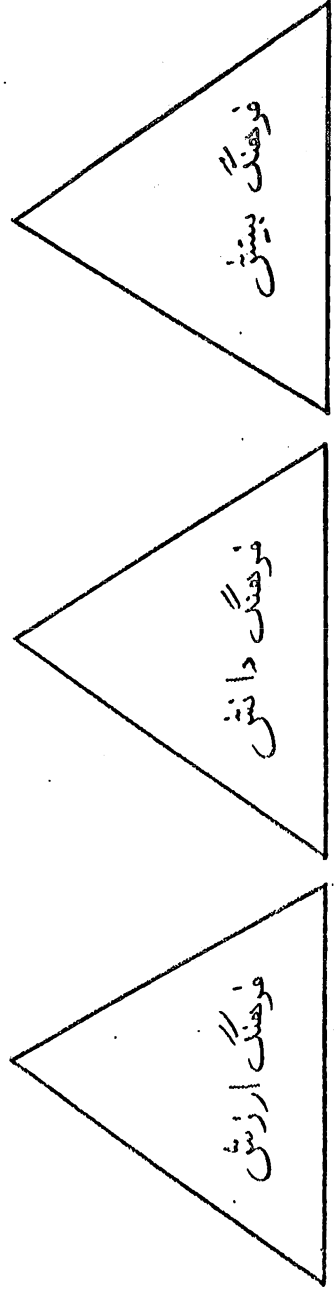
بانك اطلاعات

سطح پيرایش

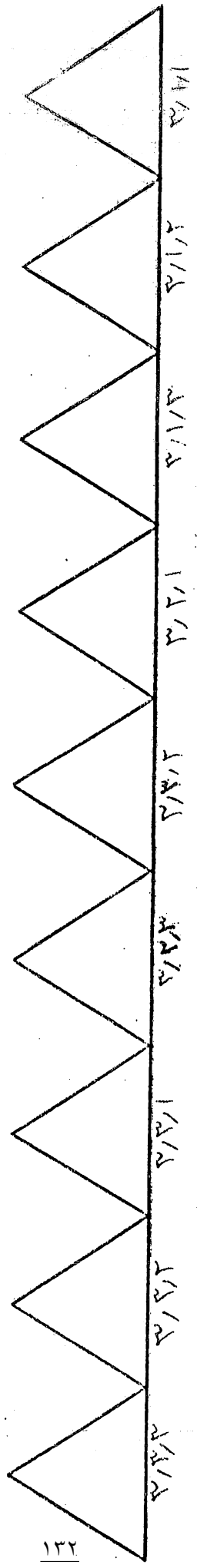


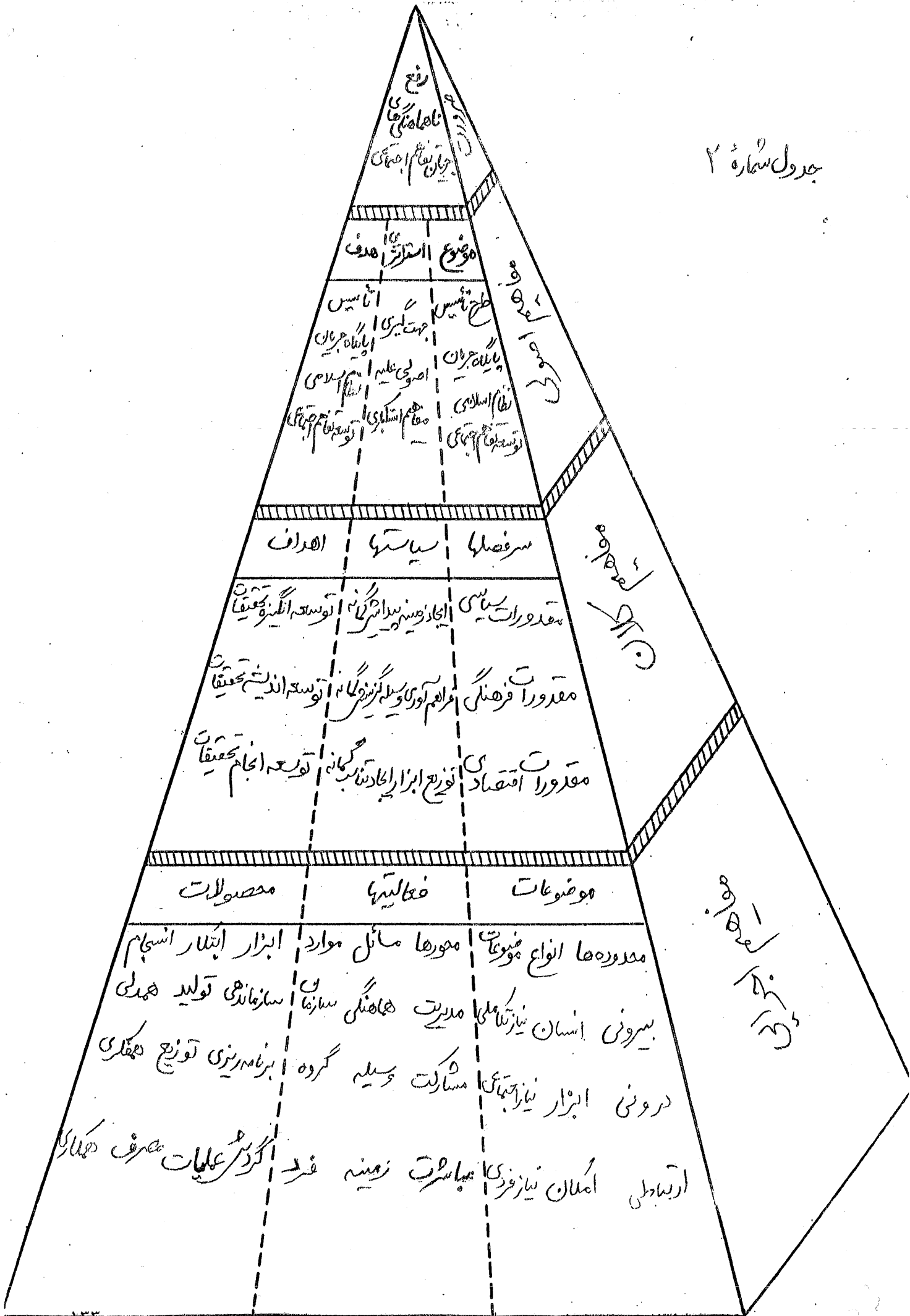
شماره هموم 1

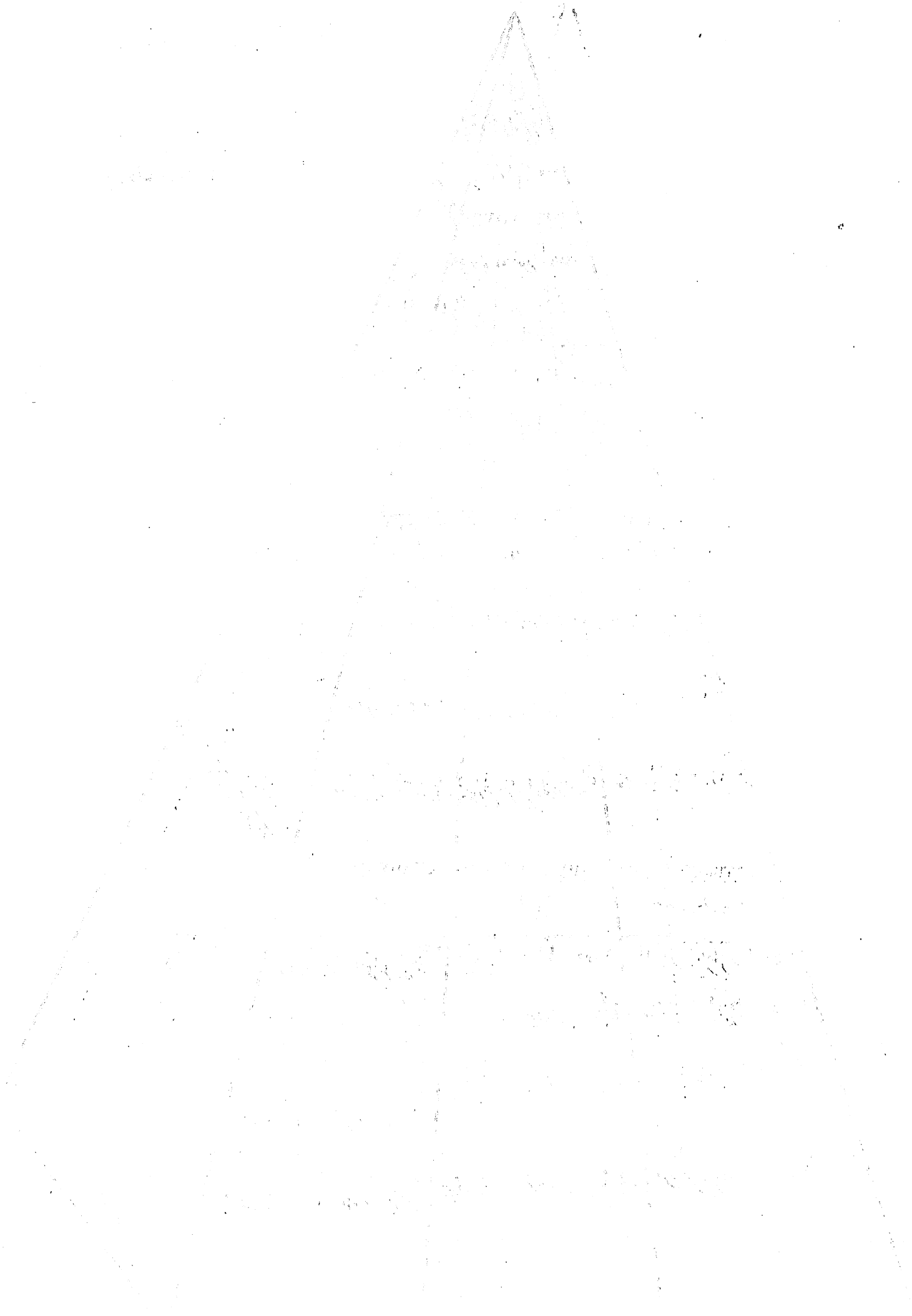
سطح تغييرات



سطح تکامل







زمینه آشنایی با طرح تأسیس بانک توسعه اسلامی اطلاعات

تاریخ: ۷۵/۹/۲۱

استاد: حجة الاسلام والمسلمین حسینی

تنظیم: گروه تحقیقات مبنایی

بررسی مفهومی کلیات «برنامه» و «مقدور» در طرح تأسیس بانک اطلاعات

فهرست:

- ۱ - بررسی مفهوم برنامه در طرح تأسیس بانک اطلاعات
- ۱/۱ - تفاوت کارآیی عناوین «برنامه» و «نظام برنامه»
- ۱/۲ - تفاوت مفهومی و عام «برنامه» با قیدهای مختلف
- ۱/۳ - تفاوت «برنامه» با روش یا مدل
- ۱/۴ - بررسی قصد ما از بحث درباره «برنامه» (تأسیس بانک اطلاعات برای دفتر)
- ۲ - ضرورت و ملزومات پژوهش پیرامون طرح تأسیس بانک
- ۲/۱ - ضرورت ابداع احتمال و پژوهش در طرح تأسیس بانک
- ۲/۲ - لزوم تکامل روش و مدل برنامه‌سازی در حین تنظیم تأسیس بانک
- ۲/۳ - تفاوت ملزومات روش و مدل عام با برنامه خاص طرح تأسیس بانک

۳- نقش و تأثیر تعریف قدرت در طرح تأسیس

۶

۳/۱- ضرورت تعریف قدرت انجام فعل (مقدور) در سطح پیدایش طرح تأسیس

۶

۳/۲- محدودیت قدرت (اعم از نظری و عملی) در دستیابی به اهداف

۸

۳/۳- لزوم تکیه «تعریف قدرت» بر فلسفه نظام ولایت

۹

۳/۴- ضرورت تعریف اجمالی از «قدرت» در سطح تالیم نظری قبل از تعریف بوسیله مدل تعریف

۱۰

نام جزوه:	زمینه آشنایی با طرح تأسیس بانک توسعه اسلامی اطلاعات	کد بایگانی کامپیوتری:	۰۱۰۵۸۰۳۰
اسناد:	حجة الاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی	تاریخ جلسه:	۷۵/۹/۲۱
عنوان گذار:	آقای محمد دیندار	تاریخ انتشار:	۷۵/۰۹/۲۸
ویراستار:	آقای یوسف حسین نژاد	تیراژ:	۱۲ نسخه
حروفچینی:	واحد انتشارات دفتر فرهنگستان	نوبت تکثیر:	اول



بررسی مفهومی کلیات «برنامه» و «مقدور» در طرح تأسیس بانک اطلاعات

مفهوم نسبی از برنامه و ارتباط آن با سایر مفاهیم

۱- بررسی مفهوم برنامه در طرح تأسیس بانک اطلاعات

۱/۱ - تفاوت کارآیی عناوین «برنامه» و «نظام برنامه»

حجة الاسلام والمسلمین حسینی: یک بحث این است که اصطلاح «نظام برنامه» در چه موردی و به چه معنا بکار می‌رود؟ آیا در جایی استعمال می‌شود که هم سازمان و هم برنامه تأسیس سازمان و هم برنامه فعالیت سازمان منظور است؟ یا اینکه نظام برنامه به معنای - در این سطحی که الان مقصود است - مدل داشتن برنامه است، به عبارت دیگر در اینجا می‌گوییم باید برنامه دارای یک نظم و نظامی باشد، یعنی باید معلوم شود که امور متوالی و متوازی (کارهای پشت سر همدیگر که مربوط به مراحل برنامه است و کارهای هم زمان) بر چه اساسی تقسیم می‌شود؟ فرضاً در برنامه تولید تسبیح ما یک دستگاه، یک سازمان و... (امور لازم) داریم، مثلاً چرخشی داریم که دانه‌های این تسبیح را خراطی می‌کنیم، در جای دیگر هم عدسی و شیخکهای تسبیح را خراطی کرده و در جای دیگر شیخک

اصلی درست می‌شود، در جایی هم بند آن درست شده و در جای دیگر مهره‌ها را در بند قرار داده و در نهایت آنرا مزین می‌کنیم، طبیعتاً اگر بخواهیم روزانه یک میلیون تسبیح درست کنیم، باید ابتدا برای آن بازاری - جهت فروش - تدارک دید. و همچنین تولید یک میلیون تسبیح نیاز به چرخهای متعددی است تا ظرفیت تولید بالا رود و نیز باید نخ کردن آن فلان گونه باشد و... یعنی در اینجا می‌گوییم «همزمان» چه کارهایی صورت می‌گیرد و چه کارهایی می‌بایست «پشت سر هم» قرار گیرد.

اما گاهی در صدد بهینه برنامه برآمده و می‌گوییم اساساً چرا باید تسبیح چوبی باشد؟ چرا تسبیح وسیله ذکر گفتن باشد؟ می‌توان از وسایل دیگری استفاده کرد که بوسیله فشار دادن یک کلید تا ۱۰ هزار شماره را ثبت می‌کند.

بحث ما در این است که از کجا می‌توان به برنامه، نظام برنامه اطلاق نمود؟ در جواب می‌گوییم اگر مدلی که با آن برنامه را می‌سازند و مدلی که با آن برنامه، بهینه می‌شود؛

که معمولاً این معنای عام، منظور نمی‌گردد.

۲- از طرف وضعیت موجود به طرف وضعیت مطلوب تعریف شده، سیر شود و با سازمان و مقدمات خاصی حرکت شود.

برادر دیندار: ما بیشتر این قسمت دوم را توجه داشتیم، برنامه در جلسه قبل نیز در دو معنا بکار رفته بود، یکی استعمال برنامه در همان معنای متعارف و دیگری برنامه‌ای که باید هم سازمان و هم استراتژی داشته باشند و هم هدفش معلوم باشد.

۱/۲ - تفاوت مفهومی و عام «برنامه» با قیدهای مختلف

(ج): می‌توان کلمه برنامه را به معنای مختلف بکار گرفت. برنامه به اضافه قید تأسیس سازمان و برنامه به اضافه قید دیگر؛ یعنی فعالیت سازمان و برنامه به معنای رابطه بین مقدمات و حل معضلات تکامل جزء معانی مختلف برنامه است. برنامه تکاملی - یعنی این قسمت اخیر - همیشه با قید تکامل بکار می‌رود، هرگاه گفتیم برنامه تکاملی به معنای نسبت بین مقدمات و حل مشکلات تکامل است. فعلاً برنامه تکاملی مورد نظر ما نیست، مگر اینکه در جای خودش به این بحث برسیم.

اگر بخواهیم واژه برنامه را از نظر لغوی معنا کنیم، برنامه به معنای «دستور کار» است یا به عبارت دیگر برنامه، به معنای نامه عمل و نامه کار است. برای درست کردن نامه کار و اینکه انسان کار خود را بر روی نامه ثبت کند تا کارش منظم شود، می‌بایست بنویسد که اول باید چه کار کنم و در مرحله دوم و سوم و... چه کار کنم؛ یعنی باید دستور کار مشخص بشود. برنامه در حقیقت همان تنظیم دستور کار است. اگر فعالیت‌های انسان دارای دستور کار،

مدلی باشد که هم برنامه و هم سازمان را بهینه نماید و برنامه تأسیس سازمان را نیز بهینه کند و یک مدل شاملی باشد، مشکل است که بتوان آنرا به نظام برنامه ملقب نمود، چون این نظامی است که در صدد تغییر کل دستگاه است، ولی اگر برنامه را برنامه «فعل» بدانیم و آنرا «نسبت بین مقدمات و مشکلات» بدانیم - در کلی‌ترین و عام‌ترین سطح، برنامه نسبت بین مقدمات و مشکلات می‌باشد - در این صورت هم سازمان و هم فعل را شامل می‌شود، چون نظامی که بخواهد نسبت بین مقدمات و مشکلات را بر طرف کند، همه اینها را در بر خواهد داشت. اما اگر برنامه را برنامه فعل سازمان بدانیم - که نمی‌تواند نسبت بین مقدمات و مشکلات باشد - که نسبت بین وضعیت و مطلوب تعریف شده می‌باشد، اینگونه نخواهد بود.

دقت داشته باشید که این دو قسمت با هم تفاوت زیادی دارد، چون گاهی می‌گویید آنچه را که دارم و مشکلات تکامل چیست؟ قطعاً در این صورت باید سازماندهی را نیز تغییر دهیم، هرگاه نظام برنامه به این معنا بکار گرفته شود - یعنی مسئله مقدمات و موانع تکامل و حل مشکلات تکامل در آن طرح شود - شامل برنامه، سازمان، برنامه فعالیت، استراتژی و سیاستها و... می‌شود، اما نوعاً اصطلاح برنامه را به این معنا بکار نمی‌برند، بلکه معمولاً برنامه به معنای فعالیت از وضع موجود به مطلوب و تخصیص‌های بعد از تأسیس سازمان - نه قبل از تأسیس - بکار می‌رود.

بنابراین می‌توان نظام برنامه را به دو معنا بکار گرفت.

۱- نظامی که مقدمات و موانع تکامل در آن اصل قرار می‌گیرد که سازمان، برنامه فعل و... همه را شامل می‌شود

لیست کارهای انجام شده را ارائه دهند. لذا ایشان برای این امر بحثها را بر اساس تاریخ و گروههای تحقیقاتی و اینکه موضوعش چه باشد و... یعنی بر حسب امور مختلف تنظیم کردند، اما خود این تقسیم بر حسب امور مختلف آنقدر پیچیده شده که منشأ مشکل شدن مراجعه شده است، علاوه بر این بحثها بر حسب «قدرت حل معضلات و کارآمدی» آن شناخته نمی‌شود، لذا انسجام آن دیده نمی‌شود، در حالی که در اینجا باید هدف درست کردن بانک باشد که بتواند اسکناس هزاری را از اسکناسهای دیگر جدا نماید و تفاوت آنرا با اسکناس ده تومانی و بیست تومانی معین نماید، نه اینکه بگوید ما یک بسته پول داریم که مربوط به ساعت ۴ تا ۵ است و یک بسته پول هم داریم که مربوط به ساعت ۱۱ تا ۱۲ ظهر است، ولی اگر کسی بگوید این پولها چقدر است؟ بگوییم، نمی‌دانیم؟ در این صورت ملاحظه می‌کنید که نمی‌توان با چنین بانکی کار کرد، چون بانک باید بتواند ارزش پولها را معین کند و مثلاً بگوید در این اوراق چند عدد پول ده تومانی است و چقدر از آن اصلاً کاغذ اضافی است و پول نیست، چقدر از آن پنجاه تومانی یا پانصد تومانی و چک تضمینی میلیونی و... می‌باشد. در بانک اطلاعات هم هدف این است که معلوم شود فلان قسمت از بحث در ده جا کارآمدی دارد و آن ده جا هم جاهای اساسی و گمشده فرهنگستان هست و در انقلاب فرهنگی اثرات زیادی دارد و... پس در اینجا می‌خواهیم چنین امری را قاعده‌مند نماییم و ضابطه داشته باشید تا نیاز نباشد در هر قسمت خود من را بالای سر تمام برگها حاضر کنید تا ارزش هر کدام معلوم شود.

بنابراین ما می‌خواهیم کاری کنیم که دارایی فرهنگستان

نظم و تنظیمی نباشد، کارها غیر منظم انجام می‌شود همانگونه که انسان می‌تواند برای خودش دستور کار درست کند، می‌تواند برای سازمان هم دستور کار درست نماید، تا معلوم شود که سازمان در چه زمانهایی و با چه مقدراتی چه کارهایی را انجام دهد.

۱/۳ - تفاوت «برنامه» با روش یا مدل

(س): ظاهراً یک تفاوتی بین برنامه به معنای دستور کار با روش پیدا می‌شود، روش باید عام‌تر از دستور کار باشد. (ج): کلمه روش مترادف کلمه «قاعده‌مندی» است؛ یعنی باید نوشتن دستور کار دارای قاعده و روش باشد.

(س): آیا ما در حال بررسی روش تأسیس هستیم یا برنامه تأسیس؟

(ج): ما در اینجا باید از روشی استفاده کنیم تا بتوانیم بوسیله این روش و این ابزار، برنامه را درست کنیم، منظور از برنامه هم دستور کاری است که سازمان بوسیله آن درست شود، پس هدف ما درست کردن یک سازمان است، سازمان هم برای ما تعریف شده نیست، برای تعریف قسمتهای مختلف سازمان به تأمل و دقت نیازمندیم، لذا ناچاریم برای ساختن سازمان یک دستور کار درست کنیم.

۱/۴ - بررسی قصد ما از بحث درباره «برنامه» (تأسیس بانک اطلاعات برای دفتر)

به عبارت دیگر مقصد اصلی ما درست کردن بانک بود، لذا ابتدا یک تعریف اجمالی - در حدی که ضرورت بانک ولو به صورت مبهم تمام شود - از آن داشتیم. فرض کنیم هدف ما این است که هرگاه سراغ آقای دیندار رفتیم و گفتیم در دفتر چه بحثهایی انجام گرفته است، ایشان بتوانند

مشخص باشد و طبقه‌بندی شود و معادل چک‌های تضمینی بانک که در اینجا همان مسایل روشی زیربنایی هست، شناخته شود. اما شاید در این کار دچار مشکل شویم، چون در این بحثها گاهی با جدول نظام تعریف کار می‌شود و در جای دیگر با جدول سطر و ستون (ماتریس) کار می‌شود و در جای دیگر هم با هرما کار می‌شود، در جایی از عناوین «ولایت، تولی و تصرف»، «اصلی، فرعی و تبعی»، «فرهنگ، سیاست و اقتصاد» و «اخلاق، احکام و تکنولوژی»، «اسلامی، التقاطی و الحادی» و «شکل گرفته، شکل پذیر، تکوینی اولیه» و... استفاده می‌شود و در جای دیگر هم به شکل دیگری است. طبیعتاً با چنین وضعی می‌توان به چند صورت برخورد نمود، یکی اینکه گفته شود اینها به صورتی سخن می‌گویند که دارای هیچ نظمی نیست، قطعاً بیان چنین نظری درست نیست، چون در «کل» نظم دیده می‌شود و در کل هرج و مرج وجود ندارد، اما بهر حال از طرف دیگر که ملاحظه شود، دیگران خواهند گفت با همه این احوال نظم حسابی هم وجود ندارد که هر بحث به صورت یک کتاب منظم باشد، و جای هر بحث و تعریف آن مشخص باشد، در این صورت طبیعی است که دیگران در این کار گیر می‌کنند و دچار مشکل می‌شوند و می‌گویند ما چگونه اینها را تنظیم کنیم، مخصوصاً اگر بخواهیم نظم دادن به این مباحث را به افراد مبتدی بسپاریم.

۲ - ضرورت و ملزومات پژوهش پیرامون طرح تأسیس بانک

۲/۱ - ضرورت ابداع احتمال و پژوهش در طرح تأسیس بانک

پس گاهی می‌گوییم روش یا همان قواعد عام تنظیم، مقدم بر برنامه یا دستور کار است، گاهی نیز می‌گوییم ما

برای تأسیس خود بانک، در حال «پژوهش» هستیم. حال اگر بتوانیم بتدریج اموری که را بر درست کردن بانک حاکم است، بتدریج متذکر شویم، مشکلات ما کمتر خواهد شد و کارمان سریع‌تر پیش می‌رود، فرض کنید که ما بگوییم قواعدی را که برای درست کردن معادلات عینی داریم، باید در بانک استفاده شود؛ یعنی بانک همان بکارگیری متدلوژی علوم در خود این مفاهیم مطروحه است، طبیعتاً این امر به ما کمک می‌کند.

یکی از مسایل «کنترل» است که در این امر ابتدا صحت خود مطالب را تمام می‌کنیم، اگر پرسند بانک با چه روشی درست شد؟ می‌گوییم با «منطق نظام ولایت» درست شده است و اگر پرسند موضوعی که در این بانک وجود دارد، چیست؟ می‌گوییم خود این منطق می‌باشد در این صورت باید روش کار ما همان روشی باشد که قبلاً بدست آوردیم، به عبارت دیگر باید نظام اصطلاحات، نظام تعریف، نظام معادله و نظام شاخصه بر این مسئله حاکم باشد تا ما بتوانیم برنامه یا دستور کار تأسیس سازمان بانک را درست نماییم. البته این بحث به آن معنا نیست که چون «روش» داریم، دیگر پژوهش نداریم و ابداع احتمال نخواهیم داشت، زیرا اگر بخواهیم معادله را برای تولید قندان هم بکار بگیریم، باید در آنجا هم ابداع احتمال باشد. پس چه در برنامه فعل پژوهش باشید و چه در برنامه فعل تأسیس سازمان برای اشیاء یا مفاهیم و یا بانک باشید، باید ابداع احتمال هم داشته باشید، اینگونه نیست که در این کار پژوهش نداشته و ابداع احتمال نداشته باشید. به عبارت دیگر داشتن روش ما را از پژوهش مستغنی نمی‌کند.

(س): اما روش، پژوهش را قاعده‌مند می‌کند.

همان «تکیّف، تبدل و تمثّل» می باشد، از این رو می گوید هرگونه آگاهی از جمله پژوهشها یک مرحله ابتدایی (پیدایش) دارد و یک مرحله تغییرات و تکامل دارد. حال باید تطبیق به مصداق نمایید و بگویید مثلاً در این کار ابتدا باید چه چیزی پیدایش یابد و بعد باید چه تغییراتی در آن صورت گیرد؟ و چه تکاملی صورت گیرد؟ و... یعنی مرتباً باید آن چیزی را که قبلاً تمام کردید، تطبیق نمایید.

(س): این تطبیق خودش یک روش خواهد شد، بعدها در هر جا هم که بخواهیم سازمان تأسیس کنیم، حتماً باید از همین سیر پی روی کنیم.

(ج): بله، اگر این قاعده مند شود و ربط آن به فلسفه تمام شود، باید چنین خاصیتی داشته باشد.

برادر رضوی: این چند هرم، چه کارایی دارد؟

(ج): اینها نظام یا الگویی است که می توان با آن برنامه تأسیس سازمان (سازمانهای مختلف) را تأسیس کرد.

(س): در واقع این، جدول مدل برنامه است.

(ج): مدل برنامه تأسیس سازمان است، نه مدل فعالیت.

(س): آیا برنامه مدل فعالیت با این تفاوت دارد.

(ج): سازمان ما مانند یک ماشین است، بعد می گوئیم برنامه راندن ماشین مثلاً آئین نامه راهنمایی و رانندگی است.

۲/۳ - تفاوت ملزومات روش و مدل عام با برنامه خاص طرح تأسیس بانک

(س): به ذهن می رسد همانگونه که ما در نظام تعریف یک جدول نظام تعریف داشتیم که جدول شامل بود و در آن روش تعریف آمده بود و برای همه چیز بود، آنگاه در

(ج): باید پژوهش تدریجاً قاعده مند شود، یعنی باید «پیشرفت» در پژوهش قاعده مند شود نه اینکه خودش قاعده مند شود، قاعده مند شدن خودش به معنای همان حاصل پژوهش است. بله! روش، سیر در پژوهش را قاعده مند می کند. به عبارت دیگر روش، میزان حرکت در پژوهش را تسریع کرده و «صحت و خطا» را بوسیله قاعده معین می کند.

۲/۲ - لزوم تکامل روش و مدل برنامه سازی در حین تنظیم تأسیس بانک

(س): بنابراین ما الان در حال تنظیم برنامه تأسیس سازمان هستیم.

(ج): پس در حال تنظیم برنامه تکامل و برنامه فعالیت سازمان نیستید؛ بلکه در حال تنظیم برنامه تأسیس سازمان هستید، در برنامه تأسیس سازمان هم بوسیله یک روشی در حال پژوهش هستید تا برنامه تأسیس سازمان را ایجاد کنید، یعنی الان می خواهید دستور کار را درست کنید تا بعداً بر اساس دستور کار، سازمان را درست نمایید.

(س): آیا ما الان در حال درست کردن آن روش پژوهش هستیم یا در حال بکارگیری آن روش هستیم؟

(ج): قسمتهایی از آن روش را - که قبلاً بحث آن به اتمام رسیده - بکار می گیرید و حتماً قسمتهایی از آنرا هم الان درست می کنید، اینگونه نیست که همه چیز روش ایجاد سازمان تمام شده باشد، بلکه شما در حین کار در حال «تأسیس روش» هم هستید. به عبارت دیگر در اینجا که می گوئید در هرما سه سطح نیاز داریم که همان پیدایش، تغییرات و تکامل باشد، در اینجا یک مفاهیم پایه در شناخت شناسی دارید که از قبل درست شده است، یعنی

کنیم؟ مثلاً می‌گفتیم، ما یک قواعد عامی داریم که نسبت اسلامی را تحویل می‌دهد، بعد آن نسبت اسلامی، جایگاه کم و کیف را کنار هم می‌گذارد، آنگاه بسته به جای و کیفیت و کمیت در کنار هم موضوع تعریف می‌شود. بله، اگر این قسمت هم عام باشد، شبیه آن مسئله خواهد شد؛ ولی اگر آنرا خاص کردید و با قید سازمانی آوردید، مختص به سازمان خواهد شد.

پس اموری را که مربوط به «فلسفه» است؛ در قسمت بالای هرم قرار می‌دهیم و تقسیمات «مقدورات» و تقسیمات «تغییرات مقدورات» و تقسیمات «کارآمدی یا اهداف» را در قسمت وسط قرار می‌دهیم، در سطح بعدی هم خصوصیات فرهنگی را به آن اضافه می‌کنیم و در آخر کار می‌گوییم حال بینیم مقدورات این بخش فرهنگ چیست؟ پس در جواب شما من می‌گویم این مسئله بسته به این است که شما آنرا خاص بکنید یا خیر؟ خاص کردن این، نسبت به یک موضوع، جدول شما را تخصیص می‌دهد، در اینجا (قسمت بالای هرم) گفته‌ایم «موضوع»، در مرحله بعد هم برای آن «تغییر» را فرض نمودیم، آنگاه «کارآمدی» جدید را برای آن فرض کردیم. در اینجا می‌شود موضوع، خود فعل باشد یا سازمان یا امر دیگری باشد. به عبارت دیگر این امر وابسته به موضوعی است که انتخاب می‌کنید.

٣ - نقش و تأثیر تعریف قدرت در طرح تأسیس

٣/١ - ضرورت تعریف قدرت انجام فعل (مقدور) در سطح پیدایش

طرح تأسیس

برادر دیندار: در جلسه قبل فرمودید در این قسمت ما مقدور را بیان می‌کنیم و در سطح دیگر موضوع را خرد

داخل این نظام تعریف ما جداول نظام تعریف شامل و مشمول فراوانی داشتیم که اینها روی هم جزء جداول نظام تعریف می‌شد، به همین صورت در برنامه هم شاید ما نظامات مختلفی در برنامه‌ریزی داریم که آنها هم شامل و مشمولند؛ یعنی یک جدول داریم که به آن جدول نظام برنامه می‌گوییم که در داخل آن برنامه تکاملی، برنامه فعل و برنامه سازمان هم هست، پس یکی شامل است و دیگری مشمول.

(ج): اگر این جدول همانند جدول شاخصه‌ها باشد، فرمایش شما درست است و این باید عام باشد؛ یعنی اگر این روش، همان روش بدست آوردن شاخصه شد، در این صورت اگر شاخصه‌های سازمان را به آن تحویل دهید، راجع به تولید سازمان بحث می‌کند و اگر شاخصه برنامه فعل سازمان را به آن تحویل دهید، باید بگویید این روی چه موضوعی پیاده می‌شود.

اگر بر فرض - فعلاً ما در مقام نفی یا اثبات این مطلب نیستیم - این جدول شاخصه شد و قواعد این، همان قواعد عام دستیابی به شاخصه‌ها شد، آنگاه می‌گوییم باید دید شاخصه چه موضوعی مد نظر است؟ اگر بگویند شاخصه سازمان را می‌خواهیم. می‌گوییم شاخصه سازمان همان روشی است که بوسیله‌اش سازمان درست می‌شود؛ اما اگر گفتند شاخصه فعالیت سازمان را نیاز داریم و... یعنی در اینصورت موضوعش مختلف می‌شود و ما بر حسب موضوعش کار می‌کنیم، به عبارت دیگر همانند جدول تعریف می‌شود در جدول نظام تعریف هم خصوصیت موضوع اخذ نشده بود، بلکه می‌گفتیم باید دید موضوع تعریف چیست تا بوسیله این نظام تعریف آنرا تعریف

می‌کنیم، منظور شما از مقدور چیست و چرا به این قسمت مقدور می‌گوییم

(ج): شما از قدرتان تعریف دارید، یعنی یک تعریفی نسبت به قدرت فعل خود دارید، مثلاً ما در این قسمت (قسمت بالای هرم) موضوعی را ملاحظه می‌کنیم - در اینجا این ملاحظه صرف نظر از فعلی است که می‌خواهیم روی آن انجام دهیم - آنگاه برای آن موضوع، تغییراتی را فرض می‌کنیم، مثلاً سیب در شکل شکوفه و سیب در شکل رسیده شدن را و زمانی که باید چیده شود و وارد بازار مصرف شود، ملاحظه می‌کنیم، حال اگر بخواهید این سیب رسیده ۶ ماه دیگر هم روی درخت بماند، ممکن نیست، چون در این صورت روی زمین ریخته شده و می‌پوسد و از بین می‌رود. بنابراین همیشه در عالم اشیایی داریم که دارای یک تغییرات و یک راندمانی است. به عبارت دیگر از ابتدا به صورت عام باید گفت هیچ چیزی را نمی‌توان فرض نمود که در آن «موضوع، تغییرات و کارآمدی» مفروض نباشد، هر چیزی را که ذکر کنید، چنانچه عالم در جریان تکامل باشد، می‌بایست برای همه موضوعات «موضوع، تغییرات و تکامل» مفروض باشد. باید در متغیر اصلی خصوصیتی باشد، و برای اینکه بتوانیم یک موضوعی را به کمال برسانیم، نباید منهای متغیر اصلی شویم. حال اگر بخواهیم فعلی را انجام دهیم که چیزی را کامل نمائیم باید خصوصیت متغیر اصلی را در فعل خود، لحاظ کنیم، اگر چنین لحاظی صورت نگیرد و موضوع تصرفات من متغیر اصلی نباشد، بلکه ضد آن باشد، آن تغییر انجام نمی‌گیرد، چون فعل ما با متغیر اصلی اصطکاک می‌یابد. پس هماهنگی تصرفات ما با متغیر اصلی، علت

سرعت در تصرف می‌شود، مثلاً می‌گوییم اگر قرار باشد سیب خوب برسد باید دمای مناسب، سم پاشی و... انجام شود که اینها هماهنگ با متغیر اصلی است، آنگاه می‌گوییم چون عمل هماهنگ با متغیر اصلی است، سیب درشت‌تر، بهتر و شاداب‌تر می‌رسد. اما اگر ما به متغیرهای اصلی سیب اعتناء نکنیم و ضد آنرا عمل نمائیم، بطوریکه بردار نیروهای فعل و تصرفات ما هماهنگ با پرورش سیب نباشد، در این صورت سیب بدون آب و خشک و... می‌شود و سیب مطلوب بدست نمی‌آید، بلکه ضد آن بدست می‌آید.

بنابراین هرگاه بخواهیم شیء ای را تغییر دهیم باید استراتژی فعل ما با آن هماهنگ باشد، فرضاً اگر ما متصرفیم و می‌خواهیم روی محصول سیب کار کنیم، باید کارهایمان با محور تبدیل که در خود شیء وجود دارد، هماهنگ باشد، یعنی ما باید در جهت مطلوب، خصوصیات شیء متغیر را نسبت به مطلوب بپذیریم، مثلاً ما می‌خواهیم سیب شاداب خوبی را بدست آوریم، در این صورت خود ما، خود را به دلیل این طلب محدود ساخته‌ایم و بنا به این طلب باید خصوصیات آنرا نیز رعایت نمائیم. یا مثلاً ما می‌خواهیم جامعه اسلامی شود، در این صورت باید خصوصیات متناسب با اسلام را رشد دهیم، فرضاً می‌گوییم درگیری با هوای نفس، درگیری با کفر و... اساس در پرورش و رشد است، ولی اگر نمی‌خواستیم اسلامی حرکت نمائیم و می‌خواستیم به طرف الحاد حرکت نمائیم، آنگاه تحریص به دنیا اصل می‌شد؛ ولی در این صورت ترغیب به آخرت اصل می‌شود.

صورت گیرد، کدام است؟ مثلاً می‌گوییم علوم نظری باید پایه امور تحقیقات میدانی باشد، تحقیقات میدانی، قدرت کنترل امور نظری را در عینیت نشان می‌دهد، ولی عکس این صادق نیست؛ یعنی از تحقیقات میدانی امور نظری بدست نمی‌آید، بلکه امور نظری بوسیله تحقیقات میدانی اصلاح می‌شود، فرضاً گفته می‌شود که این مطالب در اینجا کارآمدی نداشت و در فلان جا کارآمدی داشت. آن که باید تحلیل نماید و به جمع‌بندی نهایی بپردازد، محاسبات نظری است، اگر شما گفتید که بانک باید معاون امور نظری داشته باشد، به طبقه‌بندی اطلاعات نیاز دارید و باید بدانید که هر طبقه به دست چه کسی و چگونه کار می‌شود بنابراین درباره سؤال حضرت‌عالی که فرمودید، چرا در اینجا مقذور آورده می‌شود، می‌گویم در اینجا تعریف شما از قدرتان آورده می‌شود، نه اینکه مقذور شما آورده شود. (س): آیا تعریف ما از قدرت سیاسی و یا فرهنگی و اقتصادی است؟

(ج): خیر، این تشقیق شقوق به معنای این است که اینجا جزء خصوصیات تعریفی است، شما توانایی هماهنگ سازی را تعریف می‌کنید، شما یک موضوعی دارید که می‌خواهید تغییر کرده و به کارآمدی جدیدی برسد. (س): این توانایی هماهنگ‌سازی به صورت نظری است یا عملی؟

(ج): خیر، به صورت کلی؛ یعنی هم قدرت اجرایی منظور است و هم قدرت نظری. شما در بانک می‌گویید هم کسی که می‌خواهد برای من برنامه‌ریزی نماید، دارای یک توانمندی است و هم کسی که بخواهد، اجرا کند. قدرت به معنای عام است، برای هر کاری قدرت لازم است، مثلاً اگر

بنابراین یک موضوع و یک استراتژی داریم که باید استراتژی و محور هماهنگ ساختن سیاستها یا تصرفات و یا افعال ما با متغیر اصلی موضوع، هماهنگ باشد تا بتوانیم به هدف دست بیابیم.

۳/۲ - محدودیت قدرت (اعم از نظری و عملی) در دستیابی به اهداف اما برای چنین فعالیتی، قدرت ما مطلق نیست، ما قدرت سیاسی، قدرت فرهنگی و اقتصادی داریم. در اینجا می‌گوییم باید قدرت «تعریف قدرت خودمان» را داشته باشیم. چون ما مثلاً می‌خواهیم رشد سبب را بهتر کنیم، در این صورت باید از قدرت خودمان تعریف داشته باشیم. فرضاً باید ببینیم می‌توانیم روی آفات، شرایط بهینه شدن مانند آبیاری و... چه اثراتی داشته باشیم، ما باید بتوانیم در بخش اول مقدورات خود را برای خودمان تعریف کنیم و در بخش دوم هم موضوعی را که این مقذور روی آن کار می‌کند، تعریف نمائیم و در بخش سوم ترکیب این دو را بیاوریم. مثلاً می‌خواهیم برای امور نظری یک معاونت قرار دهیم؛ یعنی بگوییم کلیه مطالبی که تحقیقات نظری هست باید در بانک دارای معاون باشد تا دارای فایل بوده، طبقه‌بندی شده و ارزش و کارآمدی آن معین شود، در اینجا باید تعریف ما از قدرت فعل خودمان به صورت عام بیاید و تعریف ما از بخش نظری هم ذکر شود، همچنین تعریفمان از مقذور نسبت به بخش نظری هم در اینجا بیاید. گاهی گفته می‌شود هرچه اطلاع و نوشته وجود دارد، بر حسب تاریخ آورده شود، اما ما می‌گوییم باید بر حسب موضوع بیاید تا معلوم شود روش کدام است و فلسفه و مصداق کدام است؟ گاهی گفته می‌شود مطالب نظری کدام است؟ و موضوعاتی که باید روی آن تحقیقات میدانی

است، بلکه کارآمدی خاص مورد نظر بوسیله این معادله تأمین نمی‌شود، اینگونه نیست که افرادی که الان در صدر کارند، بی‌سواد باشند یا افرادی هستند که معادله بلد نیستند؛ بلکه با معادلاتی کار می‌کنند که در فرهنگ گذشته وجود داشته و کارآمدی مورد نظر را ندارد.

(س): آیا مقصود از تعریف مقدر این است که ما هر بخش از هرم (موضوع، استراتژی و هدف و سرفصلها و...) را با مدل تعریف، تعریف نمائیم یا می‌خواهیم نسبتهای...
۳/۳ - لزوم تکیه «تعریف قدرت» بر فلسفه نظام ولایت

(ج): ما در اینجا بر اساس فلسفه قدرت تعریف داریم، آنگاه می‌گوییم در نظام مند کردن آن و قاعده‌مند کردن آن به مدل نظام تعریف نیاز داریم. خود اینکه ما می‌گوییم هر چیزی تغییر می‌کند و استراتژی ما در تغییر یک موضوع باید با عامل و متغیر اصلی سازگار باشد، حرف دیگران نیست و دیگران چنین چیزی نمی‌گویند، بلکه این حرف بر اساس یک تحلیلی گفته می‌شود، اینکه می‌گویید محور هماهنگ‌سازی کار من خصوصیتی است که در این شی هست، خصوصیت اصلی تغییرات این باید با محور تصمیم‌گیرهای من هماهنگ باشد (اینکه بین تصمیم خود و متغیر عینی ربط قایل می‌شوید) این امر منوط به یک تحلیلی است.

(س): یعنی در واقع تمام مفاهیم داخلی این هرم بنا بر فلسفه ما می‌باشد، اما مهم این است که این با چه روشی و قاعده‌ای به فلسفه ما مرتبط می‌شود.

(ج): گاهی می‌گوییم که آیا خود این‌ها به تعریفمان از ولایت، تولی و تصرف و... نسبت دارند یا خیر؟ می‌گوییم بله، حتماً نسبت دارند والا کار تمام نمی‌شود، در نظام

بخواهیم این موضوع را تغییر دهیم، باید ببینیم قدرت فعل ما چقدر است؟ در اینجا هرچه قدرت فعل که نسبت به این موضوع داریم، منظور است.

(س): یعنی هر چیزی که بتوان به آن قدرت را اطلاق نمود، ولو اینکه نظری باشد و...

(ج): بله، تفاوتی ندارد که سیاسی یا فرهنگی و اقتصادی باشد و یا استکان و نعلبکی باشد یا کامپیوتر و معادله و فرمول باشد. گاهی امکانات شما بسیار زیاد است، مثلاً امکانات شورای انقلاب فرهنگی بسیار زیاد است، یکی از آنها وزیر علوم است، وزارت علوم دارای امکانات زیادی است و یا وزارت فرهنگ و ارشاد هم دارای امکانات بسیاری می‌باشد. به عبارت دیگر پولهایی که دولت به این کارها تخصیص می‌دهد، به اضافه صدا و سیما و... همه اینها بودجه زیادی است، پس مشکل پولی و امکاناتی وجود ندارد، اما معادله‌ای که بتوانند بوسیله آن در فرهنگ تصرف نمایند، در دست نیست. در قسمتهای مختلف بودجه و امکانات هست، مثلاً اگر بگویید می‌خواهم فلان کار را دانشجویها انجام دهند، سربعاً خواهند گفت که دانشجویان در چه سطحی را لازم دارید؟ بعد می‌گویند در سطح نماینده ولی فقیه فلانی است و در سطح جهاد دانشگاهی فلانی هست و... آنگاه اگر بگویید همه اینهایی که هستند باید چه کنند؟ مثلاً در یک وزارت خانه، آنهم در یک بخش آن صد و سی میلیون تومان در ماه حقوق پرداخت می‌گردد، پس مشکل مالی نیست، مشکل در معادله است، بنابراین معادله، خودش جزء قدرت است، خود معادله بنفسه قدرت است، اما گاهی هم قدرت یک معادله از بین می‌رود، در اینجا امکانات تمام نشده

تعديل نمود تا ببینیم آیا قاعده‌مند هست یا خیر تا در نهایت تناسب آنرا تمام نمائیم.

برادر رضوی: ادامه بحث ما در چه مسئله‌ای است.

(ج): اولاً بنا شد که برنامه، برنامه تأسیس سازمان باشد و در مقدمات گفتیم که باید تعریف ما از قدرت با تعریف ما از موضوع با تعریف ما از بکارگیری قدرت مان در موضوع در مرحله تکامل ترکیب شود. بعد کل این کار هم در چند مرحله واقع می‌شود، یکی مرحله گمانه‌زنی هست که کار فعلی ما است، مرحله بعدی هم مرحله‌گزینش و دقت مسجود است که همان مرحله قاعده‌مند کردن می‌باشد. یک مرحله هم مرحله تناسب است که باید مدل برنامه‌ریزی ما برای تأسیس سازمان تمام شود. فعلاً در مرحله اول هستیم که در این مرحله هم از سطح اول گذشتیم و وارد سطح دوم شدیم که بعدها باید به سطح سوم پردازیم.

(س): مجموع این مرحله نسبت به مدل برنامه‌ریزی همان مرحله پیدایش است؟

(ج): بله، نسبت به مدل برنامه‌ریزی، پیدایش است.

تعریف هم که هماهنگی اجمالی آن دیده می‌شود، منوط به همان ارتباط است. اما گاهی می‌گویید باید اینها را کنترل کنیم تا ببینیم آیا می‌توان گفت تعریفمان از موضوع، استراتژی و هدف در جدول قاعده‌مند است؟ یعنی آیا می‌توان اینها را ابتدا در جدول ماتریس قرار داد و تجزیه نمود و بعد آنرا در نظام تعریف بیاوریم بعد هم آنرا در نظام شاخصه قرار دهیم یا خیر؟ این مسئله، یک حرف دیگری است. فعلاً می‌گوییم تلائم یا هماهنگی اینها بر مبنای هماهنگی و تلائمی است که در فلسفه هست.

۳/۴ - ضرورت تعریف اجمالی از «قدرت» در سطح تلائم نظری قبل از تعریف بوسیله مدل تعریف

(س): یعنی در یک سطح این تلائم نظری تمام است؟

(ج): بله، ابتدا باید به صورت ابتدایی تلائم نظری را ببینید، آنگاه...

(س): در مرحله دوم باید...

(ج): در آنجا مرحله‌ای است که پس از ایجاد زمینه پیدایش گمانه، گمانه را گزینش می‌نمایید. می‌گوییم در اینجا گمانه‌های هماهنگ پیدا شده حال باید آنرا جرح و

«وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ»

زمینه آشنایی با
طرح تأسیس بانک توسعه اسلامی اطلاعات

تاریخ: ۲۸/۹/۷۵

استاد: حجة الاسلام والمسلمین حسینی

تنظیم: گروه تحقیقات مبانی

بررسی دلایل انحراف در بحث و راههای پیشگیری از انحراف

فهرست:

- ۱ - تفسیری ساده از برنامه و دستورالعمل در تهیه طرح تأسیس
- ۲ - نفی ضرورت ادامه بحث درباره مفهوم یا مبانی یا الگوی برنامه تنظیم
- ۳ - توصیه‌هایی برای پیشگیری از انحراف در بحث طرح تأسیس بانک
- ۴ - لزوم اجتناب از عام نمودن بحث تنظیم برنامه تأسیس بانک
- ۵ - بررسی اجمالی مفاهیم سطح پیدایش و نسبت آن به سطوح تغییرات و تکامل
- ۶ - توصیه‌هایی در خصوص نحوه کار روی مباحث طرح تأسیس
- ۷ - بررسی ضرورت پژوهش در تنظیم برنامه تأسیس بانک

مجلس شورای اسلامی
کتابخانه و مرکز اسناد
کتابخانه و مرکز اسناد

نام جزوه:	زمینه آشنایی با طرح تأسیس بانک توسعه اسلامی اطلاعات	کد بایگانی کامپیوتری:	۰۱۰۵۸۰۳۱
اسـتاد:	حجة الاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی	تاریخ جلسه:	۷۵/۹/۲۸
حروفچینی:	واحد انتشارات دفتر فرهنگستان	تاریخ انتشار:	۷۵/۱۰/۰۵
ویراستار:	حجة الاسلام حسین نژاد	عنوان گذار:	آقای محمد دیندار



بررسی دلایل انحراف در بحث و راههای پیشگیری از انحراف

۱ - تفسیری ساده از برنامه و دستورالعمل در تهیه طرح
تأسیس

حجة الاسلام والمسلمین حسینی: یک سری سئوالات تبیینی مطرح شده که طبیعتاً می‌بایست اینگونه سئوالات در مباحثه بر طرف شود؛ اما در عین حال ما آنرا طرح می‌کنیم. معنای دستور کار و فرمان این است که مثلاً انسان کارهای مختلفی دارد و می‌خواهد به کارها نظم بدهد، ولو اینکه آن کارها، کارهای شخصی خودش باشد. به عبارت دیگر انسان می‌خواهد بر یک تعیین اولویتهای مصمم شود تا کار متلون نشود و رها و نیمه کار نماند و به نتیجه برسد. فرضاً شخص برای تصمیم گرفتن نسبت به فعالیت‌های خودش و افعال خودش، یک نظمی را به وجود می‌آورد که در این نظم، ابتدا باید زمینه تصمیم خودش را ترسیم کند، مثلاً باید بگوید من به چه میزان وقت دارم؟ چه کارهایی را باید انجام دهم؟ چه مقصدی از این کارها دارم؟ اگر بنا باشد بعضی از کارها به نفع کارهای دیگر حذف شود،

کدام کار باید حذف شود؟ اگر بنا است که به بعضی وقت بیشتری تخصیص یابد، آنها کدامند؟ یعنی نسبت به «تأثیر» هر کدام از کارها در «مقصد» فکر می‌کند. البته انجام این کار - حتی در برنامه یک فرد - نیاز به روشی دارد که ما فعلاً به دنبال آن مطلب نیستیم. اینکه این سنجیدن به قاعده، روش و الگو نیاز دارد، فعلاً مورد بحث ما نیست. بلکه به این عمل - که فرد را از آشفتگی و تلوّن نجات می‌دهد - دستورالعمل، نسخه و طرح می‌گوییم، اینها مترادف با یکدیگرند، شاید برسید دستورالعمل برای چه کسی منظور است؟ می‌گوییم هم ممکن است انسان به دیگری دستورالعمل بدهد و هم ممکن است برای خودش دستور تهیه کند، انسان خودش می‌تواند به خودش فرمان بدهد؛ یعنی خودش درباره خودش تصمیم بگیرد. فرمان به معنای تصمیمی است که انسان از غیر طلب می‌کند، انسان می‌تواند خودش امور را تنظیم کند، تصمیم بگیرد و برای خودش فرمان درست کند.

۲- نفی ضرورت ادامه بحث درباره مفهوم یا مبانی یا الگوی برنامه تنظیم

در اینجا به دنبال مطرح کردن یک چیز دیگری بنام «الگوی تنظیم» نیستیم. ما به دنبال تشریح خود این مسئله هستیم، اما کاری به چگونگی «بهینه» این کار و همچنین «نقص و کمال» آن نداریم. ما این کار را مثال زدیم تا فهمیده شود که برای هر نوع فعالیتی، یک گونه تنظیمی، دستورالعملی و تعیین اولیاتی و وزن دادن به اعمال مختلف لازم است. این مثال برای این بود که بگوییم معنای برنامه در ساده‌ترین حد آن چیست؟ پس دنبال روش و الگوی برنامه نیستیم، می‌گوییم انسان می‌تواند برای خودش دستورالعمل و برنامه درست کند و کارش را تنظیم نماید، یک نامه عمل برای خودش درست کند. ما نمی‌خواهیم بگوییم از کجا به این فکر افتاده است و نمی‌خواهیم بگوییم که چگونه این کار را تنظیم می‌کند، نمی‌خواهیم بگوییم قواعد و قاعده‌مند شدن آن چگونه است، بلکه می‌خواهیم با ساده‌ترین عبارات، خود مفهوم برنامه را تعریف کرده باشیم نه بیشتر از این.

پس برنامه نظم دادن نسبت به افعالی است که انسان می‌تواند انجام دهد، مثلاً اگر به ما گفتند که یک ساختمان بسازید، قطعاً ما یک نفره که همه کارهای ساختمان را انجام نمی‌دهیم؛ یعنی خودمان یک نفره نمی‌توانیم از معادن مواد تهیه کنیم تا فرضاً بخواهیم آهن را استخراج نمائیم. به عبارت دیگر ممکن نیست که انسان بخواهد یک نفره ساختمان بسازد. لذا می‌گوییم ما یک عده را جمع می‌کنیم و یک موادی را هم تهیه می‌کنیم تا در نهایت ساختمانی بسازیم، ابتدا که می‌خواهیم عده‌ای را جمع

شاید پرسید این کارها برای چیست؟ می‌گوییم برای اینکه خودش را از تشتت نجات دهد. مانند مغازه‌داری که محصل نیست، ولی دم دست خودش کتاب و دفتری دارد و عصر هر روز خرید و فروش خودش را حسابرسی می‌کند تا ببیند چقدر سود کرده است؟ و چقدر طلب کار یا بدهکار است؟ اگر کسی به این فرد بگوید که شما خودتان صاحب مغازه هستید، دیگر چه نیازی به حسابرسی دارید؟ در جواب خواهد گفت، چه اشکالی دارد، اگر این کار را نکنم سر نخ از دستم در می‌رود، نمی‌خواهم یک موقعی به هوش بیایم و ببینم بدهکارم، من می‌خواهم تصمیم‌گیری نسبت به مال خودم، وقت و کار خودم با محاسبه باشد. قطعاً این مسئله تنها نسبت به مغازه‌دار مطرح نیست، هر کسی در هر شغلی و هر کاری می‌تواند برای خودش دستور کار داشته باشد، حتی زمانی که کسی کارگذار فرد دیگری است و باید از دیگری فرمان بگیرد، باز در نحوه اجرا تا حدودی تصمیم‌گیری در دست خودش است، لذا برای اینکه بتواند کار را خوب و به موقع تحویل دهد باید در کار خودش یک تنظیم خوبی انجام دهد. بهر حال به این عملیات دستور کار گویند، حال اگر به اصطلاح دستور کار، چند نام دیگر را هم اضافه نمودیم و نسخه عمل و دستورالعمل را ذکر کردیم، منظورمان سه معنای جداگانه نیست، یا اگر گفتیم تنظیم برنامه باز منظورمان همان مفهوم قبلی است، چون تنظیم برنامه به معنای این است که به آن نوشته‌ای که دستورالعمل را معین کرده، نظم داده‌ایم.

کنیم، سئوالات مختلفی مطرح می‌شود، مثلاً گفته می‌شود چه کسانی را لازم دارید؟ در جواب می‌گوییم ابتدا به مهندسی نیاز داریم که نقشه کل ساختمان را بکشد، بعد به مهندسی نیاز داریم که بداند این نقشه را باید با چه موادی و چگونه درست کنیم تا این مهندس درباره تهیه و تأمین امکانات نقشه‌ای طرح کند، در نهایت به مهندسين متعددی از طراح تأسیسات فاضلاب و آب و برق و... تا طراح مقاومت مصالح نیاز داریم تا فرضاً طراح مقاومت باید حساب کند این برجی که بیست طبقه است، پایه‌اش چقدر در زمین باشد؟ با سایر پایه‌ها به چه نحوه اتصال داشته باشد؟ چگونه باشد که بتواند زیر فشار زیاد این ساختمان مقاومت نماید؟ و... بهر حال شاید به ۵۰۰ نفر نیاز داشته باشیم که این کار را انجام دهند، قطعاً باید برای مجموعه نفرات در جهات مختلف دستورالعمل داشته باشیم، هم باید برای خودمان دستورالعمل داشته باشیم و هم برای مجموعه همکاران دستورالعمل داشته باشیم. پس انسان هم می‌تواند برای یک کاری که یک نفره انجام می‌دهد، برنامه داشته باشد، هم می‌تواند برای یک کار دسته جمعی که بوسیله مجموعه‌ای از نفرات انجام می‌شود، برنامه داشته باشد، هم می‌تواند برای تک تک آنها برنامه و هم برای کل آنها برنامه داشته باشد.

بنابراین ما خواستیم معنای برنامه را به ساده‌ترین بیان مطرح کنیم. شاید پرسیده شود که آیا برنامه با طرح، نظم و نقشه تفاوتی دارد؟ می‌گوییم خیر، غرض ما از همه اینها یکی است. خواه بگوییم ما نقشه عمل را می‌کشیم و خواه بگوییم ما طرح عمل را می‌کشیم یا بگوییم برنامه و نظم آنرا معین کرده و می‌نویسیم، اینها با هم تفاوتی ندارد.

البته شاید بگویید چگونه تفاوت ندارد و حال آنکه دیاگرام و زمان‌بندی رفتارها را می‌توان در آخر کار تنظیم نمود؟ می‌گوییم ولی بحث ما در این باره نیست که شما از نقشه مراحل کارهای متوالی و متوازی و ویژگیهای آن سخن بگویید. ما فعلاً به صورت ساده - بعد از فهمیدن معنای نظم در کار - می‌گوییم نظم در کار مجموعه چیست؟ اگر پرسند نظم در مجموعه چه چیزی منظور است؟ می‌گوییم در مجموعه تأسیس بانک منظور می‌باشد. در این صورت تفاوتی بین طرح تأسیس و برنامه تأسیس نیست. فعلاً ما نمی‌خواهیم معنای متفاوتی از اینها بدست آوریم تا بگوییم طرح تأسیس معنای دیاگرامی دارد و زمان‌بندی شده است، ولی برنامه به معنای کلیات آن است؛ بلکه می‌خواهیم طرح یا نقشه تأسیس را تولید کنیم، چون اگر بخواهیم به عمل تأسیس پردازیم، این کار بدون برنامه تأسیس ممکن نیست، همانند یک کار فردی که اگر بخواهیم یک نفر کاری را انجام دهیم که کارمان متشتت نباشد، باید سنجش کرده و محاسبه نمائیم و برنامه معین و مشخصی تعیین کرده باشیم، حال برای درست کردن بانک هم می‌خواهیم یک فعالیتهای مشخصی را بدست بیاوریم، چون الان نمی‌دانیم که باید چه کنیم، این کارمان به معنای تنظیم برنامه است. پس به دنبال الگوی برنامه نیستیم، به دنبال طرح، به غیر از معنای تنظیم نظم برای تأسیس هم نیستیم. اینکه بخواهیم بگوییم این نظم به معنای نظام است و نظم در نظم است یا خیر؟ به دنبال چنین مسایلی نیستیم، ما می‌خواهیم بانک تأسیس کنیم، برای تأسیس نمی‌شود تعریف مشخصی نداشته باشیم چون باید بدانیم چه کارهایی لازم و چه کارهایی لازم نیست؟ اگر بخواهیم معین

خوب است، اما اگر فرار باشد موجب خروج از موضوع بحث شود، بسیار بد است. چنانچه تطرق احتمال موجب خروج از موضوع بحث شود، منشأ و اماندن در بحث می شود. باید ببینید موضوع بحث چیست؟ ما به دنبال درست کردن بانک اطلاعات هستیم. باید ببینید چه کارهایی برای ساختن بانک اطلاعات لازم است؟ غرض ما از بانک اطلاعات این است که بتوانیم به مفاهیم دفتر آرایش دهیم تا اولاً، مراجعه به آن سهل شود. ثانیاً: هر تغییری که در یک مفهوم پیدا شد، اثرش در جاهای مختلف قابل مشاهده باشد. این حداکثر چیزی است که ما به دنبال آنیم. پس نباید خود این مطالب را زیر سؤال ببریم.

بحث دستور کار، تنظیم، برنامه و طرح تأسیس برای روشن شدن این است که می خواهیم چه کار کنیم؟ نه اینکه خود این بحث موضوع فکر شود که چه کارهای دیگری می توان کرد و بهتر است کدامش را انجام دهیم. ما می خواهیم بانک اطلاعات درست کنیم، برای این منظور باید فعالیتهای را که می بایست برای تأسیس بانک، انجام دهیم، شناسایی و تعیین بکنیم، این شناسایی کارهایی که باید انجام شود، همان تنظیم برنامه عمل، دستورالعمل و تنظیم فعالیتهای است.

برای تنظیم کارهایی که باید انجام شود، حداقل استفاده از فلسفه را بکار می گیریم. ما به دنبال اینکه یک روشی برای اصل تأسیس درست کنیم و یک روشی هم برای خود این کار درست کنیم و «یتسلسل» نیستیم. مثلاً اگر بپرسند چگونه می توانید به بانک نظم دهید؟ بگوییم که باید قاعده مند شود؛ یعنی باید فعلاً کار بانک را تعطیل

کنیم که چه کارهایی لازم و چه کارهایی غیر لازم است، باید برنامه بنویسیم، اینکه فکر خود را در تشقیق شقوق بکاربندیم و بگوییم «الف» چیست، «ب» چیست و برای هر کدام معنایی در نظر بگیریم. مثلاً بگوییم «الف»: همان الگوی طرح تأسیس است؛ یعنی آن روشی است که اگر آنرا نداشته باشیم، نمی توانیم طرحی را تأسیس کنیم. «ب»: روش طراحی طرحهای تأسیس است؛ یعنی در اینجا باید برای طرحها یک منطقی درست کنیم. «ج»: برنامه طرح تأسیس است؛ یعنی برنامه ای درست کنیم که در تأسیس هر چیزی از این استفاده کنیم. «د»: طرح تأسیس و... می توان ۲۰۰ مورد دیگر در ذیل این برگه نوشت.

۳ - توصیه هایی برای پیشگیری از انحراف در بحث طرح

تأسیس بانک

این تطرق احتمالات در چه موضوعی خوب است و در چه موضوعی بد است؟ تطرق احتمالات باید در «کارتان» باشد، شما می خواهید بانک اطلاعات درست کنید، باید ببینید چه کارهای برای درست کردن بانک لازم است. کار دیگری که ندارید، غرضتان درست کردن بانک اطلاعات است، البته می توان در این کار از خود مفهوم بانک اطلاعات بحث کرد و گفت اطلاع چیست؟ بانک چیست و چه فروضی درباره بانک متصور است؟ بله، می توان در اینجا ۲۰۰ فرض را بیان کرد که بانک ممکن است هماهنگ کننده باشد، ممکن است مولد باشد، مشارک باشد، مدیر باشد و... ولی در این بحث اگر از شما بپرسند که شما به دنبال درست کردن چه چیزی هستید؟ اصلاً معلوم نیست. پس ما به دنبال این امور نیستیم.

به عبارت دیگر تطرق احتمالات در جای خودش بسیار

شود، اشکالی ندارد، چون بعداً کار خود را مطالعه می‌کنیم تا ببینیم چه بحثهایی مختص به بانک است و از چه بحثهایی می‌توان در جای دیگر هم استفاده جست؟ از نظام تعریف، نظام اصطلاحات و مفاهیم فلسفی دوری نجسته و ابا نداریم، اما مقید به این هم نمی‌شویم که حتماً استفاده ما از آنها قاعده‌مند شود؛ ما می‌خواهیم کار را در «فعلیت موجود» انجام دهیم، نه در «فعلیت مطلوب» که اگر ۲۰ سال دیگر خواستیم طرح تأسیس بانک را بنویسیم، بتوانیم مدل، روش و قواعد آن را معین نموده و نسبت آن را به فلسفه قاعده‌مند کنیم. پس ما فعلاً به دنبال اینها نیستیم، بلکه ممکن است ۲۰ سال دیگر موضوع مطالعه ما طرح و برنامه تنظیم بانک اطلاعات باشد، آنگاه ما هم بگوییم که ما یک گروه تحقیق خاصی را روی این کار متمرکز می‌کنیم تا از همه امکانات موجود استفاده کند، از اولین بانکی که درست شده و تا کار ما و نقایصی را که بر طرف نمودیم و بهینه‌ای را که کردیم و... همه را به صورت روشمند ارزیابی نماید و در نهایت یک طرحی بنویسند. ما که فعلاً به دنبال چنین چیزی نیستیم، ما فعلاً در سال ۷۵ هستیم و می‌خواهیم با فعلیت موجود از اطلاعات، طرح درست کنیم، نه با اطلاعات در سال ۱۴۷۵ طرح درست کنیم، بلکه ممکن است که کسی در صد سال دیگر هم روی بانک کار کند، اشکالی ندارد. ما باید ببینیم در فعلیت موجود چه داریم. مثلاً می‌گوییم اطلاعات ما پیدایش، تغییرات و تکامل است، در پیدایش مقدر و قدرت را ذکر می‌کنیم، بعد می‌گوییم باید مقدر و قدرت به موضوع متصرف فیه قدرت اضافه شود. بعد فعلیتهایی که داریم، ترکیب این دو را نتیجه دهد و آنرا منظم کند. بنابراین هرگاه می‌گوییم

کنیم و به سراغ قواعد الگوی درست کردن برنامه برویم. بعد برای الگوی برنامه هم به منطق عمل نیاز داریم که فعلاً این بحث را هم می‌کنیم و به سراغ بحث منطق عمل می‌رویم و... تا در نهایت از جلسه «معادله» سر در بیاوریم، بعد هم بگوییم که معادله چیست و...

ما می‌گوییم باید «حداقل تخمینی» را که می‌توانیم نسبت به اطلاعات موجود بزنیم، ملاک کار باشد، بنابراین ما از ابتدا نمی‌خواهیم قاعده‌مند عمل کنیم، ولی تناسب آنرا در ادنی مرتبه ملاحظه می‌کنیم. مثلاً گفتیم پیدایش، تغییرات و تکامل شبیه همان چیزی که در فلسفه گفتیم تکلیف، تبدل و تمثیل و شبیه آن چیزی که در تکامل هر موجودی در عالم گفته‌ایم؛ یعنی گفتیم یک موجود در طی راه، وحدت و کثرتش افزایش می‌یابد. و انسجام وحدت بیشتر می‌شود و تعداد و مفهوم کثرت هم بیشتر می‌شود. پس هرگز عین مفهومی که در پیدایش است، در مرحله تغییرات تکرار نمی‌شود.

۴- لزوم اجتناب از عام نمودن بحث تنظیم برنامه تأسیس بانک

بنابراین هدف ما تعیین کارهایی است که باید برای تأسیس بانک انجام شود، خواه کارهای موازی و خواه کارهای متوالی؛ هر دو باید تنظیم شود، به این تنظیم، تنظیم برنامه، طرح و دستورالعمل می‌گوییم. غرض ما از دستورالعمل، طرح و برنامه سه چیز نیست، هرگاه می‌گوییم تأسیس، منظورمان تأسیس بانک است نه تأسیس هر کاری.

به دنبال قواعد عام هم نیستیم، سعی بر پیاده کردن بانک داریم. البته اینکه در حین کار، قواعد عام هم پیدا

هم می‌توانیم به سراغ این بحث نرویم و بگوییم این موضوع، موضوعی نیست که ما بخواهیم خود آنرا مورد تجزیه و تحلیل قرار دهیم، ما می‌گوییم با چه وسیله‌ای فهم ایجاد می‌شود؟ پس کاری نداریم با اینکه حقیقت فهم چیست؟ تا ببینیم تعریف این حقیقت بنفسه و بضده چیست؟ نسبت بین نفس و ضد آن چیست؟ و... در مقدمات هم می‌توان خودش را موضوع قرار داد و گفت قدرت چیست؟ اما بحث ما که فعلاً درباره قدرت نیست، بحث در مقدر است و کاری به تحلیل قدرت نداریم. بلکه می‌گوییم مقدر ما چیست؟ نه اینکه بگوییم مبدأ پیدایش قدرت چیست و انرژی چگونه پیدا می‌شود؟ در سطح تغییرات هم که نمی‌آییم همان را خرد نمائیم. در واقع در این روش که بخواهیم مسایل را خرد نموده و حقیقت یک چیز را برای بعد تبیین کنیم، به بانک نمی‌رسیم، این یک موضوع پژوهشی است، البته در جای خودش.

شاید پرسید چه چیزی باید بعد از پیدایش تغییر کند؟ می‌گوییم باید مفاهیمی به مفاهیم قبلی منضم شود که اگر آنها به این انضمام شود، در مفهوم اولیه تغییر حاصل می‌شود، مفهوم اولیه قدرت سیاسی، قدرت فرهنگی و اقتصادی بوده است؛ یعنی بحث در این بوده که مقدر چیست؟ در مرحله بعد می‌گوییم این مقدر ما نسبت به این موضوعات است. آنگاه در ذیل این می‌توان نوشت که چند نفر و چه ابزارهایی، برای چه بخشهایی از اطلاعات داریم. در نهایت می‌گوییم ما سه نفر داریم که به تاریخ آشنا باشند و ۲۰ جلد کتاب تاریخی داریم، ۱۲ دیسکت و کامپیوتر و نوار و... داریم که مربوط به این بخش از تاریخ می‌باشد. بعد می‌گوییم عملیاتی که با آن این افراد اطلاعات

مقدر، معنا ندارد که بگوییم باید مقدر تجزیه شود و تغییرات آن و روشن شدن آن به این است که خودش را آنالیز کنیم تا بگوییم قدرت چیست؟ وسیله تولید قدرت چیست؟ وسیله توزیع، الگو و برنامه توزیع قدرت چیست؟ مصرف قدرت چگونه انجام می‌شود؟

۵ - بررسی اجمالی مفاهیم سطح پیدایش و نسبت آن به سطوح تغییرات و تکامل

در بالای هرم، موضوع، استراتژی (محور تغییرات موضوع) و هدف (حاصل تبدیل موضوع) را ذکر کردیم، بعد گفتیم موضوع «اطلاعات» است و هدف ما هم «توسعه تفاهم» می‌باشد. استراتژی و راه آن هم چیزهایی است که فهم را تکمیل می‌کند و منشأ تفاهم بالاتر می‌شود، در سطح پایین‌تر اینها را خرد کردیم، گفتیم مقدرات سیاسی فهم، مقدرات فرهنگی و اقتصادی فهم. استراتژی را هم خرد نمودیم و گفتیم پیدایش گمانه، گزینش گمانه و ایجاد تناسب بین گمانه‌ها (تولید مفهوم). بعد گفتیم که در هدف بنویسید توسعه انگیزه، توسعه اندیشه و توسعه انجام عمل.

می‌توانستیم از ابتدای کار که گفتیم موضوع، فهم است، در قدم بعد وارد شناخت‌شناسی شویم و بگوییم فهم چیست؟ اما این بحث که بدرد بانک نمی‌خورد، بعد هم تغییرات و تکامل فهم را بحث کنیم و بگوییم انسان چگونه هوشمندتر می‌شود؟ در هدفش از تفاهم هم بیاییم خود تفاهم را موضوع بحث قرار دهیم که پایگاه تفاهم نیاز انسانها به یکدیگر است یا نیاز مشترک انسانها است؟ فهم برای چیست؟ تفاهم برای چیست؟ شناخت و تبادل شناخت برای چیست؟ هم می‌توانیم این را تقسیم کنیم و

را هم تغییرات پیدایش و تکامل را هم به معنای هدف طرح قرار دهیم، آیا در کل، اینها در هم قابل ضربند؟ آیا این عمل، هنر و تقارن است؟ یا یک ارزیابی مجدد و ملاحظه انسجام مفاهیم است؟ آیا باید وحدت و کثرت آنرا به صورت سطر و ستون و اضافه ساده دید؟ یا باید با آن چیزی که در جدول تعریف است، دیده شود؟ یا با آن چیزی که در اینجا می‌گوییم، باشد؟ یا باید هر سه اینها قابل ارزیابی و کنترل باشد و... اینها بحثهایی است که باید ان شاء... بعدها به اینها پردازیم، (اما نباید الان به دلیل پرداختن به این مباحث معطل شویم. بله، در بازنگری می‌توان چنین کاری کرد، اما در سیر باید به نسبت تخمینی که می‌زنیم، کار را پیش ببریم.

۶ - توصیه‌هایی در خصوص نحوه کار روی مباحث طرح تأسیس

برادر دیندار: اینکه حضرت‌عالی می‌فرمایید، مطالب بسیار ساده است، پس چرا ما آنرا نمی‌فهمیم؟
(ج): من قبول ندارم که شما بحث را نمی‌فهمید، اگر قسم هم بخورید، من قسم شما را تکذیب می‌کنم. باید دوستان کمی بیشتر کار کنند، جدی‌تر برخورد کنند. تأمل بجا و گذر بجا داشته باشند، مثلاً ابتدای بحث، بحث را تقریر کنند. محور بندی کردن این مطالب من که محور بندی کردن مضامین ریاضی نیست، من مطالب را ساده گفتم، بعد از محور بندی بگویید به صورت ساده خلاصه بحث چه شد؟ بعد ببینید که آیا اشکالی دارید یا خیر؟ و کجای کار بانک هستید؟ من می‌خواستم از تک‌تک افراد سؤال کنم، حال از آقای حسین نژاد می‌پرسم که ایشان در این بحث چکار کردند؟

این ۲۰ جلد کتاب را طبقه بندی کنند چه کارهایی است و چه نقایصی و کمبودهایی وجود دارد و چه امکاناتی هست؟

پس اگر گفتیم پیدایش، تغییرات و تکامل نباید موضوعاً همان چیزی را که پیدا شده آنالیز نمائیم و معنای موضوع هم این باشد که ابتدا بگوییم فهم، بعد بگوییم در شناخت‌شناسی چه می‌گوییم و شناخت چیست؟ یا بگوییم تفاهم بعد بگوییم اساس نیاز بشر به تفاهم چیست؟ یا بگوییم قدرت، بعد بیایم ببینیم که حقیقت قدرت چیست؟ بلکه باید در سطح تغییرات یک «مجموعه جدید از مفاهیم» بنا کنیم که دو مجموعه روی هم، امکان تعریف نیازمندیهای بانک را فراهم آورد.

بله، می‌توان برای خود این کار بحث کنیم که آیا این کار به قاعده نیاز دارد یا خیر؟ بعد یکی از دو راه را انتخاب کنیم، یا بگوییم بی‌قاعده باشد و زود بحث را تمام کنیم، تا بعدها روی آن دقت کنیم و بگوییم فعلاً به قاعده نیاز نداریم. یا بگوییم خیر، باید کار با قاعده باشد، آنگاه کار را به تسلسل بیانجامیم، قاعده برای خود قاعده درست کنیم، برای آن قاعده نهایی هم قاعده درست کنیم و... تا آخر عمر به دنبال قواعد باشیم. یا اینکه باید با فعلیت موجود، به نسبت کار را شروع کنیم، تا هر جا هم توانستیم بازنگری می‌کنیم، مثلاً می‌گوییم آیا می‌توان همانند پیدایش، تغییرات و تکامل معنای موضوع، استراتژی و هدف را در ستون بنویسیم؟ آیا می‌توان گفت موضوعی داریم که آن موضوع تغییراتی دارد تا به یک هدفی می‌رسد؟ که این را در اولین سطر در بالای هرم نوشتیم، آیا می‌توانیم همانند این مطلب، موضوع را هرم پیدایش قرار دهیم، استراتژی

نوشته می شود، اگر شما گفتید که همه متوجه می شوند، الا ما، من می گویم پس اشتغال ذهنی شما به یک چیز دیگری است، اینگونه نیست که بحث ما چنین مشکله ای را داشته باشد، درست است که در بحث اصول «بحول الله و قوته» ریشه های عمیقی را زیر و زیر می کنیم و ریشه های جدیدی را پی ریزی می کنیم، اما اینگونه نیست که به صورت مشکل بیان شود.

برادر میرزایی: ما آنرا مشکل می کنیم.

(ج): ما بحث را بگونه ای می گوئیم که اگر به ارتکازات خود آقایان رجوع شود، بحث به راحتی فهمیده می شود، لذا چیزی را که به عنوان گزارش جلسه به من تحویل می دهند، من نمی گویم که اینها غلط فهمیده اند، بلکه همان چیزی است که ما گفتیم، ولی همین مباحث درجه به درجه در حال خراب کردن یک ساختمان و درست کردن یک ساختمان جدید است. اینگونه نیست که به صورت دفعی، بخواهیم مطالب را فشرده بگوئیم. به آن میزانی هم که بتدریج می گوئیم قابل فهم است، خیلی راحت هم می توان آنرا فهمید. حالا من از آقای حسین نژاد سؤال می کنم که شما در هفته چند ساعت روی نوار و چند ساعت روی بحث وقت گذاشتید.

برادر حسین نژاد: چون من نوار را پیاده کرده و ویراست می کنم، به میزانی در بحث حاضر می شوم که بعدها روی آن فکر می کنم و جدای از این معمولاً در هفته ۳ الی ۴ ساعت مطالعه کرده و ۳ جلسه هم بحث داریم که در مجموع ۶ الی ۷ ساعت کار می شود.

(ج): پس من اشکالات این نوشته (گزارش بحث جلسه ۳۰) را باید ابتدا از شما ببرسم، مگر شما در تنظیم این

(س): من از دوستان دفاع کنم به اینکه، آنهایی که ادعای پیچیده ترین برنامه را دارند، آنقدر بحث را ساده مطرح می کنند که انسان خیال می کند این بحث نه الگویی دارد و نه جدول و هر می. حضرت تعالی می فرماید این بحث به ساده ترین وجه گفته شده است، اما در عمل، الگویی (هرم ۱۳ گانه) را طرح می کنید که در هیچ جا پیدا نمی شود، قطعاً این مسئله انسان را به اشتباه می اندازد. در واقع من می گویم اگر این بحث ساده است، پس پیچیده آن چه می شود.

(ج): مفهومهایی که ما می گوئیم مانند برنامه، اگر از شما در این باره سؤال شود، شما به آن جواب می دهید.
(س): بله، اینها قابل فهم است، اما وقتی وارد هرم و جدول می شوید و ترکیب اینها کار مشکلی است.

(ج): من می گویم با ترکیب هم به سادگی برخورد کنید، نگوئید این یک طلسماتی هست که باید خیلی به «زیج» نشست تا آنرا فهمید، برای آن چله نگیرید، هر جا که بنا باشد، پیچیده گی آن بیان شود، من آنرا خواهم گفت. شما به دنبال پیچیده گی آن نباشید، شما سعی کنید، همان مفهومی را که می گوئیم، معنایش به روشنی تمام شود، آنگاه روی نسبت آنها و ارتباط آنها و نحوه قرارگیری اش بحث می کنیم.

کسانیکه با ما در هفته دو ساعت جلسه دارند، می گویند ما یک الی دو ساعت بیشتر روی آن کار نمی کنیم، حیف است که آنها بگویند ما می فهمیم، ولی شما بگوئید ما نمی فهمیم، ما که فقط برای شما بحث نمی گوئیم که شما چنین تحلیلی داشته باشید، شما می دانید که من برای گروه های مختلفی بحث می گویم، تقریرات مختلفی هم

بحث است، ما می‌گوییم بنا است که کارها را منظم کنید، مثلاً می‌توانید خود نظم را موضوع بحث قرار دهید، بعد بگویید نظم، هماهنگی دو چیز نسبت به غایت است. آنگاه بگویید هماهنگی به چه معنا است؟ بعد هم بگویید در این هماهنگی، غایت چگونه محقق می‌شود، هماهنگی چگونه محقق می‌شود؟ آنگاه نسبت بین اینها چگونه محقق می‌شود و... خوب می‌توان همه اینها را موضوع بحث قرار داد و بحث را جلو برد. اما به نظر من این کار، خلاف است.

(س): چیزی را که ما نسبت به آن حساس هستیم، این است که ...

(ج): یعنی حساسید که هیچ نکته‌ای نفهمیده‌مانند، من که نمی‌آیم برای شما لغز و معما بگویم. ما به زبان فارسی حرف می‌زنیم، در جای دیگر هم بحث داریم.

(س): گاهی ما احساس می‌کنیم که با یک بحث، ما را به بحث دیگری هدایت می‌کنید.

(ج): شما متن را رها نکنید تا به حاشیه پردازید. باید ببینید متن بحث چه بود. اگر هم خواستید حاشیه آنرا بنویسید، در پاورقی قرار دهید.

(س): اگر من جزء طلاب ناشی باشم، چه؟

(ج): من این مطلب را از شما با توجه به چند سال سابقه شما در فرهنگستان نمی‌پذیرم، بله، این مطلب را از تازه‌وارد می‌پذیرم. با عرض معذرت باید بگویم چیزی که شما را از کار تدوین باز می‌دارد این است که «اشتغال غیر صحیحی» به مطلب پیدا کنید، این به «معنای ملاحظه» با مطلب است، تا آخر عمر می‌توان با یک مطلبی لاس زد، لاس زدن به معنای خود ارضایی ذهنی است، انسان می‌تواند در جمیع شئون به فعل خودش ابتهاج یابد، حتی

نوشته نقش نداشتید؟ پس من سئوالات ابتدای جلسه را از شما می‌پرسم. ما خواستیم معنای برنامه را بگویم، اما شما تطرق احتمالات نمودید به اینکه به برنامه چه بگویم و طرح چیست و طرح تأسیس، نام چیست؟ و... در اینجا شما می‌توانستید بجای ۱۰ احتمال ۲۰۰ احتمال ذکر کنید، این بحث از مباحث ما خروج موضوعی دارد. تمثیل، فقط باید برای تقریب باشد، ما در تنظیم فعل شخص یک مثال زدیم تا معنای برنامه تأسیس را روشن کنیم، اگر بخواهید به دلیل وجود یک مثال، به دنبال آن مثال رفته و خود مثال را موضوع پژوهش قرار دهید، این به معنای خروج موضوعی از بحث است، «تطرق احتمالات نباید منشأ خروج موضوعی شود والا نمی‌توانید آنرا جمع‌بندی نمائید». چرا اینگونه احتمال دادید؟

(س): یعنی می‌فرمایید چرا به بحث برنامه پرداختیم.

(ج): ما گفتیم می‌خواهیم بانک بسازیم، برای تنظیم کارهای بانک باید مشخص و معین شود که چه کارهایی لازم است؟ آن کارهایی که این تعیین فعالیتها را تنظیم می‌کند و نظم می‌دهد که کار اول، دوم و... چه باشد، برنامه کار است، برای توضیح این برنامه گفتیم، برنامه، دستورالعمل یا فلان است، آنگاه به عنوان نمونه گفتیم انسان می‌تواند کار خودش را هم منظم کند، طبیعتاً نباید این مطلب، موضوع بحث قرار گیرد. این یک مثال است، اگر گفتید در معنای این مطلب، ۱۵ احتمال است، هر احتمال بر اساس یک فلسفه‌ای است، بنابراین می‌توان بر اساس مبانی مختلف، معانی متعددی را ذکر نمود؛ حال آیا این تنظیم است یا الگو یا روش است؟ حقیقت این بهینه چگونه محقق می‌شود، حقیقت این با مقنن شدن خود قانون در عالم چه ربطی دارد؟ و... اینها خروج موضوعی از

از هر مرحله نمی توان آنرا قاعده مند کرد، از ابتدا وارد بحث روشها نمی شویم تا در نتیجه از آنجا هم خروج موضوعی پیدا کنیم و وارد قاعده ما قبل شویم؛ بلکه پس از انجام یک کاری برگشته و ارزیابی و کنترل می کنیم تا ببینیم آیا می توان برایش قاعده ای هم ذکر نمود، آیا کاری که انجام گرفته تناسبش انسجام داشته یا انسجام نداشته و باید سر جای خودش موضوع دقت مجدد قرار گیرد.

برادر رضوی: به صورت خلاصه می توان گفت هرگاه در

این برنامه، ۱۳ هرم پُر شود، برنامه آماده است.

۷- بررسی ضرورت پژوهش در تنظیم برنامه تأسیس بانک

(ج): باید اینگونه باشد، اما ممکن است این کار انجام نشود؛ یعنی این کار را ادامه دادیم؛ اما راه غلط در آمد، اینکه بگوییم این کار حتماً چنین نتیجه ای را دارد، غلط است، ولی می توانیم بگوییم که به سوی این هدف حرکت کردیم. به عبارت دیگر ما به دنبال کامل کردن این برنامه هستیم، از یک راهی به طرف جلو حرکت می کنیم، آنگاه در پایان این کار را ارزیابی می کنیم، شاید در ارزیابی ببینیم به هدف نرسیدیم. شاید هم رسیده باشیم. ما به دنبال آنیم که در عمل برنامه را پیدا کنیم؛ یعنی در عمل «پژوهش»، برنامه را بیابیم، الان در منظم ساختن برنامه تأسیس بانک در حال پژوهش هستیم. بله، می توان بدون این مسایل بانک را درست کرد، مثلاً بگوییم اطلاعات فعلی را تقسیم بندی و طبقه بندی کنیم؛ ولی این راه را رفتید؛ اما در وسط راه در طبقه بندی موضوعات دچار مشکل شدید.

شاید بگویید دیگران بایگانی و بانک اطلاعاتی که درست می کنند، اینگونه نیست، این حجم از دقت را ندارند، من می گویم قطعاً کارایی آن کار هم به نسبت کمتر است. آنها در هر فایل یک طیف بلند از یک مطلب را

صلاته که بندگی خدا است، انسان می تواند در نماز به خودش ابتهاج پیدا کند، می تواند بگوید غیرالمغضوب و آنرا سه بار تکرار کند تا درست تلفظ نماید و هم می تواند به صورت ساده بگوید غیرالمغضوب، این در «لفظ» است، همچنین ممکن است به معنا و حالت ابتهاج یابد. «به خود ارضایی در اندیشه مبتلا نشوید»، باید بحث را جلو ببریم و به جمع بندی برسیم که قبلاً چه گفتیم و حالا چه می خواهیم بگوییم الان برای کار چه سئوالاتی داریم.

من از اینکه اینگونه برخورد می کنم، معذرت

می خواهم، چون خودم را موظف می دانم که هم به تطرق احتمالات ذهنی دوستان کمک نمایم و هم از تبدیل شدن آن به وسواس ذهنی پیشگیری نمایم. زمانی وسواس، محقق می شود که مرتباً به تطرق احتمالاتی بپردازید که قدرت جمع بندی آنرا نداشته باشید. اگر تطرق احتمالات با جمع بندی و به نتیجه رساندن هماهنگ نباشد، حتماً به وسواس ذهنی منجر می شود و از وسواس ذهنی استدلال بدست نمی آید.

مسئله دیگر این است که بنا نیست، حرف من وحی باشد، حرف من به میزانی که غلبه خودش را به اثبات برساند و آن اثبات را احراز نماید، بدرد می خورد. اینکه من چه گفتم را به سادگی معین کنید، آنگاه در درستی و نادرستی آن بحث کنید، نه اینکه بگوییم اینها وحی است، آنگاه باید از مرشد سؤال کنید که آیا حرفش فهمیده شد یا نه؟ شاید مرشد خودش هم حرفش را نفهمیده است و استدلالش تمام نبوده است.

امیدوارم که موفق باشید، در جلسه آینده سئوالات مربوط به تأسیس بانک و جلوگیری از هرما را بررسی می کنیم، تا پس از سیر هر مرحله آنرا قاعده مند کنیم. قبل

گزینش نموده و قرار می‌دهند که نمی‌توانید روی بخش‌های خاص آن دقت نمائید. بله، سیر الفبایی ممکن است، اما نوعاً در طبقه‌بندی موضوعی مشکل دارند، چون نسبت موضوعات بهم دیگر همانند نسبت الفبایی نیست که بگوییم هر چه حرف اولش الف است، در یک جا قرار گیرد.

(س): پس خود بانک برای ما مهم‌تر است از...

(ج): بانک هدفی است که باید بعدها درست شود، نمی‌توانیم این بانک را درست کنیم، مگر اینکه نقشه داشته باشیم، مگر اینکه برنامه داشته باشیم و مگر اینکه معین شده باشد که چه کارهایی باید صورت گیرد تا بانک به وجود بیاید. ما به تنظیم و تعیین این کارها، برنامه می‌گوییم. حال برای تنظیم این کارها راهی را شروع کردیم تا به تنظیم کارهای تأسیس بانک برسیم.

(س): یک موقع است که می‌خواهیم بانک اطلاعات جهانی درست کنیم که این به برنامه خاص خودش نیاز دارد و از لحاظ زمانی هم خیلی طول می‌کشد و برنامه نوشتن آن بسیار طولانی می‌شود، یک موقع می‌خواهیم بانک اطلاعات فرهنگستان را درست کنیم، در درست کردن بانک فرهنگستان هم چند هدف متصور است، یکی اینکه مراجعه به آن آسان شود، دیگر اینکه با تغییر در یک مفهوم، اثرش در مفاهیم دیگر مشخص شود، اما با این اهداف اگر بخواهیم برنامه‌اش را درست کنیم، به عبارت دیگر لازمه تأسیس این بانک، درست کردن یک برنامه است، اما اهداف کوچک‌تر و خردتر بانک اطلاعات که حداقل مراجعه به...

(ج): پایین‌ترین هدف، مسئله آسان شدن مراجعه است، ما می‌گوییم اشکالی ندارد که شما این مسئله را

انجام دهید، آنگاه سئوالات خودتان را هم نسبت به همان کار مطرح کنید. شما حداقل ممکن از سرویس دهی را مد نظر قرار دهید. ابتدا ما می‌خواهیم مراجعه به همه موضوعات تسهیل یابد، شما بگویید برای این کار نیازی به درست کردن این هرمها نداریم، می‌گوییم اشکالی ندارد، شما آن را شروع کنید، یکی از برنامه‌هایی که از آقای دیندار خواسته شد و ایشان کار را تا یک مقداری هم جلو بردند، اما کار تعطیل شد، همان برنامه تنظیم بایگانی بود که این هم به معنای ملاحظه رشد یک مطلب در سایر مطالب نبود؛ ولی درست کردن همین بایگانی به یکسری سئوالات ختم می‌شد که همان مسئله طبقه‌بندی موضوعات است. شما در این کار نسبت به طبقه‌بندی دچار مشکل می‌شوید. اگر می‌گویید، خیر ما مشکلی نداریم، خوب اشکالی ندارد، همان کار را انجام دهید، کسی نگفته که حتماً این راه را بروید.

(س): پس نتیجه می‌گیریم که آن کار ممکن نیست. حداقل آن هم انجام نشد.

(ج): من در ضمن تویخهای تندی که در این جلسه داشتم باید از زحمات آقای دیندار در حدود ۳ سال در بانک اطلاعات تجلیل کنم، حجم ساعات کاری ایشان در این مدت و درست کردن سربرگ فیشها و... بسیار زیاد بوده است. تقریباً از ۲۷ آذر سال ۷۳ کار ایشان شروع شد، در آن موقع که ایشان در کار نمایشگاه به دنبال جمع‌آوری کتب و محصولات دفتر بودند، هنوز همه کتابها، نوشته‌ها و نوارهای دفتر معلوم نبود، بعد شروع به کار فهرست‌گذاری و درست کردن سر برگ و... کردند، اما از زمانی که خواستند از این تسلسل تاریخی و بحثی به عنوان عام و ساده، خارج شوند و خواستند به میزان کمی با آن کار

برادر میرزایی: ما در کار مشکلی پیدا کرده‌ایم که به دنبال همان به اینجا آمده‌ایم، ان‌شالله در ادامه به دنبال همان باشیم.

برادر رضوی: این اشکالی که حضرت‌عالی مطرح فرمودید، ما در جلسه اخیر به همین نتیجه رسیده بودیم و نسبت به بحثهای قبلی ارزیابی کردیم و دیدیم مثلاً در یک جا تا از نظام تعریف سخن گفته شد، ما سریع به سراغ کتاب تعاریف کاربردی و تحلیل و بررسی جدول تعریف شدیم و تا صحبت از شاخصه شد به سراغ نظام شاخصه رفتیم و تفاوت آنرا با نظام تعاریف بررسی کردیم و... یعنی خود ما هم به این نتیجه رسیدیم که نباید اینگونه سیر کرد.

(ج): اما این مطلب در سئوالات شما (در گزارش بحث جلسه ۳۰) منعکس نبود.

برادر دیندار: البته به یک نحوی انعکاس یافته بود.

برادر رضوی: قرار بود همین مسئله ذکر شود.

(ج): من نظام سئوالات را تنها مربوط به آقای دیندار نمی‌دانم، بلکه آنرا مربوط به تمام اعضاء جلسه می‌دانم.

برادر میرزایی: البته به همین گونه هم هست.

برادر حسین‌نژاد: حتی قرار بر این بود که آقای دیندار در

گزارش به این مطلب تصریح کنند، منتها بعضی از برادران از جمله خود آقای رضوی با این مسئله مخالف بودند و معتقد بودند که تصریح این مطلب خوب نیست.

برادر رضوی: قرار بود که پیشنهاد بدهیم که شما یک بار سیر را به صورت ساده بیان بفرمایید.

(ج): بله، این مسئله را در آخر گزارش طرح کردید، اما مفهوم کل گزارش این است که یا باید کار مقنن شود الی لانهایه و یا بی قانون شود الی لانهایه (۱)

فاصله بگیرند تا تنها نگویند که این بحث موضوع‌شناسی دوره سوم است، بلکه بگویند در دوره سوم چه چیزی بوده که در دوره دوم نبوده است و این مطالب را سبک و سنگین کنند و مطالب تکراری را حذف کنند، برای مطلب جدید جا معین نموده و ارزش آنرا معین کنند و... در این کارها دچار مشکل شدند، لذا چندین بار فهرست نوشته شده است. ساعات بسیاری در تنظیم فهرست صرف شده است، تازه در تبیین و تشخیص موضوعات چقدر وقت صرف شده است. حال ما می‌خواهیم قاعده‌ای به دست یک تازه وارد بدهیم - البته نه آن کسی که همین حالا وارد دفتر شده، بلکه منظور کسی است که جزء هیئت علمی نباشد - تا بوسیله این قاعده تشخیص بدهد که ممثل این مثال چه بود؟ موضوعی که مثال برای آن ذکر شده، چه بوده است؟ درجه اثبات مطلبش، ولو به صورت تمثیلی چقدر بوده است؟ تا این را در یک فیش اطلاعاتی پُر نماید که در نهایت معین شود، در این بحث چند مطلب گفته شده است و همچنین معلوم شود که مطلب اصلی چه بوده، مطلب فرعی چه بوده است و...

(س): که این کار هم نشده است.

(ج): وقتی این کار نشده است، معلوم می‌شود که طبقه‌بندی موضوع مشخص نیست، بهر حال زحمات زیادی کشیده شده است، نیروی زیادی هم مصرف شده است. اینگونه نیست که هیچ نیرویی مصرف نشده باشد. اگر حجم نفر به ساعتی که تا حال (در عرض سه سال) در اختیار داشتید، جمع بزنید، آنگاه معلوم می‌شود که چند نفر ساعات صرف شده است. در این بحث به دنبال آنیم که مشکلات این کار کم شود.

«وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ»

زمینه آشنایی با
طرح تأسیس بانک توسعه اسلامی اطلاعات

تاریخ: ۷۵/۱۰/۵

تنظیم: گروه تحقیقات مبنایی

استاد: حجة الاسلام والمسلمین حسینی

برنامه (موضوع: تحلیل - مائریسی) هدف: ترسیم مساحت و دیدگاه در مورد

ویژگی های «هرم» برنامه در مقایسه با جداول و اشکال دیگر

فهرست:

- ۱ - تفاوت های جدول تعریف با هرم برنامه
- ۲ - تفاوت های جدول مائریسی با هرم برنامه
- ۳ - ویژگی های جدول برنامه طرح تأسیس
- ۴ - ارتباط و نسبت قسمتهای هرم برنامه به یکدیگر
- ۵ - ویژگی شکل «هرم» در نمایش تقوّم کثرت به وحدت در برنامه
- ۶ - تفاوت الگوریتم زمانبندی و مرحله بندی برنامه با هرم برنامه
- ۷ - بررسی تناظر مفهومی هرمهای تغییرات با هرم پیدایش

کتابخانه جامع آشنایی

کتاب: ...

موضوع: ...

نویسنده: ...

مترجم: ...

تاریخ انتشار: ...

تاریخ جلسه: ...

کد بایگانی کامپیوتری: ...

نام جزوه:	زمینه آشنایی با طرح تأسیس بانک توسعه اسلامی اطلاعات	کد بایگانی کامپیوتری:	۰۱۰۵۸۰۳۲
استاد:	حجة الاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی	تاریخ جلسه:	۷۵/۱۰/۵
عنوان گذار:	آقای محمد دیندار	تاریخ انتشار:	۷۵/۱۰/۱۱
ویراستار:	حجة الاسلام حسین نژاد	حروفچینی:	واحد انتشارات



جلسه ۳۲

زمینه آشنایی با طرح تأسیس بانک توسعه اسلامی اطلاعات

۷۵/۱۰/۵

« ۴۹ دقیقه »

ویژگی‌های «هرم» برنامه در مقایسه با جداول و اشکال دیگر

۱ - تفاوت‌های جدول تعریف با هرم برنامه

حجة الاسلام والمسلمین حسینی: بحث این جلسه در این باره است که تفاوت هرم با جدول ماتریس (سطر و ستونی) و جدول نظام تعریف چیست؟ جدول تعریف، مسئله وحدت و کثرت را «متقوم بهم» در حال تغییر و همعرض هم نشان می‌دهد - بعدها اگر بخواهیم آنها در هرم بیاوریم، به معنای این است که از موضع دیگری به آن نظر کرده‌ایم - پس در اینجا اوصاف متقوم به هم دیده می‌شود و ربط بین وحدت و کثرت ملاحظه می‌شود، چون در یک ستون ۲۷ وصف دیده می‌شود، در مرحله بعد آن ۲۷ وصف در ۹ وصف دیده شده، بعد هم آن ۹ وصف در ۳ وصف و بالاخره ۳ وصف هم در یک وصف ملاحظه می‌شود.

نظام تعریف به صورت چندین جدول که بر روی هم گذاشته شده دیده می‌شود که هر قسمت آن دارای خصوصیتی است، اما مهم این است که در این جدول موجود «متغیر» ملاحظه می‌شود، لذا این‌گونه نیست که ابتدا یک مفهومی بنام «موضوع» را بیان کرده، بعد «استراتژی» یا تغییرات آن موضوع و در نهایت «هدف» آن موضوع را بررسی کنیم، بلکه در اینجا همزمان تغییرات یک موضوع ملاحظه می‌شود؛ یعنی با توجه به سطر بالا و سطر پایین چگونگی انعکاس تغییرات آن بررسی می‌شود، مثلاً یک جا ۶۴ و جای دیگر ۱ است، اما باید همان ۱ در ۶۴ انعکاس یابد، ولو اینکه ما به ۶۴ دست نزده باشیم.

به عبارت دیگر در اینجا اگر تغییراتی در بعضی از اعداد انجام شود می‌بایست به صورت همزمان تغییراتی نیز در کل (هم در وحدت و هم در کثرت آن) پیدا شود. در اینجا بهم پیوستگی خاصی تعریف شده است که نباید به

علاوه بر این، یک طرف جدول مبدأ بودن و طرف دیگر پایان و تمام شدن را نمایش می‌دهد. از سوی دیگر بالای جدول، مفاهیم زمانی حکومت دارد و... یعنی خود جدول

تناسب گمانه. علاوه بر این فراهم آوری وسیله گزینش گمانه هم غلط است، چون باید گفته شود ایجاد زمینه گزینش. بعد هم باید گفته شود ایجاد زمینه پیدایش.^۱ البته اینکه این به چه وسیله ای انجام می گیرد، یک بحث دیگری است.

باید دقت نماییم این ۲۷ موضوع داخل هرم از چه نوع موضوعاتی هستند و با ۲۷ موضوع در جدول ماتریس چه

۱ - برادران سعی کنند، در این موارد مثلاً دو جدول داشته باشند، یکی عین همان چیزی باشد که ما عرض می کنیم، یعنی چیزی را به آن اضافه نکنند و مفروض این باشد که خود آن تعییرات ما دارای معنا و مقصودی است، بعد هم از ما در آن موارد توضیح بخواهند، یک جدول دیگری هم به دلخواه خود درست کنند، آنگاه در نهایت این دو جدول را با هم مقایسه می کنیم، اگر واقعاً احتمال شما بهتر بود، همان را گزینش می کنیم، چون ما که مقید به حرف خود و متنسک به آن نیستیم.

در بقیه امور هم چنین کاری را انجام دهید؛ یعنی همیشه جدول مقایسه ای درست کنید، مثلاً هرگاه ما یک پیشنهادی داشتیم، آنرا بنویسید و بگوئید ایشان این هرم را اینگونه و با این سیر ترسیم نمودند، اما ما هم جدیدی را و با این سیر جدید پیشنهاد می کنیم. اگر ما درباره سیری که عرض کردیم دلایلی نداشتیم و یا شما دلایلی داشتید که ناقض این سیر بوده و اثبات کننده سیر شما است، آنرا بیان کنید، من استقبال می کنم. به عبارت دیگر اشکال گرفتن را به معنای صرف «نفی نمودن» ندانید، اگر کسی تنها گفت: خیر اینگونه نیست، این حرف کار را تمام نمی کند، چون یا باید دلیل بیاورید که چرا اینگونه هست؟ یا باید دلایلی بیاورید که ناقض این احتمال باشد، یا باید بر اساس یک خاستگاه دیگری یک احتمال دیگری را ذکر کنید.

پس شما باید در نهایت بین استدلالهای ما و خودتان مقایسه نمائید و به آن درجه هم بدهید و مثلاً بگوئید اگر ما توانستیم یک نظام منسجم در برابر شما ارایه نمائیم، این دارای ۳ امتیاز خواهد بود، اما اگر تنها توانستیم تنافی و نقض کار شما را پیدا کنیم؛ ولی توانستیم نظام جدیدی ارایه کنیم، دارای دو امتیاز خواهد بود، و بالاخره اگر تنها توضیح خواستیم این دارای یک امتیاز مثبت خواهد بود. اما اگر بدون دلیل احتمالی را مطرح کردیم، دارای «امتیاز منفی» است. بهر حال من در حین کار سعی دارم روش کارتان را اصلاح کنم.

گونه ای باشد که «سیر» را «مرحله ای» نشان دهد، بله در اینجا «کار» به صورت مرحله ای است؛ یعنی مثلاً می گوییم ابتدا کار را از ستون فلان شروع می کنیم، اما باید اثر کمترین تغییر در هر ستون و در هر سطر، در آن وحدتی که داریم، منعکس شود و همچنین بازگشته و در کثرت نیز نمایان شود. پس در اینجا تعریفی بیان می شود که بدرد «معادله تغییرات» می خورد. البته یک تعادل مطلوبی هم در این جا مطرح شده که به دنبال اتمام بحث آن هستیم.

۲ - تفاوت های جدول ماتریسی با هرم برنامه

در جدول سطر و ستونی خاصیت «تجزیه» وجود دارد، ولی در هرم این گونه نیست، در جدول ماتریس این قسمت (ستون و سطر) در هم ضرب می شود تا قسمت وسط جدول بدست می آید، یعنی سه بار ضرب که انجام می گیرد، معنایش این است که در مقام تجزیه سه موضوع را با اجزایش بهم مقید می کنید؛ یعنی اگر در این جدول تجزیه، در ذیل محورها «استناد، استنتاج و انطباق» را بنویسید، بعد هم «روحی، ذهنی و عینی» و در آخر هم «تعریف، حکم و شاخصه» را نوشته و اینها را در هم ضرب نمایید، باید ببینید این با هرم چه تفاوتی دارد؟ چون در هرم ابتدا موضوع، استراتژی و هدف را می نویسید، اما بعد می گوئید ما خود اینها را تجزیه نمی کنیم.

اگر پرسیده شود که اینها محصول چه چیزی هستند؟ می گوئید این مجموعه دارای مقدمات سیاسی، فرهنگی و اقتصادی است، بعد هم می گوئید باید ایجاد زمینه پیدایش گمانه (خاستگاه گمانه) و مسئله گزینش گمانه و ایجاد تناسب گمانه هم باشد تا اینها حاصل شود در اینجا استفاده از مفهوم «توزیع» غلط است، باید گفته شود ایجاد

خوب است تا مرتباً بوسیله جلو و عقب آوردن اوصاف زمانی، مکانی و کارآیی تجزیه نموده و مفهوم جدید تولید نماییم، اما اگر بتوانیم در برابر مفاهیم جدید، موضوعاتی معرفی نماییم، معرفی آن موضوعات هم سنخ این تجزیه نیست. موضوعاتی که در اینجا بیان می شود، خواه این موضوعات، موضوع «برنامه» باشد و خواه معرف «فعل» باشد یا معرف «هدف» باشد، عناوین خاصی است که موضوع بحث قرار می گیرد، به عبارت دیگر می گوییم این عناوین خاص که موضوع بحث قرار می گیرد، گاهی نام یک شی است، گاهی هم عنوان یک حرکت و فعل و گاهی هم نام یک نتیجه و ثمره ای می باشد. در سطح اول هرم نمی شود، ۲۷ وصف داشته باشیم، حتی بعدها که برنامه تأسیس تمام شده و که به صورت عام، الگوی ما به دست آید.

۳- ویژگی های جدول برنامه طرح تأسیس

در اینجا یک موضوع داریم که عامل اصلی تغییر آن موضوع، معین می کند که محور کار ما چگونه باشد، به عبارت دیگر باید موضوع در وضعیت اول و موضوع در وضعیت دوم مورد بررسی قرار گیرد، یعنی باید تعریف موضوعی که قرار است از وضعیت اول به وضعیت دوم انتقال یابد، برای ما روشن شود، تعریف آن هم به این است که متغیر اصلی، فرعی و تبعی مشخص باشد، آنگاه بر اساس تصرف در «متغیر اصلی»، کار اصلی ما معین می شود، بر اساس «متغیر فرعی» و «متغیر تبعی» هم کارهای فرعی و تبعی ما مشخص می شود.

پس استراتژی و محوری ترین چیزی که قرار است سیاستها را در همه جا حفظ کند، آن چیزی است که بر پایه

تفاوتی دارد؟ به عبارت دیگر در پایین هرم ۲۷ موضوع دارید در جدول ماتریس هم ۲۷ موضوع دارید، در اینجا (جدول ماتریس) شما موضوعاتی را به موضوعات دیگر اضافه نموده اید یا اینکه یک چیزهایی را نسبت به یک موصوفهایی، به عنوان وصف قرار داده اید - چون من فعلاً با این مسئله کاری ندارم که در اینجا به صورت وصف و موصوف است یا مضاف و مضاف الیه - اما در اینجا (هرم) نباید ۲۷ موضوع به صورت مضاف و مضاف الیه باشد، بلکه باید موضوعاتی باشد که نتایج این موضوعات (سطح سوم هرم) موضوعات وسط باشد و نتیجه موضوعات وسطی، موضوع بالای هرم بشود. به عبارت دیگر این قسمت اول منتهی به قسمت وسطی بوده و قسمت وسط هم منتهی به قسمت پایینی می باشد.

به عبارت دیگر در هرم «تنوع موضوع» ملاحظه می شود نه «تجزیه موضوع»، اما در جدول ماتریس تجزیه موضوع مورد دقت قرار می گیرد، یعنی اگر وصف الف، ب و ج را در جدول ماتریس ذکر کردیم، در مرحله بعد سه خصوصیت را برای هر وصف ذکر کرده، آنگاه آنها را در هم ضرب نموده و می گوییم الفی که دارای وصف شماره یک است، الفی که دارای وصف شماره ۲ و الفی که دارای وصف شماره سه است، اینها هستند. اما در اینجا (هرم) اینگونه نیست، یعنی مقدرات با موضوع تفاوت دارد، مقدرات سیاسی، فرهنگی و اقتصادی، موضوع را تحویل می دهند و موضوعات سطح سوم هم قدرت را نتیجه می دهند، نه اینکه تجزیه کرده باشیم.

بنابراین جدول ماتریس برای ساختن یک فضای بزرگ ریاضی - که در جای خودش بحث آن به اتمام رسیده -

چیز را تجزیه نمی‌کنیم تا اگر اینجا «مفهوم» را ذکر کردیم، بگوییم وارد شناخت‌شناسی شوید، یا اگر از تغییر مفاهیم یا تغییر تفاهم سخن گفتیم، وارد کنه پیدایش مفهوم تفاهم اجتماعی شویم، بلکه بالای هرم از پایین هرم «برخواسته» می‌شود و بالعکس پایینی‌ها بر «شناسایی» بالایی‌ها حاکمند، اما عین خود موضوعات بالایی نیستند. به عبارت دیگر اینها بهم پیوستگی دارند، ولی نه مانند پیوستگی که درون یک جزء را شکافته باشیم.

شاید پرسید چرا در فلسفه این کار را انجام می‌دهید؟ می‌گوییم اینکه ما در مباحث فلسفی، این جدول (ماتریس) را ذکر می‌کنیم، مدعی هستیم که نیست شی‌ای مگر اینکه بر اساس قانون تغییر می‌بایست ولایت، تولی و تصرف، حرکت آنرا تعریف نماید، پس «عام‌ترین» و مطلق‌ترین مفهوم در آنجا بیان می‌شود، اگر بخواهید مفهوم مطلق خود را به این صورت تجزیه نمایید که این مفهوم در کجاها صدق می‌کند؟ باید خودش را در خودش ضرب نماید تا از این طریق کثرت آن بدست آید. منظور از کثرت هم کثرت صدق و «کثرت مصادیق» است. این کثرت مصادیق از قبیل کاری نیست که در منطق انتزاعی انجام می‌دهید؛ یعنی فصل مشترکی را انتزاع می‌کنید، بعد می‌گویید این فصل مشترک بدست می‌آید. مثلاً می‌گوییم فصل مشترک کاغذ و قلم این است که هر دو وسیله تحریرند، این باعث ساده کردن مفهوم می‌شود، آنگاه می‌گوییم این فصل مشترک دارای مصادیقی است مانند کاغذ و قلم که این مصادیق در خصوصیت فردی و خصوصیت نوعی و جنسی اختلاف دارند.

۱ - به جدول ضمیمه مراجعه شود.

متغیر اصلی باشد. بعد می‌گوییم سیاستها که سیاستها^{۴۵} «مرحله‌ای» است و خط مشی و اصول حاکم بر مرحله است. در پایین هم فعالیتهای متوالی و متوازی بیان می‌شود که می‌بایست در هر مرحله انجام گیرد.

می‌توانیم از بالا به طرف پائین یک فلش ترسیم کنیم، مثلاً از استراتژی به طرف پایین یک فلشی ترسیم کنیم، معنای این فلش آن است که بگوییم این قسمت (استراتژی) مربوط به قسمت پایینی است. در مقابل می‌توان از پایین هم به طرف بالا فلشی ترسیم نمود و گفت وضعیت کارکرد اینجا نشان می‌دهد که آیا تحت استراتژی هستیم یا خیر؟ پس باید دو فلش در مقابل یکدیگر ترسیم شود. شاید پرسید این کار برای چیست؟ می‌گوییم این کار جهت بهینه کردن برنامه است.^۱

از طرف راست به چپ هم می‌توانید فلشی ترسیم کنید و بگویید باید این موضوعات با این سیاستها، اینگونه شود، اما فعلاً اینها در سطح موضوعات کلی است و موضوعات فعل نیست. در پایین موضوعات فعل، فعالیت و محصولات ذکر می‌شود، باید این محصولات با این اهداف مرحله‌ای و هدف اصلی رابطه داشته باشد، همانگونه که علاوه بر این ارتباط «طولی» باید با همعرضهای خود ارتباط «عرضی» هم داشته باشد.

بنابراین هرگز اینها را از هم جدا نمی‌کنید؛ یعنی در ترسیم سطح اول، دوم و سوم هرم را از هم جدا نمی‌کنید، چون اینها سه قوطی جدای از هم نیستند تا در ترسیم با فاصله کشیده شود.

این اوصاف «موضوعاً» ذکر شده است نه اینکه اجزاء یک موضوع باشد، به عبارت دیگر ما اوصاف و ابعاد یک

وجود دارد، از بالا به پایین نشانگر سه خط موازی است و یک رابط توالی نیز بین هر سطح وجود دارد. آنگاه از نظر «تحقق» بالایی بسته به پایینی است، چون بالایی مستقلاً پایینی است، اما از نظر «توصیف» پایینی به بالایی بسته است.

(ج): امور متوازی و متوالی مربوط به «فعالیتها» است؛ یعنی در آنجا یک کارهایی همزمان انجام می‌شود که متوازی است، یک کارهایی هم پشت سر هم و در مراحل مختلف صورت می‌گیرد که نامش متوالی است. لذا این بحث به مباحث بعدی مرتبط است.

سیر از بالا به پایین در اینجا به معنای این است که ما ابتدا چند مفهوم محدود داریم، آنگاه باید چیزهایی را به آن اضافه نماییم، اما نه از باب اضافه کردن به صورت وصف و موصوف و یا مضاف و مضاف‌الیه؛ بلکه از باب «اضافه کردن کثرتی به وحدت» است؛ یعنی ما از ابتدا یک شمای کلی داریم، آنگاه باید دید از بیرون و از دستگاه نظری چه مفاهیم دیگری را به آن اضافه نماییم تا بتواند یک نتیجه را تحویل دهد.

شاید پرسید باید چه مفاهیمی به موضوع اضافه شود؟ می‌گوییم در سطح دوم ابتدا موضوع را دارای قدرت و کارآمدی دانستید، آنگاه گفتید کارآمدی سیاسی، فرهنگی و اقتصادی آن چیست؟ به عبارت دیگر در جای دیگر برای جامعه اوصافی را ذکر کردید، یعنی گفتید که اوصاف جامعه همانند اوصاف فرد است، یعنی همانگونه که روحی، ذهنی و عینی برای فرد است، برای وحدت افراد هم اوصافی وجود دارد؛ یعنی تمایلات یا سیاسی را بجای وضعیت روحی و حساسیتهای فرد ذکر نموده و فرهنگی را

حجة الاسلام حسین نژاد: یعنی رابطه آنها از باب رابطه کلی و مصادیق است.

(ج): بله، ولی ما می‌خواهیم بگوییم اختلاف چگونه پیدا می‌شود؟ کاری به مابه‌الاشتراک نداریم، از ابتدا می‌گوییم آن سه اصل «ولایت، تولی و تصرف» اصل در حرکت است.

بنابراین در جدول ماتریس ناچاریم داخل آن مفهومی را که پوشاندن آن مطلق است نه انتزاعی، تجزیه نماییم، بعد در نظام تعریف می‌گوییم کثرت را به وحدت می‌رسانیم، می‌توان هر قسمت آنرا به وحدت برسانیم، می‌توانیم بعضی آنرا و یا کل آنرا به وحدت برسانیم، یعنی این، سطوح مختلفی دارد.

اما در هرم یک موضوعات و یک مفاهیمی داریم که نسبتش به وحدت - که همان برنامه‌ای است که به آن نیاز داریم - از اولین موضوعاتی که اجزاء اصلی برنامه است، شروع می‌گردد، یعنی در اینجا می‌گوییم برنامه بدون مفاهیم اصولی - که معلوم شود درباره چه «موضوعی»، چه «کاری» و «برای چه» باید انجام شود؟ - ممکن نیست، اگر کارهای متوالی و متوازی را روی هم جمع کنند، سیاستها درست می‌شود، آنگاه اگر سیاستها را جمع کنند استراتژی درست می‌شود. اگر سرفصلها را جمع کنند، موضوع بدست می‌آید، اگر اهداف هم جمع شود، هدف حاصل می‌شود، یعنی این سطح بالای هرم، نتیجه پایینی‌ها می‌باشد. اگر برادران سؤال تبیینی دارند، مطرح کنند.

۴ - ارتباط و نسبت قسمتهای هرم برنامه به یکدیگر

(س): آیا می‌توان گفت که دلیل شکل هرم این است که در برنامه یکسری امور متوازی و یکسری امور متوالی

بجای سنجش در فرد و اقتصادی را هم بجای قدرت عملکرد و فعالیت حسی و عینی فرد ذکر نمودید، به عبارت دیگر در اینجا اوصاف جامعه را در موضوعی ذکر می‌کنید که «موضوع اجتماعی» است، چون هر وصف که برای جامعه صادق است، برای بخش‌های داخلی جامعه هم صادق می‌باشد.

(س): در اینجا رابطه کل و اجزایش منظور است.

(ج): یعنی گفتید این از سنخ جامعه کوچکی است که مسانخ با جامعه بزرگ می‌باشد، مثلاً یک جامعه فرهنگی علاوه بر اینکه می‌بایست آنرا در موضوع خودش اصل دانست، اما دارای خصوصیات اجتماعی هم هست، لذا هر تعریفی که برای جامعه ذکر شده، در اینجا هم قابل ذکر است. جامعه فرهنگی یک بخشی به نام بانک دارد که ولو با یک قیدی می‌باشد، اما بهر حال یک جامعه است، چون عده‌ای در آن با هم کار می‌کنند و دارای «وحدتی» است. «این جامعه کوچک باید به نسبت دارای خصلت جامعه بزرگ باشد»، بعدها خواهیم گفت که معنای مفهوم سیاسی در یک جامعه کوچک چیست؟ مثلاً می‌گوییم باید این جامعه تمایلات اجتماعی داشته باشد نه تمایلات فردی.

شاید پرسیده شود تفاوت بین تمایلات فردی و اجتماعی چیست؟ می‌گوییم تمایلات اجتماعی آن است که همه بخواهند کاری را که «هویت جمعی‌شان» را نشان می‌دهد، اصل قرار دهند نه اینکه «ارضاء» خودشان را اصل قرار دهند. اگر ارضاء خودشان را اصل قرار دهند و به دلیل رفع نیاز داخل مجموعه جمع شده باشند، منتظر باشید که پیشرفت آن مجموعه دارای مشکل شود. مثلاً گروهی به وحدت ملی ایمان دارند و می‌خواهند ملتشان

سرفراز شود مانند آلمانی‌ها، یا گروهی به آرمان خاصی ایمان دارند مانند چپی‌ها یا گروهی به آخرت ایمان دارند مانند متألّهین، آنگاه می‌گوییم در ایمان به هویت ملی و عدالت اجتماعی از آنجا که نزاع بر سر دنیا است، حتماً در تاریخ از هم پاشیده می‌شود، اما ایمان به آخرت در تاریخ استمرار پذیر است، چون اگر رشد و توسعه‌ای هم برای آنها باشد، حتماً تئوری و اخلاق و دستگاهشان عوض می‌شود، اخلاقشان بعد از ارضاء مادی معنا دارد، اما چون اخلاق ما از طرف انبیاء به ما رسیده، قبل از ارضاء مادی مطرح است.

بنابراین سیاست در یک مجموعه به معنای این است که آن مجموعه میل اجتماعی داشته باشند و حرف اول و محور اول مجموعه این باشد که هویت اجتماعی ارتقاء یابد و تکامل بیاید.

اگر ما گفتیم مقدرات سیاسی، فرهنگی و اقتصادی، معرف وضعیت موضوع است، باید دید این قدرت در آخر کار به چه چیزی تبدیل می‌شود؟ می‌گوییم باید برای این قدرت، کارآمدی ذکر نمود؛ یعنی باید آن میل سیاسی کار خودش را نشان دهد. اگر دستگاه، یک دستگاه نظامی بود، می‌گوییم باید سبب توسعه امنیت شود، اما چون این دستگاه، فرهنگی است می‌گوییم باید سبب توسعه انگیز، اندیشه و انجام تحقیقاتی شود.

بنابراین باید ببینیم اگر قرار باشد قدرت فرهنگی تغییر کند، متغیر موضوع ما چیست؟ چون در اینجا که می‌گوییم سیاست منظور مقدر سیاسی یک موضوع فرهنگی در وضعیت موجود است، منظور از مقدر فرهنگی، مقدر فرهنگی پایگاه جریان توسعه تفاهم است، بهر حال در

اینجا به دنبال خصوصیات فهم اجتماعی هستیم.

۵- ویژگی شکل «هرم» در نمایش تقوّم کثرت به وحدت

در برنامه

برادر دیندار: خود شکل هرم چه خصوصیتی دارد که این ارتباط را می‌رساند.

(ج): شما موضوعات متعددی (کثرت) دارید که اینها موضوعاً اجزاء یک چیز نیستند، به معنای این نیست که حاصل خرد شدن یک مفهوم باشند تا بتوان آنرا در جدول ماتریس آورد، بله، موضوعات متعددند، اما نتیجه‌ها موجب تبدیل موضوعی آنها می‌شود.

(س): یعنی به وحدت تبدیل می‌کند.

(ج): بله، به موضوع دیگری تبدیل می‌کند تا به وحدت برسد؛ یعنی می‌گویید باید چه کاری روی چه موضوعی انجام شود؟ به عبارت دیگر اساس «برنامه» برای این است که معین شود، موضوعات فعل ما چیست؟ کارهایی که باید صورت پذیرد، چیست؟ در چه مراحل باید به چه نتایجی برسیم؟

مثلاً اگر بنا شد در یک جا بدنه این خودکار را بسازند و در یک جا هم مغزی و در جای دیگر مرکب و جوهر آنرا با یک درجه از روغن و ترکیبات دیگر بسازند در جای دیگر هم نوک، ساچمه و در جای دیگر بست آنرا ساخته و در نهایت همه اینها در یک جا مونتاژ شود و به خودکار تبدیل شود، در اینجا یک «موضوعاتی» داریم تا یک «افعالی» روی آن انجام شود تا به یک «محصولاتی» برسیم.

شاید پرسید موضوعات در اینجا چیست؟ می‌گوییم همان مواد اولیه‌ای است که در قلم بکاررفته است، یعنی روغن، جوهر، پلاستیک و فولاد و...

آنگاه می‌گوییم اینجا از ابتدا که دارای کیفیت خودکار نیستند، بلکه باید روی هر کدام فعالیت‌هایی صورت پذیرد تا مثلاً فولاد به ساچمه ریزی تبدیل شود که در نوک خودکار قرار گیرد، به عبارت دیگر در این صورت فولاد فرم پیدا می‌کند، آنهم فرم خاصی که بدرد ترکیب خاص بخورد. خود این قسمت نوک خودکار هم از ابتدا اینگونه نیست، بلکه باید مراحل متعددی سیر شود تا این حاصل شود، مثلاً باید ابتدا این نوک به صورت میله تراش بخورد، بعد میله‌ها قطعه‌قطعه شود، آنگاه دوباره تراش خورده و سوراخ شود و... که دارای کارهای متوالی و موازی است. اینها چیزهایی است که در قسمت فعالیت مورد بررسی قرار می‌گیرد و مثلاً شاید گفته شود ابتدا باید بوسیله مته سوراخ شود آنگاه تراش بخورد یا مثلاً باید همزمان صورت گیرد.

در فرم جلد و مغزی و... هم باید فعالیت‌هایی صورت گیرد. در هر حال پس از طی این مراحل وارد مرحله مونتاژ می‌شود، در اینجا محصولات برای ترکیب نهایی آماده است، لذا ترکیب نهایی بر روی آن انجام می‌شود و قلم درست می‌شود.

بنابراین ما یک مواد اولیه داشتیم که نسبت به آن یک فعالیت‌هایی را انجام دادیم و در نهایت به یک محصولاتی رسیدیم، که جمع محصولات و ترکیب آنها قلم را نتیجه داد، حال که قلم درست شد، راجع به «کارآمدی» آن سخن می‌گوییم، یعنی مثلاً می‌گوییم قلم مطلوب با لذات نبود، باید رابطه بین نوشتن و کاغذ و قلم ملاحظه شود تا ببینیم خودکار برای نوشتن بهتر است یا روان نویس یا خودنویس یا قلم مدادی و... آیا خودکاری که یکبار مصرف باشد،

بهتر است یا خودکاری که مغزی آن قابل تعویض است، بهتر می باشد. به عبارت دیگر برای بهینه نمودن آن به «کارآمدی» آن توجه می کنیم، توجه به کارآمدی به معنای این است که اثرش در هدف اصلی (هدف بالایی در هرم) ملاحظه می شود، هرگاه هم که قرار است محصولات روی هم کوبل شود، به معنای ملاحظه هدف پایینی است.

اینکه ما می گوئیم موضوعات متعددی داریم که باید اولاً «تناسب» آنها با هم متوجه شویم، منظور تناسب با موضوع است، اینکه می گوئیم باید فعلهایی انجام دهیم، منظور فعلهایی است که باید اینها را برای یک محصولاتی شایسته کند. باید به ناچار این را در هر برنامه ای بیاوریم، در این مسئله تفاوتی نیست بین اینکه فعلها همزمان صورت گیرد یا همزمان نباشد، بلکه مرحله ای باشد و متعاقب یکدیگر باشد.

بنابراین در هرم، امور متعددی وجود دارد که باید کاری متعددی روی آن صورت گیرد تا محصولات متعددی بدست آید، تا آن محصولات یک نتیجه های را نتیجه بدهند تا در نهایت پایان ما به کارآمدی مقصود خود برسیم.

شاید بگوئید ما نمی دانیم که باید چه چیزهایی درست شود تا بانک درست شود؟ بله، ما طبقه بندی موضوعی را فهمیده ایم که اگر طبقه بندی موضوعی باشد، کار ما راحت می شود، اما نمی دانیم که چه نیروهایی را پرورش دهیم؟ نیروهای ما باید چه درسهایی را بیاموزند؟ باید چه اطلاعاتی داشته باشند؟ چگونه باید انگیزه آنها را تحریک نماییم؟ باید با چه ابزاری کار نمایند؟ و... پس در هر سطحی یکسری از مسایل این چنینی قابل دقت است.

شما در اینجا وحدت را هم ملاحظه می کنید، یعنی وحدت کل برنامه را ملاحظه می کنید، اگر در برنامه نتوانید موضوع، استراتژی و هدف را دقیقاً معرفی نمایید، کار درست نخواهد شد، البته منظور بیان کلی انتزاعی و بیان مابه الاشتراکها و ساده کردن نیست، چون در اینجا که به دنبال تطبیق کلی به مصداق نیستند، بلکه در اینجا به دنبال یک کل هستید که انسجام آن حتمی است، شاید بپرسید حتمی بودن انسجام آن به چه معنا است؟ می گوئیم اینکه به چه کاری، چه مبلغی را تخصیص دهیم؟ و آن کار، دارای چه ارزشی است؟ تعریف شده می باشد و همچنین اینکه در چه زمانی و بوسیله چه مراحل این تخصیص صورت می گیرد، هم تعریف شده می باشد.

اگر شما نتوانید ربط بین وحدت و کثرت را در تولید تمام کنید، کار تمام نیست. تازه این کار بر مبنای فلسفه، ممکن نیست بدون «پیداایش، تغییرات و تکامل» انجام شود، یعنی شما برای برنامه ریزی هم به «طرح کلی» نیاز دارید تا نیازهای شما معلوم شود، به عبارت دیگر به شما می گویند در یک صورت کلی بگوئید می خواهید چه کاری را انجام دهید؟ شاید به شما بگویند ما می خواهیم در همین موضوع هم با شما مشاوره کنیم، تا معلوم شود «اولویت» در تصمیم گیری نسبت به چه موضوعی است؟ در اینجا شما می گوئید ما این را به یک جدول تجزیه شده مرتبط می کنیم، در آن جدول یک اموری را تعریف کردم، در آنجا فلسفه هستی، فلسفه چگونگی و «تکامل» را گفته ایم، آنگاه کمال را تعریف نمودیم که اگر معنای کمال روشن شود، معنای «نقص» الان روشن می شود، هرگاه نقص الان روشن شود، «نیازها» روشن می شود، آنگاه

می‌توانید از این طرف فلش بکشید و بگویید این «ه» باید این متجه را تحویل دهد و بعد هم ارتباط آنرا با این طرف و آن طرف مشخص می‌کنیم، آنگاه می‌گوییم این (استراتژی) فعالیت‌هایی زوی اینها (موضوع) است که باید این محصولات را تحویل دهد. این از قبیل جدول تعریف نیست که وحدت کل آن به آن صورت ملاحظه شود.

۶ - تفاوت الگوریتم زمانبندی و مرحله‌بندی برنامه با هرم برنامه

برادر دیندار: البته منظور ما از الگوریتم، جداولی است که مثلاً در کتاب بررسی روش‌های برنامه‌ریزی هم آمده که در آن با شکلهای مختلفی بوسیله خطوط بهم مرتبط شده است.

ج یعنی در اینجا یک دیاگرامی ترسیم می‌کنید که آن دیاگرام می‌گوید این سه کار در اینجا با هم برخورد می‌کنند و بعد به ۲ یا ۵ کار تبدیل می‌گردند. آیا بهتر نیست که جدول زمانبندی را همان «نمای عملیاتی» بدانیم؟

(س): ظاهراً بیشتر به همین شبیه است.

(ج): بله، ما باید دیاگرام را ترسیم کنیم، اما ابتدا باید از یک راهی به آن برسیم و وسیله سنجش هم داشته باشیم، یعنی شما می‌خواهید تناسب موضوعات بهم را ملاحظه نمایید، تا بفهمید چه چیزهایی با چه چیزهایی تناسب دارد، در این صورت باید «تناسب افعال» را در قسمت استراتژی تا پایین هرم قرار دهید، «تناسب موضوعات و محصولات» را هم باید در قسمت موضوع و هدف قرار دهید. از اینجا که ملاحظه کنید ارتباط آن را به کل در اینجا می‌بینید، در عین حال ارتباط هر کدام آن و کل این طرف را به کل این طرف و به کل طرف سوم قابل ملاحظه است.

نسبت نیازها بهم معلوم می‌شود، در نهایت می‌فهمیم که چه چیزی برای ما دارای اولویت است. پس در اینجا نسبت بین مقدرات و اولویتی که می‌توانید آنرا انتخاب نمایید، مشخص می‌شود.

برادر دیندار: ویژگی خود هرم چیست؟

(ج): در اینجا موضوعات متعددی را ذکر می‌کنید که اینها نه به صورت انتزاعی ترکیب می‌شوند که به صورت کلی در بیایند و نه اینکه اوصاف تجزیه شوند تا کثرتی بدست آید، به عبارت دیگر می‌گوییم سیر از چند مفهوم به مصادیقی که لازم است، به صورت انتزاعی نیست، مانند جنس، نوع و فصل؛ یعنی همانند کلیات خمس نیست، (س): بله، کلی به جزئی نیست، اما آیا به صورت جزء به کل نیست؟

(ج): به صورت جزء به کل «تعریفی» هم که تغییر یکی موجب تغییر دیگران و کنترل آن شود، هم نیست.

(س): تغییراتش مستقل است.

(ج): خیر، باید تغییراتش بر حسب موضوعشان با هم «نسبت» داشته باشد. یعنی اینها موضوعات مستقلی‌اند، اینها هم فعالیت‌های نسبت به آن موضوعاتند، همعرض با هم نیستند، اینها موضوعات فعل و آنها هم فعالیت‌های روی موضوع می‌باشند، به عبارت دیگر این متوالی و پشت سر این قرار گرفته است، در عین حالی که از نظر تقسیمات طولی «هم سطح» است، اما از نظر تقسیمات عرضی ابتدا باید موضوعی باشد تا بتوان فعالیت را روی آن انجام داد. حجة الاسلام حسین نژاد: از بغل توالی و از بالا به پایین توازی است.

(ج): بله، از بالا که نگاه شود، سطحها با هم موازی‌اند،

۷- بررسی تناظر مفهومی هرهای تغییرات با هرم پیدایش برادر دیندار: آیا در هرم تغییرات هم فعل و موضوع و... ذکر می شود؟

(ج): در اینجا نظام ارزش جامعه، نظام بینش و دانش جامعه موضوع تصرف است یا احیاناً محصولات دفتر مورد تصرف است. در اینجا شما باید حرکت فرهنگی را تعریف کنید و بگویید قلمرو کار شما چه مطالبی است؟ مثلاً در اینجا می گوئید تحول، تکامل یا انقلاب فرهنگی در نظام ارزشی، نظام بینشی و نظام دانشی لازم است، اگر کسی پرسد این کارها برای چیست؟ می گوئیم به خاطر انقلاب فرهنگی است. بعد اگر پرسند برای این کار چه کارهایی صورت گرفته است؟ می گوئیم حال موضوعات آن را طبقه بندی می کنیم آنگاه می گوئیم نیاز به احکام حکومتی بوسیله نظام ارزشی و نیاز به معادله بوسیله نظام دانشی و... برآورده می شود؛ البته این تقسیم با تقسیم آن جدول یک تفاوتی دارد، در آنجا گفته شده که در کجا باید ربط حرفها به دین تمام شود؟ و در کجا باید ربط معقول تمام شود؟ و در کجا باید محسوس آن به اتمام برسد؟ به عبارت دیگر در اینجا می گوئیم اطلاعاتی که همش این است که توسعه و تکامل تعبد را در منقول تمام کند و اطلاعاتی که فایده اش این است - و به این دلیل بحث شده - که می خواهد روی اطلاعات معقول دقت نماید، کدام است؟ در منقول، وحی موضوع قرار می گیرد، در معقول هم بحثهایی مطرح می شود که ریشه اش عقل است. یک اطلاعات هم هست که ریشه اش محسوس است.

پس کلاً سه دسته از اطلاعات موضوع بحث ما در تکامل و تحول می باشد، بحث «منقول و بحث معقول» و

حجة الاسلام حسین نژاد: قبلاً فرموده بودید علت انتخاب شکل هرم این است که هرم رفتار برنامه ای را می پذیرد، چون این هرم برنامه پذیری دارد، آیا...

(ج): بله، در اینجا موضوع، فعل و نتیجه آن ذکر می شود، هرگاه موضوع، فعل و نتیجه را موضوع سخن قرار می دهید، «تیین» حاصل می شود؛ یعنی سیر از اجمال به تبیین در آن طی می شود. شاید پرسید آیا تشریح آن به این است که خودش را مورد بحث و کاوش قرار دهیم یا اینکه خیر، موضوعاتی را که باید برای دستیابی به این حاصل شود، مورد مذاقه قرار می دهیم؟ می گوئیم بله، ابتدا کلیات آن...

برادر میزایی: به نظر می رسد موضوعاتی که در قسمت پایین هرم ذکر می شود متناسب با آن کارایی است، از آن طرف کارایی مورد نظر از این موضوع را قصد می کنیم، به عبارت دیگر ممکن است، بشود انسان را در خیلی از موارد بکار گرفت، اما منظور از انسان در این قسمت، انسانی است که بتواند این کارایی و نتیجه را حاصل نماید. (ج): بله، همینطور است، اگر بخواهیم هر کدام از اینها را توضیح دهیم باید توضیح ما متناسب با آن جایی باشد که آنها را بکار گرفته ایم. به عبارت دیگر ما در اینجا انسان را به عنوان مقدر بکار گرفته ایم نه به عنوان دیگر، در اینجا منظور این است که ما به چه میزان نیروی انسانی داریم، یعنی «نفر به ساعت». ما چقدر است؟ فرضاً شاید بگویید ۸ نفر ساعت است، آنگاه می پرسیم فعالیتهای اینها چیست؟ می گوئید تماس با سازمانها، گروهها و افراد است.

«محسوس». بله، ما می‌خواهیم تعبد، در کل این جریان یابد، اما در یک جا موضوع بحث ما خود کلمات وحی است، در اینصورت دیگر حق نداریم، که بگوییم به چه دلیل اینگونه گفته‌اند؟ چون ما که به علت وحی دست نمی‌یابیم، ما تنها می‌توانیم از وحی استنباط نماییم. اما در یک جا موضوع بحث ما معقول است و حق تصرف داریم، در یک جا هم، موضوع محسوس است که نقش آن در اطلاعات تبعی است.

(س): آیا در آنجا که می‌گوییم تعبد، تفقه و تفاهم، این متناظر با موضوع، استراتژی و هدف است؟
(ج): باید ببینیم که آیا می‌توانیم تفقه را وارد

ارزش کنیم.

(س): با توجه به فرمایشات امروز، در هرم تغییرات، یک تغییراتی حاصل شده است.

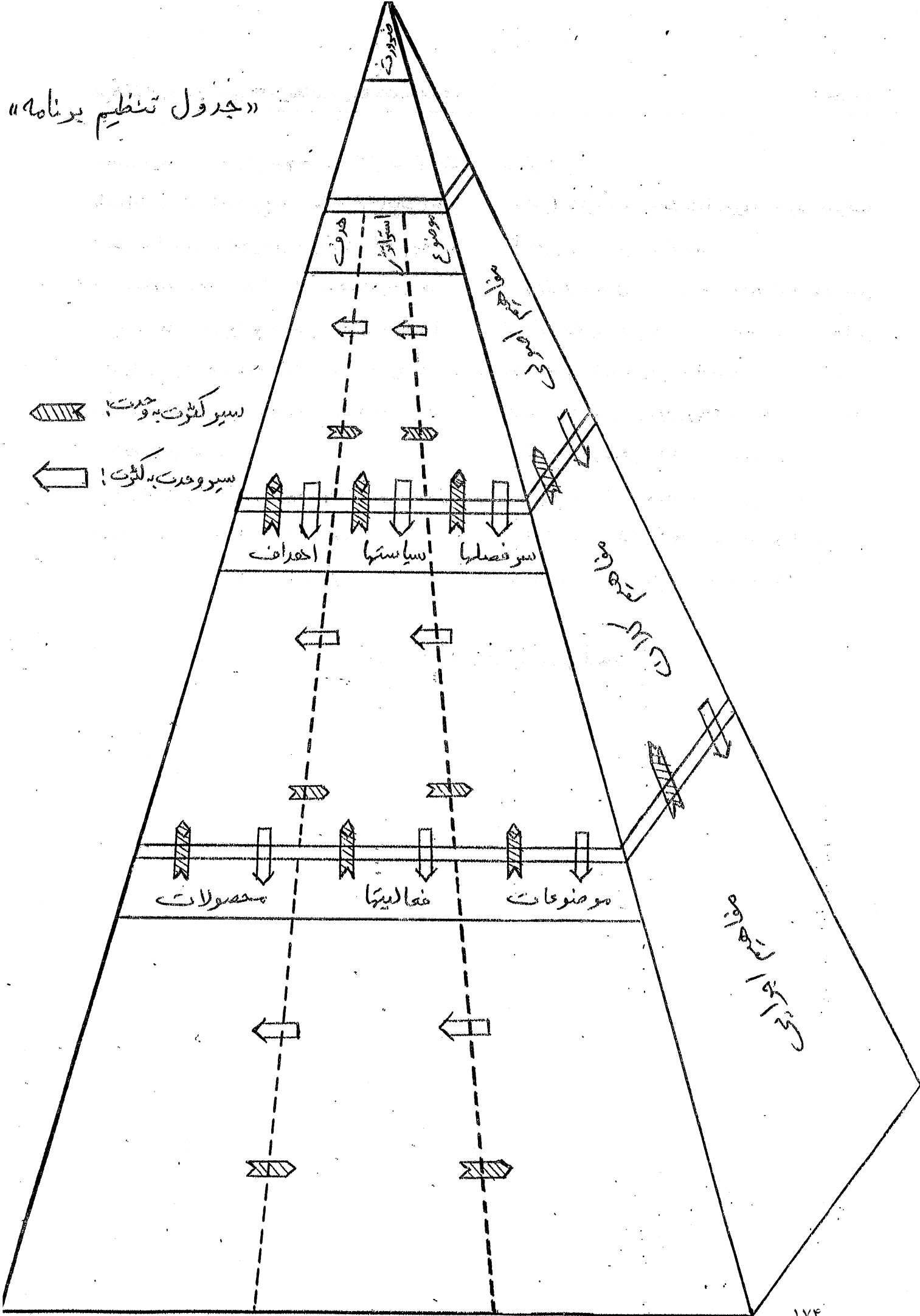
(ج): هر تغییری که حاصل شود، فعلاً بحث در این است که خاصیت هرم چیست؟ باید خاصیت هرم این باشد که اطلاعات را از کم و ساده - نه به صورت انتزاعی - به کثرت و تعدد زیادتر - ولی زیادی منسجم - برساند، بعد در تعبد، تفقه و تفاهم باید تفقه به معنای فعل باشد و...

(س): یعنی باید همان مسئله موضوع، فعل و...

(ج): بله، باید در آنجا به گونه‌ای در خود مسئله «آگاهی» نه مسئله «پایگاه» حضور داشته باشد.

«وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ»

«جدول تنظیم برنامه»



زمینه آشنایی با طرح تأسیس بانک توسعه اسلامی اطلاعات

تاریخ: ۷۵/۱۰/۱۲

استاد: حجة الاسلام والمسلمین حسینی

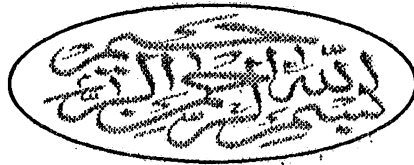
تنظیم: گروه تحقیقات مبانی

اصول کلی طرح تأسیس در سطوح تغییرات و تکامل

فهرست:

- ۱ - طبقه بندی اطلاعات از سه دیدگاه حوزه، دانشگاه و فرهنگستان
- ۱/۱ - تازآمدی هر سه نوع دسته بندی در بانک اطلاعات
- ۲ - اصول کلی تکمیل هر مهای تکامل در طرح تأسیس بانک *استقلال بانک در مدیریت*
- ۲/۱ - بررسی مدیریت به عنوان محور یا مسئول توازن بین داخل و خارج سازمان
- ۲/۲ - تفسیر حضور مدیریت در خارج سازمان در مقیاسهای جهانی
- ۲/۳ - بررسی سطوح مختلف حضور مدیریت در خارج در مقیاس بانک اطلاعات
- ۲/۴ - نقش مدیر در تکامل سازمان
- ۲/۵ - بررسی تکامل تاریخی مدیریت در سازمانهای الحادی
- ۲/۶ - تفاوت نقش مدیر در سازمانهای الهی

نام جزوه:	زمینه آشنایی با طرح تأسیس بانک توسعه اسلامی اطلاعات	کد بایگانی:	۰۱۰۵۸۰۲۲
استاد:	حجة الاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی	تاریخ جلسه:	۷۵/۱۰/۱۲
عنوان گذار:	آقای محمد دیندار	تاریخ انتشار:	۷۵/۱۱/۱۳
ویراستار:	حجة الاسلام یوسف حسین نژاد	حروفچینی:	واحد انتشارات



جلسه ۳۳

زمینه آشنایی با طرح تأسیس بانک توسعه اسلامی اطلاعات

۷۵/۱۰/۱۲

« ۶۰ دقیقه »

اصول کلی طرح تأسیس در سطوح تغییرات و تکامل

۱- طبقه‌بندی اطلاعات از سه دیدگاه حوزه، دانشگاه و

فرهنگستان

حجة الاسلام والمسلمین حسینی: بحث این جلسه راجع به هر مهای تغییرات است. یکی از مسایل مهم هرم تغییرات این است که در این موضوعات و ارتکازات، یک وضعیت موجود داریم و یک وضعیت مطلوب. در وضعیت موجود، ارتکازات (پذیرفته شده‌های یک جامعه) جامعه اسلامی - یعنی وضعیتی که حوزه دارد - فرهنگ بینش (معقول) مقدم قرار گرفته است و ادراک از منقول - که همان فرهنگ ارزش است - در مرحله دوم قرار گرفته است. در این ارتکازات، معقولات را برهانی و قابل استدلال دانسته و آنرا به بداهت برمی‌گردانند؛ اما منقول یا ارزش را برهانی نمی‌دانند، بر اساس منطق حوزه، فهم از کتاب و سنت مستدل بوده و دارای استدلال است، ولی مواد آن از بدیهیات عقلی آغاز

نمی‌گردد، بلکه موادش از کلمات تشکیل می‌شود که کلمات هم به ارتکازات و فرهنگ مردم بازمی‌گردد، پس مادتا نمی‌توان این را برهانی دانست، لذا درجه علمیت منقول و یقین آور بودن منقول، درجه دو می‌باشد. حتی طبق فرمایش بعضی از بزرگان فقهاء جزء ظننا (ظن‌کننده) هستند نهایت اینکه ظنون آنها دارای حجیت است، به خلاف فلاسفه که جزء عقلاء بوده و از بدیهیات عقلی کار را آغاز نموده و با برهان و دقت نظر به نتایج قطعی می‌رسند. در ارتکازات حوزه اساساً تجارب را از این دو حوزه خسارج می‌دانند. بنابراین در وضعیت موجود طبقه‌بندی به این شکل است. ۱- فرهنگ بینش ۲- فرهنگ ارزش ۳- فرهنگ دانش. که این چنین به ترتیب علم آور بودن اینها است. در فرهنگ دانش می‌گویند که این اصلاً قابلیت برهانی شدن را ندارد، چون تجارب و حس،

ارتباطی به برهان ندارد، تازه اگر در چنین موردی هم استدلالی ذکر شود، این به جریان عادی برمی‌گردد که مثلاً آب خاصیت ترکنده‌گی داشته باشد یا آتش بسوزاند، اما نمی‌توانید بگویید که تغییر این خصوصیات امتناع دارد. به عبارت دیگر در اینگونه موارد جریان علیت عقلیه وجود ندارد؛ بلکه جریان علیت عادی هست.

در دانشگاه هم یک فرهنگ موجودی داریم که در این فرهنگ طبقه‌بندی را به ترتیب ذیل انجام می‌دهند.

۱- علوم پایه

۱/۱- فلسفه فیزیک (رفتار ماده)

۱/۲- فلسفه ریاضی (قاعده‌مند نمودن رفتار ماده)

۱/۳- فلسفه زیست

۲- علوم تجربی

۲/۱- فیزیک

۲/۲- شیمی

۲/۳- پزشکی (به معنای عام آن)

۳- علوم انسانی

۳/۱- روان‌شناسی

۳/۲- جامعه‌شناسی

۳/۳- علوم اجتماعی (مدیریت، اقتصاد و علوم سیاسی)

وضعیت مطلوب که مورد نظر ما است و باید به آن

برسیم، طبقه‌بندی ذیل است:

۱- فرهنگ ارزش (علمی که ارزشی اند)

۱/۱- عرفان (رابطه خلق با خدا)

۱/۲- معارف (رابطه با عالم و معارفی که هست)

۱/۳- فقه

۲- فرهنگ بینش

۲/۱- فلسفه جرابی

۲/۲- فلسفه چگونگی یا نظام ولایت

۲/۳- فلسفه ریاضی (فلسفه نسبتها)

۳- فرهنگ دانش

۳/۱- انسان‌شناسی

۳/۲- فلسفه تاریخ و جامعه‌شناسی

۳/۳- علوم تجربی (کل علوم تجربی و علوم محسوس مانند علوم

پزشکی یا فیزیک و شیمی)

بنابراین در دستگاه ما حتماً باید پیش فرضهای علوم حسی از علوم معقول گرفته شود، بالاتر از علوم معقول هم علوم منقول می‌باشد. پس دانش معقول در نظر ما بالاترین مرتبه ادراک است؛ یعنی ادراک از وحی - نه خود وحی که منزلتاً بالاتر از این ادراک است - یا به عبارت دیگر علمی که موادش وحی باشد «حکومت» دارد بر کلیه ادراکاتی که موادش از سایر منابع باشد. خواه مواد آن علوم، مفاهیم عقلی باشد یا مفاهیم حسی و تجربی باشد، ادراک از وحی بر آنها حکومت دارد.

می‌توان جلوی سه قسمت از بخش فرهنگ ارزش فلسفی کشید و گفت مواد آن منقول است، همچنین می‌توان جلوی بخش فرهنگ بینش، مواد معقول و در جلوی بخش فرهنگ دانش، مواد محسوس را قرارداد.

البته اینکه به دسته اول فرهنگ ارزش اطلاق می‌کنیم، منظور «ارزش، توصیف و تکلیف» نیست تا معنای ارزش

رسانیده و می‌گوییم اگر فرضاً دستگاه طبقه‌بندی اطلاعات یا موضوعاتی که می‌بایست در فصل تغییرات ذکر شود، همین‌ها باشد - تا بعدها آنرا وارد هرم بسازیم - در ادامه و در جدول تکامل چه می‌کنیم؟

۲- اصول کلی تکمیل هرمهای تکامل در طرح تأسیس بانک

در جدول تکامل می‌خواهیم آن «قدرت» را نسبت به این «موضوعات» تعریف کرده و بگوییم چگونه برای اینها سازماندهی کنیم. طبیعتاً در اینجا باید یک سطح مدیریت یا مدیر را فرض کنیم. در جدول ساختار «محوری، تصرفی و تبعی» را ذکر می‌کردیم. حال باید در اینجا هم به صورت کلی یک تعریف این چنینی ارائه نمایم تا بتوانیم در جدول تکامل بگوییم آن قدرت نسبت به این موضوعات می‌بایست اینگونه سازماندهی بشود. کلیاتی که در این جلسه و جلسه آینده راجع به سازماندهی عرض می‌کنیم، امیدواریم که انشاءالله زمینه تفکر برادران در ماه مبارک رمضان را فراهم آورد تا تدریجاً رابطه بین آن هرم اول پیدایش تا هرم تکامل تنظیم شود.

۲/۱- بررسی مدیریت به عنوان محور یا مسنول توازن بین داخل و

خارج سازمان

فرض کنید که سطح محوری همان مدیریت باشد، مدیر خواه در سطح مدیریت خرد یعنی مدیریت یک سازمان کوچک باشد، خواه در سطح مدیریت تنظیم نسبتهای کلان باشد و خواه در سطح رهبری و تکامل باشد، در هر حال به آن اصطلاح «مدیر» را اطلاق می‌کنیم. بنابراین اگر اداره بانک در سطح بایگانی جاری اطلاعات

همان علم اخلاق باشد. منظور این نیست که در اینجا بگوییم آیا این اطلاع ارزشی است یا تکلیفی و توصیفی است، این یک دسته دیگری است، در اینجا می‌گوییم بر حسب مواد تجزیه می‌کنیم، اگر مواد از وحی بود، ارزش خواهد شد، یعنی منقول از وحی است و مرکز اطلاعش وحی است. ما بوسیله کلمات از وحی اطلاع می‌یابیم، کلمات اولین ابزار انتقال یا مخاطب یا رساندن وحی به ما است. درست است که این کلمات از علائم اجتماعی است، ولی در اینجا وسیله نقل اطلاعاتی است که آن اطلاع از جامعه برگرفته نشده است و همچنین از عقل و حس بشر برگرفته نشده، بلکه از وحی آمده و منقول است.

۱/۱- کارآمدی هر سه نوع دسته‌بندی در بانک اطلاعات

لازم است برای بانک سه نوع جدول طبقه‌بندی اطلاعات درست کنیم، هم باید بر اساس وضعیت موجود حوزه و هم بر اساس وضعیت موجود دانشگاه و هم بر اساس وضعیت مطلوب جدولی تنظیم شود.

برادر میزایی: یعنی باید سه بار این هرمهای سه‌گانه تغییرات را بر این اساس پُر نمایم.

(ج): باید سه جدول داشته باشیم، اما تبدیل آن سه به

این سه هرم یک بحث دیگری دارد.

برادر رضوی: یعنی در فرهنگستان هم طبقه‌بندی موجود حوزه لازم است و هم دانشگاه.

(ج): البته عین همین طبقه‌بندی در حوزه و دانشگاه مطرح نیست، بلکه ما ادراک خود را از حوزه و دانشگاه بیان می‌کنیم. حال این قسمت را به همین اجمال به اتمام

خود سازمان.

سازمان یک وضعیت «داخلی» و یک وضعیت «خارجی» و یک وضعیتی در «نظام توازن» دارد، مهم‌ترین مسئولیت مدیر حضور در توازن است. شاید بگویید چگونه در توازن حضور یابد؟ می‌گوییم باید سازمان خودش بر ادبیات ارتباطش با بیرون حاکم باشد. حال ما این مسئله را در سطح خرد، کلان و توسعه و در مدیریت داخلی، خارجی مثال می‌زنیم.

اینکه می‌گوییم وضعیت «خارج»، منظور خارج از سازمان است و منظور از «داخل» هم داخل سازمان می‌باشد، منظور از توازن و ارتباط، نظام ارتباطی است که بین این سازمان و بیرون جاری است.

در مدیریت داخلی هم «امور سیاسی» وجود دارد که «مدیر امور اداری» می‌باشد، شاید بگویید مدیر امور اداری چکاری انجام می‌دهد؟ می‌گوییم با نیروی انسانی از حیث گزینش، ارتقاء و تنزل دادن، تسویه سروکار دارد، این بخش باید تکلیف نیروی انسانی را معین کند، پس مدیریت داخلی جزئی از مدیریت سیاست داخلی است - در مورد مدیریت سیاست خارجی بعداً بحث می‌کنیم - باز در اینجا یک «مدیر امور مالی» وجود دارد که نقش «فرهنگ داخلی» را دارا است. شاید گفته شود نقش فرهنگ داخلی به چه معنا است؟ می‌گوییم این بخش مسئول فرهنگ تخصیص است. حال این مسئله را در سطح مدیریت خرد، کلان و توسعه توضیح می‌دهیم.

محدود فرهنگستان خدمات‌رسانی نماید، مدیریت خرد خواهد بود که البته به آن مدیر هم اطلاق می‌کنیم، اما اگر بتواند در توسعه مفاهیم حضور داشته باشد و نسبت پیدایش، تغییرات و تکامل مفاهیم را در جدولی ببرد که اثر هرگونه بحث جدید را در مباحث دیگر مشاهده نماید، باز هم اطلاق مدیر صحیح است، اما این مدیریت در سطح کلان است، بله در این صورت هم خدمات خرد آرایه می‌گردد، ولی بر پایه سیاست‌گذاری است که در سطح کلان معین شده است. اگر بانک به بانکی تبدیل شود که توانست در «توسعه تفاهم» حضور «اجتماعی» بیابد و اطلاعات مختلف را هم تحویل بگیرد، در این صورت این بانک نه تنها قدرت «ترجمه» دارد، بلکه قدرت «انعکاس» و تبدیل پیدایش یک اطلاع را به یک علم دیگر را دارا خواهد بود؛ یعنی می‌تواند بگوید پژوهشی که در این علم پیدا شده، دارای چه جهتی است و اثرش در علوم دیگر چیست و چه احتمالاتی را در آن علوم طرح نموده و به کرسی می‌نشانند؟ این قسمت، مدیریت در سطح رهبری است، در این صورت توسعه تفاهم مدیریت می‌شود، پس در این سطح هم اصطلاح «مدیر» صادق است.

مدیر در هر کدام از این سطوح سه‌گانه که باشد به یک «دبیرخانه» برای اداره عمل مدیریت خودش نیاز دارد؛ یعنی خود مدیر نباید به تنهایی همه کارهایش را انجام دهد. بنابراین در سازمان یک دبیرخانه داریم که مدیر را در عمل مدیریت و در وظایف محوله به شخص مدد می‌رساند، آنهم به عنوان «محور حرکت سازمان»، نه به عنوان

برادر رضوی: در وضعیت داخلی سازمان، بخش سوم چه می‌شود؟

(ج): بخش سوم امور اقتصادی است که بمعنای مدیر امور تدارکات است. مدیر امور تدارکات اموال را می‌خرد، اما خودش نسبت به اصل خرید کاری ندارد، مثلاً به ایشان گفته شد که ۱۰ عدد صندلی، فلان مقدار موکت و... بخرید، لذا این مدیر کاری به اصل این انتخاب ندارد.

مدیر امور مالی یک دفتر روزنامه دارد که در ابتدا بوسیله حسابداری دویل به توازن می‌رسد؛ یعنی مثلاً می‌گوید با توجه به درآمد و هزینه، اگر باقی یک قسمت را به ستون دیگر اضافه‌نمایم، حساب برابر می‌شود. این به معنای «کنترل دایمی دارایی» است. یک دفتر معین هم دارد که برحسب سرفصلهایی تقسیم شده‌است، مهم‌ترین بخش مدیریت امور مالی همین مسئله دفتر معین است که ما آنرا به فرهنگ داخلی ملقب می‌کنیم. شاید گفته شود به چه دلیل این بخش به چنین نامی خوانده می‌شود؟ می‌گوییم این مدیر دسته‌بندی می‌کند و اگر در دفتر کل در نهایت باقیمانده‌ای وجود داشت و ما به اهداف خود نرسیدیم، باید معلوم شود که کدام نسبت و بین چه دسته‌ای باید تغییر نماید، آیا باید قلم و کاغذ را بیشتر نماییم؟ یا باید هزینه نیروی انسانی را بیشتر کنیم؟ یا باید هزینه کتابخوانی و تتبع را بیشتر نماییم؟ یا باید هزینه ارتباط با بیرون را بیشتر کنیم؟ در اینجا ارتباط داخلی، خارجی و توازن دارایی هزینه‌هایی است، باید در کدام دسته تصرف نماییم؟ چرا به مقصد نرسیدیم؟

به دفتر کل هم نیاز است. البته ممکن است در مدیریت امور اداری فعلی و در نوشتن دفتر حسابداری دویل چنین فکریایی رسم نباشد، تا بگویند یک تقسیمات مشخص و معینی برای کار حسابداری درست شده‌است. اما ما باید چیزی را تحویل دهیم تا برنامه‌ریز بتواند بگوید آیا این بد بود یا خوب. برنامه‌ریز هم باید از نظر داخلی و هم از نظر خارجی سازمان را ملاحظه نماید، باید ببیند اداره داخلی چگونه بوده‌است؟

۲/۲ - تفسیر حضور مدیریت در خارج سازمان در مقیاس‌های جهانی

ما باید حضور خارجی را تعریف نماییم، همچنین باید خارج را هم در داخل سازمان به نسبت حاضر بدانیم، آنگاه باید در جدول موازنه قادر باشیم، حضور سازمان خود را در خارج و تأثیر سازمان خود را بر خارج به نسبت ارتقاء دهیم.

برادر دیندار: آیا منظور از این حضور، منزلت اجتماعی است.

(ج): باید سازمان هم در «آبرو» و هم در «ارتکاز» و تأثیر اقتصادی (مانند تأثیر عینی پیدایش مفاهیم و جریان‌ش) حضور یابد. مثلاً اگر شما گفتید که فرهنگ کفار در ساختمان‌سازی هم دیده می‌شود، معنایش این است که پس فرهنگ آنها تنها در کتابخانه دیده نمی‌شود، بلکه در کاربرد، مصرف و محصولات و خدمات هم آن فرهنگ حاضر است. اگر فرهنگ را به سه قسمت الجادی، اسلامی و التقاطی تقسیم نماییم، می‌گوییم درست است که ما ایران را به عنوان یک مرز سیاسی، جغرافیایی خاص تعریف

می‌کنیم، اما کسانی که در اینجا به صورت قانونی هستند، یا تابعیت دارند و یا حق اقامت موقت و محدود دارند یا مثلاً مهمان بوده و ورقه عبور دارند، به‌رحال لازمه قانونی بودن اقامت هر شخص در یک کشور، این است که نسبت به قوانین آن کشور تبعیت داشته باشد، اما خیلی‌ها در خوردن، خوراک، رفتار و تعیین مصلحت و مفسده خودشان غربی فکر می‌کنند. فلان نزول خواری که دلش به دنبال امریکا هست؛ خواه مسلمان باشد، خواه جزء اقلیت و مثلاً یهودی باشد، به دنبال فرهنگ غرب است، قطعاً این به معنای حضور غرب در اینجا است، حضور غرب که تنها بواسطه حضور سفیرش - مانند حضور سفیر فرانسه، آلمان و انگلستان و... - نیست، بلکه حضورش به این است که فرهنگ غرب در اینجا حضور دارد و به نسبت تمایلات مردم هم متأثر از این فرهنگ است، اگر مردم بخواهند به یک وکیل رأی دهند، شما رنگ رأی این قشر (غربیها) را هم مشاهده می‌کنید و به نسبت تعدادشان می‌توانند وکیل دلخواه خود را به مجلس وارد کنند. از آن طرف گرایش مسلمین جهان به اسلام و انقلاب اسلامی - ولو اینکه در تابعیت فرانسه و انگلیس باشند - مثلاً تظاهرات کردن برای حجاب - ولو اینکه در فرانسه و انگلیس باشد - نشانگر حضور اسلام در غرب است. به‌تردید افتادن فلسفه‌های مدیریت و جامعه‌شناسی در غرب به قدرت انقلاب اسلامی ایران است. از بین رفتن گرایش‌ها مائریالیستی در عدالت‌خواهی و روی آوردن انقلابها به انقلاب اسلامی به معنای حضور کشور ما در مدیریت

جهانی است نه فقط در غرب؛ بلکه این به معنای حضور در «نظام موازنه» می‌باشد. آنها در نظام موازنه مجبور شدند، علیرغم میل باطنی شان در بوسنی و هرزگوین اجازه کشتار بدهند و رأی کشور الجزایر را باطل کنند و حال آنکه اگر انقلاب اسلامی نبود، امریکا آن رأی را به صورت واضح نمی‌شکست. در واقع آنها در این وقایع از اصول مبنایی خود (دمکراسی) خروج یافتند، معنای این حرف آن است که ما در محورهای تصمیم‌گیری در نظام موازنه، ادبیات مدیریت را تا اندازه‌ای تغییر داده‌ایم. البته اگر بتوانیم ادبیات موازنه را به گونه‌ای تغییر دهیم که اساساً حق و باطل بر مبنای ما تعریف شود نه بر مبنای موازن بین‌المللی، این همان نقطه برتری در توازن است. الان قوانین آنها اصل است و ما تنها در برنامه، تصمیم‌سازی و تصمیم‌گیری حضور داریم، امّا اگر توانستیم مقدرات بین‌المللی را بر پایه اسلام تغییر دهیم، آنگاه حضور ما در توازن در چتری (حکومت بین‌المللی) است که بالای سر ما و کفار قرار دارد، نه اینکه تنها در گردش عملیات و برنامه‌ریزی حاضر باشیم.

همانند این مطلب که درباره دانش گفته‌ایم، درباره یک شرکت کوچک تولیدی و اقتصادی یا فرهنگی قابل تکرار است. به عبارت دیگر بگوئیم سازمان یک «خارج» دارد و آن خارج و «داخل» در یک «نظام موازنه» هستند، نظام موازنه، جایگاه نظام ما را نسبت به نظامهای دیگر تعریف می‌کند تا معلوم شود ما در نظامهای دیگر چکاره‌ایم؟ و حضورمان به چه میزان است؟

بانک اطلاعات

۲/۳- بررسی سطوح مختلف حضور مدیریت در خارج در مقیاس
 حال من این مطلب را تنزل داده و می‌گویم، بانک در
 فرهنگستان چه جایگاهی دارد؟ یک مرتبه این است که
 هرکسی که بخواهد چیزی را بنویسد، به بانک نیازمند
 باشد. مرتبه دیگر این است که کار از نوشته فراتر رود و
 بگویم روی هر مطلبی که بخواهید مباحثه نمایید،
 می‌بایست حتماً با بانک مشاوره داشته باشید، بانک به شما
 می‌گوید که بر اساس فلان مبنا در این موضوع، ملاحظه چه
 موضوعات دیگری توصیه می‌شود؟ یعنی در اینجا شما
 سفارشی به بانک ارایه ندادید، بلکه همین که گفتید
 موضوع بحث این است، بانک برای شما سفارشی آورد.
 در این صورت هرکسی مثلاً اول صبح خواست به دنبال
 مباحثه برود، ابتدا کنار در بانک اطلاعات صف می‌کشد،
 بانک هم چون اطلاع دارد که بحث دیروز چه بود، ورقه‌ای
 را بوسیله چاپگر کامپیوتر چاپ کرده و مثلاً می‌گوید، در
 موضوع بحث امروز توصیه می‌شود که به این مآخذ و
 مراجع رجوع شود و فرضاً یک نسخه از این توصیه را بر
 تابلوی اعلانات نصب می‌کند. قطعاً این یک مرتبه بالاتری
 از قبلی است. مرتبه بالاتر این است که بانک بگوید لازمه و
 انعکاس این احتمالی که امروز در بحث گفته شد، در
 مباحث دیگر چیست؟ و چه اشکالاتی بر این مبنا وارد
 می‌شود؟ چه گشایشی هم ایجاد می‌شود؟ یعنی در این
 صورت بانک توانسته است، همراه با ابداع احتمال و تکامل
 بحث حرکت نماید، نه اینکه در پشت سر باشد، در

این صورت می‌گویم این بانک در فرهنگستان به سطح
 توسعه رسیده است؛ یعنی به همراه مدیریت فرهنگی
 کار می‌کند.

پس هم می‌شود بانک به عنوان یک مرکز بایگانی در
 داخل - بدون توجه به اطلاعات بیرونی - سفارش‌پذیر و
 کارگذار باشد و مباشرت خدمات فرهنگی را به عهده
 گیرد، شاید پرسید چه کسی مدیر عرضه خدمات است؟
 می‌گویم درخواست‌دهنده سفارش می‌دهد که به چه
 چیزی نیاز دارد، آنگاه بانک همان را ارایه می‌نماید.
 همچنین می‌تواند مباشرت خود را از سطح عرضه خدمات،
 به مشاوره تبدیل نماید و مشارکت‌کند و همچنین بانک
 می‌تواند با مدیر، «تکامل بحث» را اداره کند، در این
 صورت مشارکت بانک در سطح پایین نیست، گرچه در
 سطح پایین هم خدمات می‌رساند، مثلاً اگر کسی بخواهد
 کتاب بنویسد، به او مآخذ معرفی می‌کند و به
 مباحثه‌کنندگان خدمات می‌رساند؛ اما اینها کارهای اصلی
 بانک نیست، بلکه کار اصلی بانک حضور در تکامل و
 توسعه اطلاعات است.

بنابراین ما در برنامه‌ریزی نیازمندیم که این سه سطح را در
 سازمانمان داشته باشیم تا تدریجاً سازمان ما خودش را در
 نظام موازنه ارتقاء دهد. اگر برادران سئوالی دارند، بفرمایند
 والا بحث را ادامه دهیم.

برادر رضوی: در هرم تغییرات سه قسمت فرهنگ بینش،
 دانش و ارزش را فرمودید و موضوعات آنرا نیز بیان کردید،
 آنگاه در هرم تکامل فرمودید که سازماندهی ...

(ج): فعلاً یک سری از کلیات مربوط به سازماندهی را بیان می‌کنیم، تا بعدها این کلیات را جمع نموده و با توجه به مقدرات و موضوع هر مهای تکامل را پُر نماییم.

(س): فعلاً در حال بیان اجمالی بحث سازماندهی در هرم تکامل هستیم.

(ج): احسنت، می‌گویم که چه خصوصیتی از این سازمان باید باشد؟ مطلوب ما در سطح تکامل چیست؟ ما در حقیقت در حال تعریف سازمان بانک هستیم و ضمناً از جناب آقای دیندار هم تقاضا داریم که بانکی که درست می‌کنند، ان شاء الله به مشارکت در مدیریت بیانجامد؛ یعنی به مدیریت توسعه مفاهیم دفتر منجر شود.

اگر بانک بتواند این کار را انجام دهد، به «دبیرخانه توسعه تفاهم» تبدیل می‌شود.

ببرادر رضوی: یعنی خود بانک به دبیرخانه مدیر تبدیل می‌شود.

(ج): احسنت، یعنی در سازمان یک کاری به نام «مدیریت فرهنگی» داریم که در حال ابداع احتمال است، بانک باید دبیرخانه آن شود و به آن کمک برساند، نه در هماهنگ سازی کارهای اجرایی، بلکه در هماهنگ سازی مدیریت فرهنگی.

برادر دیندار: آنگاه این طبقه بندی در مدیریت و مفاهیم مربوط به این در کجای هر مها قرار می‌گیرد. آیا اساساً اینها در داخل هرم قرار می‌گیرد؟

(ج): ما در حال بیان یک کلیاتی درباره هر مها هستیم، تا یک آشنایی اجمالی پیدا کنیم، تا در نهایت در زمان پُر نمودن

هر مها، بتوانیم منظم تر بنویسیم.

(س): یعنی اینها پیش فرضهای ...

(ج): این تعاریفی است که درباره ترکیب نمودن آن قدرت با آن موضوع ذکر می‌شود. مفروض این است که شما تا حال به مدیریت این چنینی آشنایی نداشته‌اید، لذا باید ما به گونه‌ای شما را با این نحوه از مدیریت آشنا نماییم که الان در حال بیان همین قسمت هستیم.

۲/۴ - نقش مدیر در تکامل سازمان

(س): آیا مدیریت به عنوان محور در سازمان، عهده دار وظایف سازمان است؟

(ج): مدیر باید تکامل سازمان را سرپرستی نماید؛ یعنی تکامل تأثیرش را سرپرستی کند. به عبارت دیگر نمی‌توان گفت برنامه تنها به این معنا است که ما در بیرون کاری را انجام می‌دهیم؛ اما کاری به رشد خودمان و کاری هم به رشد روابط و ابزارمان نداریم، خیر اینگونه نیست، البته در شکل خرد ممکن است، اینگونه باشد، اما باید مدیریت مرتباً در موازنه توسعه خودش را ایجاد نماید. به عبارت دیگر باید دید اثر آن کاری که برای بیرون انجام می‌دهد، در نظام توازن چیست؟

(س): یک فرض این است که سهم مدیر را در سازمان در این خد منخوری ندانیم، بلکه سازمان را همانند دستگاهی تعریف نمایند که برای مدیر هم از قبل وظایفی تعیین شده و مدیر تنها عهده دار انجام آن وظایف است. مانند یک کارمندی که دارای وظایف خاصی است.

(ج): خیر، مدیر حتماً برای وحدت و نتیجه است نه

پایین تر برود، باید دید چگونه نسبت این را به دیگران معین نماییم؟ مسئول این امر «مدیر کل» است، آنگاه می‌گوییم باید از چه راهی این توپ را بالا و پایین کنیم؟ می‌گویید باید هرچه ابزار لازم است، در تقسیم بندیها بکار رود. چون تکامل سازمان هدف ما است.

برادر دیندار: در این صورت آیا قدرت سازمان به قدرت مدیر تعریف می‌شود یا به ...

(ج): وظیفه مدیر هماهنگ سازی بین کل و بیرون است.

(س): در این صورت مسئله عنصری نمی‌شود، چون ما عناصر را در تکامل سازمان مؤثر می‌دانیم، یعنی می‌گوییم قدرت عملکرد عنصر مدیر، در تکامل سازمان تأثیر زیادی خواهد داشت.

(ج): شما در سازمان، آنرا بهینه می‌کنید، در این صورت می‌پرسیم که سازمان را چه کسی بهینه می‌کند؟ در جواب یا می‌گویید از بیرون سازمان را بهینه می‌کنند یا می‌گویید از درون، بخشها کل سازمان را بهینه می‌کنند یا می‌گویید مسئول سازمان، مسئول کل است، آنگاه سمت مسئول کل به گونه‌ای است که اگر نتواند کارش را انجام دهد، سازمانش منحل می‌شود... یعنی تدریجاً سازمانش نسبت به سازمانهای دیگر جامعه ضعیف شده و از بین می‌رود. به عبارت دیگر می‌توان نقطه فرسایش و نقطه انحلال این سازمان در سازمانهای دیگر را مشاهده نمود؛ به تعبیر دیگر در این صورت می‌گوییم این سازمان نتوانست در جامعه رشد و بلوغ خودش را ایجاد کند.

(س): آیا این ناتوانی، به ناتوانی مدیر تعریف می‌شود

کثرت، به عبارت دیگر چیزی که ما از مدیر می‌خواهیم و اگر نتوانست انجام دهد، کار بدی است؛ این است که در موازنه تصرف کند، به عبارت دیگر ما بانک مرکزی را مدیر موازنه پولی می‌شناسیم، لذا مثلاً در این باره می‌گوییم راندمان و نتیجه چه شد؟

(س): آیا باید این کار را از مدیر بخواهیم یا از سازمان؟

(ج): باید یک نفر مسئول وحدت باشد، درست است

که این کار را از سازمان می‌خواهیم؛ اما باید معلوم شود که این کار را از کدام مجری می‌خواهیم؟ آیا این کار را از بخش‌های داخلی می‌خواهیم؟ قطعاً آنها نمی‌توانند مسئول چنین چیزی باشند، سازمان همیشه از یک بخش‌هایی تشکیل شده است؛ یعنی یک امور متعددی به وحدت و یکپارچگی رسیده است که همیشه نتیجه دارای مسئول است. اینگونه نیست که ما مدیر را مسئول امور داخلی بدانیم؛ اما او را مسئول راندمان کل ندانیم. چون می‌توان مدیر را مسئول امور داخلی، آنهم در حد وظایف تعریف شده دانست که بعد هم اگر سازمان از بین رفت بگوییم ایشان که تقصیری ندارند.

برادر رضوی: می‌توان گفت در سازمان مدیر وجود دارد؛ اما آن مدیر مسئولیت هماهنگی را دارا است که در وضعیت توازن ...

(ج): اگر یک توپی را در نظر بگیرید، این توپ دارای وزن مخصوصی است که برحسب وزن مخصوصش در یک جایی می‌ایستد، اگر بنا است که وزن مخصوص این تغییر کند و تغییر مطلوبش هم به این است که مثلاً بالاتر یا

یا به ناتوانی سازمان؟

(ج): چه کسی باید بهینه‌سازی سازماندهی را

انجام دهد؟

(س): رشد اندیشه این کار را به عهده دارد.

۲/۵ - بررسی تکامل تاریخی مدیریت در سازمانهای الحادی

(ج): ما هم می‌توانیم این مسئله را به رشد اوصاف

تعریف نماییم، فرضاً بگوییم رشد سازمان، به رشد

اوصاف اجتماعی بازمی‌گردد، آنگاه بگوییم رشد تاریخی

آنهم به یک پروسه و یک جریان تکامل اوصاف

بازمی‌گردد، در طول تاریخ احیاناً جوامعی منحل و

جوامعی به وجود می‌آیند. فرضاً در گذشته دنیای استکبار

یک مدیریتی داشته که در آن یک رئیس قومی پیدا می‌شده

که مردم به دست او اهواء خود را قابل حصول و وصول

می‌دانستند، لذا دور آن شخص جمع می‌شدند، به

اصطلاح عامیانه می‌گفتند که این شخص می‌تواند ما را به

نیازهایمان برساند. از نظر فکر و تدبیر دارای قدرت است

و از نظر تصمیم هم دارای قاطعیت بوده و از نظر عمل هم

دازای قدرت تحرک لازم می‌باشد. مانند نادرشاه که از ابتدا

درگیر شده و از چوپانی به رئیس قبیله شدن رسیده، آنگاه

قبیله‌ها را به جان هم انداخته و در نتیجه خوف و طمع مادی

مردم دور او جمع شدند و او را مظهر هویت خودشان

می‌شناختند، می‌گفتند در زیر علم این می‌توان از دشمن

ایمن بود، می‌توان در سرزیر پرچم این آقایی داشت؛ یعنی

می‌شود اهواء ما ارضاء شود، لذا امید پیدا می‌کردند. تا

مدتی در تاریخ، وضع اینگونه بود - من می‌خواهم بحث

آقای دیندار را به وسیله این مثال خوب تقریر کنم - اما

رفته‌رفته حکومت دمکراسی پیدا شد؛ یعنی مشارکت در

تصمیم‌سازی و مشارکت در قاطعیت و تصمیم‌گیری و

مشارکت در عمل به صورت سازمانی شروع شد و لذا

نظامهای اجتماعی «سیاسی» به وجود آمد، جلوتر از این

هم نظامهای «اقتصادی» به وجود آمد، نظامهای اقتصادی

هم به حدی پیشرفت کردند که دیگر تصمیم‌سازی و

تصمیم‌گیری سیاسی به نسبت تحت الشعاع تمرکز سرمایه

درآمد؛ یعنی بسیاری از جنگ و صلحها و بسیاری از

انتخابها بوسیله قوانین سرمایه در عالم پیدا شد. قطعاً این

مدیریت، در یک سطح دیگری است. شرکت‌های سهامی و

بانکها با قدرتهای مردم - البته منظور مشارکت مردم در

سرمایه است نه آراء - در کشورهای مختلف حضور

می‌یابند. دولتهای اعلام‌نشده بر دولتهای اعلام‌شده

حاکمیت می‌کنند، آراء اعلام‌نشده بر آراء اعلام‌شده

حکومت می‌کنند، رسانه‌ها و ابزارها، تریبون را جلوی

یکی می‌گذارند، اما جلوی دیگری نمی‌گذارند.

در این صورت دانشگاهها در تدبیر، کار می‌کنند، اما

سرمایه‌دارها آنها را اداره می‌کنند، استراتژیستین‌ها را مردم

معین نمی‌کنند، اینگونه نیست که مردم به فلان وکیل رأی

دهند و بگویند این وکیل همانند آنهاست که در انقلاب کبیر

فرانسه حضور فعال داشتند بشخصه توانمند هستند؛ فرضاً

ملت امریکا به آقای برژینسکی و کیسینجر و... رأی

نمی‌دهند، بلکه در واقع اینها استخدام می‌شوند. شاید

بپرسید چه کسی اینها را استخدام می‌کند؟ در جواب

و مدیریت عینی جوامع شرکتهای درون‌تهی رسیده‌است، این حکومت‌هایی که پیدا می‌شود، برآمده از تکامل تاریخی است.

در الحادی باید هم وضع به این منوال باشد؛ یعنی باید اهداف از درون دربیاید، انحلال و بهینه هم باید از درون درآید.

۶/۲- تفاوت نقش مدیر در سازمان الهی

اما اگر قرار شد اخلاق جلو قرار گرفته و تکنولوژی پشت سر آن قرارگیرد؛ یعنی در این صورت حاکمیت و ولایت نظام ولایت را به ربوبیت مطلقه الهی منتسب کرده‌اید، تاریخ را هم به انبیاء و معصومین (علیهم‌السلام) و ولایت اجتماعی را هم به ولی فقیه منتسب کردید، - چون باید هر قسمت مسئول داشته‌باشد - اگر بگویید مسئول همه هست، می‌گوییم هدایت حوادث به گونه‌ای که در تولی به ولایت... ختم شود، چگونه واقع می‌شود؟ اگر بگویید این از طریق مدیریت اطلاعات ممکن است، می‌گوییم آنگاه چه کسب اطلاعات را مدیریت می‌کند؟ هر چند در آنجا هم اگر اهواء باشد، اینگونه نیست که مدیریت منحل در سازمان باشد، البته متقوم به سازمان هست، اما منحل در سازمان نیست. یک سطح از تصمیم که نتیجه رؤیایی یک نظام با نظام دیگر است، باید در تکامل تأثیر محوری داشته‌باشد.

بنابراین اگر بخواهیم برنامه را بهینه نماییم، می‌گوییم این کار را باید سازمان انجام دهد؛ اما اگر بخواهیم خود سازمان را بهینه کنیم، می‌بایست به یک جایی منتهی شود

می‌گوییم دستگاه سرمایه. یک قدم فراتر از این سطح مدیریت تکنولوژی است؛ یعنی در اینجا شرکتهای «درون‌تهی» وجود دارد، شاید بگویید شرکتهای درون‌تهی به چه معنا است؟ می‌گوییم در این صورت نه «سرمایه» مال شرکت است و نه «ابزار» و نه «نیروی انسانی» تحت مالکیت شرکت است؛ بلکه فرضاً آنها با یک ملتی مذاکره می‌کنند و می‌گویند ما منابع شما را به راه می‌اندازیم، آنگاه برای مطالعه و راه‌اندازی آن منبع، طراح وارد می‌کند، برای پول، از پولهای جهانی اخذ کرده و پول وارد آن کشور می‌کنند، ابزار را هم از کشور دیگری وارد می‌کنند، اما زمین و سرزمین منطقه سیاسی و جغرافیایی این ملت مورد استفاده قرار می‌گیرد. در اینجا بحث از تمرکز سرمایه و سخت‌افزار نیست، بلکه اینها نرم‌افزارهای متناسب بین‌المللی است. مثلاً در دلالتی، پول مربوط به صاحب پول است و جنس هم مربوط به صاحب جنس است، اما دلالت سود می‌کند، حال اگر دلالتی را به صورت سازمانی فرض نمایید و سازمان آنرا هم بسیار بزرگ ببینید، به گونه‌ای که آن سازمان بتواند هماهنگی اطلاعات را رهبری کند، آنگاه می‌گوییم چنین سازمانی می‌تواند، شرکتهای درون‌تهی درست‌کنند، شاید بپرسید از چه چیزی تهی است؟ می‌گوییم این شرکتها نه ابزار دارند و نه پول دارند و نه نیروی انسانی. منطقه جغرافیایی خاصی را هم به رسمیت نمی‌شناسند. آقای دیندار می‌گویند در این سیر که از حکومت نادرشاهی بوسیله بیم و امید شروع شده تا به دموکراسی و سرمایه‌داری و تکنولوژی هماهنگی اطلاعات

(ج): این شخص باید در نظام ولایت به این منصب دسترسی پیدا کند، مثلاً شما می‌گویید باید دستگاههای برنامه‌ریزی در استان‌ها، یک آمایش داشته باشند و مقدرات و موانع اجرایی را مشخص کنند، آنگاه آنرا به وزارت‌خانه‌ها بفرستند، وزارت‌خانه‌ها هم به صورت موضوعی، تناسبات کلان آنرا ملاحظه نمایند و آنرا به برنامه وزارت‌خانه تبدیل کنند، آنگاه مثلاً تناسبات کلانی که در وزارت کشاورزی و وزارت پست و تلگراف در موضوع کارشان تنظیم شده، در سازمان برنامه هماهنگ شود. تمام اینها در داخل دستگاه است، بعد می‌گوییم یک موضع‌گیری سیاسی ایران، یک مرتبه قیمت پول ایران را تغییر داد. لذا می‌گوییم در نظام توازن، مقام معظم رهبری (مد ظله العالی) در مقابل جهان کفر قرار دارد.

برادر رضوی: کل قسمت هرم تکامل این شد که فرمودید در سطح مدیریت، هر سازمان یک مدیر کل دارد که مسئول توازن است، یک مدیر خارجی و یک مدیر داخلی دارد که مدیر داخلی هم دارای سه معاونت، مدیر امور اداری، مالی و اقتصادی ...

(ج): هنوز زود است که در این باره قضاوت نمایید، چون ۹ هرم داریم، صبر کنید تا بحث جلوتر رود.

(س): البته اینها چیزهایی است که تا الان فرمودید.

(ج): بله، ان شاء الله در آینده در خدمتتان هستیم.

که امکان انجام این کار وجود داشته باشد؛ یعنی باید توازن داخل و بیرون برقرار بشود.

(س): پس این امر به منصب تعریف می‌شود.

(ج): بله، منصب مدیر این است، آنچه از مدیر می‌خواهند، همین است. اساساً معنای اداره در مقیاس رهبری، اداره در مقیاس سرپرستی کل است؛ یعنی اداره موازنه منظور است. نمی‌توان اداره موازنه را از مدیر امور اجرایی خواست، مدیر امور اجرایی که نمی‌تواند نسبت به تکامل کل مسئول باشد.

(س): در این سیستم منصب دارای اهمیت زیادی خواهد شد؟

(ج): البته باید دید چه منصبی منظور است. از این سطح پایین‌تر مدیریت اجرایی رئیس‌جمهور خواهد بود که به این صورت نیست.

(س): به هر صورت به نسبت مسئول است.

(ج): بله، مسئول است؛ اما نه مسئول کل. رهبر مسئول تکامل کل است، مجری مناسبات تکاملی، رئیس‌جمهور مسی باشد. رئیس‌جمهور مسئول اجرا است، نه مسئول تکامل.

برادر میرزایی: یعنی باید در اجرا موفق باشد.

(ج): بله، همینطور است.

برادر دیندار: آیا این امر به قدرت اندیشه صاحب‌منصب هم ارتباط دارد.

«وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ»

زمینه آشنایی با

طرح تاسیس بانک توسعه اسلامی اطلاعات

تاریخ: ۲۲/۱۰/۷۵

استاد: حجة الاسلام و المسلمین حسینی

تنظیم: گروه تحقیقات مبنایی

بررسی امکان تهیه «کلیات» طرح تاسیس بانک اطلاعات

فهرست:

مقدمه بررسی سوالات

- ۱- تفاوت تقدم تاخر «بینش، دانش، ارزش» در هر مه‌های برنامه
- ۲- ملاحظه مطلوبها در تهیه طرح کلیات بانک
- ۳- بهره گیری از اطلاعات بدست آمده در مباحث بانک در تهیه طرح کلیات
- ۴- کفایت ملاحظه متیقهای مباحث بانک در تهیه طرح کلیات
- ۵- چگونگی استفاده از متیقهای اطلاعات
- ۶- ملاحظه کاربرد عملی مفاهیم گفته شده در مباحث بانک جهت طرح کلیات
- ۷- شیوه تنظیم قدر متیقهای جهت تهیه طرح
- ۸- بررسی تفاوت طبقه بندی موضوعات علوم و کارآمدی آنها در مواقع و شرایط مختلف
- ۹- فرق مفاهیم هر مه‌های تکامل و تغییرات
- ۱۰- بررسی شکل استفاده از مفاهیم در طرح کلیات
- ۱۱- توضیح اصطلاحی عناوین مقدمات در هر مه برنامه
- ۱۲- لزوم محدودیت تکثیر عناوین هر مه برنامه برای تهیه طرح کلیات
- ۱۳- تفاوت موضوعات اطلاعات با عینیت
- ۱۴- کارآمدی مباحث طرح تاسیس بانک در طرح کلیات

نام جزوه : زمينه آشنائي با طرح تاسيس بانك توسعه اسلامي اطلاعات كد بایگانی : ۲۶۶۱
اسناد : حجة الاسلام والمسلمين حسينى الهاشمى
عنوان گذار :
ویراستار : —
تاریخ جلسه : ۷۵/۱۰/۲۲
تاریخ انتشار :
حروفچینی : واحد انتشارات



بررسی امکان تهیه «کلیات» طرح تاسیس بانک اطلاعات

مقدمه: بررسی سوالات

برادر دیندار: یکی از مهمترین سوالاتی که از مباحثه با برادران تقدیم می شود، مساله تنظیم هرمها و برنامه ای است که در ماه رمضان خواهیم داشت.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: یعنی مشخص شدن انتظاری که در ماه رمضان می باشد.

(س): مقداری بر روی این بحث شد که چگونه می توانیم این کار را انجام دهیم.

(ج): ما از شما «طرح کلیات» می خواهیم و هیچ چیز دیگر نمی خواهیم.

(س): درباره همین «طرح کلیات» بررسی کردیم که چه اموری برای تهیه آن نیاز داریم.

(ج): یعنی در واقع بررسی کردید که سوالاتی دارید.

۱- تفاوت تقدم تاخر «بینش، دانش، ارزش» در هرمهای برنامه

(س): مطلب عمده ای که به نظر می رسد این بود که حداقل یک شاخصه اجمالی و کلی معرفی شود آنهم به گونه ای که بتوان این هرمها {هرمهای برنامه} را با آن شاخصه پر کرد. سوالاتی هم که مطرح شد به این شکل بود که حالا تقریباً هرم پیدایش تکمیل شده است، اما هنگامی که به هرم پیدایش تکمیل شده است، اما هنگامی

که به هرم تغییرات رسیدیم، یک بار فرهنگ ارزش را آخر قرار دادیم.

(ج): این نحوه تنظیم برای حوزه است که مجبور هستیم الفاظ یا حد وسط بگیریم.

(س): بر همان اساس تقسیم بندیهای «تعبد، تفقه، تفاهم» و بعد زیر بخشهایی آنها انجام شد.

(ج): الان در فرهنگ دینی موجود جامعه، اول «بنیش»، دوم «ارزش» و سوم «دانش» قرار دارد.

(س): البته در آن فرض اولی، ارزش در مرتبه سوم قرار داشت. یک توجیهی نیز نسبت به آن بیان شد. همین امور یک مقدار مطلب را مشکل می نماید.

(ج): نسبت به تبدیل اینها هیچ دغدغه ای نداشته باشید.

(س): صحبت درباره تبدیل اینها نیست.

(ج): مثلاً الان می خواهیم تنظیم کنیم و از طرفی فهمیدیم که «بنیش، دانش و ارزش» چیست.

(س): ما به دنبال شاخصه تبدیل اینها هستیم.

(ج): در یک جمله بینش به معنای معقول و ارزش همیشه به معنای منقول و دانش به معنای محسوس است.

(س): این توضیح خود عنوان است ولی شاخصه این نیست که در تغییرات، چگونه موضوع خرد می شود؛ یعنی چگونه دسته بندی می شود. در تغییرات فرمودید که نگرش از کثرت به وحدت و از جزء به کل است. ما

صورت طاق ضربی ساخته می شود؟ نوع مرسوم ساختمانهای این منطقه از لحاظ مواد و مصالح چیست؟ بعد از تعیین این امور نزد مهندس مشاور می آید که خود مهندس مشاور می آید که خود مهندس ساختمان است. به او می گوید: لطفا ارزیابی کنید، ایشان این اتاقها، حال و آسپزخانه ای را که می خواهد در چند طبقه می توان ساخت. مرحله بعد. طرح تفصیلی را تهیه می کند.

حال شما نیز در بانک اطلاعات می توانید یک چنین کاری را انجام دهید؛ یعنی بگویید: ما اصلا کاری به این نداریم که شما چه کارهایی را انجام داده اید. بلکه ما از مجموعه آنچه که برای ما توضیح داده اید، یک اطلاعاتی بدست می آوریم که می توانیم فارق از کار شما برای مفاهیمی که لازم داریم که یک طبقه بندی را پی ریزی کنیم؛ یعنی از کاری که قبلا خودمان بدون هیچ یک از این اطلاعات انجام می دادیم یک درجه بالاتر انجام دهیم.

(س): آیا وارد هرمها نشویم؟

۳- بهره گیری از اطلاعات بدست آمده در مباحث بانک در تهیه طرح کلیات

(ج): ما اطلاعاتی از هرمها، خود تعریف و استراتژی و .. بدست می آوریم، مثل این که اطلاعاتی را که جایی آموزش داده ایم. حالا هر قدر بتوانیم از آن اطلاعات بهره بگیریم، به همان اندازه برای کارمان در یک ماه آینده استفاده می کنیم. و مفروض این است که سقف زمانی یک ماه را برای «طرح کلیات» قرار داده اند. شما وقتی میخواهید طرح کلیات بنویسید، نخواهید گفت که حالا ما باید بیشتر آموزش دیده تا کاملا مسلط شویم؛ بلکه می گویید: از آنچه می دانیم و می خواهیم بهره بگیریم. بعد یک طرحی را آماده می کنید و می گویید: بر اساس مجموعه اطلاعات بدست آمده، این گونه به نظر ما رسید که در قالب طرح ارائه نموده ایم.

با این توضیح شما در این جا به صورت تک مهره ای از من سوال من سوال می کنید. مثلا می گویید: بیش

از کثراتی که وجود دارد یک انتزاعی کرده و بعد انتزاع شده ها را بر اساس بیش و روش خودمان طبقه بندی می کنیم؛ یعنی تلائم نظری آن را ملاحظه میکنیم.

۲- ملاحظه مطلوبها در تهیه طرح کلیات بانک

(ج): شما به دو شکل می توانید عمل کنید. یکی این که آقای شمس الدین حسینی همراه شما هستند آنهم بگونه ای که اصلا بحثهای فرهنگستان را ندیده اند. اگر شما بخواهید «طرح کلیات» بنویسید، از ایشان سوال می کنید که مطلوبهای شما چیست؟ اولین مطلوبی که ایشان می خواهند این است که یک طرح کلیات برای یک اداره از جمله بانک اطلاعات بنویسد.

آقای دیندار، کارفرما می شود و آقای حسینی هم کار پذیر می شود. ایشان از شما سوال می کند که مطلوبهای شما چیست مثل کسی که می خواهد ساختمان بسازد. برای ساختن ساختمان ابتدائا مهندس سوال می کند که شما چگونه ساختمانی دوست دارید؟ در جواب گفته می شود: سه تا اتاق تک خواب و یک اتاق پذیرایی میخواهم کخه نمی دانم با این زمین و این مقدار پول که دارم آیا می شود این ساختمان را به پایان برد یا خیر؟ مهندس به او می گویند: شما کاری به این امور نداشته باش، بلکه ابتدائا مطلوبهای خود را بیان کن. بعد مطلوبهای او را می نویسد.

حال شما نیز برای بانک، مطلوبهایی را بیان میکنید. ایشان در ابتدا فقط مطلوبهای شما را می نویسد. این مطلوبها را هم از طریق فلسفی تعریف نمی کند بلکه صرفا سفارش می پذیرد و سپس سفارشهای پذیرفته شده را ملاحظه می کند که چه تناسباتی بین آنها می تواند ابتدائا به صورت کلی برقرار کند. وقتی تناسب اجمالی برقرار شد، آنگاه «طرح کلیات» نامیده می شود.

بعد از این می گوید: حالا می خواهم امکان سنجی کنم که نسبت به این امور چه چیزهایی دارید؟ مثلا در این منطقه چند متر است؟ چه مقدار پول دارید؟ مثلا در این منطقه ما آیا نوع ساختمانها با تیرچه بلوک یا آهن و یا به

که یک حداقلی از آنها برای ما تمام شده است مثلاً پانزده واژه یا بیشتر و یا کمتر است. می‌گوییم: حال از اطلاعاتی که این واژه‌ها به ما می‌دهند چه اندازه می‌توانیم برای طرح کلیات بانک بهره بگیریم. بعد از این به نوشتن طرح کلیات می‌پردازیم.

۴- کفایت ملاحظه متیقهای مباحث بانک در تهیه طرح کلیات

به عبارت دیگر اگر شما نیروهای اجرایی باشد و بخواهید طرح کلیات بنویسید، مجبورید تلاثم متقین قدر متیقنها را ببینید نه این که نظام مفاهیم کامل آنها را ببینید. در غیر این صورت قطعی است که نمی‌تواند در مدت یک ماه طرح کلیات بنویسید.

(س): مساله اصلی، دیدن تناسب اینها است. تناسبها چگونه دیده شود؟

(ج): ابتدا متیقنها را به صورت جدا از هم بنویسید. بعد بین آنها تناسب برقرار کنید. مثلاً می‌گویید: تعریف «موضوع» این گونه شد که «موضوع»، همان شیء متغیر است و شیء متغیر می‌تواند مفهوم یا غیر آن باشد. حال با این توضیح معلوم می‌کنید متیقنی که در بانک به کار می‌رود، چه چیزی است. پس در این صورت تک-تک این واژه‌ها نباید اساس برای پژوهش قرار گیرد؛ چون اگر هر کدام از این‌ها را به عنوان پژوهش قرار دهید، حتماً بانک درست نخواهد شد.

(س): آنچه بیشتر مورد سوال دوستان است، این است که خود همین‌ها را وقتی می‌خواهیم تنظیم کنیم، با چه شاخصه‌ای کنار هم قرار دهیم. مثلاً معنی استراتژی را متوجه شده‌ایم ولی...

۵- چگونگی استفاده از متیقهای اطلاعات

(ج): ابتدا به صورت الفبایی مانند یک دائرةالمعارف کنار هم قرار دهید. خیال کنید به یک کلاسی خارج از فرهنگستان رفته‌اید که در آنجا یک مفرداتی را به شما یاد داده‌اند. اگر این مفردات در اختیار شما نباشد، با مشکل مواجه می‌شوید.

چه؟ زیر بخش معقول چه چیزهایی قرار می‌گیرد؟ به تعبیری یک کلید واژه، یک عنوان و اصطلاحی از ما طلب می‌کنید و دیگر به دنبال این نیستند که حتماً با این نظام، بانک را بسازید.

بعد می‌گویید: این بانکی را که کلیات آن را ساخته‌ام و حاضر می‌باشم تا آخر کار پی‌گیری کنم، یک درجه بهتر از آن حالت اول است که اصلاً اطلاعاتی در اختیار نداشتم. با اطلاعات موجود به طبقه بندی دسترسی پیدا کرده‌ایم. به طبقه بندی مقدمات دست یافته‌ایم؛ مثلاً اگر بخواهید اطلاعات خود را منظم کنید؛ یعنی با استفاده از فهرست بحثهایی که ما عرض کرده‌ایم بگویید: نسبت به چه مطالبی به ما اطلاع اضافه شده است.

در این ماه (ماه مبارک رمضان): انتظاری که از شما داریم این است که مطالب گفته شده را برای خودتان دسته بندی کنید. وقتی دسته بندی می‌کنید، نسبت به یک سری مطالب یک متیقهای را بدست می‌آورید و نسبت به یک سری مطالب دیگری اجمالهایی دارید.

حال می‌توانید اجمالها را درشت کرده و بگویید هیچ مطلبی برای ما روشن نشده است. مثلاً منظور از «تفاهم» معلوم نیست و غرض از «اجتماع» مشخص نشده است که آیا جامعه است یا وحدت و کثرت؟ اگر وحدت و کثرت است چگونه بین اینها ارتباط می‌باشد؟ می‌توان به حد و رسم تمام این کلمات وارد شد و آنها را به عنوان موضوع بحث قرار داد. حال هرگاه به عنوان موضوع بحث قرار گیرند از مبناهای مختلف، تعاریف مختلفی به دست می‌آید که باز می‌توان یک تا ده سال درباره تقریر خود مبانی و نتایج دقت کرد و آنها را به عنوان یک رشته از علوم قرار داد. مثلاً می‌توان رشته هدف شناسی، موضوع شناسی، استراتژی شناسی درست کرد و هیچ ابای هم ندارد.

شکل دیگر برخورد با این مطالب این است که فقط به دنبال متیقهای باشیم که از این هاست بدست می‌آورده‌ایم. سپس این متیقها را لیست کرده و بگوییم: واژه‌ها

هرمها اطلاع دارید. اصلاً باید بینیم مفهوم این هرمها چیست؟ آیا یک متیقنی از اینها بدست آمده است تا بتوانید اینجا بنویسید یا خیر؟ اگر متیقنی از اینها بدست نیامده باشد نمی‌تواند از اینها استفاده کنید؛ چون اگر متیقنی بدست نیامده باشد، لازم است که آموزش ببیند تا بر اینها مسلط شوید و بعد از این مرحله از اینها استفاده کنید.

(س): سؤال من همین بود که آیا بدون اینها کار کنیم؟

۶- ملاحظه کاربرد عملی مفاهیم گفته شده در مباحث بانک جهت طرح کلیات

(ج): اگر بخواهید بصورت اجرایی کار کنید، فقط با متیقنهایی که دارید می‌توانید کار کنید؛ یعنی باید سقف کار آموزش و پژوهش را ببندید. مثلاً اگر الان بخواهید برای «آستان قدس رضوی» بانک اطلاعات درست کنید، باید ملاحظه کنید چه چیزهایی را می‌توانید درست کنید. اینگونه نیست که شما بگویید: آنچه گفته شده است، هیچ کاربرد عملی ندارد.

حجت الاسلام رضوی: یعنی نمی‌توان به «آستان قدس رضوی» گفت: باید صبر کنید تا پژوهش ما تمام شود.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: بله! اگر به شما گفتند طرح کلیات بیاورید، معنایش این است که با همان چیزهایی که دارید، طرح کلیات بیاورید. مثلاً ما شش ماه بحث کرده ایم و حال می‌خواهیم امتحان بگیریم. چگونه خوب است امتحان بگیریم؟ جواب این است که با «کارآمدی» امتحان می‌گیریم، نه اینکه بگوییم: در جزوه اول و دوم و در جزوات دیگر چه مطالبی گفته‌ایم. این کار زشت است. ما برای امتحان کردن می‌گوییم: با این اطلاعات یک نسخه تهیه کنید.

شما هم مسلماً یک فهرستهایی که ما نسخه شما را با آنها تطبیق می‌کنیم تا معلوم شود که آیا اصلاً ربطی به عنوانها داشته است یا این که ۹۰ درصد یا کمتر و یا بیشتر به آن مربوط بوده است؟

در تحقیقات کتابخانه‌ای مجبور هستید حتماً این کار را انجام دهید؛ یعنی در اولین قدم مجبور هستید که به دائرةالمعارف‌ها صحیح است که به سطح نازلتر از آن یعنی به لغت‌نامه‌ها مراجعه کنید. ابتدائاً شما یک واژه‌هایی را می‌بینید که آنها را در لغت‌نامه پی‌گیری می‌کنید. در هر فرهنگی یک مرحله دقیقتر از لغت‌نامه، راجع به مطالب به صورت خلاصه اجمالهایی گفته شده است.

حال می‌گویید: من بعد از لغت‌نامه به اصطلاحات مراجعه می‌کنم که زبان تخصصی می‌شود. همان واژه‌هایی را که مثال در «فرهنگ معین» دیده‌اید، در زبان تخصصی به دائرةالمعارف مراجعه می‌کنید. توضیحات دائرةالمعارف حتماً توضیحات فنی است، در واقع توضیحات زبان عمومی نیست بلکه توضیحات زبان تخصصی است. پس در دائرةالمعارفها به یک نسبت دقیقتر با مطالب آشنا می‌شوید. حال با این آشنایی دوم می‌توانید در دائرةالمعارفها تاریخ این مطالب را نیز ملاحظه کنید. مثلاً دو واژه دارید که مربوط به چهار علم است، بعد تاریخ اینها را نیز نگاه می‌کنید. تحولات واژه‌ها را نیز به صورت اجمالی می‌توانید در آنجا ملاحظه کنید. با این توضیحات شما با فردی که اصلاً اطلاعی از اینها ندارد و خودش یک بایگانی و بانک طراحی کرده است، فرق دارید. شما می‌توانید اجمالی از کل مباحث دفتر فرهنگستان را به عنوان اطلاعات لغت‌نامه‌ای و دائرةالمعارفی فرهنگستان بصورت الفبایی بنویسید. مثلاً بگویید: پنج مطلب یا پانزده مطلب و یا بیشتر برای ما روشن شده است که حالا می‌خواهیم با این مطلب، بانک را تأسیس کنیم. شما برای تأسیس ابتدائاً طرح کلیات را معلوم کرده و سؤالات را مطرح می‌کنید.

(س): بنابراین آیا فعلاً به هرمها کاری نداریم؟

(ج): تکمیل کردن این هرمها حتماً یک بحث پژوهشی لازم دارد، اما اینکه چه اندازه می‌توانید از این هرمها استفاده کنید می‌گوییم: به همان اندازه است که تا الان از

بنویسیم. البته ممکن است لازم نباشد مطالب را جداگانه بنویسید بلکه می‌توانید در همان متن اصلی علامت بزنید. بعد از این کار بگویید که برای ما پنج یا ده و یا پنجاه مطلب تمام شده است. پس بررسی می‌کنیم که ما بانکی را که می‌خواستیم بسازیم، این مطلب چه تاثیری در آن دارد.

۸- بررسی تفاوت طبقه بندی موضوعات علوم و کارآمدی آنها در مواقع و شرایط مختلف

(س): یک سوال که از جلسه قبل بود و ما پیرامون آن بحث کردیم، این است که از بین هرمهای تغییرات، هرم فرهنگ بینش (معقولات) با هرمهایی قبل ظاهرا بایستی تفاوت داشته باشد.

(ج): اصلا موضوعات اینها مختلف است، یعنی موضوعاتی که در هرم پیدایش است.

(س): هرم پیدایش را نمی‌گوییم. قبلا هرم فرهنگ بینش را تکمیل کرده ایم. بالای هرم، «تعبد، تفقه و تفاهم» بعد «اسلامی، التقاطی، الحادی» و سپس «نسبت، تناسب، استناد» و «ثبوت، اثبات، آثار» بود. اما این جلسه فرمودید ذیل فرهنگ بینش. «فلسفه چرایی، فلسفه چگونگی و فلسفه ریاضیات» قرار می‌گیرد. چگونه این سه عنوان فعلی با آن هرم قبلی تطبیق پیدا می‌کند؟

(ج): ما در جلسه آینده زیر بخشهای سه نحوه تقسیم بندی الحادی، التقاطی و اسلامی را توضیح می‌دهیم، در عین حال این که شما چگونه طبقه بندی خواهید کرد، یک بحث دیگری است. ممکن است بخواهید طبقه بندی مطلوب را داشته باشید، ولی در این صورت باید بپذیریم که مرتبا با اطلاعات ورودی درگیری خواهیم داشت. طبقه بندی التقاطی می‌تواند حد وسط باشد و در طبقه بندی الحادی، اطلاعات دانشگاهی بدون هیچ مشکلی قرار می‌گیرد.

(س): اما وقتی جای اینها عوض می‌شود، حتما اطلاعات داخل آنها نیز تغییر می‌کند.

اگر اصلا ربطی نداشته باشد یک معنایی دارد و اگر ۵۰ درصد و یا کمتر و یا بیشتر ربط داشته باشد یک معنای دیگری دارد.

۷- شیوه تنظیم قدر متیقنهای جهت تهیه طرح

به ذهن می‌رسد شما می‌توانید با مروری به خلاصه‌ها و فهرستهای مباحث طرح تاسیس بانک، طرح کلیات بنویسید و این مباحث را در آن دخالت دهید؛ یعنی باید بتوانید علامت بزنید که نسبت به چه بحثهایی قدر متیقن به دست آورده‌اند.

(س): ایا توضیح بیشتری نسبت به «هرم تکامل» لازم نیست؟

(ج): آن را در یک جلسه دیگر بیان کنیم؛ اما این جلسه بنا شد فقط سوالات مطرح شود. سوالات را هم خواستم از حالت سوالات پژوهشی در آورده و حالت اجرایی بدهم. علت آن هم این بود که سوال شد تا پایان ماه مبارک رمضان چه انتظاری از ما وجود دارد؟

برادر دیندار: آنچه‌یزی که بیشتر ذهن را مشغول کرده بود، همین بود.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: حالا دیگر معلوم شد. «الان جئت بالحق.» ما فرض می‌کنیم که می‌خواهیم از دوستان بانک یک امتحان بگیریم تا ببینیم از مباحث گفته شده تا چه اندازه می‌توانند از نظر اجرایی در کار خود بهره بگیرند. شما می‌توانید با هم جلسات متعدد مشورتی داشته باشید.

اولین کاری که از نظر پیشنهادی به ذهن بنده می‌آید این است که شما بلافاصله خلاصه‌ها و فهرستها را به صورت جداگانه تهیه کرده و در پنج نسخه تکثیر نموده و در اختیار دوستان بانک و بنده بگذارید. در این خلاصه‌ها و فهرستها ملاحظه کنید که اجمالا چه مطالبی برای شما تمام شده است. می‌گویید: براساس مباحث موجود (نه از لحاظ این که در حال پژوهش هستیم بلکه از لحاظ این که در حال اجرا هستیم) یک قدر متیقنهای اجمالی برای ما تمام شده است که باید همین قدر متیقنهای را

و هم عند الشارع باشد؛ یعنی معامله ای که در آن هم طرفین راضی باشند و هم رضایت آنها عقلایی باشد و هم عقلایی بودن آن را شارع امضاء کرده باشد.

مثل خرید و فروش که هم طرفین راضی هستند (عند المتعاقدين) و هم عقلاء قبول دارند؛ یعنی این نحوه انتقال مال را به رسمیت می‌شناسند (عند العقلاء) و هم شارع قبول دارد (عند الشارع). اینها احکام اموال در فقه موجود حوزه می‌باشد. بعد هم گفته می‌شود که یا اصل مال منتقل می‌شود و یا منافع مال. اگر منافع مال منتقل شد، مثلا از قبیل اجاره می‌شود و اگر عین منتقل شد، چیز دیگری می‌شود. اینها همین گونه تا پایان طبقه بندی می‌شود.

(س): این جا یک مشکل دیگری به وجود می‌آید. اگر ما به هر کدام از این نحوه طبقه بندیها، طبقه بندی نماییم، باز یک مشکلی در مورد اطلاعات حوزه و دانشگاه و فرهنگستان خواهیم داشت.

(ج): لذا وقتی می‌خواهد اطلاعات داخلی را طبقه بندی کنید، می‌گویید: بر مبنای فرهنگستان آنها را طبقه بندی می‌کنیم. البته اینها در بحث تفصیلی می‌آید و فعلا در بحث اجمالی وارد نمی‌شود.

حججه الاسلام رضوی: در بحث اجمالی، «مندولات» معقولات و محسوسات» اجمالا از یکدیگر جدا می‌شود. حجت الاسلام و المسلمین حسینی: در بحث اجمالی اصلا از اینها صحبت نمی‌شود. طبقه بندی مربوط به بخش تفصیلی می‌شود.

۹- فرق مفاهیم هرهای تکامل و تغییرات

برادر دیندار: سوال دیگر این است که آیا همانگونه که ما در هرم تغییرات، ابتدا اطلاعات را به سه دسته «فرهنگ پیش و فرهنگ دانش و فرهنگ دانش» تقسیم کردیم،

هرهای تکامل نیز همین گونه تقسیم می‌شود؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: در هرم تکامل، شما «مدیر» خواهید داشت. از مقدراتی که در بالا دارید، برای قدرتی که دارید تعریف می‌آورید و می‌گویید: از

(ج): ولی اگر طبقه بندی اسلامی داشته باشید، شاید برای بحثهای فرهنگستان بهتر باشد. به عبارت دیگر ما می‌توانیم چند نحوه طبقه بندی داشته باشیم. یک وقت است که می‌خواهیم برای بیرون از فرهنگستان کار انجام دهیم و یک وقت هم است که می‌خواهیم در فاز اول برای خودمان کار انجام دهیم در این صورت دوم است که باید بگوییم: فلسفه «نظام ولایت» باید خودش را بتواند در خودش جریان بدهد، فعلا صرف نظر از این است که بتواند برای دیگران خدمات فرهنگی داشته باشد.

(س): یعنی آیا اطلاعاتی را که خارج از فرهنگستان است نمی‌توان تحت طبقه بندی داخلی قرار داد؟

(ج): اگر این گونه عمل کنید، بعدا در اطلاع رسانی به خارج از فرهنگستان با مشکل مواجه می‌شوید. مثلا یک مطلبی را از یک علمی و به یک علم دیگر وارد کرده اید که نمی‌توانید به راحتی زمینه تحقیق به دیگران ارائه نمایید و یا این که از شما نمی‌پذیرند. مثلا اگر «محدث حادثه بودن» را زیر بلیط «فقه» قرار دادید، از آنجا که در فقه موجود حوزه چنین صحبتی وجود ندارد، یعنی حکم و اصول آن را ندارد و همچنین از اسناد آن اطلاعاتی ندارند، لذا نمی‌توانید پاسخگو باشید.

شما اگر احکام اجتماعی اسلام را در فقه موجود حوزه بخواهید، مسائل خرد را می‌گویید، احکام «دما» اعراض و اموال» را می‌گویید. اگر بگویید: غرضتان از احکام اموال چیست؟ هرگز اصول تخصیص و معادله پولی را نمی‌گویید؛ بلکه در احکام اموال بحث می‌شود که آیا چیزی مالیت و ملکیت دارد یا نه؟ اگر ملک است عند الشارع ملک است یا عند العقلاء و یا عند المتعاقدين؟ بعد مواردی است که دو نفر با هم معامله می‌کنند ولی شارع و عقلاء آن را امضاء نمی‌کنند.

این گونه اصلا سوال شما منتقل نمی‌شود. ولی اگر هم (عند المتعاقدين) و هم عند العقلاء باشد، ولی شرع مخالفت کرده باشد مانند «ربا» مشروعیت ندارد. بعد می‌گوید: معامله ای که هم عند المتعاقدين، هم عند العقلاء

(ج): شما در قاعده هرم پیدایش، ۲۷ تا مقدور دارید که تعریف شده می باشد. آنگاه شما آن مقدور را نسبت به هر کدام از موضوعات مشخص می کنید؛ یعنی تعیین پیدا می کند، مثلا در قسمت «انسان، ابزار و امکان» می گوید: ابزارهایی که برای «دانش و یا ارزش و یا بینش» است، چه چیزهایی است. مثلا اگر ابزار را نرم افزارها بدانید، میگویند: علم اصول موجود حوزه برای استنباط ارزشها، یک ابزار است؛ ولی ابزار فرهنگی است. بعد میگویند: ابزار ما تا امکانات پیش رفته است. مثلا به این جا می رسد که کتاب، دیسک و شبکه کامپیوتری داریم که هرگاه بخواهیم هر واژه ای را از کتاب «کفایه» بدست می آوریم براحتی می توانیم از طریق کامپیوتر به دست یابیم. پس مشخص می شود که امکانات سیاسی، فرهنگی و اقتصادی و ابزارهایی آنها و نیروهای انسانی کدام است و می توانیم از آنها تعریف داشته باشیم.

حجه الاسلام رضوی: آن ۲۷ تا مفهوم اجرایی به مفاهیم بالاتر اضافه می شود، یعنی این گونه نیست که صرفا ابزار باشد بلکه خود ابزار به سه دسته «سیاسی، فرهنگی، و اقتصادی» تقسیم می شود.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: بله! حتما همین گونه است. وقتی ابزار شما فرهنگی باشد، «علم اصول» می شود. وقتی سیاسی باشد، کتاب، دیسک و شبکه کامپیوتری می شود.

۱۰- بررسی شکل استفاده از مفاهیم در طرح کلیات

برادر دیندار: آیا اینها به صورت عناوین سه قیدی مورد مطالعه قرار می گیرند؟ یعنی مثلا اینجا «بیرون انسان اجتماعی» آمده است، آیا به این شکل مورد استفاده قرار می گیرند یا خیر؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: شما یک «بیرون» دارید، حال آیا بیرون را اضافه کنیم و بگوییم: «بیرون انسان؟» یا این که این را به صورت وصف بگوییم؛ یعنی بگوییم: ما یک مقدرات بیرون از سازمان داریم که در

نظر قدرت نیروی انسانی، هیچ پنج نفر و یا کمتر و یا بیشتر داریم و یا می گویند: لااقل چند نیرو داریم.

به عبارتی اول لزوم نیرو را معلوم می کنید و سپس امکان سنجی می کنید که آیا نیروی لازم را دارید یا خیر. پس میگویند: تعدادی نیرو لازم است. بعد می بینید آیا تعداد لازم موجود است یا خیر. پس می گویند: تعدادی نیرو لازم است. بعد می بینید آیا تعداد لازم موجود است یا خیر. اگر موجود نباشد باید در زمان طولانی تر و بایک راندمان ضعیف تری کار انجام گیرد.

(س): آیا در این جا شکل دسته بندی کاملا متفاوت است؟

(ج): ترکیبی از بالا و وسط است. در بالا «قدرت تصرف» است و در وسط «موضوعات» است و در پایین «تخصیص مقدور به موضوع» است.

(س): آن وقت آن ۲۷ تا را که در قاعده هرم پیدایش است، به عنوان مقدرات می دانیم.

(ج): شما در قاعده هرم پیدایش، ۲۷ تا مقدور دارید که تعریف شده می باشد. آنگاه شما آن مقدور را نسبت به هر کدام از موضوعات مشخص می کنید؛ یعنی تعیین پیدا می کنید، مثلا در قسمت «انسان، ابزار و امکان» می گویند: ابزارهایی که برای «دانش یا ارزش و یا بینش» است، چه چیزهایی است.

مثلا اگر ابزار را نرم افزارها بدانید، می گویند: تعدادی نیرو لازم است. بعد می بینید آیا تعداد لازم موجود است یا خیر. اگر موجود نباشد باید در زمان طولانی تر و با یک راندمان ضعیف تری کار انجام گیرد.

(س): آیا در این جا شکل دسته بندی کاملا متفاوت است؟

(ج): ترکیبی از بالا و وسط است. در بالا «قدرت تصرف» است و در وسط «موضوعات» است و در پایین «تخصیص مقدور به موضوع» است.

(س): آن وقت آن ۲۷ تا را که در قاعده هرم پیدایش است، به عنوان مقدرات می دانیم.

معنایش این است که بتوان گفت: منظور از بیرونی، بیرون از سازمان است؛ یعنی صفت آن، بیرون بودن است نه اینکه بیرونی به انسان اضافه شود تا بیرونی انسان شود.

(س): بله! مثلاً مقدرات انسانی بیرون.

(ج): نه! بیرون از سازمان باید دید مقدرات انسانی، ابزاری و امکاناتی چیست و «سیاسی، فرهنگی و اقتصادی» هر کدام از اینها چیست.

(س): آیا در آن صورت باید در بالایی‌ها نیز ضرب شود؟

(ج): توضیح خواهم داد. فعلاً در اینجا توضیح داده می‌شود که غرض از مقدرات چیست. لازم نیست که ضرب را اینگونه که می‌فرمایید انجام دهید بلکه می‌توانید از ابتدای سطر شروع کرده و یک پاراگراف کامل مثلاً در مورد موضوع «الف» بنویسید، نه اینکه «مقدرات سیاسی بیرونی نیاز تکاملی...» بنویسید.

(س): آیا تعداد مقدرات در اینجا تفاوت پیدا می‌کند؟

(ج): هنگامی که این سه تا (سیاسی، فرهنگی، اقتصادی) در ۲۷ ضرب شود، حتماً هشتاد و یکی می‌شود. شما هشتاد و یکی را می‌توانید به ۲۷ تا یا ۹ تا تبدیل کنید؛ یعنی می‌توانید تمام انسان‌های این قسمت را در یک سطر قرار داده و بگویید: فعلاً تمام انسان‌های سیاسی، فرهنگی و اقتصادی را در یک سطر قرار می‌دهیم. در دسته بندی‌های کلان که می‌خواهید به صورت کلی ملاحظه کنید، می‌گویید: مقدرات انسانی ما چقدر است. گاهی نوع آنرا اصل قرار می‌دهید و گاهی هم می‌گویند: ما در ابتدا عنایتی به این نداریم که زیربخش آن چیست، بلکه سرفصل را «بیرونی» قرار می‌دهیم و می‌گوییم: «مقدرات سیاسی بیرون سازمان، مقدرات سیاسی درون سازمان و مقدرات سیاسی ارتباطی بین درون و بیرون؛ یعنی هماهنگ کننده بین بیرون و درون و در حقیقت مقدرات موازنه‌ای و قدرت حضور اجتماعی کل سازمان.»

آن مقدرات بیرونی، انسانهایی از جمله حاج آقای راستی و حاج آقای مکارم وجود دارند.

به آقای مکارم نمی‌شود «بیرون انسان» اطلاق کرد بلکه باید گفت: بیرون سازمان، نیروی انسانی‌ای وجود دارد که قدرت سیاسی ما همین است که مثلاً آقای مکارم بگوید: «این جا مطالب عمیقی است.» این برای ما خیلی مهم است. می‌گویید: این چه فایده‌ای دارد؟

می‌گویم: اگر ایشان از این سطح، یک مقدار بالاتر بیاید و به یکی از کتابهای شما تقریظ بزند و صرفاً تایید ایشان به صورت شفاهی نباشد، اثر اجتماعی زیادی خواهد داشت که دست شما را باز خواهد کرد. بعد می‌گویید: آیا مانع هم داریم؟ می‌گوییم: بله! مثلاً شخصی را نام می‌برید که مانع کار سیاسی است. همین گونه سایر مقدرات و موانع را مشخص می‌کنید.

بنابراین وقتی «بیرون» را گفتیم باید معلوم باشد که سطور، «بیرون سازمان» است...

(س): سوال همین است که آیا اینها به صورت سه قیدی مورد مطالعه قرار می‌گیرد و ضرب می‌شود؟

(ج): نه! ممکن است یک پاراگراف یک صفحه‌ای زیر آن بنویسید. مثلاً بگویید: هرگاه بیرون را می‌گوییم، منظور بیرون از سازمان است.

(س): اگر بخواهیم به صورت تک‌تک از عناوین استفاده کنیم....

(ج): نه! خود عناوین هرم را می‌گوییم.

۱۱- توضیح اصطلاحی عناوین مقدرات در هرم برنامه

(ج): عناوین هرم را دارم عرض می‌کنم. عناوین هرم، به صورت «اصطلاح» است. در هر عملی نحوه بکارگیری «اصطلاح» در یک مقاله با نحوه ترجمه اش خیلی فرق دارد، همانگونه که نحوه اضافه اش نیز فرق دارد. حال اگر محدوده‌ها «بیرونی، درونی، ارتباطی» و انواع را «انسان، ابزار، امکان» و موضوعات را «نیازهای تکاملی، نیازهای اجتماعی و نیازهای فردی» تعیین کردیم،

نداشته باشیم، اما بعد در مفاهیم خرد به آنها کار خواهیم داشت. آیا به این شکل نیست؟ یعنی در سطح مفاهیم کلان که بررسی می‌کنیم، کاری به درون و بیرون آن نداریم.

(ج): حال اگر اصلاً کاری به درون و بیرون آن نداشته باشیم و فقط منتجه‌ها را ملاحظه کنید، در آن صورت راندمان سیاسی بانک را دیده‌اید که عملاً بخش ارتباطی بانک می‌شود؛ چون بایستی راندمان بیرون و درون بر روی هم در منتجه ارتباط ظاهر شود. مقدمات ارتباطی را نمی‌گویید ولی ظهورش در بخش ارتباطی است.

(س): ظهورش در آنجا است، اما فعلاً به اینکه چه نسبت بیرون و چه نسبت درون دخالت داشته است کاری نداریم.

(ج): بله! البته هرگز نمی‌توانید بگویید: ما می‌خواهیم منهای بانک از مقدمات سیاسی، فرهنگی و اقتصادی آنصحت کنیم.

(س): منهای بانک نمی‌شود.

۱۲- لزوم محدودیت تکثیر عناوین هرم برنامه برای تهیه طرح کلیات

(ج): ای احسنت! مثلاً این نحوه کاری را که می‌خواهید فعلاً انجام دهید یک تکثیر زیادی پیدا می‌کند؛ یعنی قسمت اول در همدیگر یک ۲۷ تا تحویل می‌دهد و قسمت دوم و سوم هر کدام یک ۲۷ تا تحویل می‌دهد که وقتی در ۲۷ تای پایین ضرب می‌شود، تعداد زیادی بدست می‌آید؛ یعنی ۳ تا ۲۷ دارید که در سه تا سه تا ضرب می‌شود که ۷۲۹ می‌شود. برای اینکه تا آخر ماه رمضان کار کنید، ۷۲۹ تا عدد زیادی است.

(س): سؤال ما همین بود که آیا ما با همان ۲۷ تا کار کنیم؟

(ج): اینکه می‌گوییم: نمی‌توانید با ۷۲۹ تا کار کنید، برای هرم پیدایش است، مفروض شما این است که ۳ تا هرم نیز پایین هرم پیدایش بعنوان موضوعات می‌باشند

(س): اگر بخواهیم بصورت کلان ملاحظه کنیم دیگر نه بیرون و درون و نه ارتباط بین بیرون و درون را می‌توانیم ملاحظه کنیم.

(ج): کلان چه چیزی را ببینیم که نه درون و بیرون و نه ارتباط بین درون و بیرون باشد؟

(س): کلان مقدمات، در این صورت فقط «سیاسی، فرهنگی و اقتصادی» می‌گوییم.

(ج): اینها مقدمات جامعه می‌باشد. اگر موضوع کلان به معنای تنظیم کار جامعه و طراحی برای جامعه باشد، در مقدمات فقط قدرتها دیده می‌شوند و دیگر درون و بیرون ملاحظه نمی‌شود. البته اگر جامعه جهانی باشد، اینگونه است و در غیر این صورت موقعی که دارید بانک تاسیس می‌کنید، بیرون این بانک، جامعه وجود دارد.

«کلان» شما کلانی است که بعد از مفروض بودن این است که بانک، تمام جامعه نیست. اگر بانک، تمام جامعه نیست پس «بیرون، درون و ارتباط» دارد و نمی‌تواند آن را رها فرض کرد.

(س): می‌دانیم که بانک، «بیرون، درون و ارتباط» دارد، اما در یک مرتبه آنرا خرد نکرده‌ایم بلکه فقط اینها را بعنوان مقدمات «سیاسی، فرهنگی، اقتصادی» قرار داده‌ایم.

(ج): کلان و کلی نمودن برای غرض و نسبت برقرار کردن است. آیا مقدمات سیاسی، فرهنگی، اقتصادی مربوط به سازمان را می‌خواهیم ببینیم چه نسبتی دارد و یا مربوط به جامعه را و یا جای دیگر را؟

(س): کلاً جمع مقدمات سیاسی، فرهنگی، اقتصادی را می‌خواهیم ببینیم.

(ج): مقدمات چه چیزی را می‌خواهید ببینید؟

(س): مقدمات بانک را می‌خواهیم ببینیم.

(ج): اگر مقدمات بانک را می‌خواهید ببینید بانک، خود بیرونی درونی و ارتباطی پیدا می‌کند.

(س): بله! حتماً بیرونی، درونی و ارتباطی پیدا می‌کند ولی در یک مرتبه می‌توانیم به بیرون و درون آن کاری

فقه در فرهنگستان چند نیروی انسانی دارید یا چند تا می توانید داشته باشید یا چند تا باید داشته باشید؟ مثلاً می گویند الان آقایان نجفی، نصرتی و برادرانی که درس حوزه خوانده اید، در فرهنگستان وجود دارند.

(س): با این توصیف ما به هر شکلی که چرخ بزیم باز هم به این نقطه می رسیم که باید یک هرم «پیدایش» و سه هرم «تغییرات» و نه هرم «تکامل» را تکمیل کنیم تا طرح کلیات آماده شود.

۱۴- کارآمدی مباحث طرح تأسیس بانک در طرح کلیات

(ج): در این صورت اگر در آستان قدس رضوی به شما یک ماه وقت دادند که طرح کلیات بانک ارائه دهید، چه خواهید گفت؟ آیا خواهید گفت: ممکن نیست طرح کلیات ارائه نمود و ما کنار می رویم تا شرکت‌ها و مؤسسات دیگر بیایند؟

(س): اگر الان به ما بگویند در جواب خواهیم گفت: ما الان نمی توانیم و بعد از ماه رمضان شاید بتوانیم.

(ج): شما خودتان بدون این مطلب، کار را شروع کرده بودید. ما عرض کردیم: از کل اینها چه مطالبی بدست آورده اید که می توانید در کار دخالت دهید.

(س): اگر قرار باشد که حضرتعالی امضاء نکنید، در آن صورت ما خیلی از کارها را انجام می دهیم که هیچ کدام معلوم نیست پایه دسترسی داشته باشد. ولی اگر قرار باشد امضای حضرتعالی در پایان باشد...

(ج): اگر ما بخواهیم نسبت به تسلط دوستان بر مفاهیم یک کنترلی داشته باشیم می گوئیم: تا آنجا که متوجه شده اید به همان اندازه در کار دخالت دهید.

(س): تا آن حد سعی خواهیم کرد: «لا یكلف الله نفساً الا وسعها»

حجت الاسلام میرزایی: این کار شبیه کاری است که در جلسات تعریف بانک می خواستیم موضوعات را دسته بندی کنیم.

که وقتی یک ترکیب عینی پیدا می کنند با شعاع بسیار زیادی از مسائل روبرو می شوید.
(س): ۱۹۰۰۰ تا می شود.

(ج): با چنین فرضی شما اصلاً بالمره نه تنها الان بلکه تا چهار سال آینده هم نمی توانید کار کنید. بنابراین شما می خواهید چه کاری انجام دهید؟ شما با اطلاعاتی که به عنوان کلید واژه یا مصطلحات می خواهید به کار ببرید، می توانید به صورت کلیات بنویسید: مقدمات سیاسی، فرهنگی، اقتصادی ای که نسبت به بیرون اعم از انسان، ابزار و امکان در موضوع‌های نیاز تکاملی، اجتماعی و فردی قرار دارد. با این عمل در واقع همه را به صورت خلاصه در یک جا جمع کرده اید.

حجت الاسلام رضوی: آیا نسبت به هرم تغییرات نیز همین گونه عمل می کنیم؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: سؤال دیگر این است که اگر ما این کار را انجام دادیم آیا اصلاً طرح کلیات از آن بیرون می آید؟ یا اینکه معلوم می شود در طرح کلیات چه چیزهایی داریم؟ یعنی استراتژی ساختن بانک، غیر از استراتژی خود بانک است؛ یعنی شما خط سیری را که برای بانک نوشتن می پیمائید، چیست؟ کلیاتی که می خواهید به ما تحویل دهید چیست؟ مثلاً می توانید بگوئید: ما ابتدائاً به مفاهیمی نیاز داریم که رابطه ما را با فلسفه مشخص کند. بعد مثلاً رابطه ما را با موضوعات معین کند و سپس رابطه ما را با عینیت تمام کند. آیا باید اینگونه بنویسیم؟

۱۳- تفاوت موضوعات اطلاعات با عینیت

برادر دیندار: آیا «رابطه با موضوعات» با «رابطه با عینیت» تفاوت دارد؟ مگر موضوعات همان عینیت نیست؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: موضوعات می تواند موضوعاتی باشد که موضوعات تصرف باشد و کاری به مقدور ما در عینیت نداشته باشد، فقط اطلاع را به صرف اطلاع بودن، دسته بندی می کند، اما عینیت آن چیزی است که به عنوان مثال می گویند: شما برای تحقیقات در

(ج): ان شاء الله تعالی سعی می کنیم اجمالاً یک دسته بندی ارائه دهیم. به عنوان نمونه، موضوع آنرا هم بسیار محدود می کنیم، مثلاً می گوئیم: همین کارهایی که در فرهنگستان انجام شده است، چه کارهایی می باشد. فعلاً از همین امور صحبت می کنیم تا ببینیم در بانک چه کاری انجام می دهید.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: حالا ببینیم به امید خدا چه کار خواهید کرد.

حجت الاسلام رضوی: حالا فقط سؤالی که داریم این است که اجمالاً مشخص شود هرم تکامل چگونه پر می شود.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: یک طبقه بندی برای اطلاعات ارائه دهیم.

(س): که در هرم تغییرات همان منقول و محسوس و معقول می شود.

«وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ»

زمینه آشنایی با

طرح تاسیس بانک توسعه اسلامی اطلاعات

تاریخ: ۲۶/۱۰/۷۵

استاد: حجة الاسلام و المسلمین حسینی

تنظیم: گروه تحقیقات مبنایی

بررسی راهکارهای علمی و عملی تهیه طرح کلیات تاسیس بانک اطلاعات

فهرست:

- ۱- اصول تکمیل هرم تغییرات در طرح بانک
- ۱/۱- تفاوت اوصاف موضوعات سطح تغییرات با اوصاف موضوعات سطح پیدایش
- ۲/۱- ملاحظه موضوع در تناسب با مقدورات و حد فعلیت موضوعات
- ۲- زمانبندی و انتظارات از طرح کلیات بانک اطلاعات
- ۳- بررسی مشکلات و راهکارهای اجرایی و مفهومی طبقه بندی اطلاعات
- ۳/۱- بررسی راهکارهای عملی تجزیه اطلاعات دفتر
- ۳/۲- بررسی نقائص و اشکالات تجزیه بی قاعده در هنگام طبقه بندی اطلاعات
- ۴- بررسی پیشنهاد بکارگیری روش تجزیه و طبقه بندی فرمایشات رهبری در طرح تحلیل برنامه حوزه
- ۵- انتظارات از طرح کلیات بانک
- ۶- توضیح معنای مقدورات در طرح تاسیس بانک

نام جزوه : زمینه آشنایی با طرح تاسیس بانک توسعه اسلامی اطلاعات کد پایگانی : ۲۶۶۲
استاد : حجة الاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی
عنوان گذار : --
ویراستار : --
تاریخ جلسه : ۷۵/۱۰/۲۶
تاریخ انتشار :
حروفچینی : واحد انتشارات



بررسی راهکارهای علمی و عملی تهیه طرح کلیات تاسیس بانک اطلاعات

۱- اصول تکمیل هرم تغییرات در طرح بانک

۱/۱- تفاوت اوصاف موضوعات سطح تغییرات با

اوصاف موضوعات سطح پیدایش

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: بحث در این است که چه موضوعاتی باید در سطح تغییرات مورد تصرف قرار گیرد؟ و این موضوعات با چه شاخصه ای باید انتخاب شود؟ در هر سازمانی ما با این موضوعات مواجه هستیم یک سری از موضوعات، موضوع بوصف تغییرات انجام شده است؛ یعنی ما یک آرمان و هدفی داریم، که موضوع فعلی ما وقتی تغییر کرد به وسیله فعل ما به موضوع دوم تبدیل می شود.

هرگز اوصاف این نباید داخل دسته بندی اول قرار گیرد والا به اوصاف ذهنی و غیر واقعی تبدیل می شود. شاید پرسید چرا به ذهنی تبدیل می گردد؟ می گوئیم چون شما الان با این مواجه هستید که «وجود دارد»، نه آن وصفی که بناست وجود پیدا کند. ما هرگز نباید یک طبقه بندی نهایی را در اول کار بیاوریم. هر چند داشتن آن طبقه بندی برای این که چگونه در موضوعاتی فعلی تصرف کنیم تا به آنهدف منتهی شود، لازم است. لازم است که شما از مطلوب خود، تصویر داشته باشید و هر چند تصویر روشن تر باشد، بهتر است، ولی موجود

اساس تقسیم است تا ما را به مطلوب برساند، چون اوصاف موجود موضوعات تصرف فعلی است. در طی موفقیت فعل ما هم باید موضوع مرتباً تبدیل شود تا سازمان ما هم متناسب با تبدیل موضوع، تکامل پیدا کند. سازمان ما نباید تا آخر کار یک سازمان ثابتی باشد. سازمان باید قدرت تحرک تطبیقی خود را با برنامه خود داشته باشد. مثلاً می گوئیم برنامه فاز اول تمام شد، حال باید نیروها را چگونه آرایش دهیم که در فاز دوم بهترین بهره را داشته باشیم؟ شاید گفته شود اینگونه چگونه ای آرایش دهیم، به چه معنی است؟

می گوئیم باید تنظیم سازمان متناسب با مراحل تکامل موضوع، عوض شود، در این سیر هم باید از موضوع فعلی آغاز کنیم، تا در نهایت به آن تغییرات برسد.

۲/۱- ملاحظه موضوع در تناسب با مقدورات و حد

فعلیت موضوعات

مطلب دیگر درباره موضوعات، «خصوصیات» آن است. آیا باید موضوعات به لحاظ مقدور آتی ما باشد یا باید مقدور بالفعل را هم لحاظ کنیم؟ بنا شد که مقدورمان از نظر سیاسی، فرهنگی و اقتصادی نسبت به موضوعات هدفی و آرمانی ملاحظه نشود، در موضوعات بالفعل هم با «موضوعات جامعه»، «موضوعات دفتر» و «موضوعات توازن بین جامعه و دفتر» مواجه هستیم.

بنابراین من فکر می‌کنم اگر الان بخواهیم ۲۷ را در ۲۷ ضرب کنیم تا به ۷۲۹ قسمت تبدیل بشود دوستان برای پر کردن آن به مشکل برخورد کنند. بنابراین ما به آنچه که فعلاً داریم و بر اساس مقدوری که فعلاً داریم به تنظیم کردن مشغول می‌شویم.

۲- زمانبندی و انتظارات از طرح کلیات بانک اطلاعات

بنا بود این جلسه، جلسه‌ی سؤالات باشد البته باید سؤالات شما سؤالات کاربردی باشد تا انشاء الله تا آخر ماه رمضان طرح کلیات بانک از آن بیرون بیاید. الان پنج روز از ماه گذشته است، ۵ روز هم برای شبهای احیاء تعطیل می‌باشد. لذا ۱۰ روز یا ۲۰ روز دیگر هم به شما اضافه بر رمضان وقت می‌دهیم، تا کار را انجام دهید.

این ۱۰ تا ۲۰ روز را هم زمانبندی می‌کنیم، مثلاً ۵ روز را برای پاکنویس و تایپ کردن متن نوشتن قرار داده، ۱۵ روز هم برای کارهای دیگر. حال ببینید شما نسبت به آن طرح، بر اساس این چیزهایی که دارید، چه سؤالاتی دارید؟

برادر دیندار: قرار بود که طرح کلیات در مورد تکامل باشد.

(ج): تا الان برای شما خیلی مطلب گفتیم، الان هم که کار را خیلی کوچک کردیم، بنابراین با توجه به این مطالبی که عرض کردیم، تغییرات موضوعات تکاملی طرح شما، هرگز موضوعاتی که طبقه بندی فرهنگ باشد، نخواهد بود، موضوعاتی که طبقه بندی موجود جامعه باشد هم نیست، حتی موضوعاتی که طبقه بندی مباحث دفتر در آینده هم باشد نخواهد بود، بلکه موضوع طرح شما موضوعات موجود دفتر است که فعلاً آن را داخل دسته بندی ۲۷ تایی «مبادی، مبانی و نتایج» قرار دادید که این هم در حقیقت «تعبد، معادله و برنامه» می‌باشد الان این وضعیت موجود شما در دسته بندی است. آیا می‌توانید این را اساس قرار بدهید یا خیر؟ اگر نمی‌توانید،

هرگز نمی‌گوئیم که موضوعات جامعه - که الان مقدور ما نسبت به آن بسیار کم است - مورد تصرف ما هستند، حتی نمی‌گوئیم ارتباط بین ما و جامعه موضوع کار ما است. به عبارت دیگر باید بیرون و درون و ارتباط را به سطح مقیاس مقدور خودمان کوچک کنیم. پس بیرون از بانک «گروه تحقیقات مبانی» می‌شود، نه اینکه بیرون از بانک «جامعه» باشد.

آنگاه می‌گوئیم مقدور ما که تعیین کننده حد فعلیت موضوع ما است - چیست؟ چون موضوعات فعلی در یک گستره وسیع وجود دارند، باید دید حد حضور ما در این موضوعات چقدر می‌باشد؟ در جواب می‌گوئیم بهینه کردن آن بر می‌گردد به توصیفی که از فعلیت مقدور داریم. در این صورت در موضوعات تحقیقاتی دفتر، نباید آرمانی بحث کنیم، که در جدول مبانی، مبادی و نتایج، مثلاً بحث فلسفه روشن و اصول اعتقادات قرار دارد و بعد هم می‌گوئیم باید در بحث علم اصول و موضوع شناسی و برنامه ریزی در آینده، در چه سطح‌هایی چه کارهایی انجام گیرد و... بلکه باید بگوئیم تا حال چه کارهایی انجام داده ایم؟ قدرت ما نسبت به همین چیزهایی که انجام داده ایم چقدر است؟ چه دسته بندی ای، می‌تواند دسته بندی فعلی دارایی ما باشد؟ پس کلاً آن چیزهایی که بعداً باید به آن برسیم در فازهای بعدی تغییر قرار می‌گیرد. به عبارت دیگر فایل‌های خالی درست نمی‌کنیم تا روی هم برف انبار شود.

اگر بخواهیم برای موضوعات آتی طبقه درست کنیم، ممکن است به درست کردن ۱۹ هزار قفسه نیاز پیدا کنیم، در حالی که اگر از ما بپرسند شما برای چند قفسه می‌توانید مطلب نقد داشته باشید؟ می‌گوئیم اگر بخواهیم انسجام در آن رعایت شود، باید اول تمام طبقه‌ها را تعریف کنیم، اما فعلاً از همین ۲۷ تایی آن که می‌خواستیم، تعریف منسجم ارایه دهیم، چندین بار تعریف ما عوض شد.

شاید شما بگوئید فعلا که در بانک پولی در کار نیست روزی که پول در کار باشد، می گوئیم ماهی ۱۰۰ تا ۲۰۰ هزار تومان در اختیار آقای دیندار برای بانک اطلاعات قرار دهید. اما ایشان می گویند: من ۲۰ نفر آورده ایم، با آنها مذاکره هم کرده ام که اینها بیایند و یک دوره یک ماهه یا دو ماهه ببینند. حال شما چقدر لازم می بینید که اینها دوره ببینند؟ باید با چه شاخصه هایی فیش درست کنند، و اطلاعات را تجزیه کرده و تقطیع کنند، به عبارت دیگر ایشان می گویند محتوای آموزشی که بخواهیم به اینها آموزش دهیم تا اینها بتوانند کارآمدی داشته باشند، چیست؟ اگر از بیرون از شما تقاضا کنند سفارش درست کردن بانک به شما بدهند، شما این تعریفها را خودتان بیان می کنید یا از ما می گیرید؟

برادر مهندس حسینی: اگر در دسته بندی خودمان باشد که تعریفها را هم خودمان ارایه می کنیم؛ ولی اگر تعریف خاصی در نظر شما باشد، ما همان را اخذ می کنیم.
(ج): ما تعریفهای کلی را به شما ارایه می دهیم. یعنی ما ۲۷ تا خانه داریم، اگر ما این ۲۷ قسمت را با تعریف آن و قصدمان از هر کدام بیان کنیم، در این صورت شما چکار می کنید؟

(س): همان تعریف شما برای ما ملاک می باشد.

(ج): ایشان یک اشکال دارند به این که آن تعریف، کلی است، شاخصه آن چیست؟

(ج): آقایان با مباحث دفتر آشنا هستند، چنان ناآشنا نیستند که نتوانند تشخیص دهند که این طرح روی کدام آنها پیاده می شود.

برادر دیندار: آنهایی که آشنا هستند با یک درصد خطایی با هم به تفاهم می رسند؛ اما آنها که آشنا نیستند چگونه به آنها بگوئیم که این جزوه مثلاً داخل این قفسه جا می گیرد و دیگری در این قفسه جای می گیرد، اگر جزوه را دید بتواند تشخیص بدهد که....

(ج): اول این که ایشان زود تسلیم شدند، ما گفتیم زود تسلیم نمی شویم. صحبت بر سر یک متن است، این

بگوئید چه مشکلاتی دارید که نمی توانید این را اساس قرار دهید؟

۳- بررسی مشکلات و راهکارهای اجرایی و مفهومی طبقه بندی اطلاعات

(س): اولین مشکل شاخصه آن می باشد، شاخصه تشخیص مصداق موضوع چیست؟ تعریف کلیات آن ۲۷ تایی را که الان طبقه بندی شده (مبادی، مبانی، نتایج) داریم.

(ج): در مبادی «ضرورت روش» ما در مبانی هم «فلسفه روش» و در نتایج هم خود «روش» را ذکر کردیم، به نظر شما شاخصه ضرورت روش چیست؟ گفتیم که برای هر بحث یک مرحله ضرورت، یک مرحله بررسی و یک مرحله نمود داریم. شاخصه کدام یک از اینها منظور است؟ سؤال را خردتر کنید؟ به عبارت دیگر سؤال را اجرایی تر کنید.

چه چیزی از آن برای شما ابهام دارد؟ یعنی اگر یک نفر از بیرون بیاید و بخواهد با یک دوره آموزشی کوتاه وارد کار شود - چون مفروض این است که افرادی مانند آقایان پیروزمند، رضایی، حسینیان و... (هیئت علمی) نمی آیند که یک درجه تقریبی بین تخمین آنها و تطبیق دادن این طبقه بندی وجود دارد یا یک عده ای آمده اند که ما می خواهیم به صورت کاربردی چیزی یادشان بدهیم، تا بیایند در بانک کارگذاری کنند، اینها چه چیزی از ما می خواهند؟

حجت الاسلام رضوی: آن چیزی که می خواهند این است که بانک اطلاعات برای فرهنگستان درست کند، با این مقدرات....

(ج): در اینجا منظور از مقدر نفر و پول شما است، مقدر همان نفر، پول و پرورشی ای است که می خواهید به وسیله آن نیرو بسازید و به آقای دیندار تحویل دهید، ایشان می گویند: کلاس آموزشی و شاخصه آن باید چگونه باشد؟

یکی هم می‌گوید بیائید کل این بحث‌ها را ببینیم تا بفهمیم کدام یک از آنها درست است. در بانک می‌خواهیم آزمایشگاه پژوهشی درست کنیم.

برادر مهندس حسینی: کار ما در واقع همان فیش برداری موضوعی است در جامعه هم این گونه نیست که این‌ها را به دست صفر کیلومترها بدهند، در هر رشته‌ای اگر متخصص و بالاترین سطح را نیاورند، باید کسی باشد که تا حدودی آشنایی داشته باشد، آنها را می‌آورند و می‌گویند مثلاً از روی بحارالانوار فیش برداری کنید برای این که می‌خواهیم آن را به کامپیوتر بدهیم، اینگونه نیست که یک نفر که نه عربی خوانده و نه روایت می‌شناسد، بیاورند.

شاید بهترین راه، این باشد که آقایان هیئت علمی - ولو اینکه نیابند و در بانک شاغل نشوند - ولی هر کدام یک کتابی و جزوه‌ای - کل مباحث هم خیلی زیاد نیست - را بخوانند تا در زمانی که تدریس می‌کنند، علامت بگذارند که مثلاً کد این در دسته مبادی است یا در دسته مبانی یا در نتایج است، بعد هم مثلاً مصداق است یا روش و استدلال می‌باشد و... شاید اینگونه بهتر به نتیجه برسیم، تا این که بخواهیم نیروهایی را از خارج جذب کنیم. حالا اینها که مباحث را نمی‌دانند، چگونه با چند جلسه ۲ یا ۳ روزه آنها را آموزش دهیم؟ بعد هم منتظر باشیم مانند ما طبقه بندی کنند، یا باید آن قدر خط کشتان دقیق باشد که...

حجت الاسلام رضوی: منظورمان این است که اگر بخواهیم بانک درست کنیم باید مقدمات عینی خود را نگاه کنیم، اگر تئورسین وقت ندارد باید دید از نظر مقدری که می‌خواهیم طبقه بندی کنیم....

(ج): البته می‌توانید بگوئید این کار تئورسین است، اما باید حرفتان با حساب باشد.

(س): اگر بخواهیم از هیئت علمی استفاده کنیم، هیئت علمی هم تعداد محدودی هستند و یک وقت محدودی هم برای انجام طبقه بندی اطلاعات دارند.

متن، یک متن علمی است، متن علمی که جلوی بنده می‌باشد، کفایه نیست. البته بعضی از جاهای آن شبیه کفایه است، بعضی احياناً سخت تر و بعضی آسانتر است. یک فرض این است که چون این متن را باید یکی به طول چهار سال بیاموزد تا آن را بفهمد، بعد از چهار سال بیاید و در بانک؛ یعنی بگوئیم بانکداری فرهنگی غیر از بانکداری انواع بایگانی شرکتها است و غیر از بانکهای پولی و... است، به عبارت دیگر غیر از بانکهای مصرفی است.

اینجا در حال پژوهش می‌باشد و به همین علت نحوه تحرک بحثها و تکامل آنها غیر از محصولات دسته بندی شده است. گاهی یک محصول داریم، که به بازار آمده است مانند این استکان که مصرفش شناخته شده و پذیرفته شده است. نام آن هم مشخص می‌باشد، در بازار این ظرفهاست مانند لیوان، پارچ، سینی، کاسه، بشقاب و... بعد هم وسایل دیگری مانند ضبط صوت، وسایل خانه، وسایل پوشاک و... همه اینها هست، نظم ندارند ولی اسم دارند.

اسم آنها هم با کمترین شاخصه، قابلیت تطبیق دارد. هیچ تردیدی هم پیدا نمی‌شود. اما اگر داخل یک آزمایشگاه شویم، در آنجا جنس (محصول) وجود ندارد، نام پذیرفته شده اجتماعی هم وجود ندارد.

نامهایی که در آنها وجود دارد، برای خود تئورسین آزمایشگاه، شناخته شده هست؛ ولی وقت ندارد برای این که آنها را یکی یکی توضیح دهد. شاید بگوئید پس ایشان نام اینها را نمی‌داند، آنهایی هم که می‌دانند بر سر نام دعوا دارند. حال مسئله این است که دست گذاشتیم روی یک شیشه که مثلاً داخل آن یک پودر خاکستری رنگ هست، یک شیشه دیگر هم وجود دارد که پودر عنابی رنگ در آن هست، حالا این شخص می‌گوید این اسم شیشه است، دیگری می‌گوید خیر نام این شیشه چیز دیگری است.

برادر دیندار: اگر به صورت فیش هم بشود، آنگاه بحث از مقدمات به میان می‌آید، تعداد فیش‌های بانک اطلاعات، هر یک به ۸۰۰۰۰ فیش می‌شود.

برادر مهندس حسینی: اگر بگوئیم ۸۰۰۰۰ فیش باشد حساب کنیم که وقتی اعضای هیئت علمی - صرفاً این ۴ یا ۵ نفر هم منظور نظر نیست بلکه کل افرادی که به گونه‌ای ممارست دارند....

(ج): یک نفر را در نظر بگیرید.

برادر مهندس حسینی: در این صورت برای هر نفر ۸۰۰۰ فیش می‌شود، آنگاه اگر مدت تأسیس بانک را مشخص کنیم مثلاً اگر یک سال باشد روزی ۲۴۰ فیش برای هر نفر می‌شود، کسی که فیش را قبلاً دیده و مطالب آن را آموخته است، ۲۴۰ دقیقه وقت می‌گیرد که کد بزند یعنی ۲۴۰ تا یک دقیقه وقت می‌گیرد.

(ج): یعنی روزی چهار ساعت؟

(س): بله، روزی چهار ساعت. هر کسی که موظف باشد برای سر و سامان دادن به طبقه‌بندی فیش‌ها یک سال دیگر به نتیجه می‌رسد، اگر بخواهیم زودتر به نتیجه برسیم، یعنی ۶ ماهه....

(ج): ایشان به اصطلاح دستش با تیر و تخته بوده یا به عبارتی نان پختن را در عمل می‌داند که چقدر آقایان...

(س): اگر مثلاً یک فیش دوره نظام فکری را بدست آقای صدوق بدهید و بگوئید مشخص کنید که کدام یک از اینها مبادی، کدام نتایج و مبانی می‌باشد و کد مسلسل یا هر تعریفی را که می‌کنید، مشخص کند، آیا به نظر شما این کار ایشان بیش از یک دقیقه وقت می‌برد؟

برادر دیندار: البته ما نمونه این را داشتیم در فیش برداری اصول نظام ولایت، دو سال کل گروه مبنایی، از پائین تا بالا، از هیئت علمی تا افراد اجرایی و آموزشی در آن مشارکت داشتند تا در نهایت فقط یکی از پژوهشها آن هم پژوهش بحث نظام ولایت را فیش برداری کردند که تنها دو بار تجزیه آن تغییر کرد، در آخر کار هم به زور اجرایی، آن کار را تمام کردند. یعنی بر سر قطعه‌بندی

و یک توانایی هم دارند که توانایی آنها به یک نسبت در طبقه‌بندی اطلاعات دیده ایم، مثلاً به قول حضرت عالی دعوایشان می‌شود، یاروی موضوع اختلاف دارند، یک نیروهای پائین تر داریم که به نظر می‌رسد....

(ج): اصلاً دعوا برای آنها طرح نمی‌شود.

(س): ما می‌خواهیم با همان نیروهای پائین تر کار کنیم. اگر بخواهیم خط کش به دست آنها بدهیم به نظر می‌رسد، خط کش همان کار برگ می‌باشد.

(ج): شما آقای دیندار پیشنهاد یا صحبتی ندارید؟

برادر دیندار: ما حتی هیئت علمی را هم آزمایش کرده ایم در حد جزوات که خیلی هم کلی می‌باشد - و در حد کل پژوهشها، یعنی یک پژوهشی از ابتدا تا انتها ۱۲۴ جلسه می‌باشد اینکه این ۱۲۴ جلسه در مبادی یا در مبانی یا نتایج قرار می‌گیرد، مورد بحث است، یکی می‌گوید مثلاً بیشتر آن مبادی است، دیگری می‌گوید بیشتر آن مبانی است، شخص سومی می‌گوید بیشتر آن بحث بررسی فلسفه‌ها است یکی دیگر می‌گوید خیر، بحث در تولید خود فلسفه بوده است، چه خواسته این که ما بخواهیم این مباحث را قطعه قطعه بکنیم، یا از آن فیش برداری کنیم و بخواهیم فیش‌ها را طبقه‌بندی کنیم.

(ج): یعنی ایشان مشکلاتی در عمل دارند.

برادر مهندس حسینی: صورت فیش باشد تشخیص آن بهتر، عینی می‌شود و همه آنها متفق می‌شوند که آیا این مبادی است یا مبانی و یا نتایج است؟ اگر اما اگر کل ۱۲۴ جلسه ملاحظه شود، یکی ۴ جلسه آن را دیده که بیشتر روی فلسفه بحث شده لذا می‌گوید مبانی است و دیگری ۴ جلسه دیگر را دیده لذا می‌گوید این مبادی است، دیگری هم ۴ مثال به خاطر دارد، می‌گوید نتایج است و... اینها باعث اختلاف می‌شود، ولی فیش که شد به نظر نمی‌رسد افرادی که در دفتر کار کرده‌اند، عاجز از تشخیص آن باشند.

خود متن و این که این قطعه تا کجا تمام می شود؛ اختلاف بود.

(ج): آیا اختلاف در تبدیل آن به فیش بوده یا قبل از آن؟
(س): قبل از این که بخواهیم تشخیص بدهیم فقط تبدیل کردن آن به فیش و تقطیع کردن آن دوبار تغییر کرد، آخر هم به نتیجه نرسیده و مجبور شدیم ویراست کنیم. گفتیم تا ویراست نشود، نمی شود آن را قطعه قطعه کرد، چون گاهی یک مطلب تا یک جایی نیمه تمام مانده بود و این مطلب نیمه تمام قابل تشخیص نبود که تا کجاست، باید ابتدا این را تمام می کردیم بعد از این که ویراست تمام شد دوباره قطعه بندی کردیم پس از ویراست به سراغ عنوانها آمدیم، عنوان گذاری حدود یک سال و نیم طول کشید، البته یک سال و نیم مستمر، و تمام گروه مبنایی در آن دخیل بودند، الان هم این فیش ها در بانک اطلاعات موجود است که اگر همان فیش ها را به هر کدام از اعضای هیئت علمی عرضه کنیم، هیچ کدام را قبول ندارند.

۳/۱- بررسی راهکارهای عملی تجزیه اطلاعات دفتر

برادر مهندس حسینی: آیا ما می خواهیم راه حل عملی بدهیم یا تئوری؟ می شود روی آن فکر کرد و گفت تئوری؛ ولی به نظر من راه حل عملی این است که اصلاً کاری نداریم که ببینیم این مطلب کجا تمام می شود، نیست که در یک فیش، مطلب تمام شود، بلکه هر صفحه ای بریده می شود، جزوه ها که تایپ شده است، همانها را بریده و به فیش تبدیل می کنیم و می گوئیم کد بزن. اگر دیدید از وسط صفحه مطلب عوض شده، آن را دو تکه کنید یک صفحه که ۱۰ تا مطلب نمی شود که بگوئید که هر خطی از آن یک مطلب می باشد، در یک صفحه یا مطلب تمام شده یا نشده، اگر تمام شده و به دنبال مطلب دیگری رفته اند که آن صفحه دو تکه می شود و اگر نشده که کل آن یک مطلب می باشد و شما همه آن را می برید و یک فیش درست می کنید. همه

اینهایی که تایپ شده را گرفته و کپی کنیم بعد آن را روی یک ورق فیش می چسبانند، و کاری نداریم که در این فیش، یک مطلب تمام شده یا خیر، چون هنوز مطالب کل دفتر تمام نشده، که بخواهیم از اول تا آخر آن را به عنوان یک مطلب تمام، روی یک فیش بیاوریم تا چه رسد به یک فیش.

اگر بخواهیم اینگونه حساب کنیم کار درست می شود یک فیش باید یک کد بخورد که احتمالاً ادامه مطلب فیش بعدی آن است، شاید یک نفر که می خواهد تحقیق کند، باید ۱۰ فیش را به صورت مسلسل ببیند تا یک جمع بندی داشته باشد. کما اینکه برخی از مطالب، در چند جلسه تمام شده است و اینگونه نبوده که در یک جلسه تمام شود. مثلاً آیا شما همان مسئله بانک، یا مسئله

هرم را، می توانید روی یک فیش بیاورید؟
جا نمی شود که شما بخواهید روی یک فیش بیاورید! شما می توانید هر صفحه ای را ببرید بعد هم کپی کنید - یعنی فقط شیرازه جزوه یا کتاب را قطع کنید - و آن را روی برگه ای بچسبانید، یا روی برگه فیش...

(ج): جناب آقای حسینی را در بحث هایی که در خود موضوع بانک داشته اید مشاور قرار دهید، این الان نقد است، لازم نیست در بحث نظام ولایت باشد.

برادر مهندس حسینی: بانک چند جلسه می باشد؟
برادر دیندار: یک ۱۵ جلسه ای در تعریف بانک داشته ایم و ۳۴ جلسه هم در تأسیس داشتیم.

برادر مهندس حسینی: حدوداً نزدیک به ۵۰ جلسه را تقسیم می کنیم، مثلاً هر کدام اگر ۱۰ صفحه هم باشد، ۵۰۰ صفحه می شود، این ۵۰۰ صفحه را بین ۵ نفر از دوستان تقسیم می کنیم....

(ج): این بحث گفته شده برای همین آقایان، اگر بخواهیم بگوئیم در یک بحثی وارد هستند، در همین بحث است، در این بحث ها سؤال کردند و ما جواب خود آنها سؤالات را داده ایم.

۳/۲- بررسی نقائص و اشکالات تجزیه بی قاعده در هنگام طبقه بندی اطلاعات

برادر دیندار: چه کارایی می خواهیم از این فیش برداری بدست آوریم. برادر مهندسی حسینی: این فیش برداری بر طبق طبقه بندی ۲۷ گانه ای است که حاج آقا داده اند، بیش از این هم از ما نخواستند، اگر بیشتر هم بخواهند باید بیشتر تعریف بدهند. اگر ۷۲۹ طبقه بندی تعریف بدهند، ما هم ۷۲۹ دسته درست می کنیم.

(س): ما می خواهیم بر اساس همان ۲۷ تا عنوانی که داده. ...

(ج): یعنی بعد از این ذخیره، بازیابی اطلاعات می باشد، ابتدا شما این را ذخیره می کنید، بازیابی آن هم طبیعتاً بر همین منوال که ذخیره کرده‌اید، می‌باشد، وقتی ۲۷ تا تعریف دارد، براساس همین ۲۷ تعریفی توانید به اطلاعات دسترسی داشته باشید، هر کسی هم که به این بانک رجوع کند، اگر با این ۲۷ تا آشنا باشید می‌تواند درخواست بدهد و نتیجه هم بگیرد و فیش مورد نظر را بیابد.

برادر دیندار: این فیش برداری که شما می گوئید، ما بیائیم صفحه به صفحه را روی فیش بچسبانیم، این چه کرای دارد؟

برادر مهندسی حسینی: کارایی که از بانک اطلاعات می خواهیم چیست؟

بانک اطلاعات در پائین تر سطحی که مورد نظر حاج آقا می باشد، صرفاً یک بایگانی است که ذخیره و بازیابی اطلاعات را به عهده دارد. ذخیره سازی به این شکلی می باشد که خدمت شما عرض کردم. فایده آن هم این است که بازیابی آن ممکن است، وقتی کسی به این بانک مراجعه کند و این ۲۷ تعریف را هم بداند، می‌تواند از این بانک سرویس بگیرد.

برادر دیندار: مسئله این است که هر نوع عنوانی که ملاحظه شود باید این عنوان بر یک موضوعی صدق کند.

(س): اگر دسته بندی هایی که می خواهید انجام دهید؛ یعنی مبادی، مبانی و نتایج و ضربهای آن ۲۷ تا تعریف دقیقی شود تا آقایان بتوانند عمل کنند؛ به نظر من هیچ مشکلی نباید داشته باشند.

برادر دیندار: نه، مسئله بر سر تقطیع می باشد.

برادر مهندس حسینی: به نظر من تقطیع کردن به این است که هر صفحه ای که بشود روی یک برگه جا داد، جا بدهیم. امکان دارد که بگوئید صفحه های تایپ شده A4 می باشد و صفحه های فیش نصف آن می باشد، می‌گوئیم این صفحه را از وسط با تیغ نصف کنید و بچسبانید من می‌خواهم بگویم که تایپ دوباره هم لازم نیست. می‌شود همین هایی را که چاپ کردید، کپی گرفت. ابتدا با برش، شیرازه را قطع می کنید، بعد....

(ج): با کامپیوتر این کار آسان تر می‌شود. می‌گویند روی صفحه فیش چاپ کنید.

(س): بهتر این است که روی صفحه فیش بچسبانیم گرچه زحمت آن کمتر نیست! چون طراحی صفحه آن را باید بهم زد و این کمی زحمت دارد. الان این جزوات بانک تایپ شده و آماده هست، اگر بخواهیم در سریعترین زمان - که در همین ۱۵ روزه هم بشود، عمل کرد - عمل کنیم، باید شیرازه ها را با یک تیغ ببریم، بعد صفحه ها را که دو برابر صفحه فیش می باشد با یک تیغ دیگر از وسط قطع کنیم، کاری هم نداریم که این چه مطلبی می باشد از کجا شروع شده و به کجا ختم می شود، آنگاه همین را روی برگه فیش می چسبانیم و بدست جنابعالی می‌دهیم. شما روی برگه فیش می چسبانیم و بدست جنابعالی می‌دهیم. شما روی هر فیش یک مرور اجمالی - ظرف یک یا دو دقیقه - می‌کنید، چون مطلب یادتان هست، تعریف هم داده اند که مبانی به این دسته مبادی به این دسته نتایج هم به این دسته می‌گوئیم تا ۲۷ قسمت را پر می‌کنید. آیا به نظر شما تعیین کد این ها مشکل می‌باشد؟

برادر دیندار: این کار را خود ما یک بار انجام دادیم و حضرت عالی به آن اشکال گرفتید.

(ج): اشکال آن کار کجا بود.

(س): اشکالی که در این بحث و در این نوع تجزیه وجود دارد این است که، مباحث، مباحث تولیدی است، در مبحث تولیدی یک ادعائی وجود دارد و یک مطلبی طرح می‌شود، بعد این مطلب مستندی دارد، در نهایت هم با یک مثالی مطلب تنقیح شده است. پس گاهی ادعا یک طرف می‌باشد، خود اصل بحث هم یک طرف است، مستند آن هم در موضوع ریاضیات است؛ یعنی در مثال به یک مثال ریاضی استناد شده که آن مثال ریاضی در موضوع ریاضیات می‌باشد.

آیا ما این را در موضوع ریاضیات بگذاریم، یا نه، این متصل به آن موضوعی که در مورد بانک گفته شده می‌باشد؟ اگر آن را در موضوع ریاضیات ببریم، برای بحث ریاضیات مفید نمی‌باشد و آن موضوعی که درباره بانک بوده هم مستند آن گم می‌شود.

برادر مهندس حسینی: این همان مطلبی می‌باشد که در جلسات قبل هم حاج آقا مکرراً می‌فرمودند.

که وقتی من مثال می‌زنم در خود مثال غرق نشوید، ببینید آن را در کجا می‌خواهم استفاده کنم. بله، اگر بخواهید در مثال غرق شوید، و بگوئید این انگور خوبی است باید آن را در دسته انگور ببرید، اگر در مثال غرق شدید، و دیدید در بحث ریاضی است، باید آن را داخل بحث ریاضی ببرید، البته برای بحث ریاضی هم قطعاً مفید خواهد بود این گونه هم نیست که مفید نباشد؛ ولی این مثال زده شده برای این که این مطلب، را تنقیح کند، لذا در دسته مثالهای این موضوع قرار می‌گیرد، در این صورت مشکل حل است.

برادر دیندار: مشکل همین جا است که در این طبقه بندی که شما می‌فرمائید، تشخیص خود همین که این مستند... برادر مهندس حسینی: می‌خواهم بگویم که اولاً این فیش معلوم شد که آیا این را در بحث دیگر ببریم یا همین جا

برادر مهندس حسینی: چه کسی این را گفته، چه کسی گفته که یک عنوان بر یک موضوع، آن هم در یک فیش صدق کند، خیر، اینگونه نیست، یک عنوان در ۱۰ فیش تکرار می‌شود، یعنی ۱۰ تا فیش است که همه آنها در رابطه با یک موضوع می‌باشد.

برادر دیندار: گاهی بخشی از یک مثال در این صفحه می‌باشد و بخشی در صفحه دیگر.

برادر مهندس حسینی: گفتم این جا که در یک صفحه مطلب دو تکه شده می‌توان این را از وسط ببرید. گفتم که روی کاغذ، ۱۰ تا مطلب که نیست یا یک مطلب است که دو تکه شده...

برادر دیندار: مسئله همان بریدن آن می‌باشد. از کجا باید آن را برید؟

برادر مهندس حسینی: اگر حاج آقا می‌فرمایند یک مثال می‌زنیم، از همان جا بریده می‌شود.

برادر دیندار: صحبت بر سر همین موضوع است که آیا در تقطیع کردن باید مثالها را هم جدا کنیم؟

برادر مهندس حسینی: این به ۲۷ تعریفی بر می‌گردد که حاج آقا ارایه می‌دهند. مثلاً جزء تعاریف این می‌باشد که مثال یا مصداق یا استدلال و مبنای فلسفی و... را از هم جدا کنید.

برادر دیندار: مثلاً نقد، نقض و طرح ذکر شده است.

برادر مهندس حسینی: ابتدا ایشان ۲۷ تا را تعریف کنند.

(ج): اگر هر جزوه فهرست داشته و آن را محور بندی و همان محورها را تقطیع کنید.

برادر دیندار: وقتی محورها را تقطیع می‌کنیم، یک عنوان در یک دسته می‌رود....

برادر مهندس حسینی: یک عنوان ممکن است در یک صفحه باشد و یک عنوان در صفحه دیگر. راهی که من پیشنهاد دادم اجرائی ترین راه می‌باشد.

(ج): اگر تقطیع بر اساس فهرستی باشد که خودتان زدید، این اشکال حذف می‌شود.

این آقا عنوان را با توجه به یک مطلبی که در آخر طرح شده، می گوید به این موضوع متصل می باشد، آن آقا آمده استناد به اول عنوان کرده و می گوید این درباره ضرورت بحث کرده، خود ضرورت هم در عنوان آورده شده است لذا این را در بحث می برد یعنی می گوید این موضوع در بحث توضیح هدف است، لذا این در بحث ضرورت است. دیگری به یک عنوان دیگر استناد می کند و آن را به جای دیگری می برد.

این که شاخصه این عنوان چیست که از اول تا آخر آن ۴ تا کلمه هم بیشتر نیست کدام کلمه شاخصه اصلی می باشد؟ کدام کلمه نکته اصلی عنوان است؟ آیا اول آن می باشد یا آخر و یا وسط آن؟ خود کلمه اولی جمله، فعل آن است یا قید است؟ این قید آیا قید اول است یا قید دوم؟ تشخیص همین مسایل اشکال ایجاد می کند؛ یعنی مشترکاتی که ما در آخر به آن می رسیدیم، خیلی نیست، مرتباً اختلاف ایجاد می شود. برای حل این اختلافات چه شاخصه ای بدهیم؟ که این آقا چگونه تشخیص بدهد؟

حجت الاسلام میرزایی: من و آقایان رضوی و حسین نژاد همین کار را روی بحث بانک انجام دادیم، یعنی قطعه بندی کردیم، یک بار من و یک بار هم آقای رضوی و حسین نژاد این کار را انجام دادیم، ولی نتیجه کار با هم شباهت نداشت، حتی به این نتیجه رسیدیم که باید عناوین عوض شود، آخر هم رسیدیم به یک عنوان که روی جلد بود، دیدیم غلط است، حتی عنوان آن را عوض کردیم، تا این که مطلب درست شود، یعنی گاهی لازم می شود در متن رفته و نگاه کنی که کجای آن غلط می باشد.

برادر مهندس حسینی: شما اشکال را عوض کردید، نتیجه بحث شما دو تا اشکال شد، یک اشکال این بود که مثال را نمی دانیم، در این بحث قرارا دهیم یا مثلاً چون در باب ریاضی بحث شده، در ریاضیات قرار دهیم یا چون وسط آن در فلسفه ریاضی بحث شده، آن را در فلسفه ریاضی ببریم. اجرائی ترین راه حل آن این است که

آن را نگه داریم؟ می گوئیم خیر، آن را همینجا نگه می داریم و آن را جای دیگر نمی بریم. برای این که این مثال در بحث ریاضیات مطرح نشده است. اگر دوباره جلسه ای برای ریاضیات باشد، این مثال را می آورند، اما اگر شما بخواهید خیلی کار دقیقی کرده باشید، بهتر این است که موضوعات و فیش هایی که به دو مبنا یا به دو موضوع منتهی می شود، از روی آن کپی بگیرید، یکی از آنها را به دلیل این که حالت مثالی دارد، در اینجا بیاورید و نسخه دیگر را به خاطر این که خود این فیش بار مفهومی داشته آن را در باب ریاضیات بیاورید.

ولی این در مرحله است که شما خیلی بخواهید متوجه به خشخاش بگذارید، وگرنه این مثال برای تنقیح این مطلب زده شده و همین جا هم باید باشد و جای دیگر نباید باشد. بنا نیست که در مثال غرق شویم. شاید مثال از استخر زدید، حالا باید برویم مبحث استخر را پیدا کنیم؟ برادر دیندار: مشکل بر سر همین تشخیص می باشد. که ما وقتی می خواهیم یک قطعه را تشخیص بدهیم، چکار کنیم؟ مثلاً یک صفحه تا وسط درباره ریاضی است، بعد راجع به فلسفه ریاضی گفته شده است حالا باید این مثال را جدا، کنیم؟ یک احتمال این است که مثال را در دو قسمت کنیم نصف آن را در فلسفه ریاضی برده آن را در خود ریاضی ببریم، یک احتمال هم این است که نه، مثلاً ۳ تا کپی بگیریم، یکی از آنها را در فلسفه ریاضی ببریم، یکی دیگر را در خود ریاضی و دیگری را هم به بحث مربوط ببریم.

شاید یکی بگوید اصلاً این مربوط به این بحث نیست. برادر مهندس حسینی: شما راه حل اجرائی می خواهید یا تئوری؟

برادر دیندار: من راه حل اجرائی می خواهم.

برادر مهندس حسینی: راه حل اجرائی این است که این مسئله به بحث ریاضیات ربطی ندارد.

برادر دیندار: اشکال این است که اگر این جزوه را به دست همین آقایان که سه نفر هم بیشتر نیستند بدهیم،

فلسفه و روش یا در نقد یا نقض؟ یعنی عنوان کاربرگ که عنوان کلی بانک اطلاعات و یا عنوان کلی فلسفه نظام ولایت، نیست.

برادر مهندس حسینی: اگر نتوانید، دلی این است که آن ۲۷ تعریف را متوجه نشدید.

برادر دیندار: تعریف داریم، اما شاخصه این که این نقد است یا نقض و یا طرح معلوم نیست، تعریف طرح را داریم، اما آن آقا آن را تطبیق می کند با یک مصداق و این آقا آن را به یک مصداق دیگر تطبیق می کند. همین مصداق را به دو نوع طبقه...

برادر مهندس حسینی: به نظر من ناشی از متوجه نشدن تعاریف می باشد.

برادر دیندار: تعریف مشخص می باشد، شاخصه مشخص نیست.

برادر مهندس حسینی: اگر تعریف جامع و مانع باشد. باید غیر خودش را راه ندهد. همه افراد خودش را هم تحت پوشش قرار دهد.

(ج): ما تعریف را حذف می کنیم، برای این که مطلب حل شود، می گوئیم لازم نیست تعریف ۲۷ تایی مبادی، مبانی و نتایج را در بانک بیاورید، تعریف پیدایش، تغییرات و تکامل را هم نیاورید، اگر خودتان بخواهید تعریف بدهید، چکار می کنید؟ چگونه فهرست می سازید؟ اگر خودتان بخواهید این بحث را سامان بدهید، چکار می کنید، حتی برای رجوع خودتان.

برادر دیندار: برای رجوع خودمان این کار را کردیم. ما گفتیم در همین بحث بانک، یک «ضرورتی» گفته شده، یک درون و بیرون خود بانک گفته شده «ساختار بانک» و در نهایت یک «کارآمدی» بانگ گفته شده و...

(ج): تنزل مطلب برای این است که طرح کلیات بانک را بدست بیاورید؛ یعنی شما هستید و کسی به شما نمی گوید چرا این گونه عمل می کنید.

(س): مشکلاتی را که در عمل به آن مواجه شدیم، عرض می کنم. ما طبقه بندی را روی خود کاربرگ هم

می گوئیم مثال بر این صحبت زده شده، نه در باب ریاضی، اگر قرار غرق شدن در مثال باشد....

برادر دیندار: باید معلوم شود که مثال مربوطه به چیست؟ برادر مهندس حسینی: این مثال در جلسه درس بانک اطلاعات شده گفته شده

برادر دیندار: به شرط این که معلوم شود واقعاً این مثال مربوط به همین جاست.

برادر مهندس حسینی: این در حوزه بانک اطلاعات آمده، نه در جزوه درس معادله.

برادر دیندار: به صورت کلی همین گونه است.

برادر مهندس حسینی: به نظر من همین اجرائی ترین راه حل است که لازم نیست روی این کپی بگذارید و آن را به جای دیگر ببرید. این مثال برای تنقیح این بحث شده، پس جزء موارد مثال در این بحث می باشد نه در جای دیگر.

(ج): یعنی شما می گوئید این که مثال غلط زده شده یا درست، مهم نیست، مهم نیست؟ مهم این است که این مثال در این بحث می باشد و ما این را یک مطلب مستقل فرض نمی کنیم.

برادر مهندس حسینی: نمی گوئیم چون اسم هندسه آورده اند، بینیم هندسه اقلیدسی در کجا به صورت اساسی بحث شده مثال آن را هم وصل کنیم به آنجا؟ خیر، اگر لازم بود همین مثال را دوباره آنجا ذکر می کنند.

برادر دیندار: اگر قرار است بانک اطلاعات را تقطیع کنیم و طبقه بندی کنیم، بلکه کل این مثال ما و کل این مطالب در بحث بانک اطلاعات جا می گیرد، اما قرار است آن را طبقه بندی کنیم، یعنی فلسفه آن را جدا کنیم، روش آن را جدا کنیم، ما که عنوانی جدا نمی کنیم، می آئیم روی عناوین کاربرگ کار می کنیم عناوین کاربرگ کدام ها هستند؟

مبانی، مبادی و نتایج و... است، بانک اطلاعات که در آن نیست، ما این مثال را در مبادی یا در مبانی ببریم یا در

برادر دیندار: در مورد تشخیص و عنوانگذاری این گونه است باید من تک تک عنوانها را بخوانم، بعد بگویم این کجا گذاشته، این غلط است و آن درست است.

(ج): شما می خواهید بگوئید همه این عنوانها در نظر شما مردود می شود؟

برادر دیندار: همه عنوانها باید تک تک کنترل بشود، تا من مطمئن بشوم.

برادر مهندس حسینی: این که قطعی می باشد، یک نفر با یک سری از افراد باید کار کنند، یک تعدادی که وقت آنها کمتر می باشد، اما تجربه آنها بیشتر است؛ باید چک کنند. بله، برای جلوگیری و کم کردن اشتباهات این کار لازم می باشد.

برادر دیندار: آیا ما می خواهیم کار را قاعده مند کنیم و یک قاعده ای داشته باشیم. یا این که به نظر افراد کار را تمام کنیم، اگر بخواهیم کار را قاعده مند کنیم، بنده باید بدانم که من برای چه نظرم این است.

وقتی با آنها صحبت می کردم، من گفتم این غلط می باشد، اما این آقا می پرسند چرا این غلط می باشد؟ تو چه چیزی را تشخیص دادی، تشخیص خود را به من هم بگو، من هم فردا همان گونه تشخیص بدهم.

برادر مهندس حسینی: مثلاً می خواهید بگوئید که یک چشم پزشکی که در اثر ممارست، ۳۰ یا ۴۰ سال عمل جراحی کرده، با چشم پزشکی که امسال، تازه از دانشگاه فارغ التحصیل شده، یک گونه عمل میکنند، در صورتی که هر دو آنها یک قاعده را خوانده اند.

برادر دیندار: اما اختلاف آنها خیلی نیست.

برادر مهندسی حسینی: خیلی اختلاف دارند، پس چرا شما به نزد دکتری می روید که تجربه بیشتری دارد؟

برادر دیندار: شاگری و استادی درست می باشد، اما ..

برادر مهندس حسینی: من میخواهم بگویم کسی که تجربه اش بیشتر است، چیزهایی را در اثر تجربه می آموزد که قاعده مند نیست. اگر بخواهید به قاعده مندی

نبردیم. ما بحث بانک را سه طبقه کردیم، گفتیم ضرورت، درون و بیرون بانک (ساختار بانک) و کارآمدی بانک، بعد گفتیم کلیه مطالبی را که در ضرورت گفته شده، این طرف و کلیه مطالبی که در ساختار بانک گفته شده در طرف سوم قرار دهید. این آقایان خودشان هم در بحث بانک حضور داشتند.

با آنها بحث و مباحثه شده، اما وقتی رفتند عنوانهای قسمت های مختلف بحث را منتقل کنند، کاملاً متفاوت عمل کردند. یک عنوانی را این آقا در ضرورت و دیگری در کارآمدی قرار داده است؛ یعنی اشتراکات آنها در بار اول....

برادر مهندس حسینی: آیا هر دو می توانستند با علم استدلالی حرفشان را ثابت کنند؟ یا نه یکی از آنها اشتباه کرده است، اشتباه که کرده یعنی نتوانسته تشخیص بدهد که....

برادر دیندار: مسئله همین جاست، من اشتباه را باید چگونه تشخیص بدهم؟ بنده به عنوان کنترل کننده کار اینها آیا باید نظر خودم را نسبت به نظر آقایان ثابت بدانم؟

برادر مهندس حسینی: قطعاً این گونه می باشد؛ یعنی ممارست بیشتر شما نسبت به آقایان که کمتر ممارست داشته اند، نظر شما ثابت می باشد، و مسئله حاکم است.

برادر دیندار: بنده به مقدمات رجوع می کنم، می گویم اگر قرار باشد من روی تک تک کار آقایان نظر بدهم، خودم از اول همه آنها را انجام می دهم! پس چرا واگذار کنم به آقایان؟

برادر مهندس حسینی: تفاوت دارد، شما اگر بخواهید یک خانه را تنها بسازید، تا زمانی که دیگران می سازند و شما فقط می آئید نظر می دهید که این دیوار مقداری کج است آن را صافتر کن، جای آن ستون بد است و آن طرف تر بگذار و .. تفاوت دارد با وقتی که بگوئید همه بروید خانه هایتان من خودم تنهایی این را می سازم.

دیگری را اضافه یا کمتر کنید) با همان روش می‌توانید در تنظیم بحث بانک اطلاعات به کار بگیرید یا خیر؟
برادر دیندار: یک بار ما این کار را کردیم، شدنی هست.
(ج): ایا آن چیزی را که به شما تحویل می‌دهد طرح کلیات بانک تا آخر ماه رمضان هست یا خیر؟
(س): قصد ما هم بود که به همان شکل عمل کنیم.

۵- انتظارات از طرح کلیات بانک

(ج): ما فعلا طرح کلیاتی از بانک اطلاعات می‌خواهیم نه طرح تفصیلی. می‌خواهیم بگوئیم شما طرح کلیاتی بیاورید که برای آن طرح کلیات هم به بحث نیازی نباشد، شاید بگوئیم نمی‌توانیم طرح کلیات بنویسیم، مگر این که یک کلاس بگذارید که ۲۷ تا تعریف در ۲۷ روز و ۲۷ جلسه باشد. بعد هم ۲۷ جلسه به سوالات آن پاسخ دهیم، تا در نهایت بگوئید حالا بحث دیگری شد. ما فعلا یک طرح کلیات برای بانک اطلاعات می‌خواهیم قاعدتا روی طرح کلیات خیلی کم وقت می‌گذرانند، ما گفتیم یک اطلاعاتی داریم، می‌توانید از آن استفاده کنید، به مقداری که می‌توانید استفاده کنید، به همان مقدار طرح کلیات بانک را تحویل دهید، البته استفاده از مطلب - مخصوصا با این بیانات بنده در امروز (قاعدتا باید خیلی بتواند صحبت کنید) خیلی می‌تواند راهگشای شما باشد، گفتیم که موضوع طبقه بندی در تغییرات، تغییر مقدر به موضوع است.

در این جلسه دوباره یادآور می‌شویم که تغییرات چیزی نیست جزء اضافه شدن مفاهیم جدیدی به مفاهیم قبلی، که اطلاعات ما توسعه بیشتری پیدا کند، بعد تکامل چیست؟ آن چیزی است که یک مرتبه موضوعات آن را دیده باشیم، بعد ترکیب این دو را با هم دیده و نتیجه را می‌بینیم. آنگاه در طرح تفصیلی اطلاعات را طبقه بندی می‌کنید برای طرح کلیات که به سراغ آن نمی‌روید، برای آن از آن چیزی که در بانک اطلاعات گفته شده بهره می‌گیرید. مثلا می‌گوئید لازم است برای بانک اطلاعات در مرحله اول، مثلا این جدول‌ها را درست

نکته کنید، یعنی بگوئید تا مقنن نشده جلو نمی‌روم. باید بنشیند تا مباحث تئوری پیش برود، تا قاعده مند شود.
برادر دیندار: این را نمی‌گویم، صحبت من بر سر این قضیه می‌باشد که اگر یک استاد رنگرز، شاگردی داشته باشد، این بعد از ۱۰ سال رنگرز می‌شود، اما یک مهندس رنگرز در عرض دو هفته یک شاگردی درست می‌کند که کل کارها را خودش می‌تواند، انجام دهد.
برادر مهندس حسینی: من قایل نیستم که در ظرف دو هفته تجربه، این با آن یکی می‌شود، قاعده مند هست، ولی نه تمام تجربه‌ها. ...

برادر دیندار: در آموزشهای کامپیوتر بالاخره مهندس کامپیوتر تحویل داده میشود یا خیر؟
برادر مهندس حسینی: این مهندس کامپیوتری می‌شود که کار این با کسی که ۱۰ سال، ۵ سال، یا ۲۰ سال تجربه کامپیوتری دارد از زمین تا آسمان تفاوت دارد، با این که هر دو هم قاعده مند خوانده اند.

۴- بررسی پیشنهاد بکارگیری روش تجزیه و طبقه بندی فرمایشات رهبری در طرح تحلیل برنامه حوزه (ج): می‌توان در امر شاخصه بندی، آن کاری را که ما برای فرمایشات مقام معظم رهبری کردیم، انجام شود در آنجا گفتیم بینیم مثال یا مصداق چیست؟ استدلال چیست؟ و چه هدفی را دنبال کرده است؟
در چه هدفی و چه نتیجه‌ای این کار را به کاری گرفته است؟

بعد گفتیم بینیم موضوعاتی را که معین شده، طبقه بندی موضوعی آن چه می‌شود؟ مثلا اقا ۳ تا موضوع را بیان کرده، بعد گفتیم یک بار اصلی، فرعی و تبعی کنیم، و این‌ها را ضرب کنیم. یعنی ما یک سخنرانی را به یک طبقه بندی رساندیم، بانک هم در نهایت می‌خواهد چنین کاری کند این کاری که قرار است انجام شود یک نمونه آن عمل شده است و در یک سخنرانی پیاده شده است. آیا شما آن نمونه علمی را عینا (اگر نخواهید چیز

بلکه می‌گوئید من مقدرات سیاسی، اقتصادی و فرهنگی می‌خواهم. این‌ها ظرفیتهایی است که می‌توانم با آن کار کنم، بعد هم می‌گوئیم چه کاری را می‌توانم با این ظرفیتهای و برای چه هدفهایی انجام دهد، ولی باز نمی‌گوئید نسبت به چه موضوعاتی. بعد می‌گوئید و خرد کرده و عواملی را که این کارها را انجام می‌دهند، نشان می‌دهیم. تا قدرت شخص فعالی که به عنوان شخصیت حقوقی دارم، قابل ارزیابی باشد، بعد می‌گویم آقای دیندار در این کتابخانه بیاید و با این قدرت و زوری که دارد، ببینیم چه کار می‌کند، در این کتابخانه بیاید «تغییرات» پیدا شد، حال آقای دیندار با یک مقداری کتاب می‌باشد. بعد هم می‌گوئیم کارهای او را نسبت به کتاب تخصیص بدهید. در این صورت می‌گویم این به تکامل رسید.

بنابراین اگر من مرتباً قدرت آقای دیندار با تجزیه و تحلیل کنم و به موضوع کار ایشان که متصرف فیه اش می‌باشد. نرم، به جایی که نمی‌رسد. در ادراکی که در مرحله پیدایش از بانک داشتیم، وقتی به موضوعات اطلاعات برخورد می‌کند: آن ادراک تغییر می‌کند. چون مقدر تصرف به موضوع تصرف برخورد کرد، پس خودش را تجزیه و تحلیل نمی‌کند، مقدر شناسی نمی‌کند که دوباره آن را خرد کند. هر گاه شما یک تکلیفی داشتید و به غیر خودش برخورد کرد، آن وقت از حد آن صحبت می‌شود و نیست تاثیر آن در دیگران و نیست تاثیر دیگران در آن ملاحظه می‌شود. شما می‌گویید من یک ادراک از بانک داشتم و یک اطلاع هم به صورت کلی داشتم که همان موضوع بود، یک ادراک دیگری هم داشتم که خاصیت آن اطلاع، تفاهم اجتماعی است، یک تغییرات هم باید داشته باشد، تا این فهم ما از این موضوع بالاتر برود، تفاهم نیز ارتقاء یابد. این پایگاهی که شما در موضوع فهم دارید چه هنرمندی در بالا بردن و سرپرستی تفاهم و رسیدگی به فرهنگستان دارد. این متغییر، باید خود موضوع باشد،

کنیم؛ یعنی دستیابی به جدول شماره ۱، ۲، ۳. ... لازم است، در مرحله دوم باید این جدول‌ها تکمیل شود، در مرحله سوم باید جمع بندی‌ها انجام گیرد مثلاً جدول اول باید مقدرات ما را کنترل کند، حرف ما را در مرحله اول این است که محقق دهد در مرحله دوم، باید این شاخصه‌ها و در مرحله سوم هم نحوه جمع بندی و روش تمام کردن را تحویل دهد، در این صورت ما قدرت پیدا می‌کنیم که با ابزاری که در اختیار داریم، بانک بسازیم. به هر حال، راهنمایی‌هایی که امروز انجام گرفت، نه فقط برای مرحله طبقه بندی موضوعاتی است که بانک باید با آن کار کند؛ بلکه تعیین و مشخص شدن آن را نسبت به تکامل هم به یک صورتی بیان می‌کنیم.

۶- توضیح معنای مقدرات در طرح تاسیس بانک

(س): این نحوه ترکیبات موضوع با پیدایش به چه معنا است؟

(ج): زمانی که می‌گوئیم مقدر، یعنی این که مثلاً توانمندی‌های ایشان جوانی هستند دارای این سن، این قدر وزنه را بلند می‌کند، هوشمندی او این گونه می‌باشد و ...

شاخصه‌های شما را می‌گوئیم، اگر ۱۰ تا ۲۰ کتاب باشد، این گونه می‌توانید بلند کنید، این قدر هم می‌توانید راه ببرید، اما اگر یک جزوه باشد، می‌تواند در دست بگیرد تا جمکران پیاده بروید. پس در این قسمت، قدرت، ظرفیت و قابلیت شما بیان می‌شود، نه این که می‌خواهید چه کار کنید.

در اینجا موضوع متغییر ما، عامل اصلی تغییر آن و هدف آن بیان می‌شود، یعنی قدرت ما نسبت به موضوع اصلی بیان می‌شود، ولی نسبت به موضوعاتی که قرار است، تغییر کند، بیان نمی‌شود. ابتدا موضوع اصلی را بیان می‌کنید، این موضوع یک متغییر اصلی دارد و یک هدف هم از تغییر آن دارید. این در بالای پیدایش گفته شده است بعد فعل متناسب با متغییر اصلی را به استراتژی ذکر می‌کنید، بعد در سطح پائین تر دیگر آن را خرد نمی‌کنید،

فعل است که به شما می گوید شاخصه گرینشی شما نسبت به افراد و امکانات و ابزارها چیست؟ یک قدرتی داریم و یک موضوعی داریم، نیست بین اینها تعریف میکند که شما مثل خود را چگونه درست کنید؟ جدولتان را چگونه درست کنید؟ و چه نیروها بخواهید. بعد فرضاً می گویند این گونه نیروی را نداریم، میگوئید درجه ضعیفی که دارید، باعث می شود مدت کار بیشتر شود. اجمالا من کلیات طرح را گفتم.

پائین تر که بیائیم، در سطح کلان می گوئیم که چه چیزی هستیم؟ ببینیم در سطح خرد آن چه چیزی است؟ کل این ها روی هم ادراک اجمالی از بانک بوده است، موضوع آن چیست؟ آن اطلاع، چه اطلاعاتی است؟ پایگاه هماهنگ کردن چه اطلاعاتی است؟ الان در حال طبقه بندی اطلاعات هستید، ادراک شما از بانک خیلی تغییر می کند چون در این کار با موضوع برخورد کردید. حالا می توانید جدول درست کنید و شاخص درست کنید و بگوئید چه افرادی لازم داریم؟ یا بگوئید افرادی که لازم داریم حالا نیست. چون نیست با افرادی که درجه قابلیت آنها خیلی پائین می باشد، چون نیست با افرادی که درجه قابلیت آنها خیلی پائین می باشد، در فلان مدت می توانم این کار را انجام بدهم، نسبت بین موضوع و قدرت

«وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ»

زمینه آشنایی با

طرح تاسیس بانک توسعه اسلامی اطلاعات

تاریخ: ۷۵/۱۱/۲۳

استاد: حجة الاسلام و المسلمین حسینی

تنظیم: گروه تحقیقات مبنایی

بحث اجرایی پیرامون کلیات بانک اطلاعات

نام جزوه : زمينه آشنایى با طرح تاسیس بانک توسعه اسلامی اطلاعات کد بایگانی : ۲۶۶۳
استاد : حجة الاسلام والمسلمین حسینى الهاشمی تاریخ جلسه : ۷۵/۱۱/۲۳
عنوان گذار : -- تاریخ انتشار :
ویراستار : -- حروفچینی : واحد انتشارات



بحث اجرایی پیرامون کلیات بانک اطلاعات

بهرحال در طرح کلیات اموری مانند ضرورت، موضوع، سرفصلها و استراتژی، سیاستها و فعالیتها و هدف، اهداف و محصولات و در نهایت سازماندهی، برنامه‌ریزی و گردش عملیات بانک را مطرح کردم. در یک قسمت اطلاعات را بعنوان موضوعات متصرف فیه قرار دادیم، بعد مسئله تفصیل اطلاعات (طبقه‌بندی اطلاعات) و سازماندهی، برنامه‌ریزی و گردش عملیات بانک را به طرح تفصیلی محول کردم.

(ج): "قبل از اینکه وارد توضیح اصل طرح شوید، باید بگویم که مقدمات موضوع ساختن بانک است نه موضوعاتی که بانک روی آنها کار می‌کند. ما باید مقدمات موضوع و مطلوب را ذکر کنیم. مطلوب این است که این مقدمات با این موضوعات چگونه ترکیب شده و چگونه بانک را ایجاد می‌کنند.

(س): من این قسمت را در سازماندهی، برنامه‌ریزی و گردش عملیات قرار دادم.

(ج): بنابراین ما می‌توانیم در سطح مقدمات، موضوع و مطلوب را نوشته آنگاه در ستون بنویسیم. موضوع، استراتژی و هدف. به یک معنا موضوع مقدمات است و استراتژی هم همیشه موضوعی است که باید معین کننده نحوه تحول باشد، هدف هم به یک معنا دیگر همان مطلوب است. با توجه به اینها می‌توان یک جدول تجزیه

حجت‌الاسلام و المسلمین حسینی: در این جلسه به بررسی طرحی می‌پردازیم که جناب آقای رضوی پیرامون طرح کلیات بانک اطلاعات نوشته‌اند، ایشان باید برای مطالب نوشته شده دلیل آورده و از طرح خود دفاع کنند.

برادر رضوی: در ماه رمضان، انتظار می‌رفت که فهرستها و متن مباحث بانک را نگاه کرده و مطالبی که درباره طرح کلیات است، استخراج نمائیم. در این قضیه دیدم اگر بخواهم کار تتبع را بصورت کامل انجام دهم، از تهیه طرحی هر چند ناقص باز می‌مانم. به همین دلیل تتبع را بصورت گذرا انجام داده و روی طرح کلیات کار کردم، در این قضیه روی هرما مکرراً دقتی کردم تا ببینم آیا می‌توان فهرست طرح کلیات را همان عناوین هرم پیدایش قرار داد یا خیر؟ در این قضیه سئوالاتی بذهن می‌رسید، مانند اینکه آیا در قسمت استراتژی و فعالیتها منظور استراتژی اصل بانک است یا می‌تواند آنرا استراتژی و محور فعالیتهای بانک فعلی قرار داد؟

چون شما قبلاً فرموده بودید که استراتژی بانک با استراتژی ساختن بانک تفاوت دارد. از این رو به نظر نرسید که استراتژی؟ جهت‌گیری اصولی بر علیه مفاهیم استکباری، بشود استراتژی ساختن بانک با مقدمات موجود باشد، بلکه این استراتژی فعالیتهای بانک مطلوب است.

معلوم شود چه موضوعاتی در چه سطحهایی طرح شود. البته باید جدول تعریف، وسیله کنترل تغییرات و بهینه‌کردن آن قرار گیرد نه برای تنظیم چارت از وحدت به کثرت رسیدن موضوعات و پیشبرد آن.

در هر حال عمدتاً سه جدول، موضوع کار ما است، ۱ - جدول تجزیه که باید در همه جا بکار رود. ۲ - جدول تعریف یا ترکیب ۳ - جدولی که وحدت و کثرت را به صورت یک نظام طبقه‌بندی سطوح موضوعات برای تخصیص ذکر می‌کند.

در هرم که جدول‌بندی موضوعات است - بالاترین سطح موضوع، مطلب و استراتژی می‌باشد. در تعریف ساده این عناوین هم می‌گوئیم هر موضوعی در تغییرش و رسیدنش به وضعیت مطلوب، دارای یک متغیر اصلی است، آن متغیر اصلی، ابزار تصرف در شیء می‌باشد، علاوه بر این باید متناسب با متغیر اصلی «استراتژی» یک فعل داشته باشیم. سطحهای بعدی هم متناسب با همین تقسیم‌بندی، تقسیم شده و به کثرت می‌رسد، در کل نام دیگر هرم پیدایش، هرم مقدمات است، بالاترین سطح هرم که همان موضوع متغیر است، در عین اینکه موضوع است؛ اما همیشه موضوع، مقدر سازمان و برنامه محسوب می‌شود. وضعیت فعلی موضوع، جزء مقدر است، این با توجه به استراتژی و هدف، موضوع می‌باشد، اما نسبت به آن چیزی که در وضعیت فعلی دارد، مقدر است. کل هرم پیدایش نسبت به سطح دوم هرمها (سه هرم سطح تغییرات) مقدر محسوب می‌شود، سطح دوم هم موضعات تصرف بوده و سطح سوم مطلوب محسوب می‌شود که سازماندهی و تنظیم برنامه تولید بانک در آن قسمت است.

صرف نظر از وارد شدن به داخل هرما برای تنظیم کلیات، از بیرون نیز به آنها ملاحظه می‌کنیم تا ببینیم در این هرما به چه چیزهایی نیاز داریم؟ آیا می‌توان گفت برای هر سطح از این هرما برنامه‌ریزی - جهت‌دهی به برنامه یا نسخه عمل تولید بانک - به سه جدول نیاز

- غیر از جدول هرمی - درست نمود. این کار برای جزء جزء کردن هر بخش انجام می‌دهیم، در حالیکه خاصیت هرم غیر از تجزیه است، در هرم در قسمت بالای آن، ساده‌ترین، کلی‌ترین یا وحدت و متوجه بخش‌ها نمایش داده می‌شود. دلیل نیاز ما به هرم ایت است که هرگاه ما نخواهیم موضوعات جزئی فعالیتها را مشاهده کنیم، بلکه بخواهیم برآیند را ملاحظه نمائیم باید به هرم مراجعه کنیم. در برآیند مثلاً نمی‌گوئیم راندمان کل این الاق چیست؟ آن راندمانی، وحدت است. به عبارت دیگر در اینجا می‌گوئیم نتیجه‌ی کار همه برادران دفتر و نتیجه تمام مذاکرات و جلساتی که دارند و نتیجه چاپ تکثیر و .. چیست؟ شاید در یک جمله بگوئید نتیجه‌ای که انتظار داریم به آن برسیم و برای همان تلاش می‌کنیم، دستیابی به رابطه‌ی بین اعتقاد و عمل اجتماعی است. اما بعداً می‌گوئیم برای دستیابی به چنین چیزی به چه اموری نیاز داریم؟ تا اینکه در پائین‌ترین سطح فرضاً می‌گوئیم ما در این کار به تلفن، دستگاه تکثیر، ضبط صوت، نیروی برای پیاده‌کردن نوار، نیرو برای تحقیق و پژوهش و نیرو برای ویراست و فهرست و .. می‌خواهیم، آن یک جمله‌ای که درباره رابطه بین اعتقاد و عمل اجتماعی گفته‌ایم، یک واقعیت است، اما واقعیتی است که به وحدت رسیده همه این امور می‌باشد، بطوریکه حتی عنوان اشخاص هم از آن برداشته شده است. بنابراین ما حتماً به هرم نیاز داریم.

در یک جایی هم جدولی تعریف درست می‌کنیم و نحوه به وحدت و کثرت رسیدن و مسئله ارزیابی را ذکر می‌کنیم. شاید بپرسید تفاوت این با هرف چیست؟ می‌گوئیم در جدولی که می‌خواهیم به وحدت و کثرت برسائیم و یک مجموعه‌هایی را در داخل یک مجموعه‌های دیگر ببینیم و می‌خواهیم تغییراتش را کنترل کنیم - چون تعریف را به کنترل تغییرات تعبیر می‌کنیم این غیر از جدولی است که در آن می‌خواهیم وحدت و کثرت را از نظر طبقه‌بندی و تخصیص ملاحظه کنیم که

۲۷ و یا ۷۲۹ درست می‌کنید که این دامه برای گمانی زنی تعریف شده است. بهر حال شما در گمانه چکار می‌کنید؟ (س): ما عملاً در هرم پیدایش همین سه مرحله را انجام دادیم؛ یعنی ابتدا گمانه زدیم بعد آنرا تغییر دادیم. آیا منظورتان همان کار عملی است؟

(ج): منظور این است که ما باید برای گمانه زدن یک روش ارایه دهیم.

(س): باید ببینیم در عمل بر اساس چه روشی کار کردیم؟ آنموقع بصورت ذهنی کار کردیم و از جدول تجزیه استفاده نکردیم.

(ج): یا اگر هم بر اساس جدول بوده لافل به آن تصریح نشده است؟

(س): بله، البته تفاوت تجزیه با تنظیم و تعریف مشخص شد؛ اما اینکه شیوه گمانه زنی همین جدول تجزیه است، به این تصریحی نشد.

ج: آیا باید گمانه زدن بصورت تخیمنی و آزاد و غیر قاعده مند باشد؟

البته این یک فرضی است که گمانه زدن را بنا به قدرت تفرس شخص آزاد بگذاریم.

س: این خطا است. به نظر رسید شما عملاً کار ما را با همین جدول کنترل می‌کردی. قاعده مندی ضروری است، اما نمی‌دانم قاعده چیست؟

ج: در کلام بعد به چه چیزهای برای تولید بانک نیاز دارید؟

س: ابتدا باید برنامه تولید بانک تنظیم شود تا فعالیت بیرونی و درونی و نسبت بین آنها و نیروها معین نشود و تا زمانی که امکان سنجی و .. نشود، بانک تاسیس نمی‌شود تا سی بانک هم به معنای شروع فعالیت آن است.

ج: برای این کار به چه چیزهایی نیاز دارید.

س: به تکمیل هرمها (تغییرات و تکامل) نیاز است و اینکه هرم پیدایش هم دوباره تنظیم و تکمیل شود.

داریم، یعنی در هر سطح باید قدرت تجزیه، ترکیب و تنظیم هرم را داشته باشیم. در اینصورت می‌بایست بتوانیم توضیح لازم را بریا هر یک از موضوعاتش ارایه دهیم. بنابراین در طرح کلیات اولین چیز این است که می‌گوئیم برنامه ساختن بانک یک پیش نیاز دارد که همان جدولها و نظامهایی است که ما را در تجزیه، ترکیب و تنظیم هرم برنامه کمک می‌کند. البته مسایل در صورتی جای دارد که بخواهیم برای برنامه‌ریزی تولید بانک - نه برنامه فعالیت بانک - روشی را ارایه دهیم. مهم این است که در طرح کلیات مشخص شود که با وضع فعلی در کجا کار هستیم و چقدر از کار ما تمام شده است؟ آیا شما (آقای رضوی) در طرح کلیات خود به بحث ضرورت پرداخته‌اید؟

برادر رضوی: ابتدا گفتیم که ضرورت، موضوع و سرفصلها چیست؟ آنگاه در قسمت سیاستها گفتیم که باید سه نوع کار انجام شود، بعد در فعالیت اجرایی هم بحث بر نمودن هرمها را مطرح کردم. در اینجا آمده اگر بخواهیم به محصولات و هدف (تاسیس بانک برای گروه تحقیقات مبنای) رسیم، باید هرمها را پر کنیم. من مراحل آنرا بجای تجزیه، ترکیب و تنظیم، گمانه، گزینش و تناسب آورده‌ام؛ یعنی ابتدا باید گمانه زده شود، بعد گزینش شده و عمل تناسب انجام شود که این کار بعنوان فعالیت اجرایی در هر سه سطح پیدایش، تغییرات و تکامل می‌آید. این کار می‌بایست توسط متصدیان بانک انجام شود.

(ج): البته گمانه، گزینش و تناسب خیلی منطقی‌تر است، اما آیا برای تنظیم گمانه به جدول تجزیه نیاز دارید یا خیر؟ به عبارت دیگر در علم چگونه گمانه می‌زنید؟ روش گمانه زنی چیست؟ در تجزیه کردن روش این است که با مضاف و مضاف الیه و صفت و موصوف قرار داد یک تعدد مفهوم محدود آنها را تکثیر یا تجزیه می‌کنید. در تجزیه یا تکثیر یک دامه مفاهمی مانند ۹۷،

پژوهشی این است که می‌خواهیم در همین جلسات چیزی را بیابیم؛ از این رو هر گونه نقد، نفی و طرحی که برای پیدا کردن نقشه صورت گیرد، طبیعی است که پس از گذر از مرحله‌ی پیدایش، دچار تغییرات شود تا به مرحله تکامل رسیده و بهینه شود. ما پس از یک دور طی این مراحل، بازگشته و بازنگری می‌کنیم و این کار را بهینه کرده و وارد سطح بعدی می‌شویم. در هر حال شما برای کار بانک الآن به چه چیزهایی نیاز دارید؟ یک فرض این است که بینیم با چه روش تکثیر می‌کنیم، فرض دیگر این است که ما الآن باید ابتدای؟؟؟ بار مسیر را تا آخر ببینیم؟؟؟ لذا فعلاً کاری به مسئله روش تجزیه نداریم، بلکه فعلاً سعی می‌کنیم زودتر جداول را پر نمائیم. فرض دیگر هم این است که کاری به این دو قسمت نداریم، بلکه فعلاً سعی می‌کنیم زودتر جداول را پر نمائیم. فرض دیگر هم این است که کاری به این دو قسمت نداریم، یعنی کار داریم به اینکه تجزیه قاعده‌مند باشد و نه کاری نداریم به اینکه هرماها پر شود؛ بلکه می‌خواهیم برنامه درست کردن بانک را در اجرا پیدا کنیم.

مثلاً اگر از ما بخواهند که در یک مدت محدودی بانک را تأسیس کنیم باید چه کنیم؟ پس سه فرض شد ۱ - بصورت قاعده مند کار کرده و قدم به قدم با قاعده جلو برویم. ۲ - با یک نسبت تخمینی تا آخر کار برویم و کار را تمام کنیم. ۳ - به نسبت تخمین هم نیاز نداریم، ما به دنبال یک برنامه اجرایی نیاز داریم که ولو روزمره‌ای باشد، اما به این وسیله بانک را تأسیس کنیم.

س: البته به هرم نیاز داریم؛ اما نیاز فعلی و مطلوب قسمت سوم است، قسمت اول در صورتی است که بخواهیم روش برنامه‌ریزی تحویل دهیم.

ج: احسنت، بارک‌الله اگر بنا بود که مدل درست کنیم و موضع کارمان بانک نبود؛ یعنی موضع کارمان درست کردن مدل برای مهندسی طرح تحقیقات بود - تا بینیم

ج: قبلاً آمدیم راجع به موضوعات متصرف فیه بحث کردیم. ظاهراً شما می‌گویید ابتدا باید موضوعات متصرف فیه را تکمیل نمائیم، آنگاه قسمت تکامل را هم به اتمام برسانیم، آنگاه به سراغ کار بیائیم.

س: البته یک مرحله از کار تنظیم کال کار است؛ اما در عمل هم نمی‌توان بدون برنامه مشخص، کار را شروع کرد. ما قبلاً در توضیح جدول تنظیم برنامه گفتیم که برنامه در هرم تکامل تکمیل می‌شود. قبلاً گفتیم که در ابتدا برای شروع کار بانک در سطح بالاتر باشد. باید مباحث موجود با همین دسته‌بندی موجود در سطح تغییرات طبقه‌بندی شود. در واقع این دسته‌بندی هم خودش جزء مقدمات ما محسوب می‌شود. ما می‌خواهیم بر اساس دسته‌بندی موجود، اطلاعات موجود را در سه بخش ضرورت روش، فلسفه روش و روش طبقه‌بندی کنیم. اما باید دید شاخصه‌های آن چیست؟ آیا بر اساس فیش‌برداری فرمایشات مقام معظم رهبری است یا بر اساس کاربرد ارزیابی یا روش دیگری است؟ باید به این مسئله در طرح تفصیلی بپردازیم. فعلاً در طرح کلیات می‌گوئیم باید اینها در سطح تغییرات مشخص شود، هر چند اینها بعنوان یک گمانه است و چون من روش گمانه را نمی‌دانم و بر اساس تراوش ذهنی اینها را گفته‌ام، شما می‌بایست با روش اینها کنترل نمائید.

ج: در پژوهش نمی‌توان گفت این مطلب را شما می‌دانید، بلکه باید بگوئید شما هم نمی‌دانید، در پژوهش مفروض این است که به دنبال دستیابی به چیزی هستیم، هرگز مفروض این نیست که شخصی نقشه را در دست دارد و بر اساس آن جلو می‌رود، چونانگ نقشه‌ای در کار باشد، معنایش این است که قبلاً یک نفر پژوهش را انجام داده، بعد آن نقشه را کشیده و به بنده تحویل داده است که در اینصورت جلسات ما آموزش خواهد شد نه جلسات پژوهش. حتی اگر خود من هم نقشه را قبلاً کشیده باشم و آنرا در این جلسه داشته باشم، این جلسه بمعنای جلسه آموزشی خواهد شد. بنابراین معنای جلسات

س: می‌گوئیم سرویس‌دهی فرهنگی چیست؟ باید دید نیازمندیهای ما در گروه تحقیقات مبنایی چیست؟ مثلاً بخش تحقیق یک نیاز دارد و بخش ارتباطات و آموزش هم یک نیاز دیگری دارد، فرضاً بخش تحقیق می‌گوید من به فهرست منظم فلان نیاز داریم. من کار گروه را بر اساس مطالب کتاب حوزه به سه بخش تحقیق تبلیغ و آموزش تحقیق کردم.

ج: شما کتاب حوزه را دقیق خواندید.

س: خیر! بصورت اجمالی مطالعه کرده‌ام، بهر حال باید اطلاعات موجود بانک را بگونه‌ای تنظیم کنیم؛ یعنی مثلاً آنها را فهرست بزنیم یا اطلاعات را در دسته‌بندی ببریم تا بتوانیم مثلاً مشکلات آموزش مانند متون آموزشی را حل کنیم.

ج: احسنت! اگر بخواهیم نظام توازن فرهنگستان را بر اساس کتاب حوزه تنظیم کنیم و بعد بگوئیم اینجا دارای تحقیق، تبلیغ و آموزش است، هر کدام از اینها هم دارای سطح حفظ، ترمیم و بالندگی می‌باشد. قطعاً این تنظیم خوبی است. شما برای پیاده کردن مطالب کتاب حوزه در خود فرهنگستان به چه چیزهایی نیاز دارید؟

برادر دیندار: ابتدا به بانک اطلاعات نیاز داریم.

ج: برای بانک اطلاعات به چه چیزهایی نیاز دارید؟

س: اگر مطالب کتاب حوزه در گروه اجرا نمائیم، به نظر می‌رسد بانک می‌تواند کار سازماندهی، برنامه‌ریزی و گردش عملیات را بعهده بگیرد، می‌توان تحقیق در گروه را سامان بدهد و همچنین آموزش و تبلیغ را سامان دهد، نسبت به این سه بخش تحریفک انگیزه نماید و برنامه‌ای داشته باشد که همفکری و همکاری بیشتر شود بانک می‌تواند در متون آموزشی، روش آموزشی آن ر کمک نماید.

ج: بنابراین در درست کردن بانک، جدول طبقه‌بندی موضوعات را بواسطه مطالب کتاب حوزه در دست دارید. آیا شما طرح کلیات را بر اساس همان موضوعات نوشته‌اید یا بر اساس موضوعات دیگری است؟

در هر جایی که بخواهند سازمانی درست کنند، باید چه کنند؟

می‌بایست همان کار اول را انجام می‌دادیم. چون در اینصورت می‌بایست جداول را بشناسیم، کارآمدی، قاعده‌مند آنرا بشناسیم. اگر می‌خواستیم بانک را در یک مدت طولانی درست کنیم همان فرض دوم را انجام می‌دادیم.

س: البته نظر من هم بیشتر به همان فرض سوم بود.

ج: آیا باید در الزام عینی و ضروری هم این سه سطح از هرماها پر شود آیا نمی‌توان به صورتدیگر کار را جلو برد.

س: به نظر می‌رسد پر کردن این هرماها...

ج: اگر کوتاه‌ترین زمان در اختیار باشد و باکمترین امکانات بخواهید کار کنید، آیا پرسش شما در اینصورت این است که نمی‌توان بانک تأسیس کرد.

س: در فرض دوم کار طولانی می‌شود، من طرح کلیات مقدمات بیرونی، درونی بانک و هم دسته‌بندی موضوعات موجود در هم بودجه و امکانات مانند کامپیوتر و ابزار مانند کاربرگ ارزیابی و روش طبقه‌بندی در کتاب حوزه و نیروهای انسانی درون و بیرون بانک اعم از توریسین علمی و... و زمانی که در تأسیس بانک می‌گذارند و... را آورده‌ام، به نظر می‌رسد با این وضع سریعترین کار و نزدیک ترین هدف همان سرویس‌دهی فرهنگی است، لذا باید کار طبقه‌بندی... ..

ج: اگر شما الآن بخواهید بعنوان معاون درجه اول آقای دیندار کار بانک را بعهده بگیرید و کار را راه بیندازید، باید چکار کنید؟

س: مهمترین وظیفه این است که بانک را راه بیندازیم، اگر بنا باشد که تنها به فکر کردن کار را بگذرانیم و جلسات جنبه آموزشی پیدا کند و بیائیم هرم تغییرات یا تکامل را پر کنیم یا به دنبال روش آن بگردیم یا اینکه بگوئیم سریعترین را برای اینکه به آن هدف برسیم... ..

ج: اگر بخواهید اجرایی فکر کنید، چکار می‌کنید.

ج: اگر بخواهید اینگونه تقسیم کنید، کارتان مشکل می‌شود، شما در این کار باید به همه مطالب دفتر احاطه داشته باشید. اجرایی ترین راه این است که بگوئید در فرهنگستان سه بخش مفروض تحت هر عنوان در حال کار کردن است؛ مثلاً می‌گوئیم یک بخش تحقیق، و دو بخش دیگر آموزش و تبلیغ است، باید ببینیم اینها چه نیازهایی دارند، ما چگونه می‌توانیم به نیازهای آنان پاسخ دهیم. ما یک انبار اطلاعات داریم، باید این را بگونه‌ای سازمان دهیم که بتوانیم به مراجعین سرویس دهد. حتی می‌توانید اجرایی تر فکر کنید و بگوئید چگونه به آنهایی که می‌خواهید چیزی بنویسد، سرویس دهند. فرضاً آقای شمس‌الدین می‌خواهند راجعه به ریاضیات چیزی بنویسند، از من سؤال می‌کنند شما در چه بحثهایی در ریاضیات بحث کردید، من می‌گویم از آقای دیندار سؤال کنید. آقای دیندار به ایشان یک لیست ارائه می‌دهند، شاید این لیست بیش از این موارد بحثی نشده است، این غیر از بحثهای دیگری است که من بصورت مثال از ریاضیات است نه استفاده تمثیلی از ریاضیات. به هر حال در این کار نباید بگوئید: «به نظر من در این چند مورد، بحث ریاضیات است و بیش از این نیست» بعد هم باید بتوانید آن جزوات را در اختیار ایشان بعنوان یک مراجعه کنندن قرار دهید.

برادر دیندار: آیا لازمه این کار این نیست که بانک اطلاعات آمادگی سرویس دهی را داشته باشد؛ یعنی باید بر حسب نیازها، جزوات تدوین شده باشد. مثلاً آقای رضایی من راجع به عمل کلام مراجعه کرده‌اند، من می‌دانم که در مباحث دفتر حتماً در این رابطه بحثهایی انجام گرفته است، اما اینکه در کلام جزوه است در کلام بحث است؟ آیا بصورت حاشیه‌ای گفته شده یا خیر؟ بصورت حاشیه‌ای و بصورت تمثیلی زیاد گفته شده که برای استفاده در بحث دیگری هم آمده است و .. اینها در مواردی است که باید روی آنها فکر کرده یا فرضاً درباره ریاضیات مباحث زیادی مطرح شده است، مثلاً در بحث

س: تلفیق مطالب و کتاب حوزه است، در بانک گفته شد که یک دسته‌بندی اطلاعات داریم که در آن ضرورت روش، فلسفه روش و روش آمده است که هر کدام از اینها به سه بخش ضرورت، بررسی و نمود در سه قسمت حکم‌شناسی، معادله و تولید برنامه آمده است.

موضوعاتی که در حوزه است به اخلاق، کلام، فقه تقسیم شده است، اگر بخواهیم همانند این تقسیم کنیم، من روی این فکر نکردم.

ج: می‌توانید متناظر این را بیان کنید.

س: شما برای نوشتن طرح تفصیلی به چه زمانی نیاز دارید.

س: آیا باید آن مطالب در طرح کلیات می‌آمد.

ج: طرح کلیات فی الجمله بد نیست. البته هنوز نمی‌توان به این طرح کلیات گفت.

س: این کلیاتی از طرح کلیات است.

ج: شما پیش نیاز طرح کلیات را نوشته‌اید. باید کارتان جلوتر برود و طرح کلیات را بصورت مشخص‌تر برارایه نمائید. یا برادران هم برای به نتیجه رساندن و مباحثه کردن روی این برنامه‌ای قرار دهید. به نظرم هر چه اجرایی تر فکر کنید، بهتر است؛ الآن به سراغ برنامه نروید، برنامه به این معنا است که مثلاً بگوئیم برنامه فعالیت‌های تحقیقاتی چه باشد و در چه محورها و چه موضوعاتی کار شود و .. این کار خیلی زود است، فعلاً روی چیزهایی که در نمایشگاه و انبار اطلاعات دارید، کار کنید و الآن سعی کنید همین‌ها را به بخش‌های تحقیق، آموزش و تبلیغ سرویس دهی نمائید. روزی این قضیه بصورت اجرایی کار کنید، این طرح خود را هم تکثیر کرده و یک نسخه به من بدهید. یک زمانی هم معین کنید و بگوئید اگر قرار باشد که طرح کاملتری بیاوریم به مثلاً ۱۵ روز یا یک ماه وقت نیاز داریم. شما برای تکمیل طرح به چه میزان وقت نیاز دارید.

س: اگر بخواهیم طرح را تکمیل کنیم، باید مثلاً بگوئیم کل اطلاعات ما به سه قسمت، حکم، معادله و علوم....

شاید شما بگوئید این دارای نظم الفبایی است، من می‌گویم هر چه که باشد، قابل مراجعه است. هر کسی که به من آنجا مراجعه کند و به دنبال حرف راء باشد، کلمه ریاضی را می‌یابد و به مقصود خود می‌رسد.

س: الان در بانک اطلاعات خودمان هم می‌توانیم چنین کاری را انجام دهیم، ما حداکثر در ظرف دو ماه با همین نیروهای موجود می‌توانیم بصورت کتابخانه‌ای مطالب را طبقه‌بندی نمائیم.

برادر رضوی: ما بانک اطلاعات را به سرویس‌دهی اطلاعات نازل کردیم، ظاهراً خود این سرویس دهی هم دارای سطوحی است، مثلاً سطح بالای آن این است که هر عنوانی مانند کلام که ارایه شود، بتوانیم مباحث آنرا بیاوریم. نازلترین سطح این است که الان بصورت اجرایی همین سطح الفبایی را شروع کنیم، این با این مقدرات هماهنگ است.

ج: احسنت، می‌توان برای یک مرحله ساده و یک مرحله تغییرات و تکاملی قایل شد. ساده‌ترین سطح این است که عنوان‌ها را بصورت الفبایی تشخیص دهیم. بعداً عنوان‌ها را دقیقتر می‌کنیم، لذا ممکن است فهرست الفبایی تغییر کند، بعداً هم فهرست موضوع تنظیم می‌کنیم و موضوعات را دقیقتر می‌کنیم و .. به هر حال اولین کار این است تا کسی به ما نگوید مراجعه به بانک ممکن نیست. ممکن است کسی مانند آقای رضایی به من مراجعه کنند و بگویند این چه بانکی است که ما به هیچ گونه نمی‌توانیم از آن استفاده کنیم. ما با این کار بگوئیم خیر، فعلاً بصورت الفبایی می‌توان استفاده کرد. شاید بگویند اینکه بصورت موضوعی نیست، در جواب می‌گوئیم بله، موضوعی نیست، اما شما می‌توانید مطالب ریاضی از طریق حرف راء ریاضیات و حرف ن را نسبیت استفاده کنید یا از هندسه استفاده نمائید. شما می‌توانید موضوعات را بصورت الفبایی پیدا کنید.

الگو، روش طراحی، موضوع شناسی، فلسفه، نسبیت و .. از ریاضیات بحث شده است که می‌توان از اینها استفاده کرد، گرچه در آن مباحث بصورت مثال آمده، اما در هر کدام از اینها گمانه است، یک احتمالی است که به اندازه هم باعث انحراف از بحث شده است، چون یک گمانه نو و جدیدی بوده و برای افراد مورد توجه بوده است؛ ولی استخراج اینها از متون تقریباً کار غیر ممکن است.

ج: اگر بانک باشد، ممکن است یا خیر؟

س: باید بانکی باشد که بتواند اینها را دسته‌بندی نماید، یعنی هرگاه مراجعه کردیم فیش‌های اطلاعاتی و یا حداقل جزواتی که در موضوع ریاضیات است، پیدا کنیم، فرضاً بگوئیم بین ۲۰ جزوه در ۵۰ جزوه از ریاضیات هم بحث شده، در این صورت به سراغ آن ۵۰ جزوه می‌رویم نه آن ۲۰۰ جزوه. حال مسئله این است که موضوعات مباحث را چگونه استخراج نمائیم، آیا بر حسب روش موجود در جامعه کار کنیم، مثلاً می‌گویند اقتصاد، بعد می‌گویند اقتصاد شامل اقتصاد سیاست، اقتصاد کشاورزی و .. می‌شود؛ یعنی موضوعات مختلف را در کنار هم می‌چینند، الان در رده بندی موضوعات در کتابخانه‌ها به همین شکل کار می‌کنند. آیا ما هم به همین صورت طبقه‌بندی نمائیم. مثلاً بگوئیم حداقل موضوعات دفتر پیرامون این اصول فلسفی مانند قانون و اختیار، وحدت و کثرت و زمان و مکان است، آیا بیائیم مطالب پیرامون اینها را پیدا کنیم و مثلاً بگوئیم در این بحث در ۶۰ مورد راجع به وحدت و کثرت بحث شده است.

ج: کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی (رض) کتابخانه‌ای است که بعنوان انبار کتاب شامل کتب مختلف از نویسندگان مختلف و مذاهب مختلف و حتی باگرایش‌ها و اعتقادات مختلف و سطوح متعدد وجود دارد که اکثر اسم نویسندگان و مشخصات کتب را حذف کنیم، یک درهم آمیختگی عظیمی پیدا می‌شود که هیچ کس نمی‌تواند چیزی را در آن بیابد؛ اما در هر حال آن کتابها دارای یک نظم است و قابل مراجعه می‌باشد.

س: ما موضوعات را بر اساس الفبا تنظیم می‌کنیم. این کار راحتی است.

برادر رضوی: همین چیزی است که سه سال حاج آقا آن را خواسته است.

ج: ما فعلاً می‌خواهیم قابلیت رجوع باشد.

برادر دیندار: همه معطلی ما بخاطر رسیدن به طبقه‌بندی موضوعات بود.

برادر میرزایی: آیا باید طبقه‌بندی موضوعی بگونه‌ای باشد که هر کسی بخواهد، نتیجه دلخواه خودش را بگیرد.

ج: بهرحال در الفبا ابتدا الف، بعد ب بعد ت و .. است، باید به همین صورت باشد.

برادر دیندار: ما چند بار خواستیم بر همین اساس کار کنیم، اما گفته شد که این بدرد فرهنگستان نمی‌خورد.

ج: فعلاً همین کار را انجام دهید، بعد در فصل دوم کار، بانک را بهینه کرده و عناوین داخلی را دقیق می‌کنیم تا فهرست الفبایی دقیق شود، مثلاً در جایی عنوان فلسفه ریاضی است، در حالیکه باید عنوان فلسفه ریاضیات اسلام باشد یا باید بررسی در فلسفه باشد. حالا این مهم است که آیا کلمه بررسی اصل باشد که این عنوان تحت حرف ب برود یا باید کلمه فلسفه یا کلمه ریاضی را اصل بدانیم. فعلاً به دنبال بایگانی الفبایی هستیم.

س: این در یک سطحی کارایی دارد.

ج: همه دایره المعارفها بصورت الفبایی است، هیچکدام بصورت موضوعی نیست.

س: بنابراین حداکثر ما یک کنترل عناوین داریم و اینکه.

..

ج: چند تالف و ب و .. داریم. سطح اول بانک همین است، بعد آنرا بهینه می‌کنیم، نه بهینه کردن بانک را تعطیل می‌کنیم و نه خودش را. بعدها برنامه فعالیت‌های تحقیقاتی را تنظیم می‌کنیم، آنگاه بانک را تنظیم می‌کنیم.

س: اگر آقای شمس الدین هم کمک کنند و این کار را الفبایی کنند خیلی خوب است، خود کامپیوتر هم چه

س: در این سطح مشکلی نداریم، همین الآن هم در یک سطح کلی طبقه‌بندی کردیم مثلاً به مباحث پژوهشی، آموزشی و تحلیلی تقسیم کردیم.

ج: آیا الآن اینها بصورت الفبایی تنظیم شده است؟

س: هنوز انجام نشده است.

ج: همه اینها را بصورت الفبایی تنظیم کنید.

س: حتی پژوهشی‌ها را دو تکه کردیم و گفتیم یکسری از آنها پیاده نوار است و هنوز ویراست نشده است؛ ام یکسری هم فرضاً توسط آقای پیروزمند به کتاب تبدیل شده است. بهرحال چنین تقسیماتی هم شده که در نحوه استفاده کمک می‌کند. اما اینکه چگونه طبقه‌بندی موضوعی داخل را چگونه ..

ج: این یک کار دیگری است آن کار باید در بهینه کردن کار بانک انجام شود. فعلاً اولین قدم تسهیل سرویس دهی به مراجعین می‌باشد. مراجعه کننده نگوید من مراجعه کردم و ه من گفتند هنوز بانک تأسیس نشده است.

ما برای انجام این کار بیشتر از دو ماه - که شما پیشنهاد داده‌اید - به اندازه سه ماه وقت فرار می‌دهیم تا انشاء الله روز عید غدیر خم من برای افتتاح بانک بیایم. آیا این را قبول دارید.

س: بله، آیا در حد...

ج: بله، در حد الفبایی باشد.

س: آیا موضوع‌بندی آن بر اساس مطالب ذهنی خودمان باشد.

ج: اولین مراجعه کننده شما من هستم و بصورت حرفی سؤال می‌کنم که در حرف ن و مانند کله نسبت چه مطالبی دارید. آنگاه شما جزوهای را به ما می‌دهید و می‌گوئید هر کدام را که می‌خواهید انتخاب می‌کنید.

(س): همه مشکل ما بر سر موضوع‌بندی بود.

ج: قرار شد بر اساس الفبا باشد. مثلاً عنوانها با یک حرفی آغاز می‌شود. ..

برادر حسینی نژاد: با بر سری مباحث جلسات اولیه بانک ما می‌دیدیم آقای دیندار روی قسمت اجرایی کار تکیه می‌کند و جنابعالی روی قدمهای بالاتر تکیه می‌کنید، اما شاید بخاطر اینکه ما نتوانستیم کار بانک را بخوبی انجام دهیم، شما برگشته و همان کار چند سال قبل رابه ما تکلیف می‌کنید.

ج: خیر، یک وقت می‌گوئیم بحث بانک تعطیل باشد، در اینصورت حرف شما درست است، اما ما نگفتیم این بحث تعطیل باشد، بانک بعنوان موضوع تحقیق جلو می‌رود و بعدها با شاخصه‌های ارزیابی موضوع می‌رسیم، بر اساس آن شاخصه‌ها روند تعریف می‌کنیم، در آن روند مباحثی که بحث شده و یا باید بحث شود معین می‌شود. تا در نهایت به یک نتیجه قابل ملاحظه‌ای برسیم. این قبول است؛ اما نباید بگوئیم بانک در همین حد الفبایی است، دیگر این است که بحث به همین صورت تا ۴ سال بطول انجامد و به هیچ نتیجه‌ی عملی نرسد. به نظر من مباحث بانک جلو رفته و اینگونه نیست که ادراک شما در این قضیه توسعه نیافته باشد. بر آورد من درباره پر شدن این سه سطح و بعد قاعده‌مندی آن و بعد معین شدن جدول برنامه فعالیت بانک و گردش عملیات و حداقل یک سال بطول می‌انجامد، البته اگر خوب کار کنید، بدون تعارف خیلی وقتها بسیار بد کار می‌کردید و در یک مثال غرق می‌شدید و آنگاه بازگشته و بحث را از من بصورت آموزشی طلب می‌کردید.

هر وقت که شما را وارد میدان پژوهشی می‌کردم، بخاکی می‌زدید و هر گاه سعی می‌کردم شما را برگردانم، از من تقاضای آموزشی می‌کردید. همکاری تحقیقاتی شما کم بوده است این مسایل نباید منشأ تعطیلی بانک شود، فعلاً یک کار اجرایی انجام می‌دهید، بعد برای بهینه آن مراحل را اعلام می‌کنید. اشکالی ندارد که در برنامه تکامل بانک، تکامل بانک در ۳ یا ۵ سال دیگر انجام شود.

کلمه نسبت باشد، آنرا پیدا می‌کند، نیاز به کار کمی افراد ندارد.

ج: اگر افراد این کار را انجام بدهند، بعضی از موضوعات را اصلاح می‌کنند، مثلاً آقای رضوی عناوین را می‌بینند و می‌گویند بهتر است این عنوان عوض شود.

برادر رضوی: کامپیوتر متن را پیدا نمی‌کند.

برادر دیندار: با برنامه‌های جدید می‌توان این کار را انجام دهد.

مهندس حسینی: باید همه متون تایب شده و وارد کامپیوتر شود.

برادر دیندار: قبلاً همه مشکل ما بر سر کد موضوعی بود.

ج: ما علاوه بر کد موضوعی، که توزین آن یا همان کد نظام ارزشی آنرا هم داریم. فعلاً به دنبال سربرگ بانک در مرحله تکامل نباشید. الان به دنبال این باشید که مراجعین نگویند هیچ کدام از مطالب قابل رجوع نیست، من خودم در اطاقم یک فایل درست کردم و مطالب را نظم دادم. این خیلی بد است.

بعضی از دوستان به من مراجعه کردند و عین همین مطلب را گفته‌اند و گفتند ما خودمان ناچار شدیم یک چیزی را درست کنیم.

س: در مزمت این تنظیم الفبایی در فرهنگستان خیلی خوب ارایه شده است، ما از انجام آن؟ داریم.

ج: شما فعلاً این کار را انجا بدهید، اعلام بکنید که در بهینه بانک کارهای دیگری هم بنا است، انجام شود. می‌توانید اعلامیه این مطلب را در اطاق بانک نصب کنید و بگوئید این گام اول است و گام دوم و سوم و .. فلان است. مثلاً می‌توانید بگوئید ما بعدها الگو درست می‌کنیم و یا ربط بانک با برنامه را معین می‌کنیم و ..

س: بهتر از این است که بگویند پس از ۵ سال هیچ کاری نکرده‌اند، حداقل می‌توانید بگوئید فهرست الفبایی تنظیم شده است.

س: ما امید داشتیم در همان سال اول بر اساس کاربرگ ارزیابی تنظیم می‌کردیم.

ج: لاقفل به نظر من بعضی از آن فهرستها، معنون نداشت یا معنون آنها در تقدیر بود و اینکه انشاء الله در این باره قرار است، بحث شود. آیا به همین گونه است یا اینکه معنون دارد.

س: حداقل ۹۰ درصد آنها دارای معنون است.

ج: پس تشخیص ما درست است. من آنجا اسم می‌دیدم، خواه مسمی باشد یا نباشد.

برادر میرزایی: بهر حال مباحث را حضرتعالی باین کرده‌اید، بهتر می‌دانید که معنون دارد یا خیر؟

برادر دیندار: مشکل بر سر فهرست زدن مباحث است، در دفتر شیوه فهرست زدن افراد متفاوت است، تقریباً هر شخصی دارای شیوه‌ای می‌باشد.

ج: شما فعلاً عناوینی را که دارای معنون است، بررسی نمائید، با آنهایی که معنون ندارد، کاری نداشته باشید.

س: فعلاً می‌توان آن عناوین را کنترل کرد.

ج: یک فهرست الفبایی درست کنید و آن را در یک جزوه نشر دهید، تا مثلاً بگوئید ما در موضع الف ۵۰ جزوه داریم.

س: فعلاً مقصود ما انجام این کار است، ولو اینکه توان علمی و مقدرات ما محدود است و همچنین شاید نسبت به محصول کار ما نقدهای زیادی وارد باشد و دارای ضعفهای زیادی باشد؛ اما در هر حال ما در این مدت این کار را انجام می‌دهیم.

برادر رضوی: ما در سه سال قبل در خدمت آقای رضایی - که در آن زمان مسئول بانک بودند - یک کار اجرایی انجام دادیم - و آن روی جزوه بررسی مسائل زنان بود، این جزوه دارای فهرست هم بود، ایشان به من فرمودند که از ابتدا تا آخر کتاب را بخوانید و هر چه مطلب راجع به مدیریت هست، استخراج نمائید، در این کار من دیدم در موضوعات دیگر هم زیاد بحث شده، مثلاً در قدم اول فهرست الفبایی را دو ماه تمام می‌کنیم - البته بر اساس فهرستهایی که محکی داشته باشد - و محکیات را طبقه‌بندی می‌کنیم. منظور غیر از طبقه‌بندی مبادی، مبانی

س: بهر حال مشکل کار ما این بوده که بصورت بسیجی کار نمی‌کردیم، و الا می‌توانستیم به نصاب یک ساعت و نیم، در روز نگاه نمی‌کردیم خیلی وقتها خود بنده روی بحث درست نمی‌کردم.

در هر حال جناب آقای دیندار قبول کردند که دو ماهه می‌توانند فهرست الفبایی را به ما تحویل دهند، یقیناً روی تمامی مسایل آن برآورد دارند.

برادر دیندار: البته اقایان هم به ما کمک می‌کنند، بحث علمی بانکهم که تعطیل می‌شود.

ج: تعطیلی بحث در این دو ماه اشکالی ندارد، در این دو ماه فهرستالفبایی تحویل شود، آنگاه پس از این مدت، هفته‌ای یک جلسه را خواهیم داشت تا کارها بهینه شود. البته برای همان بحث هم سقفی معین می‌کنیم، مثلاً از سطح عمیق فلسفی پائین آمده می‌گوئیم در این مقطع باید چه کنیم؟

س: در این کار ما طرح کلیات نمی‌نویسیم، بلکه شروع به کار می‌کنیم.

ج: فهرست الفبایی که دیگر به طرح کلیات نیاز ندارد، شاید طرح کلیاتش این باشد که حروف الفبا را جلوی برادران قرار دهیم (۱)

س: منا فهرست را به افراد می‌دهیم و از آنها می‌خواهیم که موضوعات آنرا استخراج نمایند.

برادر رضوی: به متون مراجعه کنیم.

ج: اگر به متون مراجعه کنند، بهتر است؛ اما اگر به فهرست مراجعه شود، باید کار ظرف دو یا سه روز به اتمام برسد.

برادر دیندار: متون در حد ۱۲ هزار صفحه است. فهرست الفبایی متون وقت زیادی صرف می‌کند. پیشنهاد من برای انجام این کار در دو ماه راجع به همان ۳۰۰ صفحه فهرستی بود که قبلاً در خدمت شما آنها را کنترل کردیم ما می‌خواهیم ابتدار روی معنون این فهرست‌ها یک کنترل انجام شود، بعد موضوع عنوان... ..

س: این همان کاری است که بنده حدود سه سال پیش بدنبال آن بودم، در همان سه ماه که ما روی برگها کار کردیم، قصد داشتیم به همین شکل موضوعات را دسته‌بندی نمائیم.

ج: البته محصول این کار ما قابل نشد برای بیرون دفتر نیست، در داخل هم برای مراجعه کنندگان بخش تحقیق حداقلی سرویس دهی می‌کند، بعدها بحث جلسه بانک را ادامه می‌دهیم تا تکمیل کردن و روشمند کردن این کارها و همچنین بهینه کردن متنها و عنوانها و .. انجام شود. می‌توانیم از محرم و صفر تا ماه رمضان یک دوره بحث داشته باشیم تا یک درجه بیشتر بانک بهینه شود. برادر میرزایی: در هر حال با مطالعه این مباحث و گذراندن اینها انجام کارها بانک راحت‌تر می‌شود، می‌توان بهتر به مطلوب رسید.

ج: حداقل از نظر ذهنی قوی شده‌اید، هر چند این مباحث موضوعاً مربوط به کار شما نیست.

و نتایج است، در اینجا می‌خواهیم براساس الفبا بحث را تنظیم کنیم.

س: الان بر اساس این فهرستی که هست و اصلاح هم شده ..

ج: این فهرستها حتماً باید دارای محکی باشد و باید معلوم باشد که ..

س: پس باید به متون مراجعه کنیم.

برادر دیندار: معنای مراجعه به متون این نیست که کل متون را بررسی نمائیم.

ج: تنها باید یک جای خاصی برای متون تنظیم کنید که بر اساس فهرستها قابل مراجعه باشد. این قدم دوم است، در قدم دوم برگردید، عنوانی را تطبیق به متون کرده و عناوین را دقیقتر نمائید.

برادر رضوی: یعنی هر عنوان، عنوان یک پوشه شود و مطالب ذیل آن در آن قرار گیرد.

برادر دیندار: روی امور اجرایی هم فکر می‌کنیم.

ج: به یاری خدا در عرض دو ماه این کار انجام می‌شود. سعی می‌کنیم این کار تا ابتدای محرم تمام شود، نهایت اینکه در دو ماه کار تطبیقی انجام دهید و یک ماه هم برای نوشتن جزوه فهرست قرار بدهید. شما بعد از سه ماه یک دفترچه به ما تحویل دهید که در آن دفترچه مشخص شود که فرضاً در ۲۷ صفحه که صفحه اول حرف الف است و در صفحه دوم حرف ب و .. وجود دارد، در ذیل حرف الف چند عنوان وجود دارد.

«وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ»

